

تاریخ ظهور حق جلد سوم



فاضل مازندرانی



باز تکثیر توسط

گروه پژوهش در جنبش بایبه از تارنماهای تبرستان و گلشن

<http://www.golshan.com/>

<http://www.tabarestan.org/>



Fadil Mazandarani

Tarikh-i Zuhur al-Haqq, Vol. 3

تاریخ ظهور حق جلد سوم

Tarikh-i Zuhur al-Haqq ("History of the Manifestation of Truth"). Volume 3. Asadu'llah Fadil Mazandarani. Tehran, n.p, 1944. Reprinted, H-Bahai: Lansing, Mi., 1998.

Notes: A 20th century chronicle of the Babi period with much quotation and reproduction of primary sources of the time from Mazandarani's fabulous personal archive and from what is now the National Baha'i Archives of Iran. Mazandarani was, it is not generally known, a Hand of the Cause. He was officially commissioned to write his chronicle, and provided with many rare sources by the Baha'i administration. However, when he actually published vol. 3 in 1944, conservative Baha'is such as `Ali Akbar Furutan in Iran who controlled the administration of the Baha'i faith forced Mazandarani to apologize for publishing primary sources at variance with the account in Nabil Zarandi's narrative, which they wished to canonize. This book was withdrawn from circulation, has never before been reprinted, and is rare.

References: Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1989), p. 438; Denis MacEoin, *The Sources for Early Babi Doctrine and History* (Leiden: E.J. Brill, 1992), pp. 174-175; 222-223.

باز تکثیر توسط

گروه پژوهش در جنبش بابیه از انجمن گلشن

هَذَا كِتَابُكَ يَا ذُو الْوَيْلِ عَلَيْهِ كِبَرُ الْحَقِّ

وَالْحَقُّ هُوَ الْحَقُّ

أَنْعَمَ حَوْلَ الْوَيْلِ يَا ذُو الْوَيْلِ وَالْحَقُّ هُوَ الْحَقُّ

بخش سوم از
بخشهای دهگانه کتاب طواریح
در بیان معظم مشهور از مؤسسان و مشاهیر دوره

عقده سبب و نیز شرح احوال معین مشاهیر بندگان

و تبیین اداکننده و سایر امور و آثار معاشه با دوره اقسامین بخش

بترتیب حروف الفبا در این تنظیم شده تا برامری از امور مذکور در ابتدا مشاهده

اول نامشروع و تمام محسوس آن به سولت توان یافت بهترین

رعایت ترتیب زمانی و یا ترتیب ایامی و یا جهت شرح

اضحی در این مندرج شده و در آثار این بخش

نیز تیسار و تبرکات به ثبت و جمیع از

بیانات مشتمل بر

اقسامی کرده

مقدمه

گرچه در مطوای مندرجات بخش دوم بیان قسمتی مهم از احوال مؤمنین و نیز اعمال برخی از معارضین و بعضی از آنار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائیکه بسط مقل و تفصیل اجمال در هر يك از امور مذکوره موجب قطع تلسل و تواصل بیان واقعات وارده بر حضرت نقطه اولی میگردید این بخش برای اكمال مقصود تخصیص داده گشت و مهیا امکان از تکرار احوالی که در طی مباحث بخش سابق مذکور گردید احترام نمودیم و لذا برای استفاده نفع از مطالب مدرجه در هر يك از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت.

اولاً چون تفصیل احوال بعضی بعد معلوم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمده واقعات ادمشان منعلق بدوره های بعد از دوره اولی است شرح احوالشان را در قسمتهای بعد مسطور میداریم.

ثانیاً هر گاه در مواقعی از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با محملات مسطوره در بخش سابق که برای اعتماد بتاريخ مشهور میل زردی تطبیق و تنظیم شده مشاهده شود مدارك را نیز نشان دادیم تا موجب توسعه اطلاعات خوانندگان کتب گردد.

ثالثاً برای شدت تحقیقات و فقدان وسائل و مقنضیات در ایام پر از آلام دوره اولی تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهداء و سایر امور متعلقه بآن دوره مفقود بلکه اساسی کبری از ایشان منسی و نامعدود ماند.

رابعاً چون اینمجلات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانوانه

و اخلافشان ممتد بدوره های آتیه شده تعامت سرگذشتشان را محض احترار از تشبیه اذهان قارئین در بخشهای دیگر میآوریم و انذا قارئین کتب برای مراجعه و تحصیل خانمه واقعات ناچار از مطالعه بخشهای آتیه میباشند

خاصاً چون در طی شرح اوضاع هر يك از ایالات و ولایات مملکت ناچار بپراکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمه حیات ساکنین آنها را میآوریم برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری بفرست که بترتیب الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود

سادساً در بیان بعضی از واقعات مهمه دوره نقله‌اللیان اولاً در بخش سابق تفصیل وقایع را بنوع درجه ابتدایه از نظر مطالعه کنندگان گذرانندیم و در این بخش اكمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آورده تا برای اطلاع و انسی که حاصل نموده‌اند سوء تفاهم و اندهاش از مسائل غامضه خطیره نیابند

سابعاً چنانچه در مقدمه بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از مواقع آثار مقدسه که درین بخش ثبت نمودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود و علت همان است که نسخه اصل و یا خطوط کاتبین در تعین دوره اولی بفسایت کباب میباشند

در دست تهیه

در دست تهیه

در دست تهیه

نمود و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آنحضرت کرده هیچ محامات و دوات
 شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آنمظلوم دادند نخست
 ملا محمد معقانی بود که از کبار علماء شیخیه بشمار رفت و از اعظم تلامذه
 و اصحاب شیخ احسائی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و
 فتوی نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای
 شیخیه در تبریز و سایر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بایه
 مناظره و مشاجره و باحضرت احتجاج و انتقاد و رد و ابراد کرد و فریفته علوم ظاهریه
 خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آنمظلوم داده مهر و امضاء نهاد و دیگرانست
 باو تاسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت و او را سه پسر و یک دختر بود که همگی
 از علماء و پیشوایان آنان شدند و در معاندت و معارفت با این امر پدید آمدند و
 یکی از ایشان میرزا محمد تقی رساله در رد این آئین نگاشت و فقط پسرش میرزا
 اسمعیل محب و مصدق گردید و دیگر میرزا احمد امام جمعه از نقباء معروف
 در ایام محمد شاه بود و پسرش حاجی میرزا باقر مجتهد که بر پدر نفوذ و بر
 سایر مجتهدین تبریز تقدم داشت و چندان مغرور بود که با آنحضرت مواجه نشده
 فتوی بر قتل داد و دیگر علماء اصولیین از قبیل حاجی ملا شریف شیروانی و غیره
 باو تاسی کردند و نیز حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا
 از علماء شیخیه بود که ولیمهد و برا در مجلس گفتگوی باحضرت برای سؤال و جواب
 معین نمود و او بطریق استکبار و استهزاء بازخواست و اعتراض کرد و صورت
 مکالمات مجلس را با ضمیمه مفهومات و معلومات خود بشکل رساله ترتیب و نشر
 نمود و رضاقلیخان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از
 کتاب روضه الصفلا ناصری صورت مناظرات مجلس را از رساله مذکوره گرفته محض
 تطییب خاطر شاهانه شیرین بیانیهای خود را بر آن افزود ولی شیخ محمد تقی مجتهد

مذکور این ارشد علما محمد ثقفی در رساله ردیه که بخط و نیز مهر و امضایش در چند
محل موجود است و برای ارضاء خاطر ناصر الدین شاه در شرح مکالمات مجلس
بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ماشمه از آنرا لفظاً بلفظ در بخش
سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود مبرهن داشته اظهار تعجب و تحیر
در بعضی اکاذیب و مغزباتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه
با ملا محمد که اظهار امر واقعه حجت را پایان رساندند و ملا محمد فتوی بر قتل داد
و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذة از جذبات جمال حضرت را
اعتراف و وصف کرد و ملا محمود (۱) بعداً نسخ رساله خود را از دست این و آن
گرفته تا بود ساخت و ازو رساله دیگری نیز مظهر رسید که دولت امر بضبط تمام نسخ
و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستنکره فضحیه و عبارات رکیکه شدیده
قبیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ در گذشت
و اغرب از کل علمای تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش
میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علماء شیخیه محسوب بودند و سید ابو القاسم
مذکور هنگامی که توفیق حضرت خطاباً للعلماء به تبریز رسید رساله ردیه نگاشته
موسوم بفلاح الیاب نمود و سید علی اصغر حناچه در بخش سابق شرح دادیم بدست
خود پاهای آنمظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف

(۱) بلا محمد نیلزردی ضمن روایت شمه از بیانات شفاهیه جمال ابوی راجع بکیفیت حبس سال
۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق مآوردیم باین مضمون نوشت که فرمودند چون مرا بانبار
شاهی در دوزنجیر کردند روزی ملاباشی و ممبر المالک و بعضی دیگر نزد من آمدند معبر السالك
با احترام دو زانو نشست و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود
و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگر چه در
مجلس ولیمهدی در تبریز و قیامه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران
آمد ساکت شد و بعدی از او مظهر فرسید اشهی

احوال دو شیخ الاسلام مذکور را باین مضمون آورد میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عاقل و عالم و پیرا از برادرزاده اش میرزا ابوالقاسم که در مقام علم می‌شمردند از عهده قرائت آثار فارسیه بدشواری برمیآمد و امور شرعیة محکمه اش را ملامت محمد نامی که محررش بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغ بسیار از نقود و غیرها بنوع رانیه و هدیه می‌گرفت و معینا قریحه شکفت آوری در کذابت و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعت اکاذیب واضح البطلانی بالبداهة نسج و سرد کرده بی اختجال و انفعال بعنوان واقعات حقیقه متسلح حکایت می‌نمود و نیز قاجع و شریر بود چنانچه حاجی رجبعلی قزوینی شحنة با کفایت و سیاست تبریز را که با افکار و اعمال قاسیه اش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستورداد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند و لذا حاجی سلیمان خان افشار با عده سوار جرار شاهسون با سر دولت او را در باغی دستگیر کرده پدایتخت کشیدند و الی کون محل قتل مذکور در تبریز بنام قانلی دالان اشتهار دارد و با جمله آندو شیخ الاسلام سردسته اشرار خونریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند و از جمله اعمال عجیبه شان قضیه مشهوره گاو است که شمه از آن با مرعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضه الصفا مسطور می‌باشد و حاجی معین السلطنة تبریزی باین مضمون شرح و تفصیل داد که در تبریز از زمان دیرین در آنجا که بنام مقام صاحب الامر معروف است مسجد کوچکی برقرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلی که از عشائر و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار نیکی برجای گذاشتند و قلعه و خندق و دروازه های آن شهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده میشود و نیز ابنیه و عمارات سلطنتی که بنام عالی قاپو اشتهار دارد از ایشان است زمانی که نجفقلی خان دنبلی حکومت میکرد یکی از صالحای تبریز

حضرت حجت و عود صاحب الزمان منتظر را در خواب دید که در مسجد کوچک مزبور مشغول اداء صلوٰه است و نجفقلی خان از جهت اعتمادی که بآن مرد صالح داشت بتعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائط بر اطرافش کشید و خادم و کلیددار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج بزبانت آنمکان شتافتند و نذورات و هدایا بردند و در شبهای جمعه و سائر لیالی متبرکه که چراغدانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا بمقام صاحب الامر معروف شد و حضرت نقطه اولی نوبتی بد آنجا رفته نماز و دعا بجای آوردند و بهمراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا شتهار بنام مذکور صدق یابد و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی بطلب و جستجو برخاستند مالایان تبریز پیوسته برای اخفاء انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا بسالی بعد از واقعه شهادت حکبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و بازار گاه عمومی است خواست گاوی ذبیح نماید و گاو از دست قصاب رها شده بمحوطه مسجد رفت و حیدر بتعقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده بعمل ذبیح مشغول شود ولی کلیددار و خادم مسجد ممانعت کردند و باو چنین گفتند که حیوان از ظلم تو پناه باین مکان آورد و باید بحال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاجر فیما بینشان شدید شده یکدیگر را بسیار زدند و در آنحال جمعی از ارازل و اخلاطناس بحمايت و معاونت کلیددار برخاستند و حیدر را بی نیل بمرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشباع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خیر و شکایت نزد موالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت شمردند و بپرتنگ جدیدی ریختند حیدر را پنهان کرده شبانه بسستی فرستادند و فی الحال بمالها پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنده بصاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمه بر گونه اش نواخت که رنگش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي ابتدع الابداع لامن ابداع قبله واخترع الاختراع لامن اختراع بعده
تم جعل القدر بينهما برزخاً لهندسته فسبحانه و تعالي قد علا علو ظهور سلطانه
طلعة حضرته عن وصف الجوهريات كلها وتقدس قدس مظهر قمص طالعة سلطان
قيوميته عن نعمت الممكنات بحقيقتها فمن قال انه معروف بطلعة هويته فقد اتخذني
نفسه شياً لسلطان احديته ومن قال انه يدل بذاته على ذاته فقد ادعى حق الامتناع
في ذاته اذ انه كما هو عليه في كينوته الازليته و انيته الابدية مقطعة العرفان عن حد
نفسانيته مفرقة حكم البيان بذاتيته اذ انها هي كافورية قديمة التي هي بانيتها مسددة .
الظهورات عن حد المثل وانما هي ذات بحت ساذجية التي هي بكيويتها مقطعة
التجليات عن مقام الجلال فسبحانه و تعالي لا يعلم كيف هو في ازل الازال وانما هو القوي
العزير وهانذا في ليلة النصف من شهر جيم الاول في سنة ١٢٦٣ على الارض ثم الجبال
في العيس اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بذاته بانه لا اله
الا هو العزيز الحكيم واشهد لمحمد صلى الله عليه وآله و اوصيائه صلوات الله عليهم
بعاهو عليه من العزة والوحدة والجلال والعظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من
الخلق انه هو العزيز المتعال و اشهد لنفسي بانى عبد آمنت بالله و آياته و صبرته في
سبيل الله بالورود على تلك الارض بعد قدرتي لتغربل النفوس من الناس وتمحص الكل
بامر الله عز ذكره انه هو العزيز الحكيم وبعد قد قرمت كتابك و اطلعت بما اردت في
خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذي لا يتعلق بشيء الا بمعرفة الله عز ذكره وهو
فطرة الله التي خلقها الله في العبد ليثبت بها عبوديته لله فيه حيث اشار على في احرف العبد
بان العين علمه بالله والياء بونه عن الخلق والذال دنوه بالخلق بلا كيف ولا اشارة
وان الذي كتبت من الشكوك الواردة عليك وعلى اخواتك فهو من بعد مقامك عن
بساط قرب طلعة مولاك و سيدهم فاستعد بالله واعتصم بحبله وتوكل عليه و اعلم بان

حداليقين ان لاتخاف مع الله شيئاً ولا ترى في جنب عظمة الله امرأ وان دون هذه الرتبة
فليست منا ولا ينسب الينا بل بدنت من طعام ظلمات النفوس و رجعت اليها اذا
لم تحزن بها وان الذي كتبت من مهاجرتك في سبيل الله فلا يخفى على الله شئ في
السموات ولا في الارض وان عايتك المنة من عنده لما هدانا الي صراطه وانه هو يجزي
الكل باحسن مما يريدون و يعلمون و لاتخف في دين الله من عملك فان الله قادر على
كل شئ و محيط بكل شئ، وهو على كل شئ شهيد وان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام
لا بد ان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه فكما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله
جل جلاله لا يحكى فيه الاطلعتة و ما جعل الله فرقاً بينه وبينه الا العبودية حيث اشار
الحجة عليه السلام في دعائه في شير رجب المرجب و به مقاماتك التي الخ ولكن لاتنقل عن
حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه على كل شئ، و غنائه عن كل شئ، يعجز
لمثل قائله و يطلب منه الماء وان ذلك من تقدير العزيز العليم وان كل ما رايت في
ذلك المقام من صفات الضدية يرجع الي ذلك الحكم وليس لاحد يقول ام و به لا يضرت
لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شاء الناس لان الله لو اعطى الكل بما يهوى
اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار ولا يعجزه ذلك ولكن يظهر حكمه و يبين حقيقته
ولو كان بآية واحدة التي يعجز الناس من الايمان بماها ليهلك من هلك عن بينة و
يجيى من حى عن بينة و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذي
انا ادعيت ولذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الامر عليك و سمعت قوله في
كثير من الاوقات و اياك و اسم العامرية انى اخاف عليها من فم المتكلم اما سمعت قوله
في حق من يجيى، بعده بتلك الاشعار في كثير من الاوقات يا صغير السن يا رطب البدن
يا قريب العهد من شرب اللبن و ان عدم خوارق العادات من عنده هو من اجل حكم
الامام عليه السلام لما لا يعلم الناس سره و انى انا و شاء الله ليظهر من عندي فضلا
من عنده كما كتبت في كتابين بخطي الي اثنين من العلماء حكم فوت المعتمد قبل اجله

بسبعة و ثمانين يوماً فإي امرئ بعد ذلك دق بصره وصف نظرك و استغفر الله ربك
لتكونن من المؤمنين وان ما كتبت من حكم قول الله عز وجل اطعني اجعلك مثلي المتع
لعمرى انما اطعت الله بذلك المقام المعجزى وضعفنى و لاشك ان الله ربي لا يخلف
الميعاد وان ما اشرت من صنایع مير الداماد و شيخ البهائي رحمة الله عليهما وبغفر الله
عنهما الله يعلم بهما اننى انما ادعيت شيئاً من تلك الصنایع ولا استطيع بهما الا اذا
شاء الله و اكرمنى وان الرياضة و قلة الاكل ليس بدايلاً فى حقى لانى انا ما اتعب نفسى
ولا اقلل فى الاكل لضعف جسمى بل ان الحججة هى عدم الحججة مما يتصورون لى فافهم
ان كنت ذافهم واسلم امر الله لتكونن من الفائزين وان ما رصفت من صفات حامل
ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه و اما العلم فهو علمى بالله و اولياته ولا اعلم دون
ذلك و اما العمل فما اجداً اقل عملاً منى ولكن ما يخطر فى سرى افضل من
عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسى شيئاً و ليس اعظم آية لى من
كلامى لان نور صبح الازل اشرق على علاتى بمثل سرى رتى ولا اقول لك اصغر من
ذلك و استغفر عن التحديد بالكبير و اليه ائيب وان ما كتبت من مباحثة السيد رحمة الله
عليه فى البغداد مع علمه السنة و قبول الحق عنه فلا اعلم به ولا يقبل احد منهم دينه
الا الزامهم بالامر انصف فى دين الله اليوم كل المتخالفين ليكونوا اشد الزاماً بالامر من
عجزهم عن الايمان من الاثار اوفى زمان الشيخ او السيد رحمة الله عليهما و لاشك
فى ذلك عند اولى الالباب وان ما كتبت من اثر نفس الكامل من العرفاء و ثبوت ذلك
فى حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نفسك من هذا اتق الله ولا تتبع هواك
فان الله عز وجل يقول مخاطباً لمحبيه انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من
يشاء فإي نفس اقوى من نفس محمد صلى الله عليه وآله و حكيفام يبذل نفوس
ذيقرايته عن الكفر بالايمان و كذلك الحكم من الدررة الى الدررة بل ان الله جعل امره
واضحاً ثابتاً بحيث يدركه كل النفوس ثم قال عز ذكره لا اكراه فى الدين ثم قوله فمن

شَاءَ فليؤمن ومن شاء فليكفر ثم قوله ومن كفر فان الله غني عن العالمين مع انه لا شك بان محمداً صلى الله عليه وآله لو شاء بهداية الكل بمشيئته الحتمية فان الله هدى الناس جميعاً ولكن تنبأ الكل هداية الكل بما قبل و شاء من حكم ربه فمن ادرك السعادة دخل في الدين ومن اتبع هويته فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكون من المشركين قل اخافوا رجوع عفوهم وعقابهم واعلم حقائقه حكم عند فان يك عفو فهو منه تفضل وان يك تعذيب فاني له اهل الاية الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد انيت كل خليل اراك مصراً بالدين احبهم كانك تنحون نحوهم بتليل فكلما التقيت لك جواب موجز لسؤالك و اما الجواب المفصل يظهر انك بالتفكر في الكلمات الموجزة وانى انما اجبتك حينئذ في الجبل الذي اكون فيه مجبوراً بعد قدرتي على غير ذلك فاحمد الله الذي فرغنى لعبادته ومناجاته والثناء عليه وعلى محمد و اوليائه واليه اشكوتى و حزنى و دعيه اتكل فى رحمتى و غربتى وكفى بالله وكيلاً وسبحان الله بكرة واصيلاً و اما تفصيل بيان امكانه تاريخيه و محلهاى توقف حضرت در تبريز نخست خانه محمد بيك چابدارچى واقع در قسمت آخر از يكطرف شهر است كه در بدو ورود چند روزى در آنخانه توقيف شدند دوم قلعه ارك است كه در سفر اول و دوم مدتى در آنجا متوقف و محبوس گشتند و اکنون جز ديوارى رفيع كه شبيه بديوار واقع در قرب محراب مسجد است و غرفه نيم مخروطيه بر زاويه شامخ حائط مذکور و هم پلههاى خراب شده كه بآن صعود و نزول از حجره ميشد چيزى از قلعه بزيور باقى نيست و حاجى معين السلطنة تبريزى در وصف آن قلعه چنين نوشت قلعه ارك در جنب و اتصال مسجد وزير عليشاه از وزراء عهد سلطنت ابوسعيد بهادر خان كه از اواخر سلاطين چنگيزى نژاد بود واقع است و عليشاه مذکور آن مسجد را در حوالى سال ۷۵۵ هـ ق بنا نهاد و قبل از اتمام زندگاني را وداع گفت و آن از انبياء عتيقه

حاجى معين السلطنة محل توقف حضرت نقطه اولي را در هر سه سفر به تبريز قلعه ارك
مذکور نموده است

و آثار تاریخیه شهر تبریز محسوب است و آن عمارت و اطافی که حضرت نقطه اولی در آن اقامت و سکونت فرمود بکرات زیارت نمودیم و آن مکان تا سال ۱۳۳۱ هـ ق. بر جای بود و بسنه مزبوره در واقعه انقلاب روسها و مدافعت نظامیان روس با توب آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علیشاه باقی ماند و نیل زرندی باین عبارت نگاشت که آنحضرت را در ورود به تبریز بیستی عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خمسه و فوج خاصه بودند و در آخر آنمظلوم بدست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چنانچه سرهازی زدند که احدی بحضورشان راه نیابد الا سیدبن حسین که در خدمت بودند و دیگر از امکانه تاریخیه تبریز مجلسی از انبیه دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلسی علما بیاراست و باحضرت مکالمه و محاکمه کرده حکم تعزیر دادند و نیز خانه مسکونه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آنمظالم در حیاط پیرونی آنخانه بدست وی واقع شد و از امکانه تاریخیه مهمه تبریز مقتل و مطرح جسد مبارک و هم مجلسی است که ایامی چند جسد مطهر را برسم امانت گذاشتند سپس بطهران بردند و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در اینخصوص مستقصیانه نگاشت چنین است در آنزمان در تبریز دو سربازخانه بود یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل بعمارات سلطنتی عالی قابو که شهادت حضرت رباعلی در آنجا واقع شد و بعداً تغییرات کثیره بآن راه یافت اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مگری سردار کل بحکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جماعت بایه موافق شهادت جمعی از موثقیین در تاریکی شب بدان محایکه سید باب را آویختند رفته زیارت بجا میآورند و از او طاییدند که آنمجلس را تبریز نمایند سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده حکم عدم نداد لکن امر نمود در

جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند چنانکه دیوار حجره که
 هیكل آنمظلوم بر آن آویخته شد خلاف طاقها مانده از عیون و انظار مستور گردید
 سپس در سال ۱۲۹۳ هـ. ق حکمران آذربایجان میرزا فتحعلیخان شیرازی ملقب به
 صاحبدیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ واقف در خارج بلد بنا
 نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی است
 بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا بنام میدان مشق اشتها یافت و سربازخانه
 کوچک شهری مذکور را جبهه خانه قرارداد و درب هر حجره پنجره باز کرد و
 همه اسلحه سازان شهر را در آنجا ساکن نمود و عکس معروف آن سربازخانه
 که فیما بین احباب متداول است ازین ساختمان صاحبدیوانی میباشد و بعداً آن نیز
 تفسیر یافت و حجرات قدیمه منهدم و آنوضع و صلیب گاه و مصرع از میان رفت و بر
 جای آنها ابنیه جدید بنا شد و اکنون دائره نظمی شهر در آنجا است ولی قتلگاه
 و مصرع جسد مطهر بشواهد و قرائن معین و مشخص میباشد و نیز خندق تبریز که
 مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را توسعه دادند از میان رفت و بر جای
 آن عمارات و ابنیه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دوجسد مطهر بود بقرائن
 و علامات معلوم است و اما محلیکه دوجسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه در کوچه
 شرقی محله دوهچی بود که کارخانه شعربافی متعلق به بایان میلانی در آن قرار
 داشت و در آنشب که بایان دوجسد مطهر را از کنار خندق ربودند بسوی قناری
 کوری معروف شتاندند و از آنجا بقبرستان گذشته در خانه مذکور برده امانت نهادند
 انتهى و از امکان بغایت مهم خانه ملا محمد معقانی است که مأمورین حکومتی آن
 حضرت را وارد کرده فتوی شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل دادیم
 و اما اعداد بایه تبریز و دیگر معورات آذربایجان که میخواهیم بتفصیل
 احوال جمعی از شهداء ابطال و معاریف رجالشان برداریم همگی بواسطه تنی چند از

حروف حی رساله بین اولین آندیار فائز با بیان بدیع گشتند و بجز آنانکه بلا با و مصائب
 زمان موجب فقدان اطلاع و نسیان احوالشان گردیده و با استثناء عددی که ممکن
 است حسب جرّ سیاق کلام در طی بخشهای آتیه بنگاریم

در تریز ملا باقر حرف حی از علامه شیخیه و تلامیذ حاجی سید کاظم رشتی
 و مقیم کربلا بود و همینکه بشیراز شتافته فائز با بیان بدیع و در حروف حی منسلک
 گشت همه جا در ایران و عراق عرب بتبلیغ و نشر این امر پرداخت و با صراحت و
 بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج معارف جدیده کرد و هنگام
 مراجعت قره العین از عراق بایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی ملا تقی و
 انقلاب قزوین از آنجا بطهران رفته بملازمت خدمات ابی در آنجا و بدشت و نور
 و مازندران بنوعیکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد آنگاه با ذریابجان
 رفته بمحضر نقطه اولی درسجن ماکو و چهریق مکرر اشرف حاصل نمود و واسطه
 ارسال مکاتیب و توقیعات گردید و پس از واقعه شهادت کبری طول حیات یافته متاخر
 از کل حروف حی در گذشت و از ایرو بین الاحباب بعنوان ملا باقر حرف حی
 اشتها گرفت و احوال و حادثات قسمت اخیر ایام حیالش را که متعلق بدوره بعد
 است در بخش ششم مینگاریم و از توقیعات صادره در بخش توقیعی مشهور است که
 در اواخر ایام سجن در جواب عریضه اش صادر فرمودند چه سؤال از من بظهور
 الله موعود و از علام و شواهد محبوب ابی و مقصود اسنی که نعمت آثار و بیانات
 بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنه عبودیت صرفه و محویت محضه نسبت بساحت مشیت
 قدیمه و اراده قدیر ما و میباشد استعلام و استفهام کرد و آنحضرت در توقیع مذکور
 که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس ابعی را بانوار و آثارش محصور
 داشته خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شجیت

صرفه و صف نموده منع فرمود که بیج اشاره و تصور و قیاس و تفکری متوقف نشده
محبوب از فیض تجلی اول و اعظم رحمانی نگردند و نبینه از آن کلمات عالیتر امحض
استبصار مع مراعات اختصار در این مقام ثبت مینمایم و هی هذه

بسم الله الامنع الاقدس الحمد لله الذي لا اله الا هو العزيز السجوب و انما
اليها من الله عز ذكره الي من يظهر الله جل زمره و من يخلق باهره و لا يرى فيه الا ما
قد تجلى الله له بقوله الا انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و بعد فقد سمعت كتابك و ان
ما فيه جوهر لولا فيه ما احببتك على ذلك الغرطاس و لا حينئذ باعلى ما قدر في الابداع
فما اعظم ذكر من قدسنت عنه و ان ذلك اعلى و اعز و اجل و امنع و اقدس من ان
يقدر الافئدة بمرفانه و الارواح بالسجود له و الانفس بشانه و الاجساد بذكر بهائه
فما عظمت مسئلتك و صغرت كينوتك هل الشمس التي هي في مرآيا ظهوره في نقطة
البيان يسئل عن شمس التي تلك الشمس في يوم ظهوره سجاد اطاعتها ان كانت
شموساً حقيقية و الا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذكرها و لولا كنت من واحد الاول اجعلت
لك من الحد حيث قد سئلت عن الله الذي قد حلقك و رزقك و امانك و احياك و
ابعثك في هيكلك بالنقطة البيان في ذلك الظهور المتفرد بالكيان (الي قوله ضمن
تلقين الدعاء و التضرع) انا اذا مستاذن بجودك عن جودك ان تاذن بفوادي ان ينظر
به ذكر من تظهره و ان تجعله و كل ما في و على متيماً بحبه على شان لاجدنه
مستحقاً على ما انت مستحق به و عقداً عن كل ما انت مقدس عنه ان اجدنه و حده
و حده لكنت ساجداله باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودي لك و حذك و حذك لا اله الا
انت و ان اجدن كل من على الارض سجادا بين يديه لا يكبر عظمته في فوادي بذلك
اذلوا شاهدين بمثل ما على الارض به و دكشبي و كل كانوا السجداً له حين ما يقول اني
انا لله لا اله الا انا و ان مادوني خلقي قل ان يا خلقي فاسجدون ذلك مستحق به
و لم يغيرني خلق كلشي عن تعظيمي اياه و تكبير عظمته (الي قوله) و قد كتبت

جوهره في ذكره وهو انه لا يستشار بأشارتي ولا بما ذكر في الياس بلى وعزته تلك
الكلمة عند الله أكبر عن عبادة ما على الأرض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الى ذلك فعلى
ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه أجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او
مستشاراً بلمشارة خلقه واننى انا اول عبد قد آمنت به وبآياته واخذت من ابكار
حدائق حبه وعرفانه حدائق كلماته بلى وعزته هو الحق لا اله الا هو كل بامرهم قائمون
(الى قوله) الا انك انت لو ادرت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفته و
ان رايته واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما نفيت حروف النفي لايات محظرة
الاحدية الا انه جل ذكره يعرف كل شىء نفسه وانى استحيى ان اقول يعرف كل شىء
نفسه بمثل ما انى قد عرفت كل شىء بآياتى نفسى اذ كل ما تجدد من كل شىء خالق له
وان الله أجل و اعلى من ان يعرف بخلق بل الخلق يعرف به هو الذى اذا بتلجج لسان
قدس ازليته يخلق فى قول ما يشاء من نبي اودلى او صديق او نقي اذ كل ما قد
خلق كل ادلاء من عنده وسفراء من لدنه كل قالوا ان لا اله الا الله وانتظروا من
بذكر كم الله وجهه فانكم ما خلقتهم الا للقاء وهو الذى يخلق كل شىء بامرهم اياك
يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البانية فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان
تحتجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلامات نفسه فى هيكل ظهوره من قبل ذلك
شمس الحقيقة ووجهة الاحدية وطلعة الربوبية و كينونة الالهية وانية الارضية لو يستمر
على التراب ينادى ذرات التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يقتخر
الطين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغى اولو الافكار ان يقتخروا بالله الواحد
القهار ويستنبئون عن الله الواحد الظاهر فاشهد بعين فؤادك ولا تنظر اليه الا بعينه فان
من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله ولفاته فارده وانظر اليه ولكن
فاشهد بان ليس وراء الله غاية وان ذات الازل لن يرى وان ما يمكن ان يرى و ينبغى
ان ينسب الى الله الى نفسه ذلك الطلعة الفردانية والوجهة الصمدانية (الى قوله) فوالذى

فلق الحبة وبرى النسمة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الايمان
 في ذلك الظهور لانك ما خلقت الاله ولو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لاجعلته
 قرّة عيناي واحكمت عليه في ذلك انظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شئ اذ ذلك
 الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يبذل كل عوالمه بالنور ولكن ذلك المؤمن لو احتجب
 عنه يوم ظهوره يبذل كل عوالمه بالنار فوحق نفسه الذي لاحق عند الله كفوه ولا شبهه
 ولا عدله ولا قرينه ولا مثاله لم يؤمن احد بالبيان حق الايمان الا من يؤمن به بمثل
 ما آمن بالقرآن حق الايمان الا من آمن بالبيان و مثل ذلك من آمن بالانجيل من
 قبل حق الايمان الا من آمن بالقرآن واذا يوم من يظهر الله كل من على الارض عنده
 سواء فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لان ذلك ما قد
 جعله الله ومن يجعله ولياً فذلك كان ولياً في كل العوالم (الى قوله) فاستمع من به فان
 يومه يوم الاخرة بالنسبة الى تلك الحياة الدنيا ولو لا كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب
 ولو لا كان نفسه ما انظرني الله وانى اناباه وانه هو اباي وانما المثل مثل الشمس لو تطلع
 بما لا نهاية انها هي شمس واحدة (الى قوله) املك في ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك
 لقام الله ان ام تدرك اوله تدرك آخره (الى قوله) وربما ياتيك من انت قد سئلت عن
 علو ذكره وارتفاع امره وان من في البيان يقرء تلك الكلمات وهم لا يلتفتون
 بظهوره (الى ان قال) سبحانك اللهم فاشهد على باني بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية
 من تظبرنه عن كلشي قبل عهد ولايتي وكفى بك وبمن آمن بآياتك على شهيدا
 وانك انت حسبي عليك توكلت وانك كنت على كلشي حسيبا ان يادلك الحرف خذ
 عهد ولايته عن كل من يقر بالايمان عن كل ما يحيط به علمك بما كتب بخطه وانما انى
 قد كتبت كل البيان وان من يكتب هذا يقر بالايمان به قبل ظهوره فاذا فاستعلم عن
 كل ما يمكن ان يستعلم ليثبت ذكره في الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا هو العز
 الشامخ المنيع والفضل الباذع الرفيع

دیگر سلیمانخان پسر یحیی خان معروف به کلاهدوز از اشراف و اکابر تبریز و پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه و بعد از او پیشخدمت محمدشاه که طائفة بزرگی در آن بلد داشت و کوچۀ در قریب جوار مقام صاحب الامر بنامش مشهور بود از آغاز جوانی رغبت بعبادت و میل معاشرت با اصحاب علم و فضیلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت اذاً مهاجرت بمراق عرب نموده در جوار عقبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلك محبین سید رشتی در آمد و سنینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام ولیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت بسر برد و بواسطه دوستانش ملا بوسفعلی اردبیلی و علامهدی خومی آگهی از امر بدیع بدستش آمده در صف فدائیان و مومنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران پیدا شد از کربلا بعزم نصرت اصحاب شقاوت و موقمی بطهران رسید که امر قلمه ختام پذیرفت لذا همانجا بماند و بزمنی عراقی که عمامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه در بر داشت در انظار نمایان گشت و بامر امیر نظام تغییر داده کلاه و لباس نظام باو پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بنیان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً ببقیة السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن موروثش بطهران و گاهی بتبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت بکربلا و خصوصاً در این ایام بی درنی بمحضر اقدس ابی وفود و مراد و ارادت حاصل کرد و در ایام سخن چهریق باتغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده بزینارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارك نگه داشتند هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین بمحضرش نمودند در اغلب لیالی تشریف بزینارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با بابیه در

مقدمت واقعه شهداء سبعة طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شد ولی از جهت عزت و اعتبار و آحلا طائفه با اقتدارش تعرض نمود و سلیمانخان در تبریز چون مقدمت شدت را نسبت بحضرت مشاهده نمود برق آسا بطهران بلزگشت تا بواسطه عالی مقامان از بابیه و غیرهم طریق علاجی بدست آورد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز باین مضمون آورد که او در سال ۱۲۶۰ بسفر حج رفت و در مکه زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید دربر داشت و بی پروا زبان بمدح و ثناء و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت بنام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا ویرا گرفته با مأمورین سواره بطهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران ویرا محترم میسرمد بانددرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تندگویی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب فرستاد تا سلیمانخان را از باسج بشهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترك کرده رخت رنگین بپوشد و همه روزه بدار الحکومه رود پس سلیمانخان با شحال چندی در تبریز بسر برد آنگاه بطهران رفته بماند و او را در آن شهر نیز خانه و اثاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید جمال اقدس ابهی ویرا احضار نموده مأمور کرد که چاپار وار خود را به تبریز رساند و هنگامی وارد گشت که واقعه شهادت عظمی واقع شد پس فی الحال بیانمیشه بی دیدار کلاتر شهر که بایکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت و کلاتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللہیار را که سر دسته اشرا و ساکن در محله امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دوتن از پایین میلانی با خود مراقبت داده جمعاً بکنار خندق شتافتند و قراولان

همینکه دسته حاجی اللہیارخان را دیدند نرسیدند و بیصدا در کناری ایستادند و آنان شروع بانجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانیا عبا بگسترد و دو جسد مطہرا را بعبا پیچیده بدوش خود برداشته بردند انتہی و نیل زرنندی باین مضمون نگاشت سلیمانخان پسر بحیی خان چون از قصد میرزا تقیخان در باره حضرت اعلیٰ مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چاپاری بہ تبریز رفت تا در آن مقدمہ حاضر شدہ خود را بر جمع زدہ ایشانرا بیرون آرند و با خود نیز کشته گردند ولی وقتی رسیدہ بودند کہ آنحضرت شہید شدہ بودند و بعد از شہادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانہ بیرون دروازہ حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند و چہل تن - ریز را چہار قسمت کردہ در دور آنها از چہار سمت چانمہ زدند و بنوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند کہ سہ شبانہ روز آنہر جسد را بہمین منوال محافظت نمایند چون آنشب اول بروز رسید قنسول روس عقیم تبریز بایکنفر مصوّر بخندق رفتہ بہمان نحو کہ اقتادہ بودند با سیاہ قام در صفحہ بزرگی تصویر آن دو جسد را برداشت و بمنزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان بوم بواسطہ قرابتی کہ با پیشکار آن قونسول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد کہ تا حال با حدی نگفتم حال بتومیگویم کہ در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جناب من بیادگار گذاری و فرمود آن تصویر بنوعی درست برداشته شدہ بود کہ بمحض ملاحظہ وجہ مبارکشان را شناختم دریشانی و خدین و شفتین آنار رصاص نبود و لہرای مبارکش تبسم نمود لکن اعضاء مانند خانہ زنبور مشابک و دو دست جناب انیس در دور آن جسد مظلوم و سرش بر این سببہ آنحضرت قرار داشت و بعد از ملاحظہ آن بمنزل برگشته و در حجرہ را بروی خود بستہ چندی گریستم باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محلہ بانغمیثہ تبریز کہ بیرون شہراست شدہ در خانہ کلانتر کہ

که از سلسله عرفا و در ایش بوده و با هم سامه حفاظت داشتند منزل گرفتند و از واقعه روز قبل اطلاع یافت و سر خود را با کلانتر بمیان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب میروم و اجساد را میآورم و اگر نتوانستم کشته میشوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت من اینکار را برای تو آسان میکنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من بوقت شام حاجی اللہیار را بمنزل شما میفرستم تا موافق میل شما عمل نماید و پنهان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللہیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند حاجی مذکور در نیمه شب رفته چند مطهر را آورد آنشب در کارخانه حریر بافی احبای میلان پنهان نمودند آنگاه صندوق ساخته بمحل و مکانی که حاجی سلیمانخان ترتیب داده بردند و هر قدر سعی کردند که بحاجی اللہیار انعامی کنند قبول ننمود انتهى

و بالجمله سلیمانخان پس از نقل اجساد مطهره بطهران بماند و خانه اش محل اجتماع و کنکاش بایان شد تا بنوعیکه در بخش لاحق میآوردیم فتنه در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشته بمقام عقابمی از شهادت نائل گردید و او را دو برادر و خواهری بود يك برادرش فرخخان از صاحبان متعصب لشکری که کیفیت هلاکتش را بدست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیره آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواهرش معسروف به خان قزی زوجه میرزا علی صدر الاشراف از مؤمنات محترمت بود و جسد مشبک و منفلوع آنشید در محالی بخارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران

خانه حاجی سلیمانخان را تاراج کرده و خودش را در زندان بکشد و زنجیر انداخته بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح الله قمر شمع اجین کردند سپه هر يك را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و غرس و میمون و طبل و قاره آوردند و در صکوحه و بازار طهران مابین طریق گردانند و جسد چهار شمع کرده هر شفه را يك دروازه طهران بساو بختند

تحت اطباق رمل و حصات مشهور شده نسلی از وی برجای نماند
 و دیگر میرزا محمد علی انیس مذکور بن میرزا عبدالوهاب از عامای قریه زنوز تابع قصبه
 مرند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت و دو پسر برجای گذاشت و مهترشان
 بعداً حاجی میرزا عبدالله مشهور شده سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز زیست
 و کهنه میرزا محمد علی مذکور بهنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرشان را آقا
 سید علی از اجله علماء زنوزی الاصل تبریزی المسکن مشهور بصفت دیانت و امانت
 به حدیکه مردم از جهت وثوق و اطمنان و می کرده حفظ اموال و عیالتان را بنیست
 او می سپردند بحباله نکاح در آورد و همگی یکجا اقامت نمودند و میرزا محمد علی
 در عنقوان شباب بتحصیل علوم ادبیه و دینیہ پرداخته در حوزه درس آقا سید علی
 تلمذ کرد و بزهده و تقوی اتصاف یافت و بعبادات و طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم
 شد و اغلب ایام را بصیام و اسحار را بصلوات و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه
 اولی به تبریز وارد گشتند بشرف ملاقات رسیده کتباً و شفاهاً سؤال از بعضی مسائل
 دینیہ نموده بصور جواب و نزول کلمات نایبات مخاطب و متباهی گردید از آنجمله
 سؤال از جمله یامن دل علی ذاته بذاته که در دعای صباح حضرت علی بن ابیطالب ع است
 نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید و میرزا محمد علی
 متدرجاً در مقام محبت و ایمان بدرجه رسید که برای تحصیل رضای آن بزرگوار جان
 بر کف نهاده در سجن ماکو و چهریق کراراً بزیارت رفته همی بر ابقان و ایمان
 بیفزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال و اهل
 و عیال و شئون ملامی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت
 بخانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و بخطاب و لقب انیس مفتخر
 گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارك سربلخانه او را با دو تن
 از اصحاب نزدیکی از ملاحی متنفذ بلد گسیل داشته توقیع حاوی نصیح و انذار

فرستاد و ملاه اینکه پیام بشنید و توقیع بدید زبان بسوء ادب گشوده خواست نسبت بتوقیع مخالف ادب و احترام عمل نماید آنان متضرر شده مقاومت و مدافعت کردند لذا ایشانرا دستگیر کرده میرزا محمدعلی را باحضرت محبوس داشتند و دو تن دیگر را بمحبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دورا مسموم و هلاک نمودند و چون حضرت را از عمارت اراک بسربلخانه نقل و تحویل دادند و آقا میرزا محمدعلی بملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقا سیدعلی باینمضمون نامه بمیرزا محمدعلی نوشت که ای فرزند ناخلف هر چند مرا درین علمای تبریز خوار و بی مقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر در پیش است پدرانہ نصیحت و خیر خواهی کرده میگویم که از جهت شهرت گرویدنت بسیدباب خائف و آیس میباش چه انسان جائز الخطا است اشتباه کرده و در توبه و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی و از شئونت چیزی کاسته نمیشود و من ترا نجات میدهم و نامه بدست میرزا محمدعلی رسید مطالعه کرده بر هاشم آن بیتی از دیوان حافظ نگاشت و بوی باز پس فرستاد و بیت مذکور این بود

من رند و عاشق آنگاه توبه استغفر الله استغفر الله

و آقا سیدعلی مندهش و متفیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبدالله را طلبیده چنین گفت بموجب اصرار مادرت نصیحت بیرادرت فرستادم و چاره برایش اندیشیده راه صلاح را نشان دادم و او بر سخنانم وقعی نتهاند بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشت که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار بخطر نزدیک میشود و اکنون مادرت چنان زاری و بیقراری میکند که رشته آسایشم بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت بیرادر نگاری شاید مهربانتری کنی کند و او را براه عقل و جاده سلامت کشاند پس حاجی میرزا عبدالله نامه بدادند نمط که مادرش و آقا سیدعلی خواستند نگاشت لغختی نصیحت و اندرز راند و آبه

لأننا قوا بایدیکم الی التهلکه فروخواند وزجر و الم تیغ و رصاص بی امان واضطراب
مادر نالان و زن و فرزند گریان خاطر نشان نمود و قسم ها داده تضرع و التماس
کرد که بر حال بلزماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش
گرفته بحفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز و همینکه نامه به میرزا محمدعلی رسید
جوابی بخط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد
و صورت جواب این است

هو العظوف قبله گاهها احوالم بحمد الله عیبی ندارد لکل عسر یسر اینکه نوشته بودید
اینکار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد باری ما که ازین کار رضایتمندی داریم بلکه
شکر این نعمت را نمیتوانیم بجا آریم و منتهای امر کشته شدن در راه خدا است و این
زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد تدبیر تقدیر را بر نمیگرداند
ما شاء الله کان لاحول و لا قوه الا بالله قبله گاهها آخر دنیا مرگ است کل نفس ذائقة الموت
اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درک ~~کرد~~ پس
خداوند خلیفه من است بر عیال من و توئی وصی من هر طور که موافق رضای الهی
است رفتار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت با آنجناب صادر
شده عفو فرمائید و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا
بسیارید حسبی الله و نعم الوکیل اتهی و سپس در یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو
ساله اش را بسربازخانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار پیمایش افتاده
بوسه زد و بادیده گریان و قلب بریان همی نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و پیغمبر
آخر الزمان سوگند میدهم تقیه کن که در آئین اسلام زواست و خویش را از ورطه
هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت بیخشا و از جواب چنین
گفت ای خواهر گریغ بارد در کوی آنشاه گردن نهادم الحکم لله و من سألها درین
آرزو بودم شکر خدا را که اکنون بمقصود میرسم و تو صبر و شکیبائی را یشه کن

و جزع و فزع منما عتقرب بامر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را بهتر
 اذکار و برترین آثار بیفتانند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل میدانند بنصر
 و جانفیشانی قیام نمایند و مصرع و میفن ما را محل نزول فیض و برکت آیه شمار
 و بواسطه ما بدرگه حق دعا و استغاثه کنند پس دلتنگ مباحی و صبر کن و نبلوند
 بیشی. من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين
 آنکه با ایشان وداع بسین نموده سوی قربانگاه خرامید و در موقع صلیب از فراتشایی
 و درخیمان خواهش کرد و چندبار دامن فراتشایی را بوسه زده تمنا نمود تا ویرا
 نوعی بیاورزند که وقت جان سپردن دیده بسیمای حضرت دوخته ناظر و مستبشر باشد
 و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لاجرم سرش را
 عذابی سینه آنمظلوم گرفت ناسپردند، تیرها بر سرش خورده بسینه حضرت آسیبی
 نرسد و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدینمضمون
 حکایت کرد که در شبیک دوم نیز چون طناب بغرب گلوام گسیخت و هیکل مطهر با
 میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب ایس هنوز رمقی داشت و بسوی جسد
 مطروح حضرت غلطیده ارضیت عنی یا و ولای زبر لب میگفت و ازین حالت عشق بازی
 ایس مردم متحیر شده استقامت او را فوق استقامت کل یاد نمودند و ما کیفیت واقعات
 مذکوره و نقل اجساد مقطعه مختلطه را بتفصیل نگاشتیم و در بعضی از الواح صادره
 از قلم اعزایی در شان ایس چنین مسطور است انانذکر فی هذا المقام محمد اقبال
 علی الذی امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بهظم ربه العزیز
 و نیز تم اذکر اذ دخل نقطة الاولی و الذین معه فی السجن انکره عنده ممدودات جهره
 من الذین آمنوا الا من طلع من افق الاستقامة و استشهد مع مولاه علیه بهانی و بهاء من
 فی السموات و الارضین ما و فی بالجنان الا احد منهم كذلك ورد علی محبوب العالمین
 و جناب ایس را دوپسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترك زندگانی گفتند

برادرش حاجی میرزا عبدالله مذکور با همه سعی که احبا در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه اولی را زیارت کرد معذک عاقبت فائز باطمینان و استقامت نشد و در آنخانواده اثری از امر بدیع برقرار نماند

۱ و ما درین مقام صورت سؤال و جوابیکه بین میرزا محمدعلی انیس و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت مینمائیم و هی منده

س - از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته بصحت پیوسته شما بکدام يك از آنها اعتقاد کرده اید

ج - حضرت ایشان در سنه ۱۳۶۰ مبعوث شدند در حالیکه اغلب آنان محتجب بانواع حجب بودند و حکمت آلیه اقتضا داشت که بتدریج ناس را بدرجات عرفان ترقی دهند و بمصداق ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن که سنت الله در ایام ظهور هر يك از نقاط مشیت بوده در ابتدای امر بنام باب و عبد بقیه الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و اعلیغه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من بظهره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید و چون عند العموم مشهور بقدرت و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلاحاء اتقیا مخصوصاً از شیخیه بایشان گرویدند و آنحضرت بطریقه شیخ احسانی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را بجای واجبات و مکروهات را بجای محرمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربت سیدالشهدا را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند و در صحیفه اعتقادات موسوم بعدایه در باب معرفه الله و معرفه الابواب و معرفه المعانی و معرفه الامام و معرفه الارکان و معرفه التقی و

معرفه‌النجبا و اعدادهم و اوسافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات اعمه
 فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند و هیاکل و احراز و طلسمات که مقرر عندالقوم ترتیب
 دادند و خود را مفسر و معین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سوره
 مبارکه یوسف و یقرة و کوثر و العصر و الم نشرح و فاتحة الكتاب و غیرها نوشتند
 جمیع اصحاب آنحضرت در اصول و فروع اسلام بغایت احتیاط عمل میکردند و آن
 حضرت را یاب علم الهی و افضل از شیخ و سید میشناختند و حکم مذکوره آنست
 حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان
 نزدیک بود عموم اهالی متقلب شوند ولی فقها و رؤساء ملت چون دیدند دعویشان
 بایست و برهانشان آیات و احکامشان طاعت و عبادات است از عاقبت امرایشان و
 مال حال خود ترسیدند و بفکر علاج کار افتادند عاقبت بمضامین برخی از آیاتشان
 که ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده اتهامات و افتراءات منقوره ساخته سدسبیل
 روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند ولی آنحضرت بنوع حکمت مذکوره
 بنفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آنزمان
 افکار و ادکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع بنجاست و طهارت و کیفیت
 آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکایات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها
 بود و آن امور تغییر یافته افکار مؤمنین حصر در دلائل توحید و شواهد نبوت و
 علامات ایلحیت و معرفت تقا و نجبا و شرح و بسط معارف روحیه دینی و فهم آیات
 و کلمات مقدسه الهیه گردید و این اول درجه بود که بخصف مرتبه خود و رفع
 درجه شرع ناس را از محل سکون و وقوف حرکت دادند بعد از آن خویش را بقلب
 ذکر الهیه ملقب بناختند الا یذکر الله تطمئن القلوب و اذ انودی للصلوة من یوم الجمعة
 فاسفوا الی ذکر الله و ذرو البیوع فاسئلوا اهل الذکر ان ینکم لانعلمون و مرتبه
 بایست بخصوص اول من آمن جناب ملاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار قائمیت

فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند این است که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در قیبه است چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمی فرمودند خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من بظهره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام الوهیت پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سایر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و نمی نماید و تفاوت بیان نظر بمصالح و حکم زمان می باشد لافرق بین احد من رسله و ما امرنا الا واحد

س - دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار وارده در شان موعود منتظر و شتون و علامت ما نوره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره از علماء و فضلا و صاحبان شد چندان استبعادی ندارد که در ایامین بمقام ربوبیتش هست
ج - صدور این نوع سنوالات و اعتراضات از جمع ظاهریین قشرین چندان استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد شمارا برای اعتقاد بمقامات عالیة فوق نبوت در شان ائمه اطهار از غلات خوانده اند و مباحیین و فرقه علی الله از مسلمین و فرقی اخیری از متصوفه و غیرهم را خارج از دین شمرده اند ولی بشارات مندرجه در آیات متکثره از قرآن که راجع بیوم المینعاد است از قبیل یوم یاتی ربک و غیره من قاطع بر ظهور رب میباشد و صریح در این است که در آن یوم عظیم بلقاه رب کریم میرسند که اعظم مظهر مشیت الهیه میباشد و مقامات شامخه که در اخبار و آثار ائمه در شان موعود منتظر در کتاب و سیر مسطور است کاملا همین و موضح مقصود میباشد
و اینک علماء راشدین و صالحین مؤمنین که بلقاه حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه رب را مشاهده نمودند مصداق لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم گردیدند

... س - آنچه بعد شیوع رسیده این است که نحدی سید بآیات و کلماتش

میباشد و حال آنکه تمایز کلماتش از کلمات سایر علما معلوم نشده و دیگر آنکه همه مردم ذوق و عرفان فهم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیه و عامه باشد و اما سایر انبیا و اولیا معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار بمردم نشان دادند

ج - حضرت حجة بالغه را آیات و کلمات قرار دادند و سایر امور را طائفه حول آن شمردند چنانچه این مسئله مخصوص کثیری از آیات قرآن میباشد و مضمون اولم بکفرهم انا انزلنا عليك الكتاب در مواضع بسیار مذکور است و شئون متنوعه کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدع و غیر معروف میباشد کماؤ کیفاً بحد اعجاز و در اعلی درجه بلاغت و کمالیت از حیث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و رویه و بدون سکون قلم متسلسلا از قضاوت آلیه نازل گردید و هرگز در کلمه از بیانات خود قلم نبرده اصلاح ننموده اند و شخص مطلع محقق منصف هرگز مسائل مصطلحه قبلیه را با معارف بدعیه آلیه ایشان موازنه ننماید و اما خوارق عادات بقدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتواند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده اند و اشخاص انبیا نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده اند و مقداری ازین امور در الواح آثارشان مسطور است و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و بعد تحقیق از امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبرور در مجلس ولیعهدی مابین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجان شایع است فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقش و نامی نیست دیگر راه اعتذار و عفری برای احدی نمانده و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از زمان حضرت پیغمبر و ائمه و الا که گذشته و چون در آن طویل مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت بکلماتشان که در بدو ظهور

بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده و غالباً اعقاب و اخلاف بدرانی که در یوم صاحب کلمات استهزاء میکردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند بنصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلمات و صاحب آن در انظار مسامین بعد بداهت رسیده بیاید اعیاری که اعقاب و اخلاف معاندین این عصر نیز بنصرت امر بدیع پردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابند و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمان روشن و مستغنی از دلیل و برهان گردد

س - من کتاب بیان را ندیدم ولی آنچه از موثقین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اولاً مسئله رجعت میباشد آیا شخص عاقل منصف ملا محمد حسین بن ملا عبدالله صباغ بشرویه را عین حضرت پیغمبر آخر الزمان داند مگر صرف اشتراك اسم موجب میگردد که ملاعلی بطای همان حضرت امیرالمومنین باشد زین حسن تا آنجس فرقی است ذرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنی و ذوالفقار شاهر ولی اللهی لازم است تا باین مقام نائل شوند و گیرم حاجی میرزا آغاسی را که بعقیده جمعی عارف صمدانی بود ظهور دجال گرفتند آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تألیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت و قره العین بموجب اجزاء سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملاً لغو نمود و احکام عجیبه غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خمه یعنی فارس عراق آذربایجان خراسان مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدریس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم عموکتاب داده و شرب هوا را بر مرضی ناروا خوانده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعای نبوی چسته اوداقتی در تبری و انکار بنصرت مردم داد

ج - اگر شما بتوانید لمحۃ باعینک چشم معاندین و محتجین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیتشان را العیاذ بالله جاهل و یاسفیه و مجنون و یا مفتری علی الله و خارج از دین میدانستند بنگرید هر آینه بمرحله عدم تعصب و مقام انصاف قدم گذاشته مانفت میشوید که جناب ملا محمد حسین و ملا علی در مقام اشراح صدر و اشتغال بنار موقده الهیه و تحلی الیهامات غیبیه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدنیه نادر النظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملا محمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلین با محمد و علی و اهلیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعتقاد و اختلافشان در ظل شجره ایمان در آمدند درین عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابوسفیان و نضربین الحارث و هشام ابوجهل و ولید بن سفیرة از معارف اعداء عصر سابق که صاحب علم و عرفان و دیانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام از ارتفاع یافته بخیزی و خذلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رایت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی این عصر را نیز جزبیدی و زشتی یاد نمایند و اما احکام شدیدیه بیان امری نیست که بی سابقه باشد بلکه در سایر ادیان نیز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فیما بین امم بحری و مطاع میباشد ولی از آنجائیکه هراستی خود را نیک و کامل دانسته سایرین را بد و ناقص شمرده اجراء احکام شدیدیه مذکوره در حق دیگران روا دارند و چون نوبت بخودشان رسد فریاد و فغان بر آرند و ناله و زاری نمایند نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع بملل و ادیان معاصر خود و نیز احکام اسلام راجع بملل و ادیان زمانش بر همین منوال بود در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران مملکت منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و انات و صغار و کبارشان صادر شد مگر احکام اسلام در باب ملل و ادیان معاصر که از آنجمله طریقت قومی

عشیرت خود آنحضرت بود بغیر این طریق اجرا یافت و این معلوم است که هر یک از آن ملل و اقوام و ادیان خدیش را محق و مقرب عند آله خود میدانستند و این احکام را ظلم صرف میشمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سایر ملل از اهل کتاب و غیرهم ثبت در قرآن و اخبار و تواریخ و آثار و الی الیوم ظاهر و آشکار است و مگر نه این است که بظهور اسلام علوم شایعه نزد ملل قبل منها علم النفال و التطیر و احکام النجوم و غیرها محو و زایل گردید و اما ائمه سلام الله علیهم تمامت آیات و احکام مذکوره را تأویل بیاطن نموده در حق مخالفین خود از نواصب و غیرهم بیان فرمودند و موعود اجراء آنرا یوم ظهور موعود منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره متظافره اعمال شدیدت او را در حق مخالفین و معاندین بیان نمودند از آنجمله است لایستنیب احدا و لایقبل الجزیه و لیس امره الا القتل و امانها و فی الحقیقة تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع بکیفیت اعمال آنحضرت مسطور است و بر متبع در اخبار و آثار امامیه و واقف بمشرب ائمه مخفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در اشوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جاوه مقتضای زمان بمایان میشوند لافرق بین احد من الرسل و الاولیاء و لافرق بین احد من المخالفین و الاعداء و اما خطوط و مرقومایی که از آنحضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آنحضرت بحکم تقیه شفاهاً یا کتیباً یا عملاً چنین معامله میفرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علامت آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند .

دیگر میرزا حسن زنوزی از طبقه علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض الجنة در ایام توقف حضرت باب در کربلا بمشاهده احوال

منجانب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود و چون صیت امر بدیع انتشار یافت اتفاقاً شیخ سلطان کرمانی بشیر از رفته باقا و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده بکتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک قرب و حرمت حاصل کرد پس در ایام اصفهان و ماکویی در پی بدیدار حضرت شافیه واسطه ارسال مراسلات مابین آنمظلوم و محبین گردید و نیل زرندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت تقیه اوای بمدت ۹ ماه سجن ماکو هر شب بعد از اداء صلوة مغرب يك جزو از قرآن را تفسیر مینمود و در هر ماه يك تفسیر تمام میشد و باین ترتیب ۹ تفسیر بیان فرمودند و باقا سید ابراهیم خلیل در تبریز سپردند که دستور بدارد تا وقت ابرازش برسد و من تا هنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آنحضرت در جهریق بودم و چون همه احباب را امر بنصرت حضرت قدوس فرمودند بمن دستور دادند که مقیم کرمان باشم و بزبارت مرقد امام شهید حسین بن علی ۴ پیردازم و حسین را بچشم خود مشاهده خواهم نمود و در باره حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم بنوع و جنوب بایستی بنصرت حضرت اسم الله الآخر بروم و لذا میرزا حسن در آن هنگام بکرمان عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما اتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم

دیگر از اصحاب تبریز آقا سید ابراهیم (خلیل) از اعظم علماء شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجلة علماء بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جلیل بود و بدرجه در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی ویرا بر ملا محمد مجتهد معقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملا محمد است و او در آغاز طالع این امر جدید فائز عرفان و ایمان گردید و با علماء اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان مؤانست و معاشرت گرفت و در ایام

اقامت حضرت نقطه اولی در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاضه و ارتباط جستجو حسب اقتضا زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید ولی بسوجب عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک و مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت او را در نظم اسماً اهل بیان نام رحیم ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجدیه با ابراهیم باسقاط یکی از دو الف مطابق است و در صورت و سیرت شباهت تامه بحضرت داشته مورد توجه خاص آن بزرگوار شده توقیعات مهمه عدیده بعنوان وی صدور یافت و بقلب خلیل نامور گردید و پس از واقعه شهادت کبری بسالهای چند حیات داشته در تبریز زیست تا در گذشت و او را پسری بود که فائز بایمان بدیع نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفنش ناهم اوم است و احوال و حوادث در سنین اخیر حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق بدوره بعد است در بخش ششم مینگاریم

و دیگر محمدبیک چاپارچی از مردم علی الهی تبریز بود و در طهران و اصفهان نیز ماوی و سکنی داشت و از طرف دولت مباشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات پستی می نمود که بلغت ترکیه چاپار خوانده میشد و کلمه چی را که بترکی علامت مباشرت بعمل است در آخر چاپار اضافه کرده چاپارچی میگفتند و حاجی میرزا آقاسی با اعتماد و اطمینان کامل ویرا حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال حضرت نقطه اولی نموده غلامان را تحت امر و اطاعتش قرار داد و او در مدت التزام بخدمت متدرجاً بی بمقام ذی مقامت برده محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و کرامات و خوارق عادات نقل میکرد از آن جمله برای جمعی از یار و انعیار گفت که در طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعبی از او در قلوب ما پیدا شد که من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و او را محکوم خوانیم بلکه فی الحقیقه ما همه در تحت حکمش بودیم و بالاخره محمدبیک در ایام سجن ما کو بهرم زیارت شتافته

درك محضر مبارك کرده مراجعت به تبریز نمود و طولی نکشید که از این عالم در گذشت و بواسطه دختر و پسر دخترش غلامحسین بيك در اصفهان نام و اخلافتش در این امر برجای ماند و در بخش سابق هم عده از معارف بایان ساکن تبریز را مانند میرزا عبدالله خان سر رشته دار و حاجی علی عسکر و آقا فرج آقا و علامه مصطفی باغبانیه ذکر نمودیم که بعد از وقوع شهادت عظمی با جمعی دیگر از مؤمنین در آن بلد برقرار بودند

معده بيك چابرجی که رئیس آن دوازده نفر مردم بود ایمان به آنجناب آورده من خود او را ملاقات نموده بعد از مراجعت دیدم او را در نهایت اخلاص بعدی که همینکه اسم شریف آنحضرت مذکور میگردد میگردد از ایشان جو باختم که خواری عادات از آن جناب به دبی فرمودند بحق حضرت خداوند قسم یاد مینمایم که از آن-بدا مکان بجز خواری عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم و تمایل زیادی ذکر نمود از آنجمله فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آنجناب بوده باشم اول آنکه من درست بحق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگواری است لهذا در نظرت خود که نظر مینمودم دوست نپداهتم که من محصل ظلم و جور بالنسبه با آنجناب بوده باشم يك دو روزی تبارش نمودم حکه شاید این امر را که مثل بانی بوده باطه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب پدبگیری حواله کند و نپداهتم که نلم فضل خداوند این فرمان سادات را در دفتر خانه غیبی بنام من رقم فرموده لهذا عذر را از من پذیرفته ناچار روانه شدم حضرات سوارها تا بین من بکشتب قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند نظر بآنکه کار اهل ظلم ظالم است خصوص در اول ملاقات بجهت استحقاق امر خود لهذا بک بیشترمی در اطراف از پشت مفضل نبوده که مبادا آن نقطه محیط بر اهل امکان بگر برد صح که آمده بودند دیدند که در باز شده و آنجناب در کنار نهر مشغول بوضو ساختن میباشد بسم تبر و سوره ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده فرموده بودند حکه من دست گذارده باز گردید خواسته بودند که قدری درشتی نمایند درد دل شدید ایشانرا عارض شده بود که خودشان هم متذکر شده بودند و لهذا خود را بر روی خاک انداخته صبر و الصاح زیادی نموده آن یکنه در بحر عنو و فضل از قصیر آن مفسرین خداوند گذشته فی العین دفعا یافتند حاجی میرزا جانی

و از جمله مرکز مهمه این امر در آذربایجان قریه میلان بود که اهالی بشدت
 تماک و میلان باصول و فروع عرفان و سنن دینیه و بستگی بطریقت شیخیه اشتیاق
 داشتند و در فجر ظهور بواسطه ملا یوسفعلی اردبیلی مهتدی بانوار بدیمه شدند
 چنانکه مفصلاً در بخش سابق آوردم و شهرت عدت و قدرت و شجاعتشان پیوسته
 موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید و حاجی محمد تقی و حاجی احمد پسران
 حاجی علی اکبر اعرف و اسبق و اعرق بایمان آنقریه اول طیبی مشفق و مکرم و
 دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید بواسطه ملا یوسفعلی مذکور
 مهتدی گشته بهدایت دیگران برداختند و حاجی محمد تقی در سفر اول حضرت
 تبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد و در سنین سجن
 ماکو و چمبرق مبالغه همه از اموال و نقود خویشرا تحت اراده و اختیار اعلی گذاشته
 گنجینه نمود و امین رجوعات مانیه گردید و حضرت برای زائرین که از اطراف بارض
 سجن میرفتند و برای علما و اصحاب خصوصاً ملا باقر حرف حی حواله و خط الوصول
 میدادند و بواسطه او مصارف عطا نموده و او را در کتاب "الاسماء بتطبیق عدد
 ابجدی هم تقی صد شریک بود فنیق نام نموده عنوان توقیعات صادره را بسم الله
 الاذنی الاذنی فرمودند و حاجی احمد بنطریق عدد ابجدی حاجی میلانی که شهرتش
 بود بانقب اسبق مانقب گشت و کیفیت دعوت حاجی محمد تقی از حضرت بمیلان و
 نجلیات و خلیفتی که در محل معروف بیانی فراهم آورد در بخش سابق گذشت و اکثر
 اهل قریه مذکوره در ایام اتالی از هزار ایمان نمودند و برخی از ایشان بارض سجن
 شتافته بزیارت فائز گشتند و بعد از واقعه شهادت کبری عباس نامی از ایشان خود را
 بتبریز رسانده بانفاق حاجی محمد تقی و دیگران در ربودن جسد سعی نمود و عب
 گسترده جسد را در آن نهاده بدریده مستور و مکتوم کردند و در آن ایام پریم و
 خطر برای خوف و احتیاط از دولت ذکر کارخانه و محل دفن را هرگز ننمودند و

هر وقت از عباس سؤال شد باین عبارت جواب گفت که ذکرش حرام است در شبی
 آمدند و جسد را بدر بردیم و عبای خونین را در کارخانه میرزا هاشم شستیم و جسد
 مطهر اکنون محفوظ و مصون است و چون دولت عزم استیصال این طائفه نمود
 بایان میلان محل حمله و هجوم شدید واقع شده اموال بیغما و غارت و نفوس بحبس
 و اسارت افتاد مأمورین خونریز زیاده و سواره از تبریز ریخته خانه‌ها را محاصره و
 اموال و اناثیه را جمع و تاراج کردند و نفوس را دستگیر نموده همی چوب زده نفوس
 گرفتند و اعداء محلی و متعصین قراء اطراف بتعیج و تحریک حکومت و مأمورین
 پرداخته هدایت و مشارکت با مهاجمین کردند و در آن هنگامه گیرودار و تاخت و
 تاز اشرا هر که از رجال بایه توانست سربکوه و بیابان نهاده متواری شدند و
 برخی که پناه بخانه متنفذین از مسامین برده دستگیر گشته بعضی بهلاکت رسیدند
 و مأمورین حکومتی نیمه شب بخانه‌ها ریخته آنچه از بایان بدست آوردند از بستر خواب
 بیرون کشیده همه را با اذیت و آزار و ذلت و خواری بسیار در یک محل ببند و زنجیر
 نهادند و در حالیکه ناله و فغان از صفار و نسوان مرتفع بود اسیران را بشکنجه و
 عقاب گرفته مطالبه درهم و دینار نمودند و یک یک را بفلك بستند و زدند و هر مبلغ
 توانستند اخذ کردند و خانه‌ها را با اناثیه و اموالیکه حمل و نقل نتوانستند آتش
 زده سوزاندند و برادران افتق و اسبق را با اسیران دیگر مغلولاً بسمت تبریز
 کشیدند و از میلان تا تبریز همه را دست بسته و پیاده در جلوی سواران رانده
 هر یک را بنام و لقب یکی از شهیدان صحرای کربلا بنوع سخره و اسنہزاء خوانده
 جور و جفا نموده بالوم و شتم و لطم بشهر رسانده بمحبس دولتی انداختند و در قید و
 کندن نمودند و از آن‌ده فقط حاجی محمد تقی از جنگ مأمورین در آمده بقسولخانه
 روس پناه برده مستخاض شد و نیز حاجی احمد با دو جوان نورس محمد حسن و
 محمد جعفر نام بخانه رئیس سواران توقیف شدند و بابرخی دیگر بعد از مدتی که در

حبس بسر بردند آنچه از مال و منال توانستند بظالمین داده از محبس درآمدند و مأمورین دیگر عبوسین را از تبریز بطهران برده در انبار دولتی حبس نموده بانواع سختی معذب داشتند و تفصیل این احوال را در بخش لاحق میآوریم و ایام مؤمنین میلان بدین طریق از تشدید و تضییق گذشت و نیز آورده اند که کربلایی محمد حمزه از معارف متقدمین بایه میلان هنگامی که قلعه طبرسی هازندران باشد در سن جوانی با برادرش بعزم نصرت اصحاب از میلان بطریق کیلان رهسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بایبان تصادف کرده و پرا شناختند و از خانمه امر قلعه هازندران و فاتحه واقعه زنجان خبر دادند لاجرم هر دو بزنجان شتافته نزد جناب حجت رسیدند و آن جناب ایشانرا چندی نگه داشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در مدافعت از اعدان داد و با صاحب چنین گفت این دو تن مهمان وارد بر ما هستند نمیخواهم بیلیات ما دچار شوند و نفوسی را برای محافظتشان از نمرض معاربین مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان سلامت خارج شدند و بوطن مراجعت نموده با سایر بایبان بطریق مذکور گرفتار تعرضات اعدا بودند و در غایت خوف و اضطراب میزیستند و نیز حکایت کرده اند که نوبتی عباس نام بقال بابی را در میدان میلان بفلک بسته بقصد اهلاک چوب زدند و آنمظلوم در خاک و خون می غلطید رتی دیگر از بایبان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و تبریز رسید و در خانه ابن عمش ملتجی و مخفی گردید ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعدا از اختفاء بابی میلانی در خانه اش خبر یابند و جان و مالش را هبا و هدر سازند لاجرم بخانه مجتهد رفته خبر داد که عموزاده بابی من بخانه ام درآمده پنهان است مجتهد فی الحال گروهی از سفاکان بی مالک را فرستاد تا آنمظلوم را از خفا بیرون کشیده بروی بر زمین محکم کرده چندان چوب زدند

که بر پشتش خون بست و پوست از جای کنده شد در آنحال زنی عبور مینمود برای فوز بشواب اخروی لگدی چنان بر پشت شجرح نواخت که نعل کفش بر جراحاتها نقش بست مردی را بر حال آن نیم کشته زخم آمد و بر او بردوش کشیده ازین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمهیت حاضرین از هر طرف آبدهن بر او انداختند و او ناچار با یک دست جسد نیم مقتول را بر شانه خود نگهداشت و با دست دیگر بزاق و بصاقها را از روی وریش خود پاک کرد و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز ازین جهان در گذشت و برخی دیگر گفته اند که از بایان میلان حاجی علی داماد پیرم بیگ با صاحب قلعه طبریه ملحق شده بدرجه شهادت فائز گشت و آقاحسین بن کربلایی عباس در واقعه زنجان بامداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلی بتبریز بوده بشغل نساجی اشتغال داشت و چون حاجی الییارخان حسد مطهر آنحضرت را گرفته تسلیم حاجی سلیمانخان نمود جسد مظلوم را بکارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً بطهران بردند و حسین مذکور با حاجی سلیمان خان بطهران رفت و در همان یوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز بتوبچیها سپردند تا او را عریان نموده با کتاره پاره پاره کردند و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمه اوضاع میلان و احوال برادران افتق و اسبق را در بخش ششم میآوریم

و نیز در قریه سیستان واقع بمسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی بواسطه حاجی اسدالله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این امر تربیت روحیه دینیه یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شربدخان را براندازد و آیات ضلال را بر افکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متعزل و مرتاض بود چندی در کوه سهند معروف

سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد آنگاه روی بسیر و سفر نهاد و سینی سائر
 بلاد و معاشر بانخبه عباد گشت تا بملاقات شیخ جلیل احسانی رسید و بنا بر معارفش
 مهدی و متصور گردیده مراجعت بسیار نمود اهالی مقدمش را مغتنم شمرده با استفاده
 و استفاضه پرداختند و بشدت ورع و طهارت فاب و کثرت عبادت آنانرا رهبری کرد
 و قرب ظهور موعود و تفسیر علائم و صفات موعود آنحضرت را بنوع مستوفی همی
 بیان داشت و عناکب اوهام و حجب افهام را رفع و خرق نمود گویند پیوسته میگفت
 یو صر بقم شیخ احسانی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هو رقلیا
 است و مشرق و مغرب آنرا جابلسا و جابلما خوانده اند معین فرمود و البته ورود از
 آنعالم روحی باین عالم جسمی جز طریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت
 و بلیات وارده بر آنحضرت را نموده بمردم میگفت هر وقت ببینید علمای اسلام
 بمضادت یکن اتفاق کرده حکم بر خضرات و کفر و فحوی قلش دادند یقین کنید که همان
 مهدی موعود میباشد و عبارات ساده دهقنی چنین مثل میزد که هر گاه مستی تخم
 گل در محلی بکارید و ریشه در آورده از محلی دیگر سر بر آورده سبز شود نخواهد
 گفت ای تخم شما را در آنجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر روئیده ای و بتغییر مکان
 توجهی نموده چون همان آنا و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تا عمل قبول خواهید
 نمود آورده اند روزی حاجی اسدالله باجمی از اهالی مسلمان تبریز بود و در یکی از
 معابر با هلا محمد ممقانی مصادف شد که با گروهی پیاده در سواره در اطرافش
 میگذشت و ناظرین و عابریں دم بدم باز سلام داده تعظیم و احکرام مینمودند
 حاجی اسدالله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت ای سنان بن انس پس
 هر هان بدو گفتند آقا نمیشناسی حجة الاسلام ممقانی و از پروان شیخ و مید است
 جواب داد من از همه بهتر میشناسم و شما نمیدانید که ازین خبیث چه خطای عظیمی
 ظاهر خواهد شد و در آنحال و مقال قطرات اشک از چشمانش جاری بود و نیز

گفته اند که حاجی اسدالله مکرراً اظهار مینمود که من راجحه طیبه حضرت موعود را از ناحیه شبراز استممام مینمایم و بعضی از اصحابش آقا اسد نام لیلی و ایام حیات را بحالت جذبه بیابان برد و بین العموم بنام اسد دیوانه شهرت یافت و بهمان حال در گذشت و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگترد و چند تن از ملاهای تبریز بدو ارادت گرفتند و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که بحفظ قصائد و اشعار شعراء اشتیاق داشت چنانکه هر قصیده از قصاید شعرا چون بنظر میگذاشت و معامش را میخواندند او تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در ورود حضرت نقطه اولی بتبریز یافتن باقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذبه در معابر تبریز هدف سنگ و کاوخ اطفال بود و عاقبت ملاها تحریک کرده ویرا بقتل رساندند و بالجمله حاجی اسدالله مذکور مرشد و مراد مشهور سیستانی است سالهای هنوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قریب وفاتش اهالی را جمع کرده خبر وصول اجل داده و صابارا يك يك بیان نمود و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته گفت صاحب حقیقی شما بزودی میآید و ملا اسدالله را موقتاً نازمانی که موعود منتظر جلوه نماید ملجأ روحانی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ هـ ق وفات نموده در قریه مدفون گردید و نصایحش هنوز در جمع سیستانیان بود که حضرت نقطه اولی بتبریز آمده صیت و صوت مبارکش باطراف رسید پس برخی از آنان بعزم لقب بتبریز رفته اطلاع از ظهور یافتند از آنجمله کربلائی نجفقلی که عمریش سعادتقایی نام منوقف تبریز بوده مأور شرعی حکومتی می یافت بتبریز شفاخته از سمو خواهش کرد تا به حفظین مبلغ بکشور مان داده تقاضا نمود که ویرا بملاقات حضرت برسانند و آنان و نده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن

نیست چه اگر بسمع دولت و مجتهدین رسدهر چهار را بقتل رسانند و اهالی از جهت صدق
 بشارت و مواعید مسموه نسبت بآنحضرت محبت حاصل کردند و فی الحقیقه برای تربیت
 یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود و آنقریه بنام قریه
 بابیان مشهور گشت ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا بنوعیکه در بخش
 سادس میآوریم در پرتو انوار ابهی قوام و دوام یافتند و از بلاد نامدار این امر در
 آذربایجان ارومیه (رضائیه) میباشد و تفصیل اوضاع و عمارت دار الحکومه آنجا که
 محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آوردهیم و از مؤمنین متقدمین آنجا
 ملا جلیل عالمی جلیل و واعظی نادر المثل از طائفه شیخیه و اصحاب سیدرشتی بود
 و صورت سنوال و جواب کتبی فیما بین او رسید که بین افاضل شیخیه شهرت و تداول
 داشت برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیتش نزد سید کافی است و
 چون در شیراز بزیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت علامات و اوصاف را در
 هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز بایمان شده در سلاک حروف حی منسلك گشته
 مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید آنگاه در قزوین اقامت جسته بهدایت نفوس پرداخت
 و توفیعات رفیعه که در جواب مسائل وی صدور یافت مشهور و معروف است و ملا
 جعفر قزوینی در بیان احوائش چنین نوشت که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن
 ربّ اعلیٰ بما کو بقزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابوتراب واعظ منزل
 کردند چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم بخدمتشان رسیدم و هم جمعی را از
 اغیار خبر کردم که بخدمتشان رسیدند و بکرات خدمتشان رسیده سنوالات کردم
 در جواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطمینان نداشتند ایشانرا بخانه خود برده
 و شبی چند بخدمتگذاری مشغول بودم الحق عندالله و عنداولی الامر جلیل القدر بود
 که در حقشان ربّ اعلیٰ روح ماسواه فداء فرموده اند ماصغر جسمک و کبر سؤالک و
 مدنی در قزوین ماندند و تا اهل اختیار نمودند یعنی آقا هادی پسر حاجی الله و بردی

وحاجی اسدالله علیهما السلام زنی از خویشان خود بار دادند و متحمل بخارج شدند و اصحاب نیز معاونت میکردند و در حکایت حاجی ملا تقی برغانی فرار بهمازندران نمود و بدرجه رفیعہ شہادت رسید دیگر از معارف مؤمنین ارومیه ملا امام و یردی از طبقہ علماء بود کہ بواسطہ علماء اصحاب فائز ایمان جدید شدہ پیوستہ با آنان معاشرت و صاحب یافت و بعد از واقفہ شہادت کسری برقرار بود و از جمله واقعات مهمہ تاریخہ در آن بلد اخذ یگانه رسم حضرت است کہ در صحنہ هستی یادگار از آن بزرگوار پایندہ و برقرار میماند و حاجی معین الساعی بیان آنرا باین مضمون آورد در آن ایام آقابالایک شیشوانی (شیشوان قریہ معمورہ معتبری در ساحل دریاچہ ارومیه در سمت شرقی بحیرہ واقع و ایستگاہ کشتی از طرف مراغه و ملک شاهرزادہ ملک قاسم میرزا و مسکن اولاد و سلالہ اوست و آقابالایک نقاشی از اهالی آنجا بود و نگارندہ با وی ملاقات نمود پیرمردی خلیق و همواره بتائس بود) بشرف ایمان مشرف گردید و از آنحضرت اجازہ گرفت کہ تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود و آن تصویر بعد از آقابالایک در پیش میرزا محمود ولد آقابالایک بود کہ در پیش امامقلی میرزا خلف شاهرزادہ ملک قاسم میرزا منشی و محرر بود تا در حدود سال ۱۲۹۹ ق حضرت عبدالبا حسب الامر جمال ابی رسم مزبور را خواستار شد لذا میرزا علیمحمد ورقا شیر از میرزا محمود گرفت و بواسطہ حاجی ملا علی اکبر شہ میرزادی مشہور

ورقا در نقطہ رسم حضرت نقطہ اولی بدست آورد اول را کہ رسم اصلی بود بنوع مذکور ارسال مکنمود و دوم را کہ از روی رسم اول رسم شد برای خود نگہ داشت تا چون در سال ۱۳۱۲ ق چنانکہ در بخش معتم مینگاریم در زانجا دستگیر گشت و تمام کتب و آثار نفیسه اش ضبط حکومت گردید رسم مذکور در ضمن آن اشیاء بدست علاءالدولہ حکمران زجان و در دست دولتیان افتاد و بالاخرہ نسخہ دیگر از رسم مذکور در خاندان دخیل مراغه برجای بود و در این سنین حسب دستور معقل ملی ہوائیان ایران بطهران آوردند و بجای نزد یگانہ مولی و مقتدای اہل ہما ارسال شد و اما نسخہ دیگر از رسم مبارک کہ منداول و منشراست رسم تقریبی میباشد

صکه معزمه بشرف بساحت هندس عکا در ده درین نهد بود به جعفر اربی فرستاد و
 تصویری دیگر از روی همان رسم آفتابزبان افغانی کشید بود آنرا نیز در حدود سنه
 ۱۳۲۰ هـ. ق آقا سید اسدالله قمی مشهور تحصیل نموده در باده خوی جوف جمعیه
 نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت
 و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هر دو را زیارت نموده است
 و از مناهیر متقدمین و حروف حی از اهل آذربایجان هاز یوسف اردبیلی از افضل
 نامده شیخ احدانی و سید زشانی و عظمی سرور و قلیال انظیر بود و از حقائق و دقائق
 معالیشان آگاهی کامل داشت و او را مجرب اسرار ارض میدانستند و در ایام سید در
 بسیاری از مواضع و مجامع ذکر نمود که در این تیرین دره بیشتر قائم موعودند پس
 جمعی از نامجویان اصحاب سید امثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریم خان از
 نشر این سخن اندیشه و هراس کرده خوف بعرض مجیدین برایشان غلبه یافت و
 چندبار شکایت نزد سید برده اظهار داشتند که هرگاه شما این سخن بشنوند با
 همه غلی که در دل دارند و سپاه و بزرگان دولت آورده و ندانند تا بداند نمایند و سید چنین
 گفت شما سخنان هاز یوسف فعلی دوش ندیده است و غیب نکنند و این واقعه چندبار مکرر
 شد و آنان شهرت دادند که سید هاز یوسف وارد و خرد نمود و بی هاز یوسف اعتنا
 باقوال و احتمالشان نکرد و از روزی در حالیکه سید در این الملوک مشغول بادعه و
 ادکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست برسی و مدافحه بجائی آورده گفت
 سید ما ترا مجدوات فالنامه زهر اسلام آید عیبها سرگند مادم آنچه حقیقت امر است
 بدون تکیه و احتیاط بفرمائید آیا من دوست فرستادم یا نه خطا رفتم ام سید سخنی
 نگفته دستی بر دهن خود گذاشته با انگش ساد دست دیگر از زیر گوش چپ و زیر
 زنج تا زیر گوش خطی کشیده ساکت ماند هاز یوسف عرض کرد مولانا فهمیدم زدن
 بیانا سید گفت مگر این خیر مطبوع در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش

کرده که من اداع سر تا یجدالم الحدید تو صحیح و درست فبمیده و لکن موقع
 اظهار و اذاعه این گفتار نیست افشاء اسرار ما ممکن و بیشین مبن بدیش بکه صاحب
 ظهور الساعه درین محضر حاضر میباشد و بعد از من اظهار امر خواهد نمود و ملا
 یوسف را سکون قلب حاصل شده سکوت نمود و پس از وفات سید در نهایت بیصبری
 منتظر طلوع هدایت کبری بود و بنوعی که در بخش سابق آورده نشیر از رفته فائز
 بافاه و ایمان بدیع گشته از حروف حی تحسب گردید و حسب الامر برای نشر این
 امر دامن بالا زده سفرها نمود مخصوصا در کرمان علم هدایت بلند کرد و حاجی
 محمد کریم خان بمقامت و مقاومت برخاسته نگذاشت در آن شهر توقف نماید و
 بکرات در شأن وی چنین گفت که ملا یوسف علی اگر در حسن تفریح و جذابت کلام
 برتر از ملاحسین بشرویه نیست چندان کمی هم از او ندارد و نیز در آذربایجان
 جمعی را مرتدی نمود و جمعیت بلایه قریه میان باهتمام و انور کلام او برقرار شدند و
 حاجی حسین السلطنه چنین نوشت که ملا یوسف علی در میان مکرر گفت که در ایام
 سیدرشتی یک از بعین بمسجد کونه اعکاف نموده و در یوم جمعه شبانی رسید و
 صورت خواب خود را بیان نموده تعبیر خواست رؤیایش این بود که آفتابی را دید
 از شیراز بلند شده علم را روشن کرد من گفتم این خواب رخصتی است و دانستم
 که باید طرف شیراز سفر کنیم و چون اهالی میانان بواسطه ملا یوسف علی تصدیق
 این امر کردند برای اثبات قبی از ضرب سخن سرزنشایی شروع و جمع کرده در
 استخرونه که جاوی قریه بود ریختند رساله جعفر فیروزی نوشتی که ملا یوسف اردبیلی
 مؤمن و حید بود و در بندر شهر ریز زمین آمد چنانکه سید مرتضی نامی از اجله علماء
 شیخیه بر صاحب السیف و تألیف سه سنوالمسئول به چون مکتوب نزد رب اعلی فرستاد و
 حضرت جواب سئوالات بملا یوسف علی دادند که بقزوین آورد ولی خط اصل را
 نگهداخته سواد را بسید مذکور داد و سید متغیر شده گفت ملا یوسف علی مخالفت قول

خدا کرد و بایستی عین خط را ایضا دارد و مکرراً در مجالس و محافل میگفت دو سوال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهند ولی سوال سوم را جز امام زمان قائم منتظر احدی نمیتوانست جواب گوید و شرح سوره بقره از کلمات رباعلی را بخط خود نوشته چندین بار بمن گشت که جناب شیخ و سید قادر بر اتیان مثل این نبودند و مردم را تحریر و ترغیب نموده تبایخ میکرد و نوبتی ملا یوسف بخانه حاجی اسدالله فرهادی حضور یافته آیت بدیهه را با ضعف و شوق در حال وجد میخواند من باو عرض کردم ایجناب روی بقیه مجالس شوید و باخضوع و خشوع بخوانید این احوال شما محبوب نیست در جواب گفت صبر کن تا حسیب بیاید و بتو بفهماند و حاجی معین السلطنه نوشت که در ایام حرس و ترفیف حضرت تقلید اولی در آذربایجان که غالباً فیما بین مردم گفتگو و همبزه را جمع بآن بزرگوار بود روزی ملا یوسف ملی اردبیلی بمجلس ملا محمد تقی وارد شد و ملا محمد باحضر مجلس درباره آنحضرت سخن گفته این جمله را تکرار کرد که نه قلب من بلذته تلا میزدم نیز میتواند مانند آیات سید باب بنویسد پس ملا یوسفعلی بلاد رنگ قلم و قرطاس بیرون آورده نزد او بر زمین نهاده گفت حالت حاضره مجالس را بدون تفکر و سکون قلم باحن آیات بنویس ملا محمد سکوت اختیار کرده ملا یوسفعلی گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس و ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف گفت از تلازمه خود هر که را مقتدر میدانم اجازت ده و ملا محمد ساکت و حیران ماند ملا یوسف آیه فیه الذی کفر را از قرآن بخواند و از مجالس بیرون رفت انشبی و نیز آورده اند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل با حکام نجوم و لوع بود و حاجت در خصوص امر اعلی نمود و اعتراضش را يك يك جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد بالاخره زبان بشاعت گشوده گفت جمعی از عدول علماء در آغاز اظهار عقیدت سید باب فلن جنون در حقش بردند و از اینرو حکم بکفر و قتالش ندادند ملا یوسف از وی

برسید که آبا جنون آنحضرت از ابتدا بود یا در او این اختیارات امر حادث گشت و بطلان
شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه
که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه بمعاش و معاشرت شک ننمود و اگر کوئی
بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید
آمد پس او تاسی باجداد ظاهریش نموده زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب
بوشهر است و ولوع آن بزرگواران در شبهاست نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت
بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن مخصوص است حضرت رسول عربی را علمای
عدول زمان نسبت بچون دادند و میزبویوسف برین طریق تمامت حالات آنحضرت را
باجداد عالیبارش مقایسه نموده و شخص معترض در آخر کلام کلماتی را از آن
حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تائید اقتراعات و افتراقات نجومیه در امور عالم
و زندگی بنی آده داشت و خوار است بر کائنات و معجز نظام اعراض نماید ملاً بوسفعالی
بی تأمل باو گفت اینهم برای تاسی باجداد عالیبارش است مگر در دیوان اشعری منسوب
بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نخوانده که سه سطور است خوفی منجما بوخیل
تراجع المرئی فی بیت حمل فقات دعنی من اکاذیب الحیل المشتري عندي سواء وزحل
فبیت الذی کفر و بالاخره ملاً بوسفعالی بنوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعه مازندران
داخل شده بنصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و
از او نسلی معلوم نشد

و در مراغه نیز قبل از طلوع فجر ظهور عالم تحریر و مدرس و واعظ شهیر
متنور الضمیر حاجی ملاً علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساط درس و وعظ
گسترده داشت اهالی را بقرب ظہور حجت عصر دلالت نموده بشارت میداد و جمعی
از فضلا و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم آنحدود بانتظار
ظہور موعود روز میسر شدند و هنگامی که نداء این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق

گرفته جمعی کثیر فائز بعرفان و ایمان شدند و بعداً دچار تَضییقات و بلیات گشتند از آن جمله علا احمد ابدال اعتقاد و ارادت کامله با استاد داشت و پس از فوت وی بعراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب و ارسته‌اش بشمار آمد و در جوارش به کربلا بماند تا هنگامی که آن سید جلیل وفات کرد و وصیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار و قوت یقین بلا تأمل با همان تعلین و عصا که بردست و در پا داشت بشیر از دوید و بزیرات منظور و مقصودش رسید و بشرف ایمان بدیع نائل شده از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافرت بود و چندبار خود را بمحضر آن بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار بعلمای گشت و توقیعات کثیره بعنوان وی از قلم اعلی صدور یافت از آن جمله توقیعی است که در ایام سجن ماکو در جواب عریضه سئوالیه‌اش در باب آیه مودت فی القربی از قرآن صدر ریافت و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي افرغني لمشاهدة قمس طالعة حضرة ظهوره في وسط الجبال والهني آيات وحدانيته في بحبوحة اجرة الجلال لان ادخل بها على بساط قدس كبرياته بالثناء عليه الى يوم المآل فله الحمد حمداً لا يساويه حمد ولا يشابهه حمد ولا يعادله حمد ولا يقارنه حمد حمداً يرفع عيالي كل حمد ويملاهُ ارکان الموجودات ثناء مجد حمداً يملا الكتاب نوراً والسماء جوداً والجنة فضلاً والنار عدلاً والارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله ولا يعادله جزاء في علمه حمداً يحبه ويرضاه ويجعله باباً للخروج الى مقام بهانه وثنائه انه هو الولي المتعال الى قوله العزيز وليس المراد بالقرابة التقرب الظاهري بل المراد التقرب به روحی و من في ملكوت الامر والخلق فداء في عالم اللا نهائياً والتجرد والبدایة وانه لا يتميز في هذا العالم الا بلجتمع القربین بان يكون عارفاً بحقه ومولداً من صلبه فلذا كان كذلك فهو ذوق قرابة رسول الله صلى الله عليه وآله في كل العوالم والا لو كان احد من نسله ولم

يك عارف بحدود فيعزبه الله بعد ائيين وان كان عارف بحدته فيعطيه الاجر مرتين وان ذلك من فضل الله على هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالهية التي هي ليست بشرقية ولا غربية الى ان قال وان اليوم كل يفتن بما ناصرت في سبيل الله ورضيت بقضاء الله بالسكون في الجبل ليمتحن النفوس ويمحس القلوب في حكم تلك الاية الشريفة قل لاسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى واتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم امراته واعجب حكمه الم احسب الناس ان يقولوا آمنواهم لا يفتنون واتدقنا الذين من قبلهم الخ وقرن الامام لتعربن الخ وتقد بلغ الامر الى السكل وافتن الكل في يومى هذا فمن حزن لمزقنى ولا يستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولى والحبلى الاكبر ومن رضى على ذلك واو بقدر خردى فقد دخل في الفتنة الدهماء الصماء الصيام وان فيه المشية من عند الله فاسئل الله ان يخلف الكل لاجم عزته ويغفر عن المؤمنين بفضله وعنايته فهو المنان المقدر الوديب لا يتعاضد شىء في السموات ولا في الارض وهو على كل شىء قدير وان شئت ايمان واخلاص همدجا اطاعت امر ورضائى آنحضرت را نموده در كل موقع خطر ضرر بود در هنگام بدور حكم عابكم بارض النخا بنخراسان شتافت ودر واقعه بدشت نرزن نور داشت و چون هنگامه قلعة طبرسى پياگشت از اصحاب قلعه شد و بهمت وشجاعت و انتفاع تم كوشيد تا شربت شهادت چشيد و از او نسلى معلوم نشد

و ديگر ملاحسين دخيل و برادرش ملاعلى و ملاحسين از تلامذه حاجى ملا على اكبر مذکور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنويس و شاعر ذا كرم صائب خاندان رسالت بود اشعار بسيار بتركي در مرانى سرود دخيل تخلص مينمود و ديوانش مطبوع و متداول نزد معصيت خوانان آذربايجان است و در ايام اقامت در كربلا و تلمذ نزد سيد رشتى با جذب ملا حسين بشرويه دريك جا ميزيستند و بشغل كتابت

نام ملاعلى برادر دخيل ما شرح احوالش را طبق تاريخ حاجى معين السلطنة نوشتم

آنار و کتب شیخیه اشتغال ورزیده تقودی بدست آورد معاش نموده بر فیقش نیز مساعدت میکرد و پس از فراغت از تحصیلات عامیه بوطن برگشت و بعد از چندی فائز باستماع نداه حضرت باب الله الاعظم و ایمان باین امر گردیده از عامه بانبیه شمرده گشت و در ایام سجن چهر بقی پیوسته نزد آنحضرت تشریف جسته ذکر مصائب ائمه اطهار برای آن بزرگوار نمود و پس از واقعه شهادت کبری سنین چند در مراغه برقرار بود و بمراعات احتیاط از مخاطر شدید مصون ماند و معاذات چندبار دچار هجوم اشراک گردید ولی چون اشعار مرایش منتشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب ائمه بود از وی در گذشتند و برادرش ملاعلی نیز از معارف علمه بانبیه بود و در قریه خرمازد واقع بقرب یکفر منگی مراغه سکونت جست و جمعی را مبتدی ساخت و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را در بخش ششم میآورد و از نسخه ناتمام بخط میرزا حسینخان دخیلی ابن ابن الدخیل در اینجا نقل مینماید و هی هده دو برادر بودند از سلسله علمه ملاحسن و ملاحسین متخلص بدخیل از تلامذه جناب شیخ مرحوم و بعد در حضور حضرت حاجی سید کاظم مرحوم مشغول تحصیل علوم دینی بودند و همیشه در حضور سید مرحوم از مسائل دینه حل مشکلات مینمودند . موقعیکه حضرت اعلی روح ما سواه فداه تشریف فرمای عتبات بودند ملاحسین دخیل در حضور سید بزیارشان مشرف و مجذبوب خلق و خوی حضرت اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که محبوب خاں و عام و جذاب قلوب است و چند نفر که باهم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد ابدال مراغه و آقا محمدحسن و آقا محمد حسین مشهور بخاله اوغلی مراغه و ملاعلی اردبیلی اکثر اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلی صحبت مینمودند پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش متفرق گشته و از هر که صدائی می شنیدند بنا بر هایشان حضوری سید مرحوم بجهتجوی صاحب امر میرفتند

ناینکه اذری از امجداب بشیر از رفند ملاحسین دخیل بمراغه آمده و بالای منابر
 بمواعظ و بشارات سید مرحوم بظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده مینمود تا
 اینکه در شیراز حضرت اعلی اظهار امر فرمودند و این خبر بوسیله ملا احمد ابدال
 بسمع ملاحسین دخیل رسید بدون اینکه آنی توقف نماید هایل گردیده و رخت سفر
 بربست و عازم شیراز گردید و غافل از اینکه حضرت اعلی بعه که مشرف شده درین
 راه بملا اعلی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را
 جواب داده و توقیعی از حضرت اعلی که زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه آله
 التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ وَسُورَةُ دَعَايَ تَوَسَّلَ رَا دَادِ دَخِيْلَ مَرْحُومِ كِه اِنْ مَنَاجَاتِ وَزِيَارَتِ نَامِه
 رَا زِيَارَتِ نَمُودِ فِي الْحَبِيْنِ سَاجِدِ شَدِه مَذَكَّرِ كِه لَيْسَ هَذَا الْاَمِنْ عِنْدَ اللّٰهِ وَاَزْ اَنْجَا
 مَرَا حَمَتِ نَمُودِه بِهَر شَهْرٍ وَ دَهِي كِه مِي رَسِيْدِ اَشْخَا مِي كِه اَز سَلْسَلَةُ شَيْخِيَه بُوْدَنْد مَرْزُومِه
 ظُهْرٍ رَا مِي دَادِ وَ نَبِيْلِيْعِ بِمَقَامِ ذِكْرِ بَتِ مِي نَمُودِ دَر مَرَا غِه چَنْد نَفَرِ مَوْمِنِ وَ مَوْقِنِ كَرْدِيْدَنْد
 بِيْسِ اَز اَنْ عَزْمِ اَحْفِيَانِ شَدِ كِه دَر بِيْنِ رَا هِ دَر تَرْدِي كِي تَبْرِيْزِ بِحَضُورِ حَضْرَتِ اَعْلِي
 مَشْرُفِ كَرْدِيْدِ وَ اَز اَنْجَا عَزْمِ مَازَنْدَرَانَ وَ بَدِشْتِ شَدِ بِحَضُورِ حَضْرَتِ بِيْنَا اللّٰهُ مَشْرُفِ
 وَ دَر خَدْمَتِ حَضْرَتِ طَاهِرِه بُوْدَنْد بِيْسِ اَز مَخْتَلَفِ مَدَنِي عَزْمِ وَ بِنَا دَر بَايَجَانِ اَمْرِه وَ
 مَشْغُولِ بِمَقَامِ بَنِيْتِ شَدِ دَر مَرَا غِه عِلْمَانِي مَشْرَعِيْنِ كِه قَبْلَا بَا طَائِفِه شَيْخِيَه ضَدِيْتِ
 دَاشْتِ مَقَامِ عَنَّا كِه بَر اَمْرِه بَابِ كَبِيْرِ وَ سَبِّ وَاَعْيُنِ كَشُوْدَنْدِ دَخِيْلِ مَرْحُومِ دِيْگَر
 نَقُو اَنْسَتِ دَر مَرَا غِه جَمَانْدِ بَا تَبْدِيْلِ لِبَاسِ اَز شَهْرِ خَارِجِ وَ عَزْمِ مَا كُو كَرْدِيْدِ . عَلِي خَانِ
 مَا كُوِي وَ سَایِرِ خَوَابِيْنِ مَا كُو بِمَنَاسِبَتِ اِيْنَكِه اَز عِلْمَانِه وَ اَز مَحْبِيْنِ اَنَّمِه اَطْهَارِ اَسْتِ
 اَحْتِرَامِ وَ مَحَبَّتِ مِي نَمُودَنْدِ وَ شَبَهَائِي جَمْعِه دَر مَجْلِسِ ذِكْرِ مَعْصِيْتِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهْدَاءِ رَا
 مِي نَمُودِ وَ اَكْثَرِ اَوْقَاتِ بِحَضُورِ مَبَارَكِ مَشْرُفِ مِي شَدِ وَ رُوْزِي هَمِ مَشْرُفِ شَدِه اَمْرِ فَرْمُودِيْدِ
 اَز رُوْحِه حَدِيْمِه خُوَانِ خُوْدِ حَضْرَتِ اَعْلِي سَرِيَا اِسْتَاذِه وَ دَخِيْلِ مَرْحُومِ دَمِ دَر شَرْحِي
 اَز وَ قْعِه كَرْدِيْدِ مِي خُوَانْتَنْدِ عِبَانِي كِه مَلْبُوسِ تَنْ مَبَارَكِ بُوْدِ عِنَايَتِ مِي فَرْمَايَنْدِ وَ مَوْقِعِي كِه

حضرت اعلیٰ را از ماکو بطرف تبریز حرکت میدهند دخیل هم مراجعت می نماید و در رضائیه با ملا امام وردی مرحوم که از جمله تلامذۀ سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند و بعضی از احوال و اعجاز که در رضائیه از حضرت اعلیٰ رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است پس از چند روز برادرش حاجی ملاحسن نزد آقا محمد تقی که از اجلۀ علمای مراغه بود رفته و از او اسئله داد خواست و او قول داد که بنویسد دخیل بمراغه بیاید و کسی نمیتواند باز اذیت و آزار نماید حاجی ملاحسن کاغذی بر رضائیه مینویسد و دخیل را بمراغه احضار مینماید دخیل که بمراغه میرسد اول با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات میکند ایشان مقرر مابند عقیده چیزی قلابی و نمیتوان کسی را مجبور بترك عقیده نمود ولی باید شهادت در صحیفه ملاحظه حال طرف مقابل را نمایند بعد از آن به حسین بن علی بن امیر بنجه که یکی از پسران احمدخان بیگلری یکی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت مینمایند همچنین با اعیان و امرای ولایت سفر کرده گشته از جمله عبد العالی خان سر تپ توپخانه شفته و حجت او گردیده و مؤمن و مؤمنان مبارک میشود دخیل چند روزی با سودگی در مراغه میماند که خبر مراجعت حضرت اعلیٰ بچهریس میرسد دخیل مجدداً بار سفر بسته و عازم چهریق میشود در کشته شیر ساماس در خانه ملا علی نامی که سابقاً در غنایات ملاقات نموده بودند منزل میسازد و تفصیل ایمان خود را بملا علی بیان میکند و ایشان هم اظهار ایمان میکنند و بهمراهی ایشان بچهریق رفته و قلعه چهریق که در قله کوهی واقع است رودخانه در زیر آن قلعه واقع شده و منزلیکه بحضرت اعلیٰ معین نموده بودند يك بنجره آن طرف رودخانه باز میشود این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلیٰ را زیارت مینمودند بجای خان شکاک که اول خبلی سخت گیری مینمود و چند نفر از اکراد قراول حضرت اعلیٰ نموده بود پس از چندی بعضی از اعجاز از آنحضرت

دیده که دیگر چندان سخت گیری نمیکرد و اجازه داد که دخیل و ملاعلی اکثر روزها از کپنه شهر میرفتند و بحضور مبارک میشدند و قبل از اینکه حضرت اعلی و بتبریز حرکت دهند مرخص میفرمایند دخیل از راه رضایه بمراغه مراجعت مینماید در مراغه اکثر مقلدین سید مرحوم اظهار محبت مینمودند پس از آنکه کسر حدود شد و آیه انا نسختنا ماکنتم به تعملون بگوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و بمقام اعتراض برآمدند. مگر چند نفر که با استقامت هر جور و حفا و دشمنی و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جماع حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی علی اکبر و فتحعلی آقا و کربلانی محمد بنا مشهور بیابانی و استاد رضا کفاش و کربلانی حمد الله و این شش نفر شبها بمنزل دخیل میآمدند و صحبت امری مینمودند پس از آنکه حضرت اعلی را بتبریز آوردند دخیل عزم تبریز گردید سه روز بعد از شهادت حضرت و از تبریز شد و با بعضی از مؤمنین ملاقات نموده یک روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضه میخواند در آخر خطاب با اهل تبریز میگوید ای شما گمان دارید خداوند شما را بیمارزد که خودتان غافر الذنوب را شهید کردید نور چشم رسول را کشتید و با خون او افطار نمودید اشخصیکه در مسجد بودند اکثرشان ملتفت شدند پس از رفتن دخیل گفتگو زیند شد و بمقام تجسس برآمدند هم آنروز دخیل از تبریز بیرون آمده عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانه مرحوم حاجی احمد عمو و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبایغات بوده و او آخر پانزده عازم مراغه گردید نزدیک غروب بمیان باغات مراغه رسید یک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا میروید از جلو اسبش گرفته بطرف باغی میبرد و در آنجا صحبت مینماید که ده نفر غلام شاهی بمراغه خانه شما را غارت و پس از آن آتش زدند اهل و عیال و پدر و مادران در خانه حسین پلشا خان متحصنند می پرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیر پنجه با آنها چطور است

میکوید با تمام محبت و احترام میگوید این است و این خورجین را امانتاً بشما میسپارم و خودم پیاده میروم خانه میریجده تا خدا چه خواهد. پس از نماز شام وارد مراغه شده و یکسر بخانه حسین پاشاخان میرود از درب اندرون خواجه را صدا میکند پدر و مادرش گریان استقبال میکنند حسین پاشاخان مستحضر گشته و خیلی محبت و احترام مینماید شبی حسین پاشاخان میگوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان دهید دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته با و از بلند مناجاتی خوانده و اذان میدهد صبح همه بشهر می افتند که دخیل در مراغه است حسین پاشاخان میفرستد که خدا را حاضر و بی همه تغیر و تبدلی میکند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را شنیدم در هر کجا باشد باید پیدا کنید که خداها تمام محلات را میگردند و سرانگی از دخیل بدست نمیآید بعد از یکماه مأمورینی که از تبریز آمده بودند مأمور شده مراجعت مینمایند.

و دیگر از مشاهیر مؤمنین مراغه ملا آدی گوزل (میرزا علی سیاح) که مولد و منشأش مراغه و چنانکه ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت فرجام بود و بعداً بنام میرزا علی و لقب سیاح مشهور گشت تحصیلات علوم عربیه و دینیہ را در وطن نمود و در صف تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شیر قرار گرفت و بتعلیم و تربیت آنعام روشن ضمیر منتظر قرب ظهور و مہیای اذعان و ایمان بمرکز نور گردید و در اوائل ارتفاع نداء حضرت باب اعظم درك محض مبارك دردم در سلك مؤمنین متقدمین در آمد و از آنگاه اوقات خویش را صرف در خدمات و اوامر مرجوعه از طرف حضرت نموده بی در پی بزیارت شتافته واسطه ایصال آثار و توقیعات باصحاب و مؤمنین شد و لاسیما در ایام سجن ماکو و جهریق غالباً در ذهاب و ایاب و بیک امین مہین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت و نویسی حامل چند توقیع بخط آنحضرت با قلمدانی نفیس و عصابه ابریشمین بر رسم

ارمغان بمآزاد دران برائی قدوس گردید پس از ختام امر قلعه طبرسی بنیابت از رب اعلیٰ مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اول کسی است از باران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده بزیرات اجساد مقطعه و مراقد کریمه شهداء رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن جهریق بر جای آقا سید حسن بزدی نزد آنحضرت بخدمات مشغول شد تا چون طایفه اعزام بقبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیدة قمع و قتل عام بابیان از افق بلایان نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت پس بخاک عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوزی را ازدواج نمود و خانه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

دیگر از مشاهیر بایه مرآه عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلبران نامی و بهادران نظامی دولت محمد شاه بود و بوفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شپامت شهرت داشت و در ایامی که با اردوی دولتی بسمت رباست توپخانه مأمور جلو گیری و سرکوبی ترکمانان و گردنکشان طاعنی خراسان شد بملاقات جناب ملاحسین بشرویه رسیده مهتدی گشت و حلقه ارادت آنجناب را در گوش کشید و چنانکه در بخش سابق آوردیم چون حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان آنجناب را بمسکر خویش خواست عبدالعلیخان غایت حمایت و خدمت مجری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده نیز درک ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ بدستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص بابشان ببخشید و بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت باین امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت رامحباب سخن ناشایسته بر زبان آورد و سالها بدین طریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت و حاجی معین السلطنه تبریزی حکایتی در وصف العال او آورد که

خلاصه اش این است نویسنده شاهد زاده طبیب میرزا مؤیدالدوله والی آذربایجان شد و جلالت مقامش بدرجه بود که پسران بزرگ و اعیان فتحعلی شاه بدون ادا کردن و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سطوب و مهابت و بیم سخط و عقوبتش می لرزیدند روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی الذین یشرکون الدخان و ینفخون فی الهواء اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون چیست و این جمله را برخی از ملاحا مسهرزانه بحضرت نقطه اولی نسبت و شیوع دادند و عبدالعلیخان بدون آنکه در صحت سند کلام مذکور قدح نماید بنوع معارضه به مثل گفت ایحضرت و الا آیا معنی الفارعة ما الفارعة و ما ادربک ما الفارعة چیست و منظورش اینکه در قرآن نیز حملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض و استهزاء غافلین معرضین میباشد شاهد زاده از جملاتش متغیر شده بنوع اعتراض سئوالی دیگر نموده گفت آیا پس از قطع کردن گاو کله های نعلک ریسمان صلیب را و بعد از سقوط بر زمین فرار و اختفا در حجره چه وجه توفی داشت و سرهنگ باز بنوع معارضه به مثل بروایت مشهوره بین العوام مثل کرده و جان گفت آری اختفا در جوال و حمل بردوش ایی در و خلاص یافتن باسطریق چه علت و حکمتی داشت شاهد زاده در این بار چنان بر آشفت که بنوکران و درخیمان فرمانداد و بر او گرفته بند زدند و سرهنگ بلا درنگ دست بقفصه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت ای شاهد زاده این را بدان که قبض و حبس مثل معنی بدین طریق که گمان مردی میسر نگردد و تا عده شربت هلاک از دم شمشیر آیدار نجسند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را سیر مؤیدالدوله چون چنین دید راه سیاست و ملاحظت پیش گرفته و بر او نزد خود خواننده اظهار مهربانی کرده گفت من از آنچه گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم و یک طاقه شال کشمیری ممتاز باز بخشید

و سپس در واقعه جنگ مرو بسال ۱۲۷۷ هـ ق که بآردوی ناصرالدین شاه شکستی
 قاجار رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتل و اسیر تر کمانان شدند و کلمه دستگیر
 ماده تاریخ آن واقعه خوشتریز گشت عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه با امان الله خان
 نامی از بایان تهران که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود تیر اسیر شدند و
 میرزا علیرضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم
 آورد هفتپهلو توهمان صرف نموده ایشانرا مستخلص کرد و میرزا امان الله خان از
 خدمت دولت کناری گرفته بافور کسب و تجارت اشتغال جست و سفری باسلامبول
 کرده ایلی که جمال ایلی بنوعی که در بخش دیگر تفصیل میدهم در آنجا مشرف
 بودند بقیض حضور رسید و سپس در سلك مباشرین مالیه دولتی درآمدی در آنجا
 میرزا عبدالله سرزشته دار وزیر مالیه آذربایجان بود تا بسال ۱۳۰۷ هـ ق که تیز
 وفات نمود و اما سرهنگ عبدالعلیخان را بالاخره برای شهرت و جسارتش در ایمنان
 و عقیده در تهران بسال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده بمقام
 شهادت رساندند

و نیز درخوی قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و
 واعظ دانشمند شهر رحمانی که باحاطه عامیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق
 عادات در آن حدود مشهور بود اهالی را بهرب ظهور بشارت داد و علامات و حالات
 معهوده در اذهان رایبان و تاویل نمود و بر موز و اشارات و قرائن و دلالاتی که
 ذکر کرد افهام مردم آن حدود مستعد برای قبول این امر گردید چنانکه اسم اعظم
 بها را مفتاح سعادات و مصباح زافع ظلمات خوانده نموس را به حفظ و ادایه قرائت
 دعای سحر شهر رمضان که شامل توسل بآن نام مبارک است و داشت و لذا در
 آن اعلا ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز بایمان جدید گشتند گرچه حاجی
 ملا اسکندر مذکور عمرش وفا نکرد ولی نیتش بیوک آقا که نیز از علمای خوی

بود در ظل امر اقدس ایسی مستور و باین پایه مشهر گردید
و از جمله معارف بنیاده خوی ملامهدی از حروف حی و علماء متقدمین پس از
فوز باقا و ایمان در شهر از بطهران رفته چند رسالی مقیم شد و با اتفاق ملامهدی کنیزی
عالیاً بنحضر اقدس ایسی فیض یافت میگشت و از احوالش آنکه عبور و عبور در
مسائل مربوطه به قیامت و ایمان بود و بهر کس ابلاغ امر بدیع میبود انتظار داشت
که بدون ادنی تردید و تزلزل قبول نماید و همینکه فتور و رخاوت از سامع مشاهده
میکرد بغیرت افروخت و میشد چنانکه توستی یا ملا میرزا محمد عولانی عالم مهم شیخه
در طهران گفتگو در خصوص این امر نموده اقامه دلائل و براین کرد و از وی اقبال
و تمایل مشاهده نمود پس بنور گفت بیا مباحثه کنیم و تفکیک حق از باطل را
بخدای مقتدر قهار واگذاریم و من بخدایی که منکر حق را بیش از سه روز مهلت
دهد اعتقاد ندارم و ملا میرزا محمد را خوف فرا گرفت و ملا مهدی گریبانش را
رها نمیکرد عاقبت ملا میرزا محمد بقصه شامزاده عبدالعظیم گریخت و بعداً همواره
تزد ملا مهدی ساکت بوده استماع مینمود و اشاره باین امور در برخی از توقیعات
مبارکه موجود است و نیز توستی ملامهدی با آخوندی که اطلاعی قلیل از این امر
داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند با اقبال و ایمان آورد و سحر گام
از او پرسید که آیا نیک مطمئن شدی و او کلمه نفی بر زبان راند ملامهدی بر آشفته
بشیدت و غیرت تکوینی کرده در کلمات عظیمه چند گفت که ای آخوند خودت و خودت
تا کی و تعلق بهادات و خیرات قدیمه تا چند و اعراض از حق جدید و معارف و
تعالم صحیح رسیدی برای چه و حالت تأثر و غیرت ملامهدی تأثیر عمیق در آخوند
نمود و بالجمله ملامهدی عاقبت قلعه مازندران در آمده بحمايت و نصرت قیام کرد
و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید

دیگر ملامهدی نیز از حروف حی و علماء مؤتمنین متقدمین و شهداء مؤتمنین

ده عنصری از حلد و ایمان و شهادتش در قلعه مازندران جشنی بختی بوم نگاشته گردیدند
 و دیگر ملا اسکندر از پشامیر بامه شیبک و بلایه میشد رفتنی بود که
 بملاقات افاضل اشعادت رسیده مطلع و آموختن گردید و بعد از واقعه شهادت عظمی
 سالانی عبادت داشت و برای شدت خوف و خطر توبه و احتیاط را پخته کرده
 خود را مدام در دست پر کتبان نگه داشت چندانکه عائله اش از عقیدت عنصر و ایمان
 و او را بشریح بود ملاحظه نمینام که نیز در صف ملاهای خوی قرار داشت و بزوارح
 در تقاضای و تعلق بذکواتر و جزئیات مشهور و آرزوش و عقیدت بدو عارف و فاضل بود
 تا در صبح یومی از انام پس از اداء قریبه بقرات ادعیه و اوراق تعقیبه و زیارت
 مشغول گشت و در آنجا که بین فقرات زیارت خطاب بموعود منتظر این جنل را
 میخواستند بحال الله ظهورك و جعلنا من اعدائك و انصارك ملا اسکندر نزدیک رفته
 روی بندو نموده گفت بچرا بلاف و کزاف اینکلمات عالیهات را بر زبان غیرانجی
 ملا حسین عرض کرد الحمد لله بکمال صدق و اخلاص میخواهم ملا اسکندر گفت
 آیا در حین ظهور آنحضرت و حملات افواج اعداء بر آنمظلوم و اصحابش مانند
 احتجاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در حین محبت
 خواهی کرد ملا حسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده گفت اگر
 در همین حین بجز ظهور آنحضرت نشد ادعیه را با آخر ترستانه بتو حق عبادت
 جان در کف اخلاص گذاشته بر قدمش نثار خواهم نمود آنگاه ملا اسکندر بشارت
 ظهور و بلایای وارده و تحقق اخبار و آثار ترا بزرایش بیان کرد و او بمتعجب عرفان
 و ایمان بتابع ثقل گردید و در تشر این امر خلعت عظیمه با اتمام رسانید
 و از مشایخ مایان عوینی میرزا اسدالله دیان مولانا مشایخ شهر عجم کور و قاصدات ادویه
 و علمیه اش در آنحدود و والدش از نویسندگان و مستوفیان دولت محمدشاهی و مازندران
 و کشمیر و کور و من بخواهی میرزا آقاسی بود و در الحقه لاسی و ترکمنی و غیره

و شریانی بارخ و ادیب شده در کلمه چو لفظی بشغل انشاء مراملات و استهفاه امور مانی
و عوامان اشتغال حضرت و بهمانند عزت و شهرت زیست و فرایام جیس حضرت
نقطه اولی در مانگو با بانی ارتباط یافت و همتی طولانی اختیاجات و مناظرات دینیه نموده
اطمینان و تسلیم حاصل نکرد بالاخره بواسطه میرزا محمدعلی زینوی بهر وجه آن
حضرت در سیچن چهریق فرستاد و تعمیر آنچه را که در عظم رویا مشاهده میکرد
تفسیر تو آیتقرآن را در نظر گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست اجاطه باطنیه
آن بوز گوهر زار بداند و همینکه توفیق در جواب وی رسید و جل جفایق مستوره در
رویا و اسرار مکنونه آیتین را در آن مطالعه کرد چندان متعجب و از خود بیخبر
گردید که نیامه بصوبه چهریق شتافت و با آنکه اسم سوارش را از عقب بردند
پذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را پیمود تا بمحضر محبوب تشریف یافت و کام
دل از زیارت و استفاضه گرفت و از آن پس دست از شغل خویش کشید و بشر و
تبلیغ امر بدیع مشغول گردید و در ایامی قابل بنام بانی در آنجدود مشهور شد و
بدرش بمضات بر خاست و چون از محاجه و عقلمتش عاجز ماند شکایت و سعایت
بی در پی از او نزد حاجی میوزا آقاسی فرستاد ولی او چنان شیفته و آشفته امر
نقطه البیان بود که بدان امور اعتالی نمود و روز بروز در مقامات باطنیه و کمالات
معنویه ترقی و عروج یافت و هنگامی که نقطه اولی امر فرمود چهل تن از اصحاب
بلك رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنکارند و شواهد و بیانات آفاقه و
انفس و کتب و آثار مقدسه مقترن نمایند و محتاجه از همین که ملایم از اقلام همین
و خصمین بود بمحضر اعلی رفت در آنمیان رساله اثباتیه میرزا اسدالله را بیان نمود
هنوز در سطل نخوت عرفان و ایمان بود بلك پسندیدند و بهر آنکه بتلقین عمد او
خروج استند بادیان جان نام منتشر فرمودند و توفیق ضعیف مشهور بنام حر و فتنه
قلم اعلی برایش صدور یافت و از راه در توقیعات بنامین قرآنی و کلامیه

والحم الولد ابن والده وكان وتاسما وحسي وعظمي يتودد ويخطب لك يا ابا الحرف
الثالث المومن بمن يظهره الله مخاطب داشتند و بدین طریق صاحب دیان مورد توجه
بایه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قله اش کلمات
و بیانات بسیار در مشون خطب و مناجات و معارف الهیه عبریه و فارسیه صادر گردید
و جمعی نادر و آثارش علاوه حاصل نمودند و پس از واقعه مرادیه فلسفی که در کتب
اولیه یافتن و تمارجیات باطنیه اش واقع شد عده از بایه بنام دیانیه معروف گشته اند
اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در کیلان و غیره میزیستند و دیان را مطلق و مظهر
معارف و الهیات و تأییدات حضرت زب اعلی و مروج و ناسر امریدیع میدانستند و
در ای وی گرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر مینمودند و ما تنمه احوالین را خط
مخمس ششم مینگاریم بسم الله الرحمن الرحيم
تا آنکه در کهنه شهر سلیمان (شاهپور) نیز جمعی کثیر از بایه بودند و بسند
نمودند و قدرت و شجاعت شهرت داشتند از آنجمله حاجی ملا محمد شهر از ائمه
جماعت و وعاظ شیخی در احاطه باورم دقتیه و فصاحت بیان کسی را در آن حدود
نظیر وی نمیشمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشیدند
و میرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکنیت آنجا در طریق خدمتش از جان و
مال متاضه نداشت و بیست خدمت محمد شاه بود و بواسطه آقا سید یحیی و حیدر داراب
فامر بایمان گشت و مکتوبی که آنجناب بعد از درك لقا حضرت باب الله الاعظم
از میرزا محمد شاه و وزیر نکلت بواسطه او ابلاغ داشت و لذا حاجی میرزا
آقاسی قدر هنگامی که آنحضرت را بار و زود بطهران ندیده با اتفاق مأمورین دولتی
برای حبس و کوفر ستاد و همت بر قلع این امر نهاد و پرا از نوکری شاه خارج
نمود و او با تحمل خسارت مالی بسیار بوطن و مسکن خود آسلمان رفت و در آنجا
اختیار نمود

و نیز از معارف نابیه سلامت ملا علی روضه خوان و ملا عبدالکریم چاروش
 و حاجی حسنعلی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملا علی روضه خوان مذکور
 عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سخن چهریق بانفاق دخیل مرآة چنانکه در بخش
 سابق آورده به محضر اعلی رفته ذکر مصائب ائمه اطهار میشود و حاجی امین السلطنه
 تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد باین مضمون نگاشت
 در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست
 و ایشان نیز اذن جالس یافتند بالکل تنفست بایشان مکنه نمود و در آن
 روی بدخیل کرده فرمود تو ده دوازده ایام قلبی در اینعام زندگانی خواهی کرد
 ولی این (و اشاره بملا علی کردند) بعد از طبعی نزدیک میشود و لذا ملا علی یکصد
 دوازده سال عمر یافت و اغلب فوایش محفوظ ماند چنانکه قامت داندش خمیده نشد
 و از کهنه شهر بدیلمقان مرکز حکومت سلامت که معر حکمرانی من بود و بقدر
 پنج میل بعد مفاقت است پیاده می پیسود و هفتده دامن سرمیبرد و حین مراجعتش
 چون کالسکه یا اسب سواری در اش مبطایدم میگفت امتی پیاده را غترم و در
 ایام که سخن چهریق رفته نزد آنحضرت ذکر مصائب میکرد عیای خود را بوی
 بخشیدند و او چندان برابر دوش کرد که مندرس شد و نیز در هنگامیکه گماشتگان
 حکومتی میرزا محمد علی زبوزی را با بار اعلی معلوم میگردند البته نزه و نیکویش
 را بر گرفتند و فقط ارخالق که از جنس قندک بود برتنش ماند و چون او را از
 سربلخاه مشهد فدا کشیدند ارخالق را از تن در آورده بطرفی انداخت و ملا علی
 که در آن واقعه با دخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربلزی بسوی
 او شتافت که از دستش بگیرد صاحب منصب مانع شده گفت این مرد ذاکر مصائب
 سیدالشهداء است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد لافنا سربلزی
 ار ارخالق بگذاشت و ملا علی عیای مذکور حضرت اعلی را پس از اندواس برای

خود را با توغیباخت و از اخلال و قیدك مزبور را آستر نمود و مدتی پلنگ را بیوشیه
تلاش و کف هنگام اجتنابش در رسید و نسبت کرد که ویرا با میان پلنگ
کف کرده مدفون ساختند و در قاش در حدود سال ۱۲۳ ه. ق. و مدفنش در چوار
بقعه امامزاده کینه عیس است و بالجملة حضرت بقعه اولی در بار در کینه شهر
و در روز چهارم صیارت میرزا لطفعلی توقف فرمود باز اول موقعی که آن مظلوم را
از شبویز پس از مراجع کینه در محضر ولیعهد و ملاهای عودت پشمیس چهریق
دادند همینکه به سلامی وارد شدند بمسکن حاجی محمد صادق مذکور
و در فرمود و بن از انبک استراحت در دالان آبخانه بصارت حاجی ملا محمد مزبور
موقت و فتحانی بجای تناول نمود آنگاه پنجاه میرزا لطفعلی و درود کرده مدت دو اوزه
شبیانه روز اقامت داشتند و باز درم هنگام بود که آن مظلوم را از عیس چهریق
برای اجراء شرایط شبویز میسر دهند به سلامی در خانه میرزا لطفعلی وارد شده مدت
میزخه و روز توقف فرمود و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است
که دالار عمارت میرزا لطفعلی محل جلوس آن در کوار بود و تا سنوات اخیر
بر قرار ماند در طرفین دالار غره ها بود که ابوابشان بنالار باز میشد و حضرت
در عصر شد استراحت میفرمود و در حین فراغت برای حضور توقیعات و آیات بصیر
توقفه آقا بیگم حطین کلام را بحضور فرموده بتزیین آیات اشغال میشود و عامل
بیت میرزا لطفعلی درجه از اخلال نسبت با حضرت میدادند که آیه است بسته
مجموعه خردکن و اجوائی تیرک و استطفه از یکدیگر میبودند و در تقسیم آن گفتگو
و نزاع می نمودند و آنچه از الامز لا انکصانه پنهان و تقسیم میکردند و چون در آن ایام
مخاذهای عساکر در قصبه دیستان جناسی از علمای تبریز کسب اعتراف گشود و عناد و
فساد برخواستند حاجی ملا محمد مذکور در مسجد و بر جنبه خویش مخالفت از طرف
آیه حضرت نمودند ملاهای خیال ضد را از بجای و پشم بجای تیر میگرد

و این کلمات و مصطلحات مشهور و معروف گشت و متدرجاً در دیلمقان نیز برخی در سلك بابیه داخل شدند .

و دیگر از امکنه مهمه امریه آذربایجان ماکو است که حضرت نقطه اولی تقریباً نه ماه (شعبان سال ۱۲۶۳ - جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ ق) در آنجا محبوس بودند و حاجی میرزا آقاسی آنمظلوم را بدست علیخان ماکومی حاکم و سرحد دار ماکو سپرد و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی بخدمت میزیستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود در کتاب بیان است قوله الاعلی و در آنوقت که عود خلق کل قرآن شد و بده خلق کلمتی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بود برارض اسم باسط بود که سمو اتیکه در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شده راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلك الا الله و من عنده مع آنکه نازل فرموده در قرآن امری اهم از یوم قیامت و عرض بر او خداوند محسی است عند کل نفوس که مقدرین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این نفوس بک نفس بین یدی الله بوده که عود کلمتی شده و قوله چنانچه این حجره که بالا بوابست و بلا حدود معروفه امروز اعلی عرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر انبی ان الله لا اله الا انار ب کلمتی میخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد و در ضمن یکی از مناجاتها که از قلم اعلی در آنسجن نازل شد چنین مطور است و لانجبتک فی مشی علی الجبال و حیداً بما تلهمنی فی کل حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذا السماء فوق رأسی و الارض تحت قدمی و الجبال المحیطة فی حولی و النهر الجاریة فی قرب الارض الخضراء بین یدی فلك الحمد یا الهی حمداً شعشعمانياً لامعا الخ و ما تفصیل اوضاع محبس و قصبه ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردم و ارتفاع نداء صریح قائمیت و تاسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو وقوع یافت

چه آنحضرت از ابتداء امر اصحاب و احباب را همی تعلیم و تربیت روحانیه فرموده بحکم ربانیه هندرجاً مستمد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع بسال ینجم در ایام سجن ماکو بجلوه شریعت جدیده مستقله بالصراحه آشکار گشت و کاملاً معلوم و روشن گردید که آنچه در سنین گذشته از قلم اعلی صادر شده برای تکمیل استعداد عباد بود و در هر شان وزمانی اصحاب و احباب را بنوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا فرمودند و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته استمداد مینمودند. من ینظره الله اقدس ابی بود و در پایان امر نقاب از ستر و خنابر داشته در وصف و مدح و بشارت و دعوت فوق مایمکن او تصور بیان نمودند چنانکه در بخش سابق تفصیل داده توفیعات و آثار را نمودیم و توفیق مهیمنی را که نداه قائمیت بآن مرتفع گردید آوردیم و در اینجا نده متفرقه از توفیق عظیم دیگر را که برای ملامحمدتقی هر وی صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشمس آشکار فرمودند درج مینماییم و همی هاه قل الله حق وان مادون الله خلق و انا کل له عابدون قل الله رب وان مادون الله عبد و انا کل له ساجدون ذلك ربنا رب السموات و رب الارض رب العالمین الی قوله قل ان ذلك شجرة الطوبی انتم فی ظلها تستظلون قل ان ذلك جنة المأوی انتم فیها تحبرون قل ان ذلك سدره العتبی انتم هنالك ترزقون قل ان ذلك عرش الاعلی انتم هنالك ترفعون الی قوله شهد الله انه لا اله الا هو و ان محمداً رسول من عنده فی کل حین و قبل حین و بعد حین شهد الله انه لا اله الا هو و ان الذین هم شهداء من بعد النبیین هم ثلثة بعد عشر و اولئك هم الائمة المصطفون شهد الله انه لا اله الا هو و ان ابواب الهدی اتان اتان فی کتاب الله قل کل لهم موقنون قل تلك تسعة قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمین ان یحمد قبل تقی ان اشهد انه لا اله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمین و لما قد علمناک من عباد الله المخلصین لیکشفن الغطله من بصرک لتری کلمتی بما قد خلقت الله

ربك في كتاب عظيم الى قوله ان اشهد من اول ذلك الامر امر الذي اتم به من قبل
في القرآن لتوعدون من لقاء ربك في الجنة وقد حشروا بعد ما بعثوا ونشروا قبل ما
عرضوا على الله ربك عباده المؤمنون وكلمشيء والله يشهد على ما اتم لا تعلمون قد
حشروا كل من في ملكوت السموات والارض و ما بينهما بامر واحد و انا كنا به
عالمين ثم قد اقمنا الساعة و فصلنا بين كلمشيء بما قد قدر عند الله فلذا انشانا امر آخر
فتبارك الله رب العالمين و انا ولو علمنا كلمشيء في كتاب الاول ولكن لا تتعلون قل
فباي حديث بعد الله و آياته تؤمنون . . . و هو الذي ينزل القرآن من قبل فلما
قضى اجل الذي قدر له قدره الى سماء البيان قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه
يستلون قل انما الكتاب يؤمئذ كتاب الله فيه بيان كلمشيء للذين هم اولو العلم وهم
يريدون ان يهتدون قل ان مثل ذلك الامر كمثله امر محمد رسول الله من قبل ان
انتم تتعلون قل ما شهد الله على نفسه ان يقدر على ان يشهد على ذلك كل العالمين
ولكنكم اتم ان تشهدوا انه لا اله الا هو فاذ انتم على انفسكم ترحمون وان من
اول ذلك الامر الى يومئذ ما نسخنا من امر ولا ابدعنا من امر و اظهرنا كل ما كان
الناس في القرآن يقرنون لتشهدن على من آمن بالله و آياته و الذين هم عند الله هم
لا يصدقون وقد عرفنا كل خلق و شهدنا عليهم و قل كلمشيء هالك الا وجه ربي
ذلك ما شهدنا على الخلق افلا تتقون ثم انشانا خلقاً آخر فلذا كل بالله و آياته موقنون
قل ان يوم القيمة لا انساب بينكم و قد قضى ذلك اليوم في حسين الف سنة و اتم
كلكم نائمون قم من رقدك ثم انظر لم يكن الا الله و ما قد خلق و انه لا اله الا هو
رب العالمين وان كل ما كان الانس في القرآن يجتهدون ما علمنا من ثمراتهم الا
ما لا ينبغي ان نذكره قل كل هباً منشور و ان كل ما اجتهدت في دين الله لما قد
صدقت امر ربك ليجزيك الله ربك و يقبل عنك انه ليجزي عباده المخلصين و من
يستدل يومئذ بغير آيات ربك فاولئك هم من لقاء الله لمحبوبون قل لو اجتمع من

في السموات ومن في الارض وما بينهما على ان يأتوا بمثل تلك الآيات او آية واحدة
 لن يقدروا ولن يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلكم به توقنون انه لا اله الا هو ينزل
 بعلمه ما يشاء وان ما دون الله كل عنه عاجزون وان كل ما اسم تنتظرون وانتم به
 توعدون كل ذلك قد بده بامر الله وكل اليه ليرجعون قل ان اول ذلك اليوم اول
 عالم الرجعة كل فيه لمسئولون الا من آمن بالله وآياته فان اولئك هم الفائزون
 وانا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذي انتم فيه يومئذ تجتهدون لتفكرون ثم لتحكمون
 ولكن لا تعلمون ان الذي شرع لكم ذلك الدين هو الذي يومئذ يتلو عليكم آيات
 ربكم وانا كنا بذلك موقنين وان الذي هم اولوا العلم كل بالله وآياته موقنون
 قل ان كل الضروريات التي انتم يومئذ تستدلون والاجاميات التي انتم بها يومئذ
 تتحاجون والاحاديث التي انتم بها يومئذ تستدلون كل ذلك ثبت بما قد قال محمد
 من قبل ان انتم به مؤمنون قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاذا كل الدلائل يرجع
 الى آيات الله ان انتم بها من قبل لتوقنون قل فالتقن الله يا اولي العلم و لرحمن على
 انفسكم فان الله غني عنكم و عما انتم تجتهدون لو يدخل يومئذ في ذلك الدين اسود
 برمي حبشى فاذا يدخل في الجنة مع الذين هم آمنوا بالله وآياته و اولئك هم الفائزون
 ولو لم يؤمن بما قد نزل في الكتاب من لم يكن يومئذ على الارض اعظم قدراً منه
 فلا يحب الله ان يذكره والله ولي المؤمنين قل لا تفتروا بهمكم ولا باجتهاكم ولا
 باعمالكم فان كل ذلك ينفعكم اذا تؤمنون بالله وآياته و كنتم في ذلك الدين
 لموقنين وانا لمنسختنا يوم الاول كل ما انتم تعملون لكننا على ذلك مقتدرين ولكن
 سبقت رحمتنا عليكم لعلكم لا تردون من شيء و كنتم بآيات ربك مؤمنين ولكن
 يومئذ لما قضى خطوط الخمسة فلا قد تم هيكل الانسان فاذا قد انشأنا ما قد قدر
 الله في الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب الى آخر كلامه الاعلى
 وبالجملة در مدت سجن ماكو توقيعات و كتب و رسائلی بسیار از قلم آنحضرت

سدور یافت از آنجمله است رساله دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب
خواهش آقا سید ابوالحسن بن آقاسیدعلی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ماکوه را
بتطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده
و قلعه و عمارت علیخان واقع در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان
برقرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه
قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرا را خراب کرده قلعه جدید بر جای
آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ هـ . ق ساخت به سافتی دور از بالای کوه نمایان می باشد و
و پسران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان
بترتیب در سالین دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ماکورا داشتند .
و دیگر از امکانه مهمه آذربایجان چهریق است که حضرت رب اعلی مدت
در سال و چند ماه از قسمت اخیره ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ . ق -
شعبان سال ۱۲۶۶ هـ . ق) در آنسجن بسر بردند و بتطبیق عدد ابجدی نام آنجارا
شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آنسجن را نیز در بخش سابق آوردیم
و از علماء بایه آذربایجانی شیخ محمدتقی اهل هشترو که در مقدمه کتاب شمه وصف
کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را باینمضامین نگاشت که او
یکی از فحول علماء شیخیه و از تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی بود و در اول
امر حضرت عالی بشرف ایام نائز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ هـ . ق حیات داشت و کتابی در
اثبات حقیقت حضرت یوفق ذوق و مصطلحات شیخیه در آنزمان نگاشت و نخست
آنکتاب را بفوائد موسوم داشت ثانیاً ابواب الهندی تسمیه نمود و در مقام فصل
مطالب که فائده اولی و فائده ثانیه بترتیب نوشت در تغییر اسم کتاب آنها را
قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ محمدتقی مذکور بموجب حکایات
مؤمنین دوره اولی باندازه محتاط و جبان بود که از ذکر اسم بانی فرسنگها فرار

میکرد و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت و هر گاه بشهر تبریز میآمد با مؤمنین حضرت باب اعظم در شبها ملاقات و معاشرت میکرد زیرا که فرقه شیخیه خاصه امام آنها ویرا بسیار ممتاز و محترم میداشتند و بواسطه وفور علم و فضل و تلمذ خدمت شیخ رسید و جودش را مفتنم شمرده بمعاشرت و مصاحبتش راغب و ولوع بودند و ملا محمد معقانی زیاده از حد ویرا محترم میداشت و هر وقت شیخ محمد تقی بشهر تبریز ورود میکرد ملا محمد ویرا در خانه خویش پذیرفتار میکردند با وجود این شیخ محمد تقی ملا محمد معقانی را در ابواب الهدی شجره خینه و شجره الکفر تعبیر کرده و نام برده است و ایندلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است و گویا همین ابواب الهدی را در صحاری و براری و ظلال تلال و شناخیب جبل نگاشت و تألیف و تصنیف فرمود و در اواخر ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملا مصطفای تبریزی داد و خود مفقود الاثر گشت و شیخ محمد تقی آنچه در آن کتاب نگاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع باستدلال نوشته موافق مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده بسب و لعن و کلمات خشنه پرداخت استهی .

و از اشهر رجال آنحدود که از اعرف ابطال محیین حضرت موعود گردید رضاقلی خان سرتیب افشار این حاجی سلیمانخان بن شهنخال خان بندرش حاجی سلیمانخان مذکور بغایت مجلل و محترم بود و بوفور ثروت امتیاز داشته در سائین قلعه (شاهین دژ) افشار میریت که در اواخر خالك مراغه آذربایجان و در ساحل زرینه رود مشهور بجفتو واقع است و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسانی و از خرامس اصحاب سید رشتی شد و بعد از وفات سید حاجی محمد کریمخان اخلاص بسیار و عقیدت پایدار یافت و در طریق خدمت بتقیدت خویش از هیچگونه مصارف

دریغ نمود و دو مسجد عالی در تبریز برای علماء اتباع حاجی محمد کریم خان بنا کرد و دختر سید رشتی را بنکاح پسرش رضاقلیخان مذکور در آورد و شرافت انتساب سید را برای خود و پسر فخر و سعادت شمرد و هنگامی که عروس را از کربلا با آذربایجان نقل میدادند تا صائین قلعه مزبور با هزار سوار و حمل و معماری و کجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شبها حرکت و طی مسافت کردند و بامشاعل و مصایح منیره و غیره بآهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا بعمارتش رسیدند و احترامش از دختر سید بدرجه بود که در صائین قلعه همه روزه علی الصبح از بستر خواب برخاسته نخست بوثاق عروس میرفت پس از اداء سلام و تحیت و اکرام بمقام خویش برگشته بکارهای لازمه میپرداخت و از قول او راجع ببشارات سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است از آنجمله آورده اند پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر میکرد که سید بمن گفت ایام ظهور را درک میکنم و لذا در غایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت ولی بسال ۱۲۶۰ در موقع اداء مراسم حج بمکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت باو ابلاغ امر فرمودند و هنگامی که مأمورین دولتی آنمظلوم را از حدود قزوین عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقیعی برایش بواسطه آقا نوروز علی نام از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند اعتنا و قیام و اقدامی نکرد و در سنینی بعد علماء و مبلغین عظیم الشان امر ابداع ابی بوی اکمال حجت نمودند و خود را در مقام حجت و برهان مغلوب دید و معذک اقبال نکرده ایمان نیلورد بلکه معارضت و مقاومت پیش گرفت ولی پسرش رضاقلیخان مذکور چنانکه در بخش سابق نگاشتیم هنگامیکه از طرف دولت مأمور اصال حضرت نقطه اولی از ماکو بچهریق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات ممنویه مشاهده کرده منجذب شد و اظهار توبه و ندامت نموده اجازت خواست تا بخانه خویش

برده بوظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول فرمود لاجرم از جهت ایمان و اخلاص پسر بحضرت تعلقه اولی و سوء نظر نسبت بخان کرمانی و ارادت پندار بخان منککور هاینشان مخالفت و مشاجرت برخاست و بدین حال هنگام شهادت حضرت تعلقه اولی بودند و خانم احوالشان را در بخش ششم می نگاریم.

و از اشهر معاندین که از اهل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پدرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و باعشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده بقصبة ماکو اقامت گزیده در پیشه زارعین و دهاقین زندگانی نمودند و او در قصبة مذکوره سال ۱۱۹۸ هـ ق متولد شد و ناعش را عباس گذاردند و پس از بلوغ بحد رشد عازم خوی شده اقامت نمود و چند سالی بتحصیل قرانت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا بیاد دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود غایت بهمدان رفته نزد آخوند ملا عبدالصمد صاحب کتاب بحرالمعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار میرفت تلمذ جستہ ارادت حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر بمکه و اداء فریضه حج داشت موفق بآن نگشته وفات نمود و ملا عباس قبول نیابت نموده مصارف لازمه گرفته عازم مکه گردید و بالنیابة اداء حج نمود و حاجی ملاعباس شده عودت بهمدان نمود و بخدمت استاد مرشد مذکور صرف اوقات کرد و بتحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوف مشغول شده امور معاش گذراند و چون آخوند ملا عبدالصمد در او خرابیام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملاعباس نیز بملازمتش رفته زیست تا آنکه استاد و مرشد در فتنه قتل و غارت وهائیان در کرمان مقتول شد لاجرم حاجی ملاعباس از عراق عرب مراجعت بایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و بنام حاجی ملا آقاسی و

حاجی میرزا آغاسی مشهور گردید و گردش ایام با او مساعدت کرده بسمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً در وی نفوذ کرده او را بعشرب و طریقت خود هدایت و تربیت نمود و محرمیت تامه در میان آمد و چنین نوشته اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مآل احوال مریدان آگهی دهند ویرا اخبار و تبشیر نمود که سلطنت ایران باو تعلق خواهد یافت اگرچه در آن هنگام تصدیق این تنبوه برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که ابناء شاه اعمام و الامقامش مانند علیشاه ظل السلطان و محمدعلی میرزا دولتشاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام بدرجه بودند که محمد میرزا در محضرشان بدون استجازه حق جلوس نداشت تا چه رسد باینکه با وجود ایشان دم از رتبه و شأنی زند و یا بمقام سلطانی و اریکه ایرانبانی نشیند ولی چون حاجی را صاحب مقامات و کرامات میدانست صدق اینخبر را پذیرفت و باو وثیقه بمهر و امضاء خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را بید او سپارد تا بانفاس قدسیه اش حق بمرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید و بدین طریق ایام بگذشت تا آنکه عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتحعلی شاه از جهت علاقه خاطر که باو داشت منصب ولایت عهد را به بیچیک از پسران خود نداد بلکه بمحمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوض نمود و بالاخره فتحعلی شاه در اصفهان وداع جهان گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غلبه یافتن بر موانع موجوده منصب صدارت و وزارت را بیگانه شخص عظیم مملکت

میرزا ابراهیم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی بزرگ در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملکداری بی نظیر بود سپرد و آن مرد بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای عمده شاه آماده ساخته تملک سران و گردنکشان ممالک را مطیع و متقاد نمود و اگر خود آن خود پرست و یرا بجاش میگذاشتند موفق با اصلاحات عظیمه کشوری و لشکری و ادبی میگشت ولی ناگهان ابر تیره شکفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد شاه غفله حکم بقتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آغاسی را بر جایش متمکن و مستقر ساخته زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد و از اینوقت حاجی ذوالریاستین در اداره امور مملکت و ارشاد بمقام معرفت و طریقت گردید و فعل مایشه و متنفذ در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور بلقب شخص اول شد و بانوئی از خاندان سلطنتی را نکاح نمود و قری و اعیان بسیار بتصرف آورد و بنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام وانگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه غیر مانوس بود و از طرفی دیگر خومی آتشین و متجاسر و احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی ناملائم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در آتناه ملاطفت و تفقد سناسی دگرگون چشمانش از غایت خشم بر خون رحمت و شفقتش مبدل بستم و استعما کلمات قبیحه و قبیحه میگشت و در مجمع اعظام دولت و ملت همینکه بر یکی از امرا و علما غضب میکرد فرمان میداد کلاه با عمامه اش را از سر برداشته بیرون میانداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فسیح از قبل و دُبر تفوه میکرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسین و دست نشانندگان خود معین داشت بدرجه ئیکه درالسن و افواه انام شهرت گرفت

که زنان حامله شبان های ماکوئی دست برشکم خود گذارده سوگند بسر سرتیب یاد مینمایند کنایه از اینکه زاده هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیب شوند و تعصب و نفرت ترك و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران بدرجه رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفاء حاجی بحماییت یا مضادت با وی نزدیک یان بود که فیما بینشان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردند و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین

اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون بسبب سوء رفتار و زشتی گفتار ازدانی و قاسمی بر خویش هر اسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقاً حاضر نیامد در قاعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکوئی که در این مدت باسنتظار حاجی با تقدس و صلاح مل و عیال مملوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند و باینجهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه آنشمع و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش و از متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند اهالی دارالخلافه که بسالها از آنجماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کيفر و انتقام برآمدند هر کاسب ذلیل بلزاری بر سرتیب و سرداری میتاخت و هر علیل بیفرهنگی یاور و سرهنگی را عربان میساخت ما صدق بیت قائم مقام عاجز مسکین هر که دشمن بدخواه دشمن بدخواه هر که عاجز و مسکین درین هنگامه سمت ظهور یافت آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسنخان سردار پناه جستند از آنسو جناب حاجی ناجی به نائب السلطنه شاهزاده عباس میرزا و بجماعتی از اعظام و امرا نوشتجات خوش مضمون و بیفلمات سراها فسون مشتمل بر التزام و فاق و ترك نفاق فرستاد ولی اصلاحی

ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سران مملکت چنان آزردہ خاطر و متفکر گشتند که رغبت مداخله و مکالمه در امور دولت نداشتند و برای قہدان قائم مقام مقتول و بعثت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر بطنیان بر آورده علم استقلال بر افراشتند و مملکت جمعیت ملایان از مجتہدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم علمای ظاہریہ را بچیزی نیشمرد و تخطئه کرده سخنان رکیک در حقشان میگفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت بیماری و نقاہت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع ہم نمی یافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادراً معروضہ بدست شاه میرسید حاجی بنوعی کہ میدانست و میتوانست آنرا بی نمر و

نبخشید و فائده نداد لاعلاج از عباس آباد عازم دارالخلافہ شد کہ در خانہ و منزل خویش سکونت جوید و از وزراء دول خارجه استعانت جوید فغان آقایی سر تیب توپخانه کہ مستحفظ اراک سلطانی بود توفش را مصلحت ندید با مہمدودی از ہمراہان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنہ یافت آباد بازمانہ یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی بظہور نرسانیدہ باہمتش پرداختند چون از یافت آباد قفقح البابی روی نیافت رخ ببقعہ امامزادہ لازم التعظیم شاہزادہ عبدالمعظم آورد نوراللہ خان شاہسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارت برد حاجی بآنمکان فیض بنیان خویش را رسانیدہ و در آنحصن حصین متحصن شد از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الہ مالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسنخان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مقربان حضرت و نام یافتہ گان درات بعہد و میثاق اتفاق نمودہ کہ چون زمان ماضی بصدارت حاجی راضی نشوند مال و جن در این باب دریغ ندارند بالا جماع عریضہ نگار و بمحضرت مہدعلیا مستدعی و خواستار اعانت درین عزیزت آمدند - اموال موجودہ بیوتان

اثر میساخت تا چون سال ۱۲۶۴ ه. ق محمد شاه در گذشت حاجی خویش را
بیغمه شاهزاده عبدالعظیم افکنده مستخلص گشت و باین حيله مصون ماند و بالاخره
از ناصرالدین شاه اجازه گرفته بگرمل و نجف رفته مجاور شد و سال ۱۲۶۵ ه. ق
در گذشت آورده اند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف متخلص بیدل
از اهل رودبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مدح
و یا هجا نکفت در باره حاجی میرزا آغاسی این رباعی بسلك نظم کشید :
نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه خصم را ازین توپ غمی

حاجی میرزا آغاسی را طومار مسجل نموده مقلل گردانیدند - دیگر از آنجمله
شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع
این خبر محنت اثر سر بشوروش بر آورده اسباب و اموالش را تاراج اورا در نهایت
خفت و خواری ازعاج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محبعلی خان حاکم
طغیان کرده بعضی از متسینش را برهنه در میان نمودند خود با معدودی منزهماً
باردوی همایون آمد - از آنجمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر
حسینخان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شریری طالع رضای صالح نام پس از
استماع اینخبر بجانب شیراز رهسپر گردید حین ورود اینمقدمه را در شهر منتشر
و مشتتر گردانید ارازل و اوباش هنگامه طلب سر بشوروش نهاده دست اندازی بد کاکین
بلاز بزاز نمودند چون از سلوک ماضی حسینخان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی
تغیر و تبدلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش بانو کران دیوانی و اخراج
نظام الدوله از ارك سلطانی بر آمدند عمل واعظم در تغیر حاکم زیاده از واسط
النس جازم شدند نظام الدوله ارك سلطانی را مضبوط ساخته بمحاربه و مدافعه
پرداخت عزیزخان مگری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقایی و فوج جسمانی

و ما شرح ظلم و معانتهای او و دست نشاندہ هایش را نسبت بمحضرت نقطه اولی در بخش سابق آورده و برخی از خطابههای قهریه و نفرین، مظلوم را که در شهری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده برایش ارسال فرمودند نیت نمودیم و در اینجا نیز صورت فوتوقیع دیگر که در سجن چهریق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب بحاجی و شارح اعمال و مخبر از مالش میباشد درج مینمائیم خطاب بمحمد شاه بسم الله المتکبر الشدید سبحان الذی بعلم عافی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو الملك القهار العظیم هو الذی یقضی یوم الفصل بالحق

و تویجیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محاربت نظام الدوله بر آمدند نظام الدوله نیز کمال جلالت و مهتای دلیری و رشادت بظهور رسانید در این اثنا محمد قلیخان ایباخان که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرنانی داشت با هزارو پانصد نفر قشقای و خشتی وارد خراج شهر و در این باب با اهل شهر همراز و انباز گشت مشیر الملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در اراک سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه مبرور بسر برد عزیزخان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب بچهل روز فرو نشست ولی زیاده از شش دفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول نگشت و درین اثنا امیر اسلانهان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید رفع مایهال شد مجادلت و مقاتلت بمصاحبت و مجالست تبدیل یافت پس از چند روز احمدخان نائب ایشاک آقاسی نیز وارد گشت حسینخان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آغاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی بعالم آخرت نهاد.

حقایق الاخبار ناصری

و انه لا اله الا هو الفرد الجبار المنيع وهو الذي بيده ملكوت كلشيء لا اله الا هو
 الوتر الاحد الصمد العلي الكبير اشهد الله حينئذ بما قد شهد الله علي نفسه من قبل
 ان يخلق شيئاً انه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد علي كل ما ابدع و ما يبدع
 بمثل ما قد شهد عليه في سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القائم البديع توكلت
 علي الله رب كلشيء لا اله الا هو الفرد الرفيع والي الله التي نفسي واليه افوض امري
 لا اله الا هو الملك الحق المبين و انه هو حسبي يكفي من كلشيء ولا يكفي منه شيء
 في السموات ولا في الارض و انه لهو القائم الشديد سبحانه الذي يرى مقصدي حينئذ
 في سجن بعيد وهو الذي يشهد علي في كل حين و قبل ان يبدع بعد حين و انك انت
 كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم و انك انت كيف صبرت علي النار و ان الله ربك لهو
 العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فان هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن
 بالله و آياته و كان من الزاهدين و ان مثل حياة الدنيا كمثل كلب ميت لا يجتمع في
 حوله ولا يأكل منه الا الذين هم كانوا بالآخرة هم كافرين و انك انت فرض عليك
 بان تؤمن بالله الغني العظيم و تكفر بالذي يدعوك الي عذاب سعي و لقد صبرت في
 ايام معدودة لملك تتذكر و تكونن من المهتدين و انك انت كيف تجيب الله في يوم
 قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك رب العالمين فوالذي خلقك و انك انت اليه
 ستعود و ان تموت و انت علي جحد بآيات ربك قد دخل في ابواب الجحيم و لا ينفعك
 ما قدمت يدك و مالك يومئذ من ولي و لا شفيع ان اتق الله و لا تفر بما عندك فان
 ما عند الله خير للمتمين و ان من علي الارض يومئذ كلهم اجمعون عبد الله فمن آمن
 و كان من الذينهم بآيات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يفر لهم ما قدمت ايديهم
 و يدخلهم في رحمته انه هو الغفور الرحيم و ان الذين استكبروا علي و جحدوا ما
 اكرمني الله بفضله من آيات بينات و كتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب
 و ما لهم يوم الفصل من ولي و لا نصير فوالذي يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما

من نفس تموت على بغضى أو تجحد ما جئت من آيات بينات إلا ويدخل في عذاب
 اليم ولا تقبل يومئذ فدية ولا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشاء الله انه هو الجبار
 العزيز وانه لا اله الا هو الملك القهار الشديد ان انت فرحت بما تستجنى فويل
 لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق وان انت اردت
 فستعلم من قريب وان من اول يوم الذى اخبرتك بان لا تستكبر على الله الى يومئذ
 قد قضت اربع سنين ما رايت منك ولا من جنتك الا ظلاماً واستكباراً شديداً كانك
 انت زعمت اننى انا قد اردت متعاً قليلاً لا وربى ما كان ماك الدنيا وما فيها عند
 الذينهم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين مينة بل اقل من هذا سبحان الله عما
 يشركون بل اننى اردت ان انتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما قدر الله فى الكتاب
 وان ذريتهم سيلحقون بهم فى عذاب سعير وما صبرى الا على الله وانه هو خير ولى
 ونصير وما كهفى الا اياه وانه هو خير وكيل وظهر وان الان لانبئك بانك انت
 قد اتبعت شيطاناً مردداً ولم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة وقد ارتد
 عن دينه بما حكم بعد حكم الاول بسجن بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن
 احداً من ذرية رسول الله فى سور الذى كانوا اهلها جاهلين وانهم كفروا بولاية
 الائمة الذينهم باسم الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين
 وعلى اى خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدى غررت بما عندك
 فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرن امر الذى قدر وما للظالمين من نصير ان
 كان لك كيد فاطهر وما الامر الا من عند الله عليه توكلت و اليه انيب هل سمعت من
 احد من قبل حكما بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضى من بعد فويل للظالمين
 مقصدك دليل على كفرك بالله و حكمك على الناس لك عند الله عذاب شديد و ان
 صبرى على الله و مقصدى هذا يشهد على اننى انا على حق يقين ان لم تخف من ان
 يظهر الحق و ينظر عمل المشركين فكيف لم تحضر علماء الارض ثم لم تحضرنى

لا جملتهم مثل الذي بهتوا من قبل وكانوا من الجاحدين تلك حجتي عليك و عليهم
انهم بالحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم على امر لا
وربى انهم لا يستطيعون ولا يفكرون آمنوا من قبل ولا يشعرون وكفروا من بعد
ولا يعقلون وان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم لقوى ممكن
تلك كرامة من عند الله على و نعمة من عنده عليك و على الذين يفعلون فطوبى لى
ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذى قدر الله للمقربين
فاذن ولا تصبر فان الله ربك لعزير ذوات مقام ولا تستحى عند الله و ترضى بان يكون
حجته على الكل بان يصبر فى سور على ايدى المشركين فويل لك و ويل للذينهم
يومئذ يرضون بمثل هذا الذل العيين و ان على زعم الشيطان وكان على خطاء كبيرا
لم يحل فى مذهب الذينهم كانوا بآيات الله مؤمنين ان يسجن احدا من ذرية الرسول
ولا ان يظلم عليه ولو كان على ظلم شديد فوالذى بدع خلقى ما شهدت على نفسى
من ذنب و ما اتبعت الا الحق وكفى بالله على شهيدا فآف على الدنيا واهلها والذينهم
يفرحون بمناعبها وهم عن الآخرة هم غافلون ولو يكشف الغطاء عن بصرى لتمشى الى
بصدرك ولو تمشى على الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسريع قريب فوالذى خلقك
لو تعلم ما قضى فى ايام سلطنتك لرضيت ان لانزلت من ظبر ايبك و كنت من العنسين
ولكن الآن قد قضى ما قضى الله ربك فويل يومئذ للظالمين كانك ما قرئت انت كتاباً
ميناً و ان كنت على امر و انك انت لا تتبع فعلى امرى و لك ما عندك ان لم
تنصرنى فكيف تخذلنى وان الى الله المشتكى واليه منتهى الامر فى الآخرة والاولى
و سبحان الله رب السموات و الارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين
الا الذينهم كانوا بامرهم عاملين و سلام من عنده على المخلصين و الحمد لله رب العالمين
خطاب بحاجى ميرزا آغاسى بسم الله القهار الشديد اشهد الله و من هو عنده بانه
لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه فى جبروت

عزته وملكوت عظمته لا اله الا هو الفرد القائم القدوس المنيع وبعد الحمد لله الذي
قد اختصني بما اختص به اوليائه واكرهني ما اكرهني به اصفياه وحناني بما وهب
به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغي لجلال قدس عزته وجمال نور طاعته حمداً يفوق به
على كل حمد ويستعلى على كل ذكر ولا يستحق به الا اياه ولا ينبغي لاحد سواه
وانه ليهو العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول ولعن اقول وبمن اقول و انتك انت
لا تستحي عن الله وتصبر على النار ولا تخاف من غضب الجبار ولا ترجو يوم الذي
وعدا الرحمن عياده الذي فيه يقضى بالحق فاصبر وما صبرك الا على سخط الله اولم
تفكر من اول يوم الذي سمعت ماسهت الى يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك ودقائقك انتظن
انك في عيش وراحة و عزة وكرامة لا ورئى الذي فلق الحبة و برى النسمة من اول
يوم الذي سمعت فرض عليك بن تشى على الثلج بصدرك الى الذي سمعت ذكره و
تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك وما قدمت يدك افرحت بمقعدك ورضيت بعزتك
وان ورائك ذلة عظيمة لا عز فيها واشد العذاب ولا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت
بمن هو الحجة عليك و على الكل سلام الله عليه وكان عنده آيات محكمة و براهين
مؤكدة التي لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه لعلى حق محض بمثل حق الذي
كان الله عليه و رسله و اوليائه و ان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى
بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع باسم اراد ان يتبين و جمع على قدر قوته
اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته فوالذي خلق كلشي بهمه
لانك انت اهد موقفاً منه و اذل مقاماً عند الله عنه و ان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا
بمثل ما انت صنعت و ما حكموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرئت القرآن
لكم دينكم ولى دين ان كنت كافراً فلنك ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تفعله و
ان لم تتبعه فكيف تسبغه كان الله ما خلق في قلبك ذرة من الرحم ولا في زوجتك
اقبل من ذلك العيب فآف لك وللمقعدك و نعمة الله و غضبه عليك و سطوته و استغله

كان دائماً في حثك ما عشت الا بالنار وما صبرت الا عليها وكل ما صنعت بي كان الله
صانع بي هو الذي قدر البلاء لاوليائه و اجرى القضاء لاحبائه و هو الذي كتب علي
ملكته ولكن و بلك حيث اجرى الله الشر علي يديك و طوبى لي بما صبرت في سبيل
ربي حتى اناني اليقين وانني انا ما كنت غافلاً عن كفرك ولا محجوباً عن طغيانك و
ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً ولا اريك الا جباراً عنيداً وانني انا النور الذي
اودعني الله في صلب آدم و امر الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل لفسه فسجدت
كلهم اجمعون ولو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفه
الاذكياء مطيعين و البغاة الحكماء متبعين و العلماء الاتقياء سامعين و الارواح المقدسة
من اهل العز و البهاء ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم ولكن اسمائهم معروفة
و شمالهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم و الفضل ولا يسبقهم احد بالقول
و العمل و كلهم يومئذ يلغونك و يتبرنون عنك و كلهم الملائكة التي سجدت لله
تعظيماً لذلك النور و انك انت ذلك الابليس الذي استكبرت من قبل و ما في جنك
لم يكن عتدائه الا نفسك و ان الذي انت ركبته هو اذيتك الذي ملأ شرق الارض
و غربها فويل لك و لمن اتبعك كلكم اعداء لله و اصحاب النار خلقتم منها و ترجعون
اليها فيا ايها الكافر البعيد و الجبار المريد فاعلم ان الله قد افتضحك بعلمك و ان الله
سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت يديك ما كتبت و لا ينفي
عن اهله و قد قرنته ملائكة السموات و الارض و ما بينهما و شهدت عايبها و كتب في
كل الالواح بانك انت ارتدت عن دينك و اخترت الكفر على اهل منزهك بمثل ما
قال يزيد في شعره اتظن انك قد اقلعت ولكن الذينهم يدقون نظرهم في امرك
يعرفونك و لا يشبه عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض
مثلاً في الحق و الضلال و جعلتهم صاحب السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و
خضعوا لديه و استغفروا كلهم ما فعلوا به رايت ان احداً منهم من بعد لم يتبعك في

كفرك لذا رضيت ان تجعل حراً منه عباد الذينهم على غير مذهبه ومذهبك ودون
فتاويه وخذعك كفاً لا يؤمنون بالله وبرسوله ولا بآل الله فوالذي يعلم السر ويسمع
التجوى انهم يتبرئون عنك ويأمنونك حتى سمعت بلائني ممن هو اعلم بينهم بانك
قد نزلت من شجر الكفر وعقدت له وجودك بماه الشيطان فكفالك ذلك العار بان الكفار
يطعنونك و يلعنونك و ظهر في السموات والارض بان الذي هو من شجرة الرسول
و ثمره البقول على علو معرفته وتوحيده و ظهور تقيده وتقريده سجن بايدي
اهل الكفر فانصف وصل على اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار
بان يختاروا الكفار على من ولد في الاسلام فعليك لعنة الله ولعنة ملائكة السموات
والارض وما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظالم و انك انت كيف توقن بيوسف
النبي و موسى بن جعفر الوصي عليهما السلام لانهما سجننا بغير حق وما كانت ذلك
الاكرامة من الله على و موهبة من عنده لدى سنة من سنن اوليائه في حتى فآف
عليك وعلى دينك و على الذي لم ياعنك بدينك ما دخلت سجن الثاني الا ليظهر
كفرك و يملن تصيبك لابن رسول الله في ملكوت السموات والارض كلها اتحدث رني
بالقتل وهو شعار الموحدين سنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت ولا تفعل
ثم عليك سجن الله ان استطعت ولا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت ولا تفعل
واني منوكل على الله وملجأ ظهري الي الله و ما بيني وبين يدي الله و هو حسي
نعم الولي ونعم النصير عليه توكلت و اليه انيب ولكن لعمرى انك انت ما استطعت
وان نفاك اشقى من ذلك ولكن لم يكن مثلك في جندك وان الذي خلقني يحفظني
من سوء فملك ويجعلني في كهف رحمة و حصن قوته وعزته و الا اى شرف مثل
هذا يحب الله لي الشهادة و اخذني بما اختص اهل الولاية سيما على امر ملك
جبار العنيد والشيطان المريد الذي ما جعلك الله على مقعدك الا ليعذبك به و ينتقم
عك به ولو لم اخف عن الذين اتبعوني لاخبرتك باسمعهم ولا يملن اليك كتبهم

وأنهم لا يكاد يحصى وكلهم لا يلتفتون إليك ولا ينظرون الي متعمدك الا كارض وقعت عليها ميتة واحاطتها الكلاب وانها يأكلون منها حتى تفرغ وانك و ربي اذل من هنا قد قضى من عمرك ما قضى ولم تستحي وترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلو والعلم والفناء والعز قد رضيت له بمنتهى الذي ما استطعت دونه وان استطعت لاشك انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الحياء و عارضت الجبار بكلمك و حاربت القهار بحكمك ترسل الي عالم السنة خلع السلطنة وتهب لطفل الذي لا يعرف الحر عن البرد منصب الجلالة وتأخذ عن صاحب ملك الدنيا والآخرة الذي قد جعل الله جنده ملائكة السموات والارض و حجته آيات كلشيء ولا تستحي عن الله ولا تتأثر بقدر لهجة فما والله اكتسبت الا النار و ما اكتسبت الا رضاه الرحمن فلك ما عملت ولي ما صبرت فسيحكم الله بيني وبينك بالحق انه هو الواحد القهار وانه لهو العزيز الجبار وحسبي الله ثم شمد ثم آل الله وكفى بالله على شهيداً سبحان الله ربك رب العزة رب كلشي عما يصفون وسلام من عنده على الذينهم على ربهم يتوكلون والحمد لله رب العالمين وديگر از بلاد و اقطاع ايران :

اصفهان ارض الصاد از اقسام شهيرة ايران در جريان وقایع ابن امر میباشد و قبلاً برخی از متقدمین ابشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضی از حجاج اصفهانی در سفر حج درك لقاء حضرت باب اعظم کرده پس از عود بوطن خبر و بشارت دادند و سپس ملا حسین بشرویه اولاً حسب امر آنحضرت از شیراز بآن بلد وارد شد و دوبار دیگر نیز ذاهباً و آئباً در شیراز چندی در آنجا اقامت نموده نشر دعوت بدیعه فرموده با سابقه مهجه که داشت عده از اهالی و هم سکنه اطراف را مهتدی ساخت و بالاخره در اواخر شهریور مطابق اواخر رمضان سال ۱۲۶۲ هـ. ق حضرت ذکرا الله الاعظم از شیراز مهاجرت بآن بلد و تقریباً پنج ماه و ده روز اقامت نمودند و رساله تفسیر سورة والعصر و اثبات نبوت خالصه و برخی

از توقیعات اخیری هو آنجا از قلم اعلیٰ صدور یافت و بالاخره در ماه اسفند مطابق
 ربیع الاول سال ۱۲۶۳ هـ ق عهده از غلامان شاهسون بسر داری بابا بیگ بیات
 مانگوتی که حکومت گلپایگان و توپسر گناباد را داشت با موافقت و مسئولیت
 محمد بیگ تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آغاسی آنحضرت را از اسفهان بعزم
 طهران بردند و از آنکته تاریخیه امریه اسفهان یکی خانه حیر سید محمد امام جمعه
 است که مدت چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینه محل ضیافت و ملاقات
 مردم اسفهان و اطراف با آنحضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد
 اقامت جسته باجراه اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال
 حکایب و توقیعات پرداختند و دیگر بناه دارالحکومه و عمارت سر پوشیده که
 سوال و جواب حضرت با عده از علماء بنوعی که در بخش پیش نگاشتیم در آنجا واقع
 شد و سپس مدت چهار ماه در آن عمارت مختصاً بسر بردند و در کتاب بیان در شأنش
 چنین فرمودند وای اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آنوقت
 آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلیٰ مقصد عمارات صدی که
 در ایام ارضی در آنجا ساکن بوده میخوانند و میخوانند و شهر اسفهان چون پایتخت
 سابق سلطنت واهم و اعظم مدن مملکت و مرکز حوزه علمیه و علماء و فقهاء ملت
 بود و وقش اقتضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید لذا
 در آن ایام

منوچهر خان معتمدالدوله با اختیار و اقتدار تام نظم امور آنحدود را عهده
 میبرد که از رجال مهم دولت محمدشاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ
 دوره قاجاریه ثبت است و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف احوال ویرا باین
 مضمون نگاشت که منوچهر خان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش
 بدین اسلام درآمده از وطن کوچیده بایران مهاجرت و سکونت نمودند و نزد

دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند خاصه منوچهر خان بموجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه مخصوص گشته بمناسب عالیه اشتغال و ارتقاء جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط لقب معتمد للدوله یافت و همواره مأمور حکومتهای مهمه و امور خطیره گردید و فیما بین رجعت دولت بعدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادرزاده خود نریمانخان را بفرزندی اختیار و ملتزم رکاب و نائب مناب خویش نمود و نریمانخان در عین غرور جوانی و فرح حکمرانی باقتدار عم عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سطوت غیرت و قهاریت و عدل و نصفتش هراسناک بود تا در سال حکومت معتمدالدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار سر پنجه غضبش شده هلاک گردید و اجمال واقعه مذکوره اینکه روزی تنی از تجار رشت بمحضر معتمدالدوله حاضر شده اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت محرمانه معروض دارد و منوچهر خان با وی خلوت نموده جوابی ماوقع شد شخص تاجر با رخی افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائیکه در دوره حکومت پراز عدل و داد شما اگر واقعه ناستوده وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران انام را بمنزله فرزندان خود دانند و اندک تعرضی نسبت بصمت و ناموس مردم نمایند اینک ماوقع را نهانی معروض میدارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود هم نام و احترام من برجا می ماند و هم جان و مال و عرضم از دست هوای نریمانخان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پسر زنی میانجی فرستاد و با حلیله ام سخنانی چند از در معاشقه بمیان آورد و تمنای وصلت نمود و روز روشن پیلان نام و تنک بر من تیره و تنک شد چنانکه عزم اهلاک خود دارم منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت

حاج برای معلوم گردید آتش غیرت از اندرونش زبانه کشید و تعلق و مهریانی
 نموده گفت برو با جلیله خود زندگانی کن و ایمن باش که من در حفظ ناموس
 بر ایاز هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاح بسیار در کتمان پیر
 نموده خارج شد و عصر همانروز معتمد الدوله در دار الحکومه با نریمان خلوت
 نمود و در حالیکه در تالار قدم میزد و نریمان با کمر و خنجر مرصع در حضورش
 بود از وی بازخواست کرده بدست خود با همان خنجر ویرا هلاک نمود و گرگین
 خان برادر نریمان را بمقامش برگزید و در باب شجاعت و نیروی بازوی
 منوچهر خلخا مشهور است که مجسمه مسی را با دو دستش لوله میگرد
 و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر میکند و بکرات نزد محمد شاه بازویش
 را بسته زوین بدستش دادند زوین را چنان بر دیوار نواخت که باندازه چند
 انگشت فرو نشست و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیر و مال و مکننت کثیر بود و لقب
 تاج الوزراء تجلیل و تعظیم میشد و در کتاب تاسع التواریخ مسطور است که چون
 محمد شاه برای جلوس بر آریکه سلطنت از تبریز بطهران میراند مصارف لازمه
 مهیا نبود عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده موکب همایونی را حرکت دادند
 و همینکه بزنجان رسید معتمد الدوله که حاکم گیلان بود باستقبال شتافته
 بحضور شاهی و فود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسبی خجسته نام
 پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را بغال نیک گرفتند و نیز در کتاب
 روضة الصفا بدین عبارت نگاشته است که در سال ۱۲۵۷ ایالت اصفهان بمنوچهر خان
 گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و
 و عربستان نیز بدان انضمام یافت و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت
 و کثرت ثروت و جمعیت منوچهر خان همین دلیل بس که مدت چهار ماه حضرت ذکرا الله
 الاعظم را در عمارت مربوطه بحکومت خود در اصفهان بنوعی که مرضی خاطر

آن بزرگوار شده مخفی از انظار اعداء نگهداشته محافظت نمود و باین طریق سهل و آسان نیز آن چنان فتنه را خاموش کرد و بالاخره بآن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمایید توانم تا دو سال بدولت ایران محاربه نمایم و این امر را بپذیر و غلبه نفوذ دهم و میخواست با ایل شاهسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر آنحضرت نموده دخترش را بلذتواج آن بزرگوار درآورد تا قوت ظاهریه و معنویه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیرالعقول حاصل گردد و این امور بر عهد شاه و حاجی میرزا آغاسی پوشیده نبود ولی سیاست وقت جز بتسامح و عدم معارضه با او اجازت نمیداد گویند وفات فجائی معتمدالدوله در چنین موقع بامر اقدامات سرّیه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند و ملاجعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت که چون ملاهای اصفهان بمنظره و محآجه با حضرت حاضر نشدند و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحانشان بطریق بدیعی مبادرت فرمود و از آنجائیکه دربدو ظهور حسب الامر کلمات حق جدید را بارنگ قرمز مینوشتند و صحف آیات بدیعه بلون مذکور فیما بین بایه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه میگفتند آثار بایه برنگ سرخ نوشته است در اینموقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را بارنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتند و صحیفه بایه

آورده اند که چون در محضر منوچهرخان حسب پیش برخی از علماى اصفهان با حضرت اعلیٰ سؤال و جواب داشتند از آنجمله ملا مهدی خاں حاجی گلپایى پرسید که آیا خطابات قرآنیه توجه است بموجودین و حاضرین فقط پس غائبین را تکلیفی نیست و یا غائبین و غیر موجودین نیز توجه دارد باوجود اینکه غائبین و غیر موجودین مطلقاً طرف توجه و خطاب واقع نمیشوند حضرت جواب فرمودند که در پیشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرسوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از نقل او منأثر شده گفت پس است مطلب واضح و معلوم گشت

را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمه اعلی بخط نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را
مذهب و مجلد کرده نزد ملاها فرستاده گذشتند برای تفکیک حق از باطل آنچه
بر شما درباره این صحائف مفهوم و معلوم است بخط خویش بنویسید و مهر و امضاء
کنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفه سجادیه بخط خود نوشتند که این
کلمات کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفه بایه نگاشتند که
نور صرف و قائل آن تالی درجه نبوت میباشد و منوچهرخان حاکم صافی ضمیر و
صاحب قلب منیر بود روزی ملاها را در مجلس طلید و صحیفه ها را حاضر نموده
با ایشان تکلم کرد در جواب بهمان نوع که نوشتند گفتند پس معتمدالدوله امر داد
نسخه از صحیفه سجادیه حاضر کردند و با صحیفه برنگ قرمز مقابله و مطابقت
نمودند و کلمات امام سجاد را شناختند و از سرزنش معتمدالدوله خجل شدند و
اینمطلب را بحاجی میرزا آغاسی نوشتند و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت
معتمدالدوله را از حضرت باین عبارت نوشت که معتمدالدوله در حق باب مشتبه شد
و بالجمله گویند منوچهرخان بیش از شش ماه مریض و بستری ماند و در اوائل
بیماریش حاجی میرزا آغاسی برای معانیت که با او داشت حکمرانی برای اصفهان
معین کرده بفرستاد ولی مأمور مذکور مدت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و
انتظار ماند و جرأت ورود بمرکز مأموریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار
گشت و وفات وی در اصفهان بسال ۱۲۶۳ هـ ق واقع شد و اموالش را دولت
ضبط نمود و جسدش را بقم برده دفن کردند و کلماتی در شأن وی از قلم اعلی
ضمن توقیع خطبه القهریه و توقیع بمعتمد شاه مندرج است که حسن نیت و خلوص
ایمانش را واضح مینماید و ما بصورت توقیع را در بخش سابق ثبت کرده کیفیت
اخلاص و حمایت معتمدالدوله را نگاشتیم

و از علماء و نقباء آقا میر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه از ملایان متمول

متنفاذ درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام نام داشت بدرجه نیکه عزل و نصب حکام اصفهان غالباً بمیل و اراده انی صورت می بست و دیگر ملایان ناگزیر از مراعات جانب خاطرش بودند آورده اند که در اعیاد و دیگر ایام مهمه حسب الرسم در تالار بیرونی عمارتش که حوضی بزرگ در وسطش بود می نشست و انبوه انام از علما و دولتیان و تجار و غیر هم گروه گروه داخل شده مصافحه کرده غالباً دستش را میبوسیدند و هر کس مقداری سیب و نارنج و لیمو و غیرها نزدش میبادند و در جای خود می نشستند و او فواکه را استشمام کرده بحوض بر از آب می انداخت و ساعتی نمی گذشت که حوض عملاً از میوه شده میوه ها را میبردند و انبعل چندبار تکرار می یافت و میوه فروشنش فواکه آنحوض را در هر روزی در ایام مذکوره بمبلغ صد تومان از امام میخریدند و فروخته انتفاع میبردند و نیز در روزهای مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در سر هر ساعتی جنبه ما منتظماً نسبت عدد قلیان جمل و زیبا با سر قلیانهای مرصع و مطالا وارد و حاضر می ساختند و در طول مدت اجتماع در هر نوبت قلیانها و سر قلیانهای دیگر بعدد و کیفیت مذکور و جلال و زیبایی مشهور بمجلس می آوردند چنانکه هیچ قلیانی بیش از یکبار در مجلس دیده نمیشد و با حضرت ذکرا لله الاعظم در مدت چهل روز که در خانه اش میمان بودند در مراعات و وظائف میمانداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی نکرد و رساله تفسیر سوره والعصر را حسب اقتضایش صادر فرمودند تا چون مکتوب آن میدمهدی امام جمعه طهر از که بدستور حاجی میرزا آغاسی در متع و تحذیر نوشت بوی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا آخر الحیات نزد نام اظهار ایمان نسبت باین امر نکرد ولی با مشاهیر احباب بکمال بشاشت و انبساط ملاقات و در مخاطر و مهالك حمایت نمود و مظلومین را از چنگ ملایان و دولتیان ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت

اصفهان از وی منع و ردع و قلع و قمع بایان را خواست تنی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم خان را نشان داد و همینکه عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریمخانی هستند نه بایی در جواب گفت من بایی را نمیشناسم چه که پنهان اند ولی این گروه بایی نابالغ فاسد شده میباشند دروغ میگویند و نفاق میکنند و امام در سال ۱۲۹۱ هـ ق در اصفهان وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم میآوریم.

و از فحول علماء مجتهدین و فضلاء معتمدین مآلا محمد تقی شهر هروری استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب معضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور شرعی و قضائی محضرش بواسطه او اداره میشد و او اظهار ایمان بحضرت ذکرا لله نموده رساله صحیفه العدل را از عربی بفارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض بمحضر اعلی فرستاده توقیعات بعنوان وی صادر گردید ولی در بحیوچه فتن و امتحانات الهیه بیم و وهم او را فرا گرفته تغییر در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از ملایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد نماز ندرانی بادیست خود غسل و کفن کرده نماز خوانده برده دفن نمودند.

و از مشاهیر بایان اصفهان میرزا محمدعلی نهری و برادرانش میرزا هادی و میرزا ابراهیم پسران حاجی سید مهدی نهری بن حاجی سید محمد مهدی بودند و حاجی سید محمد اصلا از اهل زواره اصفهان در ربیعان جوانی مهاجرت بهندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکننت و ثروت بسیار شد و پس از فوتش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال بنجف جست و کاکین و خانه ها و حمام و کاروانسرا و غیرها تاسیس نمود و مالک ضیاع و عمارت بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده باینجهت معروف بنهری گت

و پیرو عقیدت شیخ احسانی گردید سپس بموطن خود اصفهان رفته اقامت نمود و محترمه را که بازوجیه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شهر قرابت داشت و آنهر دو از شیخیه بودند ازدواج نمود و پسران مذکورش در آنجا متولد شدند و بعد رشد رسیدند و میرزا محمدعلی بکسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق عرب شد و بکربلا در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی درآمد و در آنجا تاهل نموده اقامت جست و پسر دیگر حاجی سید مهدی آقا سیدهای در اصفهان معروف بقدرت و تقوی و عبادت و انزوا گشت و نزد ملاها از عدول و ثقات محسوب گردید و حجة الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزاده خود خورشید بیگم که دوشیزه تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینی یافته و در خانه اش بود بحباله نکاح وی در آورد و باین طریق آقا میرزا هادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با عائله اش بکربلا رفته مقیم گردید و هر دو برادر از اصحاب و تلامذه سید رشتی و خانواده شان از عائلات شهره شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا میزیست چند بار آن بزرگوار را حین اداء زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزه درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی مینمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزا هادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده بمعشنان رسید برادرش میرزا محمدعلی گفت همانا صاحب نداء همان جوان سید شیرازی است و هر دو بعزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خبر یافتند که حضرت بمکه رفته عودت بشیراز میفرمایند و باجناب ملاحسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده بمرفان و ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق باصفهان رفتند و بعداً روانه

شیراز شده چندی بزیارت و استفاضه از حضرت برخوردار گردیدند و همینکه فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی بکر بلا برگشت و میرزا محمدعلی باصفهان مراجعت و اقامت نمود و بیود تاخیر فوت زوجه اش در کربلا رسید و دیگر عودت بکربلا نکرده در وطن بمدرسه کاسه گران اقامت جست و دختر حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا باصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً درك زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردند که میرزا محمدعلی تا آنهنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب اشاره از سؤر مبارک خورد و محترمه کریمه منیره خانم که درینخت پنجم شرحی از احوال میآوردیم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در این حال شهرت بایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو بعزم زیارت رفته بآرزوی خویش رسیده عودت باصفهان نمود و زوجه محترمه اش خورشید بیگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیہ عالمیہ دینیہ گشت پس از وفات سید نزد جناب قرۃ العین تلمذ و ارادت گرفته بلقب شمس الضحی مشهور شده مصاحبت و معاشرت مدید و برفان و ایمان اکید یافت و نوبتی که اعدا در کربلا بعزم تعرض بآنجناب شورش کرده بخانه اش هجوم بردند او را باشتباه گرفته سنگسار نمودند و هنگام مهاجرت آنجناب از کربلا ببغداد و سپس بایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین ویرا یافته باخورد باصفهان برد و چون امر علیکم بارض الخاء بداییه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند و ای هنگامی ببدشت رسیدند که فتنه خراسان خانمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر بردند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران بمیرزا هادی ضرب و صدمه شدید رسید و دو برادر خود را

بکناری کشیده در خرابه پناه گرفتند و بنوعی که در بخش سابق آورديم ميرزا هادی متوفی و مدفون گشت و نیل زرندي چنین نوشت که ميرزا هادی بعد از بدست تا اشرف (به شهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا بوی امر فرمودند که در حزب جناب باب الباب از خراسان بمانند ان ورود نماید ولی در همان ایام در دهات نزدیک بار فروش مریض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد و بالجمله ميرزا محمد علی تنها بطهران و اصفهان برگشته کما کان اقامت نمود و خورشید بیگم شمس الضحی نیز در اصفهان مقیم شده بتبلیغ همت نهاد و ميرزا محمد علی پسران ارجمند ميرزا ابراهيم را که بعداً به مقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دودمانی جلیل در این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و بانوار عظمت و شهرت درخشیدند و از ميرزا ابراهيم چهار پسر و از ميرزا محمد علی یک پسر و سه دختر و از ميرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال این خانواده را در بخش ششم مینگاریم ،

دیگر از متقدمین باییه اصفهان حاجی سید جواد از اهل علم و فضل و از خاندان علماء و معتقد شیخ احسانی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروشان شب و روز در انتظار ظهور موعود میسرمد و پیوسته نداء بدعاء ندبه مرتفع میکرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث دالة بر معانعت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مال خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و علامات وارده در حق آنحضرت از قبیل مفلج الثنایا . . . و فی خدء خال . . . و فی ضحکه صوت و امثالها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز بشنید و بشتاب تام قطعه ملکی را فروخته بعزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که بعزم مکه سوی بوشهر رفتند

پس بدانسو شتافت و هنگامی رسید که حضرت با کشتی سوی مسقط روانه بودند و با اولین کشتی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لاجرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعمیر کرده بخانه والی درآمد و حضرت را در حجره با والی در حالیکه غلام حبشی با بادزن باد میزد یافت و او را امر بجلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در آنجا که عمامه را از سر اندک حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد و مؤمن و منجذب گشت و سپس در مواقع متعدده طی مسافرت فائز بحضور گردیده بر عرفان و بینائی بیفزود نوبتی در مجلس روضه خوانی حل بکاء و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبدالله و نهی روضه خوانرا از اینکه از نص حدیث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کوشش مهیا بود سؤال از تناول آن نمود جواب فرمودند بآسی نیست و نیز سؤال از طریق عرفان بآنحضرت کرد فرمودند آیا بشیخوسید چگونه عرفان یافتی عرض کرد از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز بهمین طریق رفتار کنید و نوبتی بزیارت آنحضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بوده تلاوت آیات بدیعه مینمود و خواست قطع نماید و آنحضرت امر بادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر بحدیث مائور که اسامی اصحاب در صحیفه نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید جواب فرمودند که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجاج و ناسکین که در آنسال حج اکبر باعمال مشغول بودند بنظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آنحضرت را حی قدیر و قائم بی نظیر مشاهده کرد و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال در یک کشتی مراجعت کردند و حاجی سید جواد در بوشهر از آنحضرت اجازت گرفته از طریق بصره بزیارت اعیان ائمه عراق رفت و چون باصفهان برگشت پیوسته لسان بمدح و وصف آن بزرگوار کشوده داشت و مورد تعرض و تعبدی

جهل و منعمین بود و مآل احوالی از و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .
و دیگر آقا سید عبدالرحیم که نخست به ملاقات و مکالمه با جناب باب‌الباب
در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانه امام جمعه متوالیاً فائز
بلقه آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت و در بدست حضور داشت و در ایام ارتفاع
هنگامه قلعه مازندران بهزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر باب‌الباب مأمور
بسیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با فرة العین در ایام آزادش و
هم در ایام توقیفش بخانه محمودخان کلاستر طهران ملاقات نمود و نیز توقیف مشهور
المهزة از قلم اعلیٰ برای وی صدور یافت و خلاصه احوالش را در بخش ششم
می آوریم .

و دیگر لزمعاریف بایه اصفهان حاجی محمد رضا بن حاجی زین‌العابدین
جوهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غیرهما مراکز تجارت داشته
زوجات متعدده اختیار کرد و بسا از ایام سال را در بغداد بسر میبرد و بمقتضای
اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاندانش میگذاشت و شمی در عالم
رؤیا حضرت صاحب‌العصر و الزمان را در حرم مطهر امام شریف حسین بن علی (ع)
مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تمام مشغول باداه زیارت و
قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری میباشد و بوی اظهار ملاطفت و عنایت
فرموده با خود سفر حج همراه برد و یکسال بعد از رؤیای مذکور در ایامی که
حضرت باب‌اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین بزیارت آن بزرگوار رسید
وعین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آنحضرت شنید مشاهده و استماع نمود
و عاشق دل‌باخته گردید سپس چون بهزم حج روانه مکه گشت همسفر باحضرت
واقع شده در مواقع عدیده بشرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته بایران عودت
نمود و شیفته جمیل محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان میکرد

لذا دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعداء خصوصاً از اقرباء و خویشاوندان خود گردید و خسارت شدیده باصور تجارتش وارد شد و در فتنه سال ۱۲۶۶ هـ. ق در طهران بتفتین متسینش گرفتار گماشتگان دولت شد و بحبس انبار افتاد و هفت پانزده بوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا بواسطه شفاعت شخصی از ارامنه که با وی دوستی داشت ببدل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهائی یافت ولی بنام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تجاوز جمهور بود و گاهی در اصفهان و کمره و گهی در بغداد و غیره بسر میبرد و پس از واقعه شهادت کبری بغایت متاثر و متغیر الحال گشته پیش از پیش مورد تعرضات خویشان یرنیش خویش گردید و بسال دیگر سفری ببغداد نموده مراجعت بایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده محبوس و مقتول گشت و تفصیل آنرا در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال ۱۲۶۸ مینگاریم و دارالنجاره و املاک و اموال و خانه های ویرا که در بلاد متعدده از بغداد و کمره و طهران و غیرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و خالوزاده و غیرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالاحصه بیغما بردند و سن حاجی در آن هنگام متجاوز از سی و چهار سال نبود و از مابین اولاد متعهدش يك پسر و دختر در این امر نامور شدند و از پسرش که آقا محمدجواد نام داشت خاندانی در امر اهدی برقرار ماند و دخترش آغا بیگم مشهور بلقب ارباب زوجه آقامیرزا مؤمن از شهرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجه مذکوره اش هر دو بغایت قوت ایمان و استقامت متصف بوده تحمل منقعات بسیار در راه عقیدت نمودند و آقا بیگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی بحباله نکاح آقا میرزا مؤمن مذکور در کاشان میزیست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان بطهران چون بکاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا قنّاح نام مستخدم خود را فرستاده بدختر و داماد خبر داد و آنان لمحّه چند بدیدار پسنش

ناهل گشتند و نیز چون در سر پل قرب بلده قم گماشتگان دولت حاجی را گرفتار کردند اسبش را بفتح مذکور داده امر نمود که بسرعت بکاشان نزد آقا میرزا مؤمن رفته بازگفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است بکمره رفته رقیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که به حاجی سپرده بود و نزد وی در کمره میماند با خود بعزم ملازندان برده بقوم وعشیرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخشهای لاحقه میآوریم.

و دیگر از معارف بایان اصفهان میرزا حیدرعلی از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعید فدا، شاعر شیر بود و در وطن بملکداری و زراعت و فلاحت میزیست و هنگام ارتقاع صیت امر جدید در اصفهان بواسطه ملا حسین بشرویه فائز بایمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکری در اصفهان بخانه میر سید محمد امام جمعه اقامت داشتند چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و ما در بخش سابق عزیزتمش با شش تن احباب اردستانی برای التحاق با صاحب خراسان و سپس رفتنشان به اجد ملازندان و شهادت همراهان و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خانه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر از مشاهیر بابیه اصفهان ملا علی اکبر اردستانی از تلامذه آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس بواسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز بایمان بدیع گشت ملا علی اکبر نیز بایمان آورده بانفاق استاد بشیر از شرافت و بنوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخت و مجازات حسینخان والی فارس شدند و ملا علی اکبر پس از آن واقعه مراعات احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در مواقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعه شهادت کبری حیات پاداشت و تقه احوالش را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر آقا محمد حسین اردستانی در اصفهان بواسطه جناب باب‌الباب فخرایمان شد و از شدت عشق و انجذاب بشیر از شتافته بغیض زیارت حضرت ذکرا لله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت باصفهان در خدمت آن بزرگوار میا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از او امر میبرد که جهت بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طاعت فراق نیلورده زمام اختیار از دستش رها شد و خوریش را بسجن رسانده زیارت رسیده عودت نمود و چون امر علیکم بارض الخله صدور یافت با میرزا حیدر علی و پنج دیگر از بایان اردستان بصوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب باب‌الباب بقمه طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند و بالاخره در صبح اولاد زخم منگبری از سپاهیان یاقه در حوالی مسگر بیفتاد و لشکریان ویرا دستگیر کرده نزد مهدیقلی میرزا بردند و هر قدر استطاعت کرده سعی نمودند که از عذت و عدت و مراکز مدهای راصله بقعه باخبر گردند اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غضب شده سقط و دشنام گفته ویرا تهدید بقتل نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد لاجرم شاهزاده ویرا تسلیم در خیمت داد تا بقتل برسانند و همینکه بقتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوشتر دارد جواب گفت نوعی از قتل که شدید تر است پس ناگهان یکی از سفاکان بیرحم دهانه تنگ بر چشم راستش نهاده آتش داد و گلوله سرش را متلاشی کرده مغزش را پاشاند و اینگونه احوال اصحاب قلعه موجب حیرت و اندهائی اعداء بود و لذا انتشار یافت که اینجماعت معتقدند بقتل کشته شدن بزودی بگذشت باین عالم نموده زندگی بر از عمرتی از سر گیرند و انتقام از دشمنان کشند و لذا موت را موجب حیاتی بر تر شمرند و لزان آن نهراسند بلکه راضی و شاکن اند.

امام جمعه رسید و حین مدور امر اجتماع در خراسان باجمعی از مؤمنین بشتافت و در بندشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی بیدآبادی و آقا محمد حناصاب بمزم قلعه طبرسی رفتند ولی بعلمت محاصره بودن اصحاب ممنوع ماندند و آقا عبدالله بوطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجه اش از مؤمنات باهر بدیع شد همگی در ایمان با ایدار گشتند چنانکه یک پسرش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهاب و ایاب بمحضر مبارک داشته مجذوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پسرش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آوردیم در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم می آوریم .

و بانجمله پس از رافعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آن حدود برجانی بودند و زوجه منقطعه فالحمه نام که حضرت ذکرا لله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملا حسین ذاکر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجیب علی قنبر و ملا علی محمد سراج همگی از بایه اصفهان بودند و آنمظالم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصاریف لازمه بمنقطعه مذکوره داد او را مخیر داشت که یا شیراز رفته در خانه با حرم محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد لذا در آن باد بماند و خاتمه احوالشان را ضمن بخش ششم می آوریم .

بسطام بشهرت نام ملا علی تانی من آمن و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت اما ملا علی اهل قریه از توابع باد بود و در وطن تحصیلات ابتدائیه کرد در آغاز جوانی بعلمت شدت علاقه ابویان و خویشان از دواج نموده صاحب عائله

گردید و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و بحکم تجسس و طلب شدید
 بی تفحص از حقائق دینیه گرفته اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت و پیرا
 سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیه گردید و بدینموجب پیرو شیخ و سید شده
 علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته بکربلا
 شتافت و هفت سال ملازم سید شده درک فیض کرد و پدر و خویشانش بدانسو
 شتافته با تحصیل اجازه استاد و پیرا بوطن باز آوردند ولی اقامت نتوانست
 و باز بمحضر استاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشک از دیدگانش جاری
 بود و برای من یقوم بتجسس و طلب سائر گشت و در سال اول ظهور بشیر از رفته
 بنوع مذکور در بخش سابق برفان و ایمان بدیع رسیده تانی حروف حی گردید
 و در توقیعی صادر از قلم اعلی در شأش چنین مسطور است فان فی عباد الله عباد
 اذا سمعوا آية يؤمنوا كما آمن علی "الاستطار سلام الله علیه بانتماع آية واحدة
 من دون طلب بينة من غيرها و نیز در صورت زیارت مفعالی مشتمل بر وظائف و
 آداب مخصوص که آنحضرت باو داد تا مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین را در نجف
 زیارت نماید این آیات مندرج میباشد اللهم انی اشهدک بما قد عرفت من دعوة
 سر المؤمن هذا علی "الاستطامی الذی قد قطع سبيله علی الصراط الاکبر بحدوثک
 اقرب من الوصل سئوال سبیل العبودية فی الورد علی حرم آل الله سلام الله علیهم
 احببت بان احببه باذناک الاکبر جهراً لما قد علمت حبه لیبابک و طاعتک لنفسک
 انک قد کنت علی کاشی، شیدا فوقناهم اهل لباب الی ذلک السبیل للمآب فی
 نقطة الامر من هذا النور المستسر بسر الاحیاب فانک علی کاشی، قدیر و انک قد
 کنت بالهالکین محیطاً و هالک علی حسب دستور آنحضرت ببشیر نزد خال رفت و
 از آنجا بکربلا و نجف شتافته نشر دعوت بدیعه نمود و توقیع رفیع را بشیخ محمد
 حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او استکبار کرده بانکار و عناد برخاست

بس توقیفی دیگر از قلم اعلی خطیباً للشیخ صدر یافته در حق ملاعلی جنین فرموده اند
 انا بعدنا علماً من مرقد و ارساناه البک او عرفته اسجدت بین بدیه آنجناب در کربلا
 و نجف با شهادت و اخلاص نادر النظر با بارغ امر جدید پرداخته جمعی کثیر را
 مهدی ساخت و جماعت مالایان بهمانندت و محاسنت برخاستند و شور و هیجانی در
 عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا و برا اخذ و حبس نمود سپس با
 کتب و آئینش بیفزااد روانه داشت و والی بغداد مدت شش ماه آنمظلوم را حبس
 و قید کرد و در آنمدت آذاری را که با او بود جمعی از اهالی بغداد و کاشمین و
 غیرهما مطالعه نموده منجذب شدند و برخی با او در محبس ملاقات مسکود کرده
 ایمان آوردند و روز بروز اشهار و انتشار بر مزید شد و باینطریق گروهی از
 ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقه مالایان و غیرهم در ظل
 امر بدیع قرار گرفتند که نام و مقام جمعی از ایشان در مطالبی بخش سابق و درین
 بخش مستظهر است از آنجماد شیخ بشیر نجفی از طبقه علماء سنت و جماعت در سن
 هفتاد سالگی بود دیگر شیخ سلطانت و جمعی از همرهانش در کربلا و نیز
 سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید عالی بشر و جماعتی با او در قصبه کاشمین
 و نیز شیخ محمد شبل و سید محسن کاشمی و شیخ صالح کریملوی و جماعتی از اهل
 قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالهادی و مهدی و غیرهم و بالاخره
 والی مجلسی از علما فراهم ساخت که شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از
 نجف و سید ابراهیم قروینی شهر از کربلا و شیخ محمد حسن بس و شیخ حسن
 اسدانه از کاشمین و سید محمد الوسی مفتی و سیدعلی نقیب الاشراف و محمد امین
 واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعی و غیرهم حضور یافتند و جناب ملاعلی را حاضر
 ساختند و با او محاجه و مناظره نمودند و او اشاعه ایمان و اداعه برهان را
 باعلی مافی الامکان بیابان برد و فریاد لم ولا نسلم از ماها بلند شد گونهها سرخ

و خیشوم ها پراز باد و رگهای گردن سنجبر گشت و آگینه در محضر والی بود داد
دل از آنمخالوم میگرفتند و ناچار بتکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند و
والی ویرا در محبس نگهداشته مازقع را بدربار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم

چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاشی بسطامی از شیراز بکربلا عودت فرمود
و خیر تشرف خود و سایر احباب را بمعرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم
در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و عکانت مرحوم بسطامی
شامع و منتشر گشت و لکن جناب ملاعلی قنطاری ذکر لقب آنحضرت اکتفا مینمود و از ذکر
اسم ابا و امتناع کلی میفرمود و میفرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم و لکن
مارا از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست
نبی فرموده عما قریب ندای او مرتفع شود و اسم و نسبش بر کل مملووم گردد خلاصه
ولوله غربیی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظاهر و باب بود و هر کس چیزی
میگفت و هر کس در اینکه باب کیست گمانش بشخصی میرفت و جانی که هیچکس گمان
نمینمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا بسبب حدیث سنن و اشعار بتجارت احدی این
گمان ها را در حق ایشان نمی کرده همه بالاتفاق گمان میکردند و با اینکه واقع و خاطر
جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات عامه و معرفت باشد نه از صفوف اهل کسب
و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان مینمودند که او البته یکی از اکابر تلامذه سید
رشتی اعلی الله مقامه است باری بشارت جناب ملاعلی سبب اختلاف علمای عراق و
هیجان عامه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا
ببغداد طلید و امر بحبس آنحضرت فرمود و در حبس نیز باخبر خلق و نشر آثار مبارک
میدراخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آنجناب نگشت اخیراً بعد الاخذ و الترد
حضرت بسطامی را بقسطنطنیه ارسال داشتند و در اننای طریق ویرا بر تبه شهادت رساندند
میرزا ابوالفضل گلپایگانی نقل قول از حاجی سید جواد کربلایی

ساعتانی صدور یافت که آنمظلوم را تحت الحفظ روانه دارند لذا بدستور والی
 عدۀ از سواران شدیدالتعصب و پرامتیداً تحت المراقبه از طریق موصل بنام قسطنطنیه
 بردند دیگر خبری از وی نشد و بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک این جهان را
 بدرود گفت و ما کیفیت ایمان مؤمنین میامی خصوصاً ملا مردانعالی و شهادتشان
 را در قلعه مازندران و کیفیت احوال ملا عیسی از بقعۀ السیف آنقاعه را در بخش
 سابق آوردیم .

و اما بدشت از قراء تابعه برای واقعات مهمه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴
 هـ . ق در آنجا رخ داد از مواقع شهره تاریخیۀ این امر گشت چه که حضرت قدوس
 و قرۀ العین و جمعی از مؤمنین که هفتاد و یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا
 اجتماع یافتند و جمال اقدس ابی حضور داشته تمامت مصاریفرا عهده فرمودند
 و سه باغ که یکی محل استقرار عزت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدوس
 و سوم محل توقف جناب قرۀ العین و عدۀ از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار
 میباشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار ظاهره و داعیه علم الہی و مقام کریمش
 از طرف حضرت نقطه اولی باوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود
 بکسر تقالید و حدود و حل اوہام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت
 قدوس و مقام منبع شائخ از طرف آنحضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب
 عدۀ پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدوس شدند و در ظاهر مناظره بین
 طرفین بعد شدت رسید ولی پس از انقضای ایام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی
 گردید و از بدشت در حالیکہ آن دو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت
 احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار ایمانیہ جذیبہ طاهره را تغنی
 میکردند عازم مازندران گشتند و در نیلا هجوم و سنگسار اعداء موجب تفرقهشان
 گردید و واقعات کسر حدود در بدشت نہ تنها باعث تعرض و هجوم اعدا و شیوع

کذب و افترا برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت بلکه موجب اندویش و تشنت احباب مجتهدین آنجا گردید و آنانکه حضور نداشتند نیز پس از استماع واقعات مذکوره حسب مذاق و مشرب خود بردو حال شدند آورده اند جناب ملا حسین بشرویه که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت و در بدشت حاضر نبود همینکه واقعات مذکوره بسمعش رسید چنین گفت اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را باشمشیر کيفر مینمودم و از آنجائیکه بیان واقعات مذکوره در بخش سابق و هم در این بخش مفصلاً مسطور است در اینجا تکرار نکرده بتقل بنده از تاریخ ملا محمد نیل زرندی اکثفا هینما میم و مضعون آن چنین است هر یوم لوحی نازل میگردد و هیرزا سلیمان نوری برای احباب میخواند بعد از انقضاء چند یوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمع آن اسمی که از قلم اعلیٰ مرقوم و مکتوم بر هر یک ممرض که یکی را بردارد و بگشاید بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بآن اسم موسوم است تا کل یکدیگر را با اسماء جدیده بخوانند از آن یوم اهل آن مجمع جمال ابی را با اسم بهاء و طلعت اخری را با اسم قدوس و ورقه منجذبه را با اسم طاهره نامیدند و الواح منزوله از طلعت اعلیٰ نیز از آن یوم با اسماء معینه در آن یوم برای هر

در منزل بدشت که یکفرسخی به طام است میان ملا محمد علی و قرة العین ملاقات حاصل و باهم در خصوص نشر اسر باب مشورت ها داشتند و قرة العین بر منبر میرفت و می پرده نطق میکرد که تکالیف قبله منسوخ و احکام جدیده را بس از غلبه نام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است در آنجا جماعتی از مردم مسلم متفرق و فرا اختیار کرده اند آنکاه با اتفاق حاجی محمد علی راه سازندگان پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب باهم در یک محل بودند مردم برایشان ناخستند و اموالشان را غارت کردند از آن پس حاجی طریق بار فروش پیش گرفت و قرة العین با سریدان در دهات و قصبات سازندگان دعوت میشود .

خلاصه کلام ناسخ التواریخ

نفسی از آن «جمع نازل گردید چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره مطهره را مقدسین بساخت اعلیٰ معروض داشتند در جوابشان نازل چه گویم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسماء از سماه قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره میدانستند و از آنجواب که از ساخت اعلیٰ نازل شده چنین استفاد گردید که من الله بوده و محض عدم مصالح وقت براهل آن اجتماع معین نگشت و نام ماوم ماند باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حججایی مجرورق ولی امثل نزول اسماء محل آن احکام و اوامر معلوم نبود و هر کس بهر سمتی که مائل بود منسوب می نمود... و بالجمله جانمازها که همیشه بسوط بود چنان بر جیده شد که دیگر بسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آنروز رویم میگذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند... در آنروز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را بنوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلیٰ دانستند و برخی هر دو را حق و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار میدانستند... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات الین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمت ایشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء نازل شده میرویم تا آنحضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره الخضراء همین بدشت و حضرت عیسی آنحضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تعالید برای حصول استمداد نفوس لاجل شریعت باقیه رب الارباب حاصل گردید و از بدشت بمازندران عزیمت نمودند... و از اول ورود جمال اقدس ابهی بدشت تا یوم خروج از آن بیست و دو یوم امتداد یافت انقی و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت

چنین است که جمعیت اصحاب از آنجا بشاهرود رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده بشاهکوه نزول نمودند و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده بمیان سر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده بوزوار رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند و چون بنیالا که از قرای دارالمرز است رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصد تن برایشان هجوم بردند زدند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند چنانچه در بخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابی از آنجا بپندرجز و اشرف و سپس بسمت نور رفتند و از زوار تا پندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است و در لوحی از قلم عز ابی در وصف مازندران چنین مطلق آن اراضی مبارکه است چه که این ممالک از سمت شاهرود بآنشطر توجه نمود تا بگذر وارد شده و اطراف آنرا مشاهده نموده و از آنجا با اشرف و قبل آن محل هزار جریب فربه بقریه شهر بشار میر نمودیم تا ارض نور وارد شدیم الحمد لله از انوار آفتاب شفقت جمیع آنجملات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آنجبال مرتفع است چه که آن اراضی بقدم حق مبرک گشته است الله کل موفق شوند بآنچه سزاوار ایام الله است الخ

خراسان ارض الغناء در تشبید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی داشت و اگر رجال خراسان منحصر بجناب باب الیاب بود مقام او و حده اثبات مدعا را کفایت مینمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آنجناب ملا محمد حسین بود و توالدش در قندهار بشرویه طبق روایت نیل زردی حدود سال ۱۲۲۹ هـ ق وقوع یافت و پدرش حساجی ملا عبدالله صاغ از اهل بسار و مالک ضیاع و عقلم بود و مادرش از اذکیه و علماء و شمراء

قصه مذکوره بشمار میرفت و ملاحسین اکبر و ارشد اولادشان بود و احوالی از او در خورد سالیس حکایت نموده اند که دلالت بر عظمت مال و سعادت استقبال وی داشت نشو و نما و تحصیلات ابتدائیه اش در وطن شده آنگاه به مشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جستہ چند سالی بتحصیل علوم رسوم پرداخت و در آنسین بعقیدت و طریقت شیخ احسانی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق درک محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ربود لاجرم بعزم کربلا رهسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را در بشرویه شنید ناچار بسرعت عود بوطن کرد و چند ماهی پیش تاب توقف نیاورده قسمتی از اموال و اعلاک موروثه پدری را بفروخت و باعادر و خواهر و برادران بعزم اقامت در کربلا روانه شد و در آنسنگام تقریباً هیجده سال داشت گویند مقارن مهاجرش بکربلا گفتار و اطوار روحیه غریبه از او مسموع و مشهود گشت که موجب حیرت بینندگان و شنوندگان بود از آنجمله نوبتی ابن صورت رؤیای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دین و غایت ملامت و عنایت را از آنحضرت مشاهده نمود چندانکه حضرت لب بر لبش گذارده آب دهان مبارک را بدهن وی ریخت و از دهانش چنان جریان و سیلابی جاوہ نمود که جهان را فراگرفت وبالجمله جناب ملاحسین با عائله مذکوره اش ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینیہ را تکمیل کرد و از علماء بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و بمناقب منیعہ و فضائل رفیعہ از همکنان برتری یافت که از آنجمله شدت تقوی و دینداری وحدت شجاعت و دلیری بود و لذا سید در مواقع خطیرہ مناظره با فقہا و مجتہدین و مدافعه و حمایت از عنایت و آئینشان و برا برجای خویش

ملاحسین بشرویه روزگاری از عذر خود را در تحصیل علوم رسوبه از قبیل صرف تعویق و اصول معروف داشته بود

ناسخ التواریخ

منصوب نمود چنانکه نوبتی قهای اصفهان اجماع نموده بمضادتباشیخیه برخاستند و عامه مردم را بمقاومت با آن فتنه برانگیختند و نزدیک بآن بود که فتنه عظمی برپا گردد و حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد شیر مقیم اصفهان که با دست خویش حد شرعی جاری میکرد آنانرا بدینطریق ساکت و قانع نمود و کتبه واقعات مذکور را بحاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود باصفهان بیاید و یادگیری را ازجانب خویش مبعوث فرماید و درمجموع فقها صحت عقائد خویش و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد همینکه مکتوب رسید رسید ملا حسین را از کربلا باصفهان فرستاد و او وحیداً با همان لباس عربی ساده که در بر داشت خودرا باصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده بنهایت قوت ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان بمنظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندنی بطول انجامید و در آن ایام یکروز از هفته را مزدوری نموده معاش یک هفته را فراهم میگرد و روز هاشم شده در افطار و سحور قناعت مینمود و بالاخره اعتراضات ملاها را بر شیخ رسید جواب گفته همه را ملزم و مفهم ساخت و بین خاص و عام بکثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتها یافت چندانکه بین انام این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سر تا سری یعنی پیراهن ساده بلند عربی باصفهان آمده کل علماء نامی بلد را مغلوب نمود و نبیل زرندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشرویه در عنقوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی

سئوالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم النهری لا یعاد وان الامة حاضرون ناظرون و راجع برکن رابع بود که فقها میگفتند شیخ غلو کرده و اجوبه آخوند ملاحسین چنان و برا قانع نمود که گفت شیخ احسانی سیدالعلماء بود و باستان آمده مدعی خدمت نمود و هر که در باره اش کلمه سونی گوید از دین اسلام خارج است

با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت و سید محمد باقر گفت که امر بر ما
مشتبه شده بود و حق با شما است و به همین تقریر نوشته با بامر از سید گرفته نزد
حاجی سید کاظم فرستاد و آن عالم ربانی در بالای منبر ملاحسین را تمجید نمود و
او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند انتهی و چون فتنه مذکوره از اصفهان بخراسان
سرایت کرده بود ملاحسین بمشهد شتافته با میرزا عسکری مجتهد متنغذ آنجانیز
مناظره و محاجه کرده غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را ثابت نمود و این
قدرت و عظمتی که از ملاحسین در نصرت امر شیخ و سید ظهور کرد ویرا باعلی
درجه اشتها رساند و سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد که صورتش
چنین است صحیفه الاشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی
مخدومی آخوند ملاحسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود ۸۶۴۲ السلام علیک
یا سیدی و مولای و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم مخدوم معظم مقم
مراسله دوستی مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الاطیاب کف
الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آنچه گفتنی بود گفتند جزا کم الله عن هذه
الفرقة المحقة خیراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل
است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروع و نوابغ
این اصل اصیل است الحمد لله حق سبحانه و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان
عجل الله فرجه و روحی له الفداء این تائید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت العرش
غیر خائف ولا خاش فان الله يدافع عن الذين آمنوا حق هر چند انصارش قلیل است
ازین خلق منکوس معکوس و لکن حق سبحانه و تعالی با او است ان الله مع الذين
اتقوا و الذينهم محسنون و الله مع المحسنين و محسنين و الله الذي لا اله الا هو
ثابتين باين صراط و معتكفين تحت اين فطاط میباشد فاذن كان الله تعالى معكم
فبفتح المبادئ العالیه معكم فرسول الله و امیر المؤمنین و الائمة الطاهرون سلام الله

وصلواته علیهما وعلیهم معکم فانم اولیاءالله اذ ان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون
 چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشیمان چه خوف از موج بحر آنرا که باشد
 نوح کشتیمان فاتقواالله وكونوا خیر انصارواکم واعدائکم بالورع واما رجوع
 باصفهان بسیار خوب است نظر بمقامات مذکوره باکمال ورع و تقوی و حفظ لسان از چیزی
 که منشاء تشبث للذین یتبعون ما تشبه به ابتغاء الفتنه نباشد شما را بخدا سپردم
 و التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراک عتبه بوسی آن امام
 مطهر اعظم از حد حصر است بجهت دوستان عصر سلام برسئید و السلام علیکم
 در حقه الله و برکاته و بالجمله جناب ملاحسین بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر
 و دیگر متعلقانش عودت کرده همگی را درزی و حلال عزا داری و سوگواری
 مشاهده نمود و از انتقال سید بجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و خزون گردید
 و چون دانست که در کربلا و بلاد ایران حاجی محمد کریمخان و عدد از اعظم علماء
 شیخیه بساط دعوت و ریاست گسترده و هریک جمعی را بتبعیت و اطاعت خود
 آوردند باوجود مقامات مذکوره و احتیاط برآسار مقاصد شیخ و سید با خضوع
 و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد
 و رنج سفر بر خویش هموار نموده بنفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی باران
 راه فارس پیش گرفت و بنوعی که در بخش سابق مطابق تاریخ نیل زرندی آوردیم
 و از برخی تواریخ دیگر نیز نقل نمودیم مقدم در کل در شیراز بمحضر حضرت باب
 رسیده فائز باعلی المقام گردید و بدرجه رفیعه اول من آمن و حرف حی نخست
 و بلفظ باب الباب نائل گشت و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از کتاب ابواب
 الهدی تألیف فاضل هشرودی سابق الوصف تفصیلی بنوعی دیگر ایراد نمود که
 خلاصه اش چنین است جناب ملاحسین کیفیت ملاقات و ایمان خود را بحضرت

باب اعظم بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سرابای وجود میرزا حسن گوهر بدقت نگرستم حتی چندی متوالیاً بمجلس درسش حاضر شدم اگرچه او بی اندازه نزد من خضض جناح و اظهار فروتنی میکرد و من چون نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق والانصاف خوبستن را بدرجات عدیده ازهد و اتقی وافضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر مطالب چیزی در دست نداشت و از ثالی معالی آن غافل بود پس بفکر ملاقات حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل خونی و ملا علی بشرویه و میرزا احمد از غندی و شیخ ابوتراب اشتیاردی و غیرهم عازم کرمان شدم و طی طریق را از طریق فلاس شروع کردیم تا بلده شیراز رسیدیم و در رباطی منزل اختیار کرده بختی بیارمیدیم و هر روز در معابر و اسواق و کوی و برزن شهر تفرج میکردیم روزی وارد یکی از مساجد شیراز شدیم مشاهده نمودیم یکنفر از علما مشغول تدریس است و جمعی از طلاب بگردش انجمن و او در غایت فصاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در مسائل توحید سخن میراند پس من در گوشه بنشستم و گوش دادم و مقالات و پندیدم و بان حسن انتظاری که از شیراز داشتم در قلبم خطور کرد که شاید موعود سید اینعالم متبحر باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشمم بر سید جوان بزوک منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی از ناصیه اش میدرخشید پس او نظری بسوی من انداخت و مرا مخاطب داشته گفت موعود سید این شخص مدرس نیست چه آنموعود بایستی از جمیع عبوب و نقص ها منزّه و هرا باشد و من متعجبانه بسوی وی نگاه کردم و در حیرت فرو شدم که این سید جوان چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربایی او عنان محبت را از دستم ربود ولی چون بیچوجه درباره او احتمالی نمیدادم باظهار اش تریب اثری نکردم و با اینکه

یقین داشتم که قبلاً مکرراً او را دیدم هر چه فکر کردم نتوانستم بیاد آورم که کجا و برا ملاقات کردم و در عین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان بود و در آن اثنا باز آن جوان مرا مخاطب داشته گفت حاجی محمد کریم خان موعود سید رشتی نیست زیرا که حضرت منتظر باید از سلاله طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلاله قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصد می باشد و از یک چشم ناقص است پس من قدری متوجه شده بخود گفتم این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی بطرف وی کرده گفتم شاید آن شخص که ما طالب و جویای او هستیم شما باشید پاسخ داد از قدرت خدا بعید نیست آنگاه شروع بسؤال و مقالی نموده گفت ای آخوند ملاحسین شما از بزرگترین تلامذۀ سید هستید و لی من از این هنگام تقدم کرده باو گفتم نمیدانم در کجا خدمت جناب عالی رسیدم فرمود در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا بخانه خویش دعوت کرده گفت ممکن است چندی در منزل ما ببقوته نمائید پس از مسجد بخانه ایشان شدم خادم را امر فرمود چای حاضر کرد آنگاه از من پرسید که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را بدست آوردید و مبادله و مقاوله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محاجه با آنحضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش میرفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز مینمودند از آنان درخواست میکردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طیب حدائق یافته ام و امید کلی معالجه دارم چند روز صبر و تأمل نمائید آنگاه مراجعت نزد آنحضرت مینمودم روزی در اثنا مذاکره و محاجه عرض کردم رفقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی به حاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتهار بلیغ یافته است فرمودند که چند روز پیش در مسجد گفتم که موعود منتظر

بایستی از سلاله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد و حاجی محمد کریم خلیان از قاجاریه و ناقص است چه که افرع و اعرج و اربک چشم نیز اعمی است و بالجمله جناب ملا حسین چندی با آنحضرت معاجه و مذاقه نمود تا بالاخره با عین الیقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت و از اینرو آفاسید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آنجناب در زمان صغر من و ایام شباب همسن و همبازی و همدرس بود و ایمان او باین امر نیز بواسطه آنجناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه بانفاق آنجناب میگذشتم همینکه نظر به مدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد بک اهل دل از مدرسه نماند بیرون و بران شود این مدرسه دار الجهل است پس من عرض کردم بحمدالله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آنرا نکوهش مینمائید در جواب بدین عبارت

باب چون ملاحسین را مستقیم دید بهراق و خراسان مامور دعوت داشت تا در هر شهر و دیه تبلیغ امر او کند و زیارت نامه امیرالمومنین را که از نوشتهات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سوره بوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملاحسین چون باصفهان رسید ملا محمه غمی هراتی را که یکی از منفا بود موسی و منیل ساخت و او در محراب و منبر بی برده از جلالت قدر باب سخن گفت و او را نیابت شاه امام ثانی عشر مستوفی میرزاخان مستوفی الدوله حاکم اصفهان را مقر و متصرف نیابت شاه باب داشت و چون نکاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تراز بود بار گروید و خواست حاجی ملا محمه مستوفی میر حاجی ملا احمد ترائفی را نیز تبلیغ نماید و او را قبول نمود و مبارزه نمود و ملاحسین را از خویش براند و چون بصفهان رسید روزی چند متوقف شد و عده یار گرویدند و کتابی از باب بحدشاه و حاجی میرزا آغاسی داشت باین مضمون که اگر مرا بپذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملاحسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کاردازان دولت و پرا تهدید و امر بفروج از بله کردند و پس از ورود

بمن خطاب کردند ای آقا سید مومن مگو مگو چه که افکار و احوال حاصله در این مدرسه باعث شد که با حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم انتهى و ملا جعفر واعظ قزوینی سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آنجناب نمود چنین نوشت شهرت و نام اصلی ابوینش ملاحسین خراسانی بود و از متلمذین سید مرفوع و رب اعلی او را جناب سید علی نام نهاده و عمامه سیادت بر سر او گذاشته و در سنه اول ورود حقیر بکربلا چون بخدمت سید علیه السلام رسیدم آنجناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علماء و فضلاء زمان خود بودند و بمجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند و در سفر سوم و چهارم و پنجم نیز بودند و در ایام جناب سید بقزوین آمدند و باصفهان رفتند و باجناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند و انبات

بشبهه دربالا خیابان منزل دافه و بدعوت ناس برداخت ملا عبدالعالی پردی از تلامذه شیخ اصفائی که در توحید خانه سخن صاحب محراب و منبر بود از اتباع باب شد و بر فراز منبر شرحها میداد و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که شیخی بود بمکاتیب و ملاقات ملاحسین اقبال کرد و در مسجد نیشابور مطالبها ابراز داشت و این خبر در مشهد سر شد علما جنبش آمدند غوغا شد و صورت حال را بعزیزه میرزا که آن هنگام در چین دادگات بود بنگاهشند چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را از مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کسی از مردم شهر که مقابلهتس کردند اگر تبری نبویند و باب را لعن نکنند قرین فنا و عذاب دارند لذا چون ملا علی اصغر را از نیشابور بشهد آوردند بی توانی در مسجد بمنبر شده و باب را با اصحابش طعن و لعن کرد و همچنین چندتن دیگر لذا آسوده شدند اما ملا عبدالعالی گفت من از این راه برنگردم مگر علیای بلد مجلس محاوره بسازند و بامن مناظره آغازند لذا عدال شاهزاده از ناز جبهه و جماعت ممنوع و حکم دادند که در سرای خویش اقامت کند

حقیقت جناب شیخ وسید باو نمودند وبعد بشیر از رفتند و بشرح زیارة مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من آمن ایشان شدند و از آنجا بخراسان رفتند و خلق را تبلیغ مینمودند و بعد بقزوین آمده بعزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی درجهریق محبوس بودند و چند شب درخانه آقاهادی بن حاجی الله و بردی علیه بهاء الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت بخراسان نمودند و علم برپا و آشکار کردند احباب از هر سمت بسوی او رفتند غوغا و ضوضا از خلق بلند شد شهزاده حاکم اول من آمن و اصحاب او را بخوشترین وجهی روانه نمود انتهى و بالجمله جناب ملاحظه محسین در سال اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده باشجاعت تمام و صراحت کلام که مخصوص او بوده نشر دعوت بدیعه فرمود و در سال دوم چون در خصوص اجتماع و قیام در کربلا بداء شد و حضرت باب از سفر حج بشیر از عودت نموده و بموجب تزییقات والی فارس و حکم مآلهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعه بآنحضرت ممنوع گشتند آنجناب مقام بابت یافته در بلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکر الله الاعظم کل امور بآنجناب راجع شده جواب سئوالات علمیه و دینیہ ساتلین باو محول و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علما و رجال خطیر بمکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و اینموجب تحریک حس غضب دیگر مآلهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آنسامان دربار طهران را مضطرب ساخت پیاده بزیارت محبوب در سجن ماکو شتافت و در عودت از طریق مازندران در بار فرزندش بغیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد از ادب استوار

داشته مترادفاً بمشهد ورود کردند و این در اوائل ایام سجن چهریق بود که امرنامه
 ها خطاباً لعامة البایه صدور یافته مقام عظیم آنجناب را مبین داشته کل الامر
 باجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند و عین بعضی از عبارات
 امریه ها در حث و تحریض بایان بنصرت و تبعیت ازو چنین است ان یا اهل البیان
 احضروا بین یدی ربکم و کونوا من الناصرین بسم الناصر المنصور لدینا قدیم سبحان
 الذی یؤید من یشاء بنصره و هو الحق لا اله الا هو القوی القدیر الحمد لله الذی نصر
 من یشاء بجنده و هو الرب لا اله الا هو انا کننا له ناصرین شهد الله انه لا اله الا هو
 العزیز المحبوب له الامر و الخلق و ان الخلق منه و الکل الیه برجعون هو الذی یقدر
 مقادیر کل شیء فی الکتاب و انا کننا له ساجدین هو الذی یجزی کل نفس بما
 اکتسبت و هو الحق لا اله الا هو المشعشع المحمود الا یا ایها العباد من اهل العباد
 و الکاف و الالف و الزاء و القاف ان احضروا بین یدی الحسب و هو العلی فی السرّ حسین
 قد کان لدینا مشهودا شهد الله انه لا اله الا هو یاذن لمن یشاء بنصره و انا کننا له
 شاهدین هو الذی یقتل له من فی السماء اجمعهم و انا کننا له قاتلین و لا یحل لاحد
 ان یمخرج من بلد علی و هو الحسین قد کان لدینا محبوباً و من دخل فیہ فقد یدخل
 فی اصحاب الیمین و کان من الفائزین فاصحاب الیمین ما اصحاب الیمین یظرون
 الی الرب و یکونون من الفائزین و من بنصره کمن نصر الله فی الملک و کان من الناصرین
 و من سمع ندائه ولم یعن بشأنه کمن سمع نداء الحسین بن علی فی ارض الطیف
 حین قال هل فیکم احد ی نصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا هو انا کننا بین یدی

حان پر لال مصیبت آناز هزار و دوست و شصت و چهار حشمت الدوله را معروف است اننا که
 ملاحظین بشروه در ارض اقدس بضلالت عباد اشتغال دارد و آنرا بار دو آورده عبوس
 فرمود .
 مطابق الاخبار ناصری

حضرته لمحضرين و ان اليوم كل الدين ان تحضروا بين يدي الحسين و تنصروه
بكل قوتكم و قدرتكم و ان ذلك لحكم من عند رب عظيم هو الذي يصطفى من يشاء
بما يشاء كيف يشاء بنصره انه لا اله الا هو و هو الرب الاحد الصمد الحي القيوم
الواحد الاحد لدينا قديم شهادته انه لا اله الا هو يحيى ويميت ثم يحيى بفضله
كيف يشاء انه لا اله الا هو المبدع اللطيف اليا ايها الملاء من الاحباب لا تقفوا
في مقاعدكم و ارجعوا بنا و انصرونا بسر الكربة و انا كنا بالله ربنا الرحمن لمفرزين
شهادته انه يحيى ويميت ثم يخلق بفضله كيف يحب انه لا اله الا هو الحلاف المتين
وليس الاذن من الرب ان يقف في مقعده احد والله على ما اقول شهيد هو الذي ينصر
من يشاء بما يشاء كما يشاء انه لا اله الا هو الناصر النصير و اعلموا بان الرب قد
حكم اليوم بان كل الدين نصرته في الارض و من سبق الى نصر ربه فاولئك هم
السابقون و من دخل في ظله فاولئك هم الفائزون و من نصر الحسين في الملك
كمن نصر الله في الارض و كان من الناصرين و من دخل في بلد العلي دخل في سر
الحسين و كان من الخالدين فيه مشهودا شهادته ان الذكر لرب ولكن الكل يحتجبون
هو الذي قد ظهر و قام بامر ربه حين الذي كل الناس يغفلون فقد قضى من ظهوره
خمسون الف سنة في الخمس بالعدد القليل عند اهل الحقيقة لمشهود شهادته انه
لا اله الا هو انا كنا له عابدين هو الذي يكبر له من في الملك و الملكوت اجمعهم
و انا كنا له لعكبرين ان يا اسم الكريم ارسل ذلك الكتاب الى الاصحاب
ليكونن الكل بذلك بين يدينا لمن المحضرين هو الذي قد اصطفى من بين العباد عبداً
وجعله علياً من عنده و هو الحسين في السر عظيم شهادته انه لا اله الا هو انا كنا بالله
ربنا الرحمن لمنتصرون و كذلك قد اتزلنا اسم العلي في السر حسين و هو الحق ليس
الاهو و هو المنصور عندنا نصير شهادته انه الحق ولكن القوم هم غافلون و كذلك
ان الحمد مني لرب العالمين الا يا ايها اليمانيون ان احضروا بين يدي الحبيب و هو الحسين

سر علی قدکان لدینا عظیم شہدائے انہ الحق وانا کذلک لہ شاهدون تبارک الذی بدع
 عابشاہ فی ملکہ اقرب من لمح البصر بقولہ کن فیکون لہ الخلق و الامر بحیی ویمیت
 کذالک محبوب العارفين هو الذی قد خلق الکل من عنصر واحدہ افلا تعقلون و ان
 الذین قد آمنو بالذکر اولئک ہم فی ظلہ یحشرون و برادر محمدشاہ حمزہ میرزا
 حتمت الدولہ سابق الذکر کہ با پیادہ و سوار بسیار ماموریت تأمین خراسان
 داشت پس احترامش را رعایت کردہ فتنہ ملاحاراً بنوع احسن فرونشاند و ما تفصیل
 تمامت حالات آن نجم طالع از شرق و قیام و شجاعت نادر النظرش را ضمن بیان
 فتنہ خراسان و واقعات قلعه طبرسی مازندران در بخش سابق نگاشتیم و احتیاجی
 بتکرار در این مقام نیست و از آغاز ورودش بہ اصحاب مازندران تالیلہ شہادتش
 چہار غزوہ مهمہ با انبوه محاجمین مقاتلین نمودہ در ہر بار فتح و غلبہ نصیب او

در تاریخ وقایع المیمیہ آقا سید حسین مہجور زوارہ خروج ملاحسین را با جمعیت
 اصحاب از مشہد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائی اصغر بناہ قائینی بانوقعی از
 حضرت قدوس و عمامہ خضراء و نام سید علی را در قریہ مزنیان و ورود کربلائی قنبر علی
 را بانوقعی دیگر و بالقب سلطان منصور و فرمان ورود ببارفروش بعد از حرکتشان
 از منزل فولاد محلہ نوشہ و عدہ اصحابش را در سواد کوه ۳۱۳ باین تفصیل آورد
 اصفہانی ۴۰ اردستانی ۷ شیرازی ۸ کرمانی ۳ مشہدی ۲۲ بشروییہ ۲۴
 تربتی ۵ ہرانی ۱۴ نریشیزی ۱۰ کاخکی ۴ سیامی ۱۹ قائینی ۴ طہرانی ۹
 کاشانی ۶ قمی ۱۲ سنگری ۱۰ کربلائی ۵ قزوینی ۱۰ ہمدانی ۶
 تبریزی ۵ زنجانئی ۱۳ کرمانشاهی ۳ بارفروشی ۴ بہنیری ۴۰ شہرودی ۳
 آعلی ۲ شیخ طبرسی ۲ چالائی ۳ سکندی ۲ یزدی ۳ شہیرزادی ۶
 ارومیہ ۳ ہندی ۴

گردید نخست یوم دوازدهم ذیقعدہ سال ۱۲۶۴ در سبزه میدان بارفروش (بابل) با جمعیت معارضین اهل بلد دوم در اطراف بقعہ شیخ طبرسی با عبدانہ خان ہزار جریبی سوم در بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در وازکس علی آباد قرب بقعہ مذکورہ کہ اردوی مہدیقلی میرزا را درہم شکست و بالاخرہ در غزوہ لیلہ نہم ربیع الاول اردوی خطیر دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چہل و پنج صاحبہ منصب مہم جمعی مہزوم و عدۃ مجروح و برخی متول شدند و مہدیقلی میرزا سرو پا برہنہ فرار کردہ جانب سلامت در برد آورده اند چون اخبار شکست فاحش اردو بمیرزا تقیخان امیر نظام رسید پیام و تہدید شدید بشاہزادہ فرستاد مضمون آنکہ تورا بمحاربتہ چند نفر طلبہ مدرسہ فرستادیم چہ شد کہ اردوی

آنجناب پس از مراجعت از اردوی حمزہ میرزا ہفت روز در مشہد توقف کرد و تہبہ مسافرت دید و سپس بعنوان رفتن بکربلا از شہر خارج شد و در همان ایام قاصدی از حضرت اعلیٰ بانو قیعی رسید و آنجناب را سیدعلی نام دادہ و عمامہ سبز برایش فرستاد کہ مانندعلی امیر المؤمنین بر سر گذارد و بنصرت حبیب یعنی حضرت قدوس بجزیرہ خضراء برود و بہمان عدہ اصحاب بدرحول او مجتمع خواهند شد لذا آنجناب بیکفرسخی مشہد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سوداء تشکیل داد و عدد چنداللہ از آنجا در بیست و دو تن بودند و آنروز نوزدہم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و ہمہ جامی گفتند عازم کربلا هستند و تباغ میگردند و جوہر نفوس را با خود اخذ میگردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید (ابابدیع) تاجر معتبر کہ والد مرحومش صاحب معدن فیروزہ بود ملحق شد و بدین طریق نفوس ملحق شدند تا در چشمہ علی نزدیک دامغان سرد راہہ بود کہ چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمدشاہ رسید و چون بسواد کوه رسیدند در آنجا آنجناب خبر از شہادت خویش داد و ہرمان را مخیر بین ذہاب با او و ایانبابا و طانشان نمود نیل زرنندی

دولت را بیاد فنا دادی پس هر گاه بمحاربهٔ روم و روس میفرستادیم چه میکردی و مهدقلی میرزا لولهٔ تفنگ دونیم شده بضرر شمشیر ملاحسین را بامکتومی توسط محرمی مخصوص نزد وی ارسال داشته جواب چنین نوشت که ضرب دست شجاع بی نظیری که از طلاب مدرسه نام کردی بدینگونه بود و قسمتی که ارسالش سهل مینمود فرستادم ولی سرباز و درخت دونیم را بطهران نتوان رساند و مولف ناسخ التواریخ آنجناب را در موضعی از کتاب چنین وصف نمود که او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو میزد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمده در جگر گاه غرق شد و در جایی چنین نوشت چون برفی خاطف خودیشتن را باقا عبدالله برزد او را با تیغ دونیمه کرد و مردم او راه قریه افرا یش داشتند و در موضعی دیگر چنین نگاشت ملاحسین چون پلنگ غضبان آمده جنگ گشت و مولف روضة الصفا در وصف واقعهٔ خسروی قادی کلامی بدینطریق بیان کرد و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادی کلامی از قراء علی آباد بطمع اموالشان افتاده با جمعیتی دنبال آنکاروان گرفت و باسهم همراهی و محافظت از آنان روشنی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان افزون بود و ایشانرا از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دوتن از همراهان ملاحسین کشته شدند و قریب بغروب بمغیره شیخ طبرسی رسیدند و معجزمانندند از خسرو بیک و همراهان او نیز مضوت خائف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملاحسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد ملاحسین بشرویه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری عشق شمشیر بازوی خود را برود فروده بود از سماجت و لجاجت آن گروه بستوه آمده شمشیر برکشید و با همراهان در راهرنان بدرقه تمام در افتاد تیغی بر خسرو راند که پخون در غلطید و جمعی از مرافقتی را نیز بکشت و معدودی فرار کردند و آقا سید ابوطالب

بقية السيف شهيرزادی چنین نگاشت اینفانی در عای آباد بودم کدخدای سارو کلا کر بلای علیجان آمد گفت خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بار فروش گفتم بر آنچه گفت سعیدالعلما نوشت که محمد شاه مرحوم شده میخواهم حاکم برقرار کنم اهل شهر بعضی از هرزه ها هرزگی میکنند شما با جمعیت بیاید این بود که ایشان رفتند بعد از چند روز دیگر برگشتند و کر بلای علیجان آمدند منزل بنا کرد بد گفتن سعیدالعلما گفتم چه خبر است گفت خسرو را کشتند گفتم کی گفت بایها و باعث سعیدالعلما شد آنچه نوشته بود دروغ بود منرا گول زد رفتم در منزل او سلام کردم بعد از جواب سلام گفت خسرو خان خوش آمدی هیچ میدانی شما را از برای چه خواستم در کاروانسرای سبزه میدان دورت میداد نفر از سنی و از بک هستند ایشانرا از آنجا حرکت میدهند میبرید در میان این جنگل و جزیره همه ایشانرا میکشید مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح است خسرو گفت آقا دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که اشهد ان علیاً ولی الله میگفتند سنی و از بک اینکلمه را نمیگویند سعیدالعلما گفت شما عوام ها مردمان خری هستید هر چه ما میگوئیم باید بشنوید خسرو گفت آقا ما ایشانرا بکشیم و مال ایشانرا ببریم فردای محشر جواب خدا و پیغمبر را چه بگوئیم سه دفعه دست بگردن خود زد که جواب خدا را من میگویم بعد از آن رفتم منزل سر کرده ها عباسقلیخان و حاجی مصطفی خان و دیگر از آنها گفتند خسرو این حضراترا میبرید تا بتیرگاه میگذرانید و بیچوجه من الوجوه اذنت شما بایشان نرسد که غریب اند و مردمان با کمالی هستند احترام ایشان بر ما لازم است و سعادتقای بیک هم باشما باشد وقتی که از منزل سر کرده ها بیرون آمدیم خسرو گفت علیجان محرف سر کرده ها را بشنویم یا عا ما را گفتم اطاعت علما بر ما واجب است خلاصه ما و داماد عباسقلیخان سعادتقلی بیک ایشانرا حرکت دادیم بردیم بین راه خسرو بسعادتقلی

بیک گفت شما بر گردید ما ایشانرا میبریم او برگشت ما رفتیم تا به بیشه ذغاله چال
 اهل دهات روشن آباد و ملک خیل و بالانجنیها چند نفر احباب را در آنجزیره شهید
 کردند و برادر جناب مقدس را در آنشب شهید کردند و جناب مقدس آن شب را
 در آنجزیره ماندند و نعره را بردند در آنراستان دفن کردند تا اینکه رسیدیم بندوراهی
 بسمت علی آباد کوچ کردیم بزرگ ایشان آقا سید علی فرمود بخسرو بگویند کدام
 راهست که ما را میرید خسرو گفت راه علی آباد است آن بزرگوار از اسب پیاده
 شدند فرمودند اصحاب بار ما بمنزل رسیده است پیاده شوید خسرو عرض
 کرد شما تشریف بیاورید در ده ما قادیکلا میمان من باشید قبول فرموده در همان
 صحرا ماندند و ما هم در آنصحرا ماندیم بعد از نیم ساعت یک نفر از ایشان آمد گفت
 آب کجا است از برای وضو برداریم نشان دادیم برداشت بعد از ساعت دیگر یک نفر
 از ایشان نکساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند این قدری پول و اسباب است حق
 زحمت شما بردارید و بروید شما را با ما رجوعی نباشد خسرو گفت شما این اسباب
 را ببرید من میآیم خدمت آقا میرسم بعد از دو بعن کرد گفت علیجان من در چه
 فکر و فالت چه خیال ما بحکم سعیدالعلما یک کرور مال و جان بر ما حلال و مباح
 ایشان میخواهند یک ساروق بسته سر مرا ببندند میروم هر طور است ایشانرا حرکت
 میدهم مسرم تا بنذک قادیکلا از بل آجری تیلریولا کلا میگذرانیم و یک یک را در
 میان آنجنکلی و جزیره با گاو راه تمام میکنیم و مال ایشانرا بتاراج میکنیم من گفتم
 نظرم ایشان خیال ما را فهمیدند مشکل می بینم از تو بشنوند گفت اولاً بالتماس
 هر گاه قبول نکردند تشر میزنم گفتم چه تشر میزنی گفت میگویم سعیدالعلما حکم
 کرد باهل روشن آباد و بالا نجن و قراخیل و ملک خیل و خرما کلا مع دهات
 دیگر از عقب بیایند بریزند بر سر شما و همه شما را بکشند و اموال شما را بتاراج
 ببرند که بحکم سعیدالعلما جهاد میداند و بر خود حلال و مباح من گفتم ما چند نفر

همراه تو بیایم گفت نه من تنها میروم و رفت قدری طول کشید من با مشهدی علی محمد رفیقم نزدیک ایشان گفتمد سیاهی کیستید گفتم آدم خسرو خانیم خسرو در میان آن جمع میباشد گفت علیجان بدرسوخته های فلان برگرد چرا آمدی ما برگشتیم ساعتی بگذشت آنحضرات حدارایا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و خسرو فریاد میکشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو بافرا که ده نظر خان بود رفتند قادیکلا میها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هر چه بود همه را بردند حتی شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همانشب هشت خورجین پراز اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظر خان ایشانرا برد در بقعه شیخ منزل داد بعد از آن ما رفیقیم نعش خسرو را آوردیم بقادیکلا . . . آنچه اینفانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلوئی او نشسته بود بعد از التماس و عجز با تزویر که شما تشریف بیاورید در قادیکلا میمان من باشید قبول فرمودند گفت خوب شما بگردن شما بقدر هزار نفر بل متجاوز بحکم سعیدالعلماء مشب میریزند سر شما همه شما را میکشند و اموال شما را میبرند جناب باب فرمودند پس اول دفع شما را بکنیم بعد با آنها پردازیم جناب میرزا محمد تقی خنجر را برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً زد بدهن خسرو تا پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیکلا دیدم نعش او را و مواف روضه الصفاء در وصف غزوه ایله نهم ربیع الاول چنین نوشت و لکن هم در آنشب شیخ خون جمعیت این اردو بتفرقه تبدیل یافته بود و پراکنده شده بودند سیصد و پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند چون صبح بدیدم میرزا کریم خان اشرفی بر فراز دیوار خرابه رفته باذان صدا باند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندین تن و عبدالله خان

افغان با سه کس بار دو باز گشتند محل اردو را لاله‌زاری دیدند از خون احمر و ملخی از کشتگان بپس خارها گونه شاخ مرجان گرفته و سبزه‌ها رنگ یاقوت بدخشان یافته سردار و سائر خوانین گریبان و نالان بر سر کشتگان گریه همی کردند و بمضمون این بیت مترنم بودند نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت اجسام مقتولان معروف را حمل بولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی نمود و در تاریخ میرزا حسین‌خان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طم-ران دو سال بعد از خانمه امر قلعه طبرسی مازندران بمجلسی که شاهزاده احمد میرزا ابن عباس میرزا نائب السلطنه حضور داشت گفتگویی در خصوص حضرت باب اعظم و بایه و مقاتلات قلعه مذکوره بمیان آمد هر یک از حاضرین علی اختلاف عقیدتهم سخنی چند مدح و هجا و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سرتیب عباسقلیخان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همینکه شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده خطاباً للحاضرین گفت شرح واقعات قلعه را از عباسقلیخان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سرتیب شروع بسخن نموده گفت ایشاهزاده والاتبار من چه گویم و طریق بیان را چگونه بویم که داستانی بغایت ژرف و شگرف است آنانکه واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آنمنظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیای طالب اند که برای العین بینند بایستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آنمنظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی بدرجه بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملاحسین بشرویه و احبابش مانند سیدالشهدا و اصحابش حاضر و مہیبای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مہیبای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که هیئت او و

اصحابش را که بشعار خداپرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند و در تنگنای قلعه محصور و ممنوع از خروج گشتند میدید و من و سپاهم را که برای قتل و غارتشان بانیغ های بر آن و رحاص های گذران سواره و پیاده حاضر و آماده بودیم مگر آنکه باطاعت و بیعت کردن کردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند مینگریست هر آینه گمان بلکه یقین بر جمت امام و اصحاب در حقشان و عودت شمربن ذی الجوش و سنان بن انس و سائر اعدای صحرائی کربلا در باره من و سپاهیانم مینمود و چون سرتیب آن سخنان را از روی هزل و عطایه ادا میکرد حضار مجلس از گفته های وی میخندیدند آنگاه گفت روزی ملاحسین از قلعه بیرون آمد در حالتیکه عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب بود و در وسط میدان قتال ایستاده ندا داد که ای قوم آیا جانز و رواست که بدون تحقیق و فحص بصرف میل ارباب غرض و هوای نفس اینهمه جور و ستم بر ما روا دارید و برینختن خون جمعی بیگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده ایم اینک از خداوند مقتدر بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما باهم سابقه خصومت بلکه غالباً آشنائی و معرفت از حال یکدیگر نداشتیم مطالب ما دینی و روحانی است علمای دین باید بمقام مکالمه و محاجه قدم گذارند و حجت وینه بطلبند هرگز بتوب و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و بدولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج بلشگر کشی و رعیت کشی گردد و در صورتیکه علمای دین قائل بلزوم تحری و تحقیق و مائل بکشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و مصداق لکم دینکم ولی دین را کار بسته اکراه و اجباری نداریم و حکم را بحاکم علی الاطلاق و اگذاریم راه دهید تا با عائلات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده بمملکت دیگر رویم و چون کلام ملاحسین بانها رسید دیدم از سخنانش حال

لشکریان دیگر گون شد و در سبعمایشان آثار تفر و تانر نمایان گشت لاجرم بعضی منصب و خدمت و امانت فرمان دولت بفرج خود امر دادم که میدرنك شليك با تفنگ نمایند تا سخنانش بگوش نرسد چه با هیأت و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشکر خاموش مانده بسنخانش سرایا گوش بودند بعضی اشك میریختند و برخی زیر لب آهسته میگفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحضیق امر حضرت رب العالمین برای چه بچنگ و کین آوردند و من در اندیشه و افطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همینکه بهمراه ونیر اندازی پرداختیم ملاحسین سر با آسمان نمود گفت الباقی شاهد و گواه مابین من و ابنتوم باش که حجت را بر ایشان تمام کردم و در دلمان از نمود و جواب را از دهانه تفنگ دادند آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و بچپ و راست حمله ور گشت بخدا سوگند شجاعتی از او بظهور رسید که دیده روزگار مانند آنرا کمتر دید سربازان مازندران بودند که پای اسقامت فشر دند و طریق فرار نه میمودند و در آن اتا که ملاحسین گرم جولان بود بکمر سر باز دچار و قاشد و خوبشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر صیانت خود نمود چون ملاحسین بدو رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سر باز را مثل قسمت ساخت و من و سر بزازان از آن ضرب دست بخوف و حیرت آنقدر شدید و عجیتر اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله بر هر که شمشیر فرود آورد مستقیم دوخت و از جراحتات مجروحین و مقتولین میفهمیدیم که ضرب از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن يك صورت داشت نمیدان جماعت بایه چه دیده وجه فهمیده بودند که بنوع مسابقت با شادمانی و عشرت بمیدان قتال می شتافتند و سر مونی خوف و بیم نداشتند سمندر و از گرد تفنگ آتشبار میگردیدند گونی تیغ نیز و خنجر خونریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی

میشمردند و اعجب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلاء و علماء و زهاد و عباد و آخوندهای مدارس دینیه بلاد اطفیف المزاج ضعیف البنیه پرورده سکون و عدم اشتغال بامور بدنیه بودند و در مدت الحیات شلیک توپ و تفنگ نشنیده و صورت میدان محاربه بر صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان ماکول و مشروب و عدم آسایش که ایشانرا بغایت ضعف و ناتوانی رساند گونا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالبشان دمیده میگشت و بدرجه جرأت و جسارت می یافتند که عقول اولی الاباب از درك آن عاجز و قاصر است انتهى و بالجمله جناب ملا حسین در بین العلویین نهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ ق در سن سی و شش سالگی بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و قاتلش را عباسقلیخان لاریجانی سابق الوصف پیروی از کتب تاریخیه یگانه و بیگانه در متن بخش سابق آوردیم و روایتی دیگر را نیز که نسبت قتل بزرگریا قادی کلامی است ثبت نمودیم و کیفیت شهادتشان را آقا سید ابوطالب شهیرزادی بقیه السیف مشهور چنین آورد که تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الالباب بیان واقع آنچه گذشت اینفانی ابوطالب الحسینی و بقیه السیف قاعه مبارکه که اکثر اوقات با ایشان بودم و آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربیع الاول در وقت سحر فرمودند بعدد رب اصحاب بیابند برویم باره دروازه را باز کردیم رفتیم بیرون در آنصحر نشستیم جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب میشمردند گویا صبح نزدیک بود درین شمردن جناب باب الالباب فرمودند امشب گذشت بر گردید با جناب ایشان برگشتیم بقعه فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم آن بزرگوار تشریف آوردند کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات میفرمودند تا اینکه فرمودند امشب من شهید میشوم و بشوق شهادت میروم هر که با من میآید بیاید عدد معین ندارد سواره هم میروم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب بشوق

شهادت در منزلهای خودمان در وجد و سرور و اشعار و جدیه میخواندیم و کف میزدیم بخصوص آنهاست که همان شب شهید شدند مگر که میکردند مثل ملا جلیل ترك و کربلانی محمدجعفر کلاهدوز بارفروشی و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله اهلی و سیدزاق بارفروشی و سید ربیع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تاسحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب با لعن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره باقی اصحاب پیاده رفتیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر زکریا قادی کلاهی بود او با چند نفر بمقر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیرودار و محاربه از کثرت شعله باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز درحینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند فرمودند برادر جان بر تو چه گذشت دست چپم را گلوله شمشال قطع نموده عرض کردم دست چپ مرا هم گلوله خورد باکی نیست جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل ببرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو بلسکریکه در میان درختها و جزیره جمع شده بودند باند فریاد نمودند که اصحاب همچو برویم بنده جلو اسب اخوی را ول کردم بهمراه ایشان بناخت رفتم نزدیک بلسگر که رسیدیم گلوله بمثل تگرگ بروی ما میآمد ما بآن تندی که میرفتیم بغتة دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشرو دیدم اسب دیگر باطناب بسیار بلند کمندوار سه چرخ بکمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچها را برگرداندم عرض کردم رهاش برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارك از رکاب خالی کردند ایعانی جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل بردیم ایشان از روی زمین غلطیدند هرچه خواستم که نگذارم بر زمین فرود نیابند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه یاورم بر زمین سرشلوار روی زمین قاش بند شده بود از یکدست جلو اسب را محکم داشتم

دست دیگر از سدمه گلوله و دم کرده بود تا شانه در آنچین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آنسر شلوتر را رها کرد ایشانرا آوردم بر زمین و اسب را رها کردم سر مبارک ایشان را بروی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینه مبارکشان میآمد با دستمال حرمبارک ایشانرا محکم بستم در اینوقت قلی آقا و حضرتقلی هم میگفتند با کربلائی محمدحسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هریک از اصحاب میرسیدند میگفتم یکی از اصحاب بس است بروید خلاصه ایشانرا بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت ایستادن ندارند قدری راه بروی دست بردند امکان نداشت حضرتقلی نسبت ایشانرا بدوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلائی محمدحسن پاهای مبارک ایشانرا داشت رو بقلعه رفتند بنده رستم سراغ اخوی کربلائی کاظم شه میرزادی را دیدم گفت من ایشانرا بر دم بقلعه روز روشن شد ما هم رفتیم بمنزل افتادیم درحین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخمدار بودیم سی و هفت نفر از ما شهید شدند از اعدا چهارصد نفر بمقر خود راجع شدند بقدر هزار نفر زخمدار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعل های خود را آنچه توانستند بردند بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدارا از قلعه بدن بریند بردند و کوچیدند طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعل های شهدارا آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی ادب بود و نیل زدنمی چنین نوشت که ایشان در هجده سالگی از بشرویه بسمت کربلائی معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخر الاعاظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی بامر سید مرفوع باصفهان برای منا کوه با جناب سید باقر رشتی و بخراسان برای مکالمه با پیرزا عسگری هامور شدند و در سنه ستین بامر رب العالمین اول من آهن گردیدند و رسیدند با آنچه رسیدند و حضرت اعلی ایشانرا در سنه اول بابالباب نامیدند و در سال ثانی باسم باب مسمی نمودند و در

شصت و چهار سالار معروف در مشهد، خیال داشت که ایشانرا در قلع سجزه سلطنت
باخود متفق سازد لذا با قبیر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت
کرد و جناب کلیم فرمودند که ما با جمعی ایشانرا در طهران ملاقات کردیم و در اعلی
درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رایت سوداء بسوی
جزیره خضراء از طلعت اعلی بخلعت عامه سبز اعلائی واسم علی مخلص و همی گردیدند
تا در جزیره خضراء در ظل طلعت آخری بین الطلوعین نهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ شهید
شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آنحضرت مخزون گردیدند و طلعت
اعلی معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و ترتشانرا پنج میل
در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی من جمال الابی نیز در حقشان
زیارات و عنایات لانتحی نازل و ظاهر گردید همین کلمه مبارکه کتاب ایقان در علو
مقامشان کافی است که میفرماید اولاد ماظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة
انتهی و ملاحسین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش
اتفاق کلمه داشته اظہر تعجب و حیرت می نمودند و برخی از نسخ شئون علمیه و حجج
الہیہ و تفاسیر بدیہہ کہ حسب اقتضای بعضی از یار و انیار نگاشت موجود و مقام
محمودش را شاهدهی مشہود است و ما در این مقام تزید الاستبصار و مراعاة الاختصار
شطری از خطبہ و اوائل از یک رسالہ مشہورہ آنجناب را کہ جامع اسرار آلہیہ
و مطالب و آثار عرفانہ بدیہہ است ثبت مینمائیم و ہی ہذہ بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی هو مدمر الدهور و مدبر الامور تجلی لخلقہ بخلقہ و قدرب بهم الیہم
لمناہدۃ النور و تجلی عن خلقہ بخلقہ و احتجب بشمع النور عن نواظر الغیور
فضیر النور علی النور و انزل النور بالنور علی النور فجعلہ الکتاب المسطور فی رق منشور انزل
باسم الاکبر الکتاب المسطور قائمہ فی قلوب الصافین الحافین حول عرشہ الی بیت
المعمور و ارجع اعز جلالہ القلوب فی مستورات الغیوب من البیان باختصاص الوجودانیہ

وتحقيق الفردانية التي تعود لنسب ونسب بان لآله الألهو العلي العلي، انولى القديم
 الرؤف الكريم الرحيم الغفور جعل الشمس نياً فاضاً به النهار و جعل النهر معاناً
 للانام لتبتغوا فضلاً من ربهم الشكور وانار القمر المير في سواد الليل المظلم الاليل
 الديجور ليعلمو اعدد السنين والحساب وتفصيل كل الامور بملاقات نفحات خواطر
 الاوهام بسره وغيب المستور ودنى فتادى خلقه الى نفسه بالسنة شتى ولغات مختلفة
 و كينونات مفقرة من كل فج عميق و من شواهي الجبال واقمار البحور و اوكار
 الطيور بانى انالله لاله الا انارب النور و مالك الظهور و مقدر الامور و جاعل
 الظل والحور و مسجر البحر المسجور ومنزل الفرقان العظيم والقرآن الكريم والقورات
 والانجيل و الزبور وصلى الله على محمد نبيه المحبور ذى الفخر المشهور والعز المذكور
 الذى هو فى مقامه المعهود حامد ومحمود و حبيب ومحبوب و ذاكر ومنكسور
 وشاكر ومشكور وعلى وصيه الذى ازاح به الظلمات و الشرور و كسر به شكيمه
 كل مختل فخور وكل خوان كهور وعلى آله الهدات المهدين الذين هم هدى على هدى
 ونور على نور و نور فوق نور ونور تحت نور و نور اضابه كل نور خالق الله لمحبيهم
 بمحبتهم عن ظل محبتهم دار السرور و مواميس العتر و مدار الدهور واصحاب الحشر
 و ولات الامر و حاملوا لواء الحمد فى يوم النشور فتمت كلمتك الحق صدقا وعدلا
 لا يبدل الكلماتك ولا معقب لا ياتاك بخاتمهم وقتهم الغائب المستور المخفى عن
 عوالمهم ومواطن الظالمين اهل الشرور عجل الله فرجه لاحيا الكتاب والسنة و اظهار
 الاسم المكنون و الكلمة المكنونه والسر المستر المستور المهم حمل غيبهم ماغرد
 مغرد على غصن من اغصان شجرة الخند من الخيوط وعلى شعبهم الطيبين التامعين
 لائمتهم على الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند رب العالمين سيما نور المتناق
 والضيد المشرق والنجم الشاقب الطارق و العلم النور فى طيحه الديجور محل الاسم
 الاعظم ونمام السر الاقدم والكلمة الاقوم الاله والرمز المستور صاحب الجبين الازهر

والخداً الأنور والوجه المنور وحامل الركن الأيسر والنور الأحمر ناشر عند العلى
 الأكبر و ماحي آثار الشائء الأبرم مظهر بطون شريعة جده الأطهر محمد السيد الأكبر
 ومجدد آثار أبيه العلى الأكبر السيد القصور النادى من حول الضريح و الداعى
 الى اجابة الملهوف بالصوت الفصيح الناصر المحق بالحق و عن الحق بالحق مؤيد
 منصور وبعين الله الناظرة ناظر منظور وبيد الله الباسطة من شر طوارق الليل والنهار
 فى عماء الاحدية محجوب مستور اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور ويا من بطاعة
 امره تنشق عن اهلها القيور و يا نور النور اجعلنى بعز عزك من المقربين الفائزين
 بالشهادة لدى مصباح النور و الملق على منه محبة كاملة تجذبني الى مقام الظهور
 و تصرفنى عما سواك من القيور استلك بالاسم الذى احطته بحجاب النور و نور
 السموات والارض الذى بضىنى به ابصار الناظرين اليك بالنوران تلقى فى قلوب عبداك
 الصالحين و قلبى منه عزاً وهيبة ووقاراً وسكينة كما تريد منا يا عليماً بعافى الصدور
 و اجعلنا ممن يسمع قوله و يرفع امره على كل امر فانا عبدك وابن عبدك الفقير
 الى رحمتك و عفوك يا عفو يا غفور يا عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالياً على الاعداً
 اعدائك فانك على كل شىء قدير ادره بك على اعدائنا فى النحور و اسنعيذ بك
 من الشرور و لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم قمت و قولك الحق ان نشاء نزل
 عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين و قلت وقولك الصدق و نريدان نعم
 على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و قلت وقولك الحق
 ان رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلفت منكم احد
 الا امر أنك انها مصيبتها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب كتب الله
 لاغلبن انا و رسلى ان الله قوى عزيز يا موسى اقبل و لا تخف انك من الآمنين
 نسلك بعز عزك يا عزيز ان ترزقنا التجافى عن دار الفرور و الصلاح و الفلاح و النعمة
 و العافية فى كل الامور و حسن العافية و الفوز بدار السرور انك انت و لنا فى جميع

الامور و العالم بما فی الضمایر و الصدور أما بعد فقد صدر امره العالی المبرم و حکمه
 المتعالی المحکم و خطابه الفصل الذی لیس بالهزل الی عبید عیبه بلاشک و مین ابن
 عبدالله محمد حسین یسئل الله به النجاة من کل طبع و رین و الخالص من کل شین
 و النجاة من مخاوف الدارین و مهالك النشأتین له و اللو الدین و الاخوان من اهل
 المشرقین و المغربین آمین یا رب العالمین بحق الحسن و الحسین علیهما السلام ان
 یجمع ما برز من مکمن الغیب المسنور و اشرق من مشرق الظهور و رشح من فوارق النور
 اعنی ماجری بقلمه العالی فی لوح المسطور لانبیاء الغافلین عن حقیقة هذا السر المستور
 من الاقاصی و الادانی و الاحبة و الغیور لیجعلوه ذکرا لقلوبهم و یأخذوهم زاداً لیوم
 النشور اسئل الله ان یفتح عن مضلانه و یكشف عن خفیات اسراره و خیایا بطونه
 و مشکلاته لكل صبار شکور المقام الاول بسم الله البدیع الذی لا اله الا هو ان الله
 سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه مقامات المشار الیها و المر موزعها فی کلمات
 آل الله علیهم السلام بالاسرار السر و السر و السر المقنع بالسر و السر المستسر
 و یمیر عن الاول بالنقطة و النقطة قطب کتاب الله فی التکوین و التدوین و علیها یدور
 رحی الموجودات فی کل العوالم بما لانهاية الی مالانهاية كما فی علم الله سبحانه و ان الله
 سبحانه قد تجلی لهذه النقطة بهذا النقطة و القی فی هویتها مثاله ای مثال تجلیه فظهر منها
 افعاله الی آخر الرسالة و حتی برخی از ملاحا خطب و شتون علمیه حضرت را گمان
 بردند که از آنجناب است و ملا محمد عقیانی در وصفش بصریح عبارت در
 مجالس و مجامع گفت که اگر ملاحسین بشرویه خود ادعا میکرد قبول مینمودم
 و حضرت در رساله دلائل السبع در وصفش چنین فرمودند تو خود اول مومن را
 میشناسی که اکثر علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او
 بودند حتی اطفالهای اصفهان در وقتی که وارد شدم میگفتند که یک طلبه پراهن
 چاک از قبل سید آمد و عالم کبیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده بدلیل

و برهان الزام داشت حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم سید رفیع الله در جته اکثر علمارا و جب نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبه مستوهب شد که غطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم القیامة دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید و در یکی از توفیعات صادره در حقش چنین مطور است بسم الله الرحمن الرحیم شهد الله لعبدہ فی ذلك الکذب انه قد آمن بالله و آیاته و ککن علی صراط حق مین ... وانا لعلم ان حججک بالفة نمن فی السموات و الارض و انا نحن ل شاهدون ... افیعدل آیات النیین بحکم آیه مما نزلنا الیک لا و ربک انا کنشہد ان اکثر الناس لا یعقلون ولا یؤمنون ولا یשמعون ... ان اتبع حکم ربک یا عبدی و کن من الصابرين ان اتکل علی الله و اعرض عنهم ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ... ان اصبر یا عبدی ولا تجب لاحد منهم و قل موتوا بفیظکم ... قل یا اهل الارض ان اتقوا الله و استغفروا ربکم و ارجعوا الی حکم الله ثم انلوا آیاتنا ان عرفتم امر الله لتوقنون ثم لتبلغون ثم لتنصرون فوالذی خلقکم رجعتی حجة علیکم ان آیه من آیاتنا شت حکم الله لمن علی الارض اجمعهم ان اتلوا کتاب الله بین یدیه ثم انصفوا بالعدل لعلکم بآیات الله لترشدون و لقد نزلنا حکم کلشیء فی الکتاب من قبل ان اسئلوا عن آمن قبل کل الناس بآیات ربه حکم الله ان کنتم لاتعلمون و کنی بانفسکم الیوم فی حکم مثل الآیات و شأن ما نزل فی الدعاء علی حکم ذلك الامر شهیدا قل و لقد جعلت من ذلك الیوم الی یوم ما اذن الله لی اول مؤمن بنفسی علیکم شاهداً و نصیراً و یکی از صور زیارات که از قلم اعلی برای آنجناب صدور یافت باین بیانات افتتاح شد بسم الله الرحمن الرحیم و اذا اردت ان تدخل ملک الارض المقدمه فطهر نفسك و طیب ما عندک علی احسن ما کنت مقتدراً علیه و اعلم ان هنالك اعلی افق العرش و منتهی ذروة الفردوس و ان الله لم یزل ناظرک الی قوله

وقل اللهم انك انت مالك كلشيء ولا يملك من شيء احد دونك لا ستاذنك من فضلك ثم من كل ما احبته من ملائكتك المقربين وانبياك المرسلين وبشرک الصافين وعبادک المتقين على ان ادخل بين يدي حبيبک الذي قد اصطفيته لنفسک واخترتة لذكرک واصطفيته لوحیک وقرنت طاعته بطاعتک الی قوله بایي انت وکل ما قد احاط به علم ربی کیف اذکرتک او اتنی علیک وان ما نری وما لا نری انتر قد خلقت بک وشبح قد ذوت بک فتعالی ذکرک من ان یقترنه ذکر من اولی الاذکار وارتفع بحدک من ان یسار به بحد من اولی الافکار اشهد انک وان قلت ولکنک حی عندالله وان بما قد خلق الله من فاضل حیاتک حی افئدة الموحدين و بذلتک یوحدون ربک و یسبحونه باللیل والنهار ولا یفترون فما اعظم حقک و اکبر ما یتبغی لبديع شأنک و علو مکانک و ارتفاع ظهوراتک فقد انقطعت الی الله بکل ما عندک الی ذروة علو ما سبقک احد ولا یلحقک من شيء فتعالی ما قد ادركت وطوبی بما قد شهدت علیه فاشهد انک ومن قد صد

میرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی بامعدودی از تفنگچی که در بنام منگری محصور و مستور بودند از روشنی آتش لشکر گاه که انروخته آنطاقه گمراه بود ملاحین که عمده سبز بر سر داشت مشهور ایشان گردید میرزا کریمخان تفنگچی بجانب آن انداخت بر صیغه پر کشته آن آمد آقا محمد حسن بکلوه دیگر شکمش را مجروح ساخت و او بطریق استعمال بسمت قلعه اقبال نمود دیگران نیز مالک طریق متابعت شدند درین هنگام صیده صبح صادق دمید میرزا کریمخان باذان بامداد اقامت کرد بماسقلیخان لاریجانی با دوسه نفر از سرکردگان و قلیل تفنگچی که بخر بگام بودند طریق مراجعت یسودند هشناد نفر از ملاحظه بایه مقتول را سر بریده سرخویش گرفتند و راه منازل در پیش ملاحین بعد از دخول بقلعه ماندند باندرز متابعت و نصیحت بیروان و تصریح ایشان بنایب و اطاعت حاجی محمد علی زبان گشود و بعد از فون جسدش را در بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با خمیر و لباس مدفون کردند .

معك اولئك هم في الافق الاعلى من العرش و ذروة الابي من سماء الكرسي هنالك
 يسبحون الله بحمد ربهم ثم يذكروه ليوحدون و انى لاشهدن الله و نفسك ثم مظاهر
 طاعتك ثم ما قد شاء الله بانك قد دعوت الي الله و بلغت ما قد حملت من كتاب الله
 و استدركت بما قد وعدك الله ربك من اعلى علو الشهادة و ارفع سمو الولاية فمن
 ياحقك بك بعدك لا وعزتك كل من استشهد يستشهد بشهادتك و كل من يستعرج
 يستعرج بعد عروج عزتك اشهد ان مصيبك اعظم من ان يقدرها مصيبة في الابداع
 و رزيتك اعلى من ان يساويها رزية في الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقك فما
 سجدوا علواً ساجدين و ما توجهوا بك الي الله ربك الي قوله و كيف اسلمن عليك يا
 محبوب فؤادى بعد ما فوسمت حاجرى عليك ما تكاد السموات ان ينفطرن ريشق
 الارض و تخرب الجبال هذا فاني الله المشككي و البرك الرجعي فسبحا حفضي الله و من آمن به
 بالمعصم الذي قد قدر الله لك و اوصالك اليد يا ليتنى كنت عندك لاستغدى بنفك
 عن نفسى آخر بيته الالطف الاعلى و در الواح اقدس ابهى اوصاف كثيره درشون
 و مقامات وى معطور است منها قوله الالهى اسم حا عليه من كل بهاد ابياه باين شهادت
 كبرى فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه كه از خود بهم بچوجه اراده و مشيت و
 خيالى نداشت جميع اينمر ابتدا فداى دوست نمود و بعدهم شهادت ظاهره فائز شد
 و جان را در ره محبوب حقيقى نثار نمود و ايضاً قوله الاعلى فاشهد فى ظهور نقطة
 البيان جل كبريائه انه حكم لاول من آمن بانه محمد رسول الله هل ينمى لاحد ان
 يعترض و يقول هذا عجمى و هو عربى او هذا سمى بالحسين و هو كان محمد فى
 الاسم لا فونمسه العلى العظيم و ان نفس البصير لن ينظر الي الحدود و الاسماء
 بل ينظر بما كان محمد عليه وهو امرائه و كذلك ينظر فى الحسين على ما كان عليه
 من امرائه المعندر المتعالى العليم الحكيم .

و ميرزا محمد حسن برادر آنجناب كه نیز از حروف حتى بود در قوت

ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهادت از آنجاکبر بهره وافی داشت و هنگامیکه با میرزا محمد باقر خالوزاده سابق الوصفشان بشیراز رفته بشرف افتاد و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر و الاکبر و خلیفه کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی بکربلا رفته مادر و خواهر را در موکب جناب قره العین بقزوین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجادوت و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه خضراء آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارهش را بدو داد و منصب سرداری چند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هر گاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق اینعمامه است و گرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعت هائی نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشدند نسلی از ایشان بر جای نماند و برادر امیرشان محمد عالی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و دوخواهرشان حیات داشتند و پدرخالشان میرزا محمد باقر از علماء شیخیه و تلاذه سید رشتی و متصرف بزهده و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و بانفاق آنجناب در شیراز درك فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا باوی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعزت قصر قامت و ضعیف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قاعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملا حسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

مادر و دو برادر مذکور و يك خواهرشان مسماة به بی بی كوچك (ورقة الفردوس) و خالوزاده شان ميرزا محمد باقر مقدم الوصف باوی همراه شدند و خواهر ديگر را که خديجه نام داشت در وطن گذاشته بکربلا شتافتند و در آنجا سکونت گرفته از معارف و کمالات سيد رشتی استفاضه نمودند و خواهر مذکورشان در آنجا به شيخ ابوتراب اشتهاردی شوهر کرد و بدین طریق ساکن کربلا بودند تا چون ملاحسین با برادر و خالوزاده بنفحص از من له الحق عازم ايران شدند و بقیض محضر حضرت باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر نیز در کربلا بواسطه قره العین ازین امر خبر یافتند و اقبال و ایمان آوردند چه آنان مانند سایر نسوان شیخیه غالباً درك محضر آنجناب نموده استفاضه و تلمذ میکردند و بالاخره ميرزا محمد حسن بکربلا رفته ایشانرا در موکب آنجناب بایران عودت داد و پس از توقف ایامی چند در قزوین و طهران بخراسان رفته در مشهد مقیم شدند و بیانات جناب باب الیاب مستفیض و متیاهی بوده موجب تقویت ایمان رجال و نسوان میگشتند و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر و برادر زهی شادان و شاگرد بودند و ثنای حق را همی گفته افتخار و مباحثات مینمودند و پس از جذدی از مشهد بشرويه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه خود اقامت گرفتند و آنخانه پیوسته محل توجه بایه بشرويه و تحصیل و تکمیل اطلاعات ازین امر برای بار و انبیا شد و بیان تدمه احوال اینخانندان در بخش ششم پیاوریم.

و در بشرويه بواسطه باب جمعی کثیر از بایه بودند و در هنگام خروج آنجناب از بشرويه که منتهی بنهضت برای مازندران گردید چهل تن منقطاً عما سوی الله حاضر برای فداکاری در موکبش حرکت کردند و همه در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند بجز ملا محمد حسین نامی که بقية السیف بر جا ماند و اسامی برخی از بایان بشرويه از طایفه اشراف و علما و غیرهم چنین است کربلائی عباسعلی بيك

و برادران ذیشان میر محمد ولی بیك و میر محمد حسن بیك و میر محمد بیك
و دخترانش نیز بودند و دیگر عایقلی بیك و غلامرضا بیك و میرزا محمد علی
پیشنماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسمعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد
خلیب و کربلایی حاجی محمد ملك و کربلایی هاشم و کربلایی علی اکبر رباطی
و کربلایی عبدالعلی و میرزا حسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نور علی و ملا ابراهیم
و کربلایی حاجی بابا و میرزا ابوطالب و کربلایی عبدالله و ملا سلطان حسین و غیرهم
که در اسفارش بشرویه متدرجاً در سلك باییه در آمدند و خانه مـ کونه اش که
بنوع مذکور رأیت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع بود از امکانه شهره است و بعد
از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت بقلع و قمع باییه همت
گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعتهای جناب باب الباب
و بایان آنجا که ذکرنا تعقیب و تعرض بیشتر کردند و اهالی باستظهار حکام و ملایان
بسب لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را بنوعی تنگ گرفتند که بازماندگان
شهادت گریه و ندبه نداشتند اغلب از خانهها بیرون نمیرفتند و فقط در ظلمت
ایالی بخارج قصبه ملاقاتشان میسر میگشت و بزودی بخانههای خود عودت
میکردند و عاقبت الامر مجبور بجلای وطن شدند ملا محمد حسین کاتب و برادرش
ملا محمد حسن بسزوار هجرت نمودند و کسیکه در بشرویه دچار ضرب و سدمه
اعدا گشت ملا سلطان حسین بود

و از مشاهیر علماء اصحاب حضرت نقطه اولی از اهل خراسان ملا صادق
مقدس و اللہ میرزا اسمعیل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد یافت
و تحصیلات عالیہ عالیہ اش نزد آقا سید محمد قصیر مجتهد شهر صورت گرفت و بعلم
و تقوی مشهور شده امام جماعت و مقتدای انام گشت پس بقصد تکمیل تحصیل عازم
عراق عرب گردید و در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی استفادہ نموده از اصحاب

معظم او بشمار آمد و صورت اجزایه منصفه فی مورخه عمره شهر ربیع الثانی سنه
 ۱۲۵۹ بمیر و افتد سید در باره وی اکنون موجود است و این جعل در آس
 مستطوره و لهذا قد استخرجنی الاصح المؤمنین و العالم العقین الثماني الكمال و العادل الاموال
 الحائز درجه الكمال و الباع رتبة الاعتدال الثانی عن الاقران و الامثال ذوالعزم العالی
 و الادراك المتعالی النورانی الالاهی جامع رتبته المعقولیه و المسمولیه حائز درجته الفروع
 و الاسول النوالی الثقی الورع الصادق المؤید لتأییدات الخالق جناب الاخوند الملا
 محمد صادق بن اسمعیل الحدی ترمذی علیه و علی آباءه و ابائیه آلاف الثناء و التحیة
 احسن الله حانه و اسعد الله و جعل مع الرفیق الاعلی مآله و حبه رايته جامعاً
 الكمالات و حبلها لعالی الدرجات و قویاً لتحمل الآثام عن الائمة السادات سلام الله
 علیهم و دامت الارضون و السموات و نجات ملتحمه بالسمع و الطاعة النج و آخوند
 در سنوائی که بکربلا نوبت داشت از سید استغاضه منوود و با عامه او اعظم شیخه
 معاشره و مؤاسست داشت بشرف زرت و معروف حضرت اب اعظم تامل گردیده
 مورد توجه و عنایت گشت آورده اند در هنگامیکه حاجی میر سید علی خیل حسب
 میل شدید خود و بموجب امر او زاده حضرت در انظار دیگر بستگان رانی ارجاع
 آت بزرگوار داشت کربلا شد روزی با ملا صادق در صحن مرقد امام حسین
 تعدادی کرده فرمودند حال و سیرت او رسید هر گاه خیل و اهل ذریه در منزل آمد
 آخوند اظهار قبول و شکر و امتنان نموده در عصر هفتاد روز بمنزله شان رفت جمعی
 از عامه و تجار و مکاره بن حاضر بودند و خیل جالس و آنحضرت بذرانی واردین
 و دادن جای و شرف مبادرت داشت آخوند انسان بنذکر مقامات رفیعه آنحضرت
 گشوده شرفی از صفات حمده اش این نبود و خیل در جواب چنین گفت هر چند
 نعمت آنحضرت ما در نظر از بقیه مجازین مذات و اعدای طیبه و عبادات معروف اند
 ولی اینجوانست در آن مجمع باید شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام

و اصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان
 نمیپذیرند آخوند گفت اگر ویرا بشیر از نبرد ما شرم می شود که ما بول شما را
 قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و حال امروز گشته چنان گفت با اینکه تفاوت
 ایشان بر کل بستگان خصوصاً بر والدستان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد
 شما راضی شده تنها بشیر از بر میگردد و پس از چند روز بشیر از رفت و آن
 بزرگوار در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت طولانی نگذشت آنحضرت نیز
 بشیر از توجه فرمود و چون سید رشتی از اینجهن در گذشت آخوند ملا محمد
 صادق بابران مراجعت و به مشهد ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از
 اصحاب امثال ملا حسین بتروید و غیره در تحیر بوده بانتظار طلوع موعودی که
 از کلمان سید استنباط شد ایام گذرانند ر شبوری چند در مشهد ماند آنگاه باصفهان
 رفت و باجماعت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و مبدء مشغول گشت تا چون
 ملاحسین پس از فوز بانه ن بدیع برای نشر امر از شرار باصفهان رفته در منزل
 آخوند ورود نموده بظهور باب اعظم اخبار و ابشار کرد و ملا محمد صادق در میدان
 عشق و ولایت حمل مشقت و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز برفان و ایمانش را نقل از قول
 او چنین آوردند که ملاحسین بشازت بظهور باب بدون سسمیه و تعیین شخص
 داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیمه را ارائه نمود
 و ملا صادق بمطالعه آیات مؤمن و شفیقه صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام
 بایست برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بداند و بشناسد و ملاحسین از
 تصریح و تعیین شخص تابی و امتناع کرد و آخوند در آنشب بخانه یکی از دوستان
 و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین باتفاق رفتند و در آنجا هر قدر بنحوی اصرار
 نمود سود ندید عاقبت بحجره خلوتی رفته تنها بتفکر و تذکر پرداخت تا جمالی
 نورانی سید جوان روحانی که بنوح مذکور و هم بطریق منقول در بخش سابق

در کربلا دید بخاطرش رسید و بنظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملاحسین شفاخته کشف و مشهود خود را گفت و ملاحسین بار خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما بسمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور بشیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلاء امر کند لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله راجلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده بوم وارد شد و چون حضرت بسفر حج بود در مسجد ذوالفقار بامامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتداء و استفاضه کردند و چندی بدین طریق گذشت تا توفیقی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت بظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس بمجدیکه در جنب دار مکتوبه حضرتست انتقال داده دستورا بموقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خواننده تبیین نمود و این امور موجب هیجان مالاها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که ویرا بدارالحکومه بردند و قهراً حکم بخروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزاندند و باحضرت قدوس و ملاعلی اکبر اردستانی بمحبس انداختند و روزی بعد هر سه را درینی مهار کرده گونه ها بسپاهی اندوده در معابر و اسواق گرداندند و اهالی بشدت تعصب و عداوت نسبت بشیخیت و باییت ستم و جفا و توهین و استهزا نمودند چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد فرایشان و دژخیمان دویده مبلغی نقود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یکسر برشانه قدوس و سری دیگر برشانه مقدس نهاد و قریب به صد بسته شکر با چنین ترازو وزن کرد و در آنحال اگر مظلومان در شدت حر آفتاب از جوی حرکت میکردند میر غضب و فرایش میزدند و میآزردند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده برجای ماندند و بالجمله چون ایشانرا از شیراز

خارج کردند در مسعديه بزيارت حضرت که از سفر حج و از موشهر وارد شهر از
 ميشد فائز گشتند و منقلاً بشهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فيض و عطا
 در صورت و معنی متعم و مستفيض شد و ما تفصيل اين واقعات را با شرح توقيح
 شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و صورت توقيحی که در حين مراجعت از سفر حج
 بملا صادق امر و فرمائيد برای اجراء دستور مذکور فرمودند اين است
 بسم الله الرحمن الرحيم ثم ذكر ان الله نزل في مكة عن بعض النور لاله الا
 هو قل آياتي فاخرجون و لقد نزلت اليك كتاباً من قبل فيه آيات بيّنات من اننا
 لقوم يسمعون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مترك في تلك الارض قد تبعت اهواء
 الذين لا يعامون حكم بقية الله من لدن عبده الى حكيم و ما بلغت حكم الله جبرة
 من خوف ما كان الناس في آيات الله ينعثون ان اقرء آياتنا في كل يوم بين الناس
 من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحيق مثل ما كان الناس ينطقون و لقد
 كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما نزلنا في كتاب الملوك ان
 اعرفوا حكم الله جبرة لعلمكم تفلحون يا ايها الرجل صل في المسجد النبوي نزل
 الايات من ربك فيه و ادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكون من الفائزين و انه اول بيت
 نزل فيه الكتاب و ان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة و ان اولئك هم السابقون
 و انه لمجد قد اسس من حكم ربك بالعدل و كان في يوم الاول بيت اليهود و ان
 الان ارض المقدسة في كتاب الله لمطور و لقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان
 ارسل حين النزول و ما كتبت من آياتنا البديعة لتكون من الشاهدين لمكوب
 بلغ ذلك الحكم من لدني فانه حكم عدل من لدن امام عين و لقد فرضنا لائنين
 نفس من علماء تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقية الله الى تلك الجزيرة لنا حكم
 الله عليهم و ليكونا من الناصرين في كتاب الله لمككوب قل لا كبرهما ان اخرجنا
 لامر الله لتكونا من الفائزين لمطور و ان اول من يخرج من بيته مهاجراً الى يدخل

يوم القيمة قبل الناس في جنات كريم و اقرء ذلك الكتاب في كل يوم على المنبر بلسان
القرآن ذي حزن فصيح واكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على
صراط الله العزيز الحميد وارسل كل اليوم شان من احكام البلد لتحكم فيهم بالعدل
وكان الله ربك لسميع عليم وان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم
الله وكل علينا يعرضون قل امحوا كل الكتب و ادرسوا بين الناس بآياتنا واكتبوا
ها نزل من يدى بالمداد الذهب لتكون من المتقين لمكتوب و قل للعلماء ان
اتقوا الله ولا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل في شأن المعرضين بمثل ما
نزل في شأن ابي لهب و امرأته و ان الناس ليقرءون من بعد احكامكم وانتم
لا تشعرون وقل الحمد لله رب العالمين واقدم نزل اليوم كتاب من ذوى القربى و
يذكر فيه كلمة الشيطان عن النفس الذى قد رجع عن البيت والله سميع عليم قل
الذى اتبع كلامه بغير حكم الكتاب اتق الله ولا تكفر بآيات الله من دون علم ولا
كتاب مبين ومن بعد من حكم الله ينزل حكمه في الكتاب والله خير عليم ان اقرء
كتاب اذكر عليه لعله يتذكر بآياتنا وكان من الخاشعين و چون ملا صادق باطاعت
از امر مذکور چنان استقامتى بنمود و مشقت و عذابى بدان شدت تحمل كرد
مورد ملاطفت و عنایت كبرى گردیده بفيض و توفيقى رسید كه در مصاوى اين
بخش و بخشهاى لاحقته متدرجاً مسطور است و از جمله انفاضات صادره در حثش
اين مناجات است قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بهاء الله و بهاء كل شىء
شهد الله لعبد انه قد آمن بالله و آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم كل شىء
وما يعمل العامون لوجهك و انك قد وعدت على لسان اوليائك للذين يصبرون
على كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك ولا رب في حكمك ولا شك في امرك
ان البلاء يتجدد فى كل حين بامضاء قضائك و يتضاءف بما لاحداه من الحكم
اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك فى سبيلك و ان هذا مقام من البلاء لا تقدمه

احد في الامضاء ولا يساوقه بعد ذلك احد في المقام و كمال لديه من المحضرين اللهم
 اعط له من الجزاء ما انت اهل له و اكتب له كلمة الابداء في يوم اللقاء انك تعز
 من تشاء بما تشاء كيف تشاء و ترحم من تشاء بما تشاء كيف تشاء انك انت الغفور الرحيم
 سپس ملا محمد صادق متوجه بزد و کرمان و خراسان شده در هر معموره مستعد
 ایامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد بزد شد مدت دو ماه در آن بلد اقامت
 کرده تا بیخ نمود و بالاخره اکمالاً للحججه و اتماماً للنعمه اعلان کرد تا انبوه مردم روز
 جمعه در مسجد معلی مجتمع شدند و بر منبر برآمده بانواع اذانه و دراهین ظهور
 نور عین رأی تفریر و تبشیر نمود و مردم تعجب و روزی به معانیت و مقاومت برخاسته
 هجوم بردند و نزدیک بود آن جناب را جنم هازک چشاندند در آن حال آقا سید
 حسین امام جماعت که مردی سلیم النفس و با تقوی و دبانیت بود صف مهاجمین را
 شکفته کمر ملا صادق را بدست گرفته فریاد زد ای مردم شما را حق تعرض نیست
 من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم
 و با قوت آخوند را از چنگال قوم ربوده بخانه خویش برد و در خصوص این امر
 تحقیقات کامله کرده بایمان قوم البینان فائز گشت و بعد از چند یوم که ویرا از
 انظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکوش بودند بخارج بلد رسانده
 از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود
 تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را پیدایان برد و دو
 توفیق منبع اعلی را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی آقا
 احمد از اشهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران
 و جمعی از ملاها و غیرهم با خان ذیشان مجاوره و مناظره کرد و امر جدید را با
 قوت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف بیدرجات همه غایبه
 و مقامات رفیعه دینه و تجالیات سید رشتی در حق وی نمود ولی نسبت به حضرت

باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر بطاعت و ایفای فرود نیلورد
و آن تبلیغ را دعوت بادل خوانند و از قول آخوند منقول است که گفت من خان
را متذکر داشته پرسیدم یاد داری در سفر آخر سید مرحوم بکاملین ما و کثیری
از اصحاب حاضر بودیم و او ذکر و راق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی
از استماع این سخن گریبان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بیقراری کردی در
آنحال سید بنو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا از ارضی نبستی من از این
عالم بروم و نیز اعظم را لوح فرماید و حاجی محمد کریم خان و اتباعش از استماع
کلمات سخت درهم و مغیر بودند و یکی از ناله‌ها دهنه زیر عبا گرفته قصد قتل
داشت ولی حکمران ملققت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون
برد و اعلان کرد که هر که خواهد با آخوند با اصادق مقدس خراسانی مکالمه
و مذاکره نماید مدار الحکومه آید و قرب مدت یک ماه دیگر با حکمران بوده و مردم
بسیار ذهاب و زیاب کردند و از امر بدیع اعلی باخبر گشتند پس خواستم خراسان
عزیزت کنم حکم مایع شد و حزب دوم دیگر مرا در دار الحکومه پذیرائی نمود
و طالبین حقیقت آزادانه مراد کرده اند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی
محمد کریم خان متفق بود و نیز شایسته نفوذ و متابعت و قابلیت خان را در منابله اعمال
حکمران مخالف مصالح مملکت و دولت میدید و پس از انقضای شهر مذکور سوارانی
چند همراه کرده هر از کرمانی بیرون بردند از طریق خراسان روانه داشتند و باجمله
جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و تواجش رهسپار خراسان شد
و در آنجا طریق اهالی را آگاه ساخته مدعی شویب و فردا وحیداً با بیابان استغناء
و انقطاع در صفحات مذکوره خیر ظهور است اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل
با حضرت قیوس و باب‌الباب که رهسپار مشهد بودند معارف کرده امر فیمت و اتفاق
روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد عالی رؤس الاشهاد با بلاغ و نشر این امر

بردند و ما بتعییل احوال مذکور و کیفیت حرکنش با اصحاب در موکب جناب باب‌الباب بمزدران و شرح استخلاصش را در بخش سابق آوردیم و این سال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله مبارک و مهالک و نجهل‌لیات و مشقات عظیمه بوطن و عتباتش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت سوابق و لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرض و تغییظ شیخ و شاب بهدف طعن و لعن و شتم و لطم از باب انکار و ارتباب شد و چند بار انت و اموالش را بقتل و خانه اش را ویران و عیال و اطفالش را سنگسازان نمودند بدرجه‌ای که گرسنه و تشنه متواری و سرگشته بیابان گشتند و امامت انام و مرجعیت احکام اسلام را برای فقها، عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شهرها با دوستان ملاقات مینمود و برخی از نفوس خیر و اینطائفه معارف معاش را کفالت میکردند و باز عیال احتیاط نشرو تبلیغ این امر همی کرد و امامت احوالش را در بخش ششم می‌آوریم.

و میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس که سنا اصغر ازاد و نیز از طبقه علم و از خدام آستان رضوی بود بواسطه او ایمان بامر بدیع آورد و بانفاق در موکب جناب باب‌الباب از مشهد رهسپار مازندران شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ظلمت شب بدست سواران خسروی قادی بکازنی بشهادت رسید و در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را بقریه انارستان حمل کرده بخاک سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزویج ننمود.

دیگر از مشاهیر علماء مؤمنین خراسان میرزا احمد از غندی از معارف علماء و فضلاء بود که تولد و نسب و نمایش در ازغند خراسان شد و تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آن حدود خصوصا در مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احسانی و سید رشتی با کمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید محسوب و تحریری بانغ و واعظی نابغ گردید و در اوائل ظهور بدیع بواسطه

جناب باب الثواب الفیل و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با آنجناب و اصحاب مکاتب رده صحبت داشت. در سفر بی بی زینب حضرت ذکرا لله الاعظم رهسپار شیراز گشت چون درین طریق بیزد ورود نمود خالوش آقا حسین مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میهمانداری بجای آورده از مطالب و بیاناتش استفادہ کرد و جمعی از ارباب عمائم و غیرهم بدیدار و گفتارش سرور و مستفیض گردیدند و لذا پیروان حاجی محمد کریم خن تعصب و خادیت آغاز کرده مفتریات و اعتراضاتی بر این امر شهرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست که چندی در آن باد افروخت نموده بر نشریت فساد مدعی بنده و ازین سؤالی را اجابت کرد و کتابی عظیم و حجیم مشتمل دلائل و براهین وفیره و حاوی اخبار و آثار کثیره در شان ظهور موعود که تألیف کرده حاضر داشت خواست منتشر سازد تا دوستان این امر عالی المیزان بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدید از ورود از عراق عرب که با او در باب این امر مکالمه کرد و بخدعه و حيله دم از اشتیاق اطلاع برشواهد و قواعد بدیعه زد کتاب مزبور را بنظیر قند مطامعه و استفاده گرفته معدوم کرد و همینکه آقا سعید حسین از وقوع خیرات بغایت متأثر و منغیر شده بعزم تنبیه و مجازات مجتهد برخاست و آقا میرزا احمد بتبیحت و خواهش و برائزیت و عزیمت بازداشت و در آنجا احوال مذکوره علاوه بر صانع مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد و رأیت دعوت و هدایت بر افراشت و باین موجب نیران فتنه و فساد چنانچه نگاشتیم مشتعل گردید و بالجهله بر این میرزا احمد از آن هنگام در ره بلیات و آلام شروع شد و مورد توهین عوام گشته خسرات مایه دید ولی در معارک و مخاطر عظیمه ورود نکرد و از قتل و هلاکت مدیون ماند و پس از واقعہ شهادت عظمی سالیانی چون ستاره در می میدرخشید رحمت احوالی را در بخش ششم میآوریم .

دیگر از مشاهیر عامه و موذین خراسان ملا میرزا محمد (فروغی) از اهل قریه

دوغ آیند از مجال ترمت که کیفیت استخوانی از ده گامه فامهه زنده ان در بخش سابق آوردیم از علما و وعاظ شیخی بود در قریه و وطن خود منبولیت عامه داشت و ملاهای آنحدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و تقوی با در انظیرش ستایش مینمودند و در اوائل ظهور این امر بواسطه جناب باب الباب فاکر معروف است.

ملا میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اسفهبانی از علمای معروف و بفضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا برایشان میآوردند و هر گاه از حکام و ضباط اطراف تعدی بر عایا میشد اهالی با ایشان عرض میشدند و ایشان پس از تحقیق ظالمین را گرفته حبس و تنبیه مینمودند و اگر زیاده از منال عمومی گرفته بودند از آنان باز پس گرفته مسترد مینمودند و بدین طریق بملاورد مستد شریعت قوه تنفیذ و سیاست نیز داشتند و هنگامی که ذاکر ظهور باب شهرت یافت و رایات سود در خراسان مرتفع گشت و اهل قبور از تفرجه صور بمقد آید الی ربهم یسألون قیام از اجداث نموده بسوی حق شناختند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند که بر سه حال بودند بعضی فی الحقیقه حالت طالب و تبحس از حق داشتند و برخی از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصور نمودند که ویرا بدین بهانه از میان برده آزادانه بیوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان نموده نتواند نمود و برایشان اسب سواری و مصاریف سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد متوکل علی الله حرکت کرد و چون جناب باب الباب و اصحاب رهپدار سمت هاندران شده بودند ایشان هم بدانسو روانه گشتند و از آنجمله که با وی همراه شدند برخی در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طبرسی رسیدند

و ایمان بدیع گشت و در معارك و مهالك ملازم موکب آنجناب گردید چنانکه در
 فتنه خراسان حضور داشت سپس بایعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزاده اش
 که جوانی عموده الخصائل بود تا مازندران رفته در قلعه طبرسی درآمده از اصحاب
 عالیشان گردید و برخی نوشته اند که هنگام مراده و موارده رسل و رسائل

واسامی آنان چنین است آقا شیخعلی اهل قریه فیض آباد ملا محمد اهل مپنه
 آقا احمد و میرزا حسنخان از عبدالله آباد و ملا عبدالله از دوغ آباد و قبل از
 شروع غزوات در قلعه وارد شدند و بشرف ملاقات حضرت قدوس و جناب باب‌الباب
 و اصحاب رسیده بمقام یقین وارد شدند و رحل اقامت افکندند تن بتضا و رضای
 الهی در دادند و یکی از نفوس که جان بدر برد جناب ملا مرزا محمد بود و بسلامت
 مراجعت بوطن نمود ایشان حکایت میگردند که هر وقت جناب باب‌الباب نفوس را
 برای حمله بر اعدا معین مینمود چند بار نودت بمن رسید و خدمت حضرت قدوس
 عرض کردم که من میل بشهادت ندارم و میخواهم محفوظ مانم آنحضرت بیاناتی
 در وصف شهادت نموده میفرمود چون تو میل بشهادت نداری محفوظ خواهی ماند
 مطمئن باش لذا باطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر
 که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتم و در آنهمه بلایری متواتره و مهاجمه اعدا
 و شیخون ها محفوظ مانده مراجعت بوطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت
 و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من بواسطه سعی ایشان
 باعلی مراتب ایقان و اطمینان رسیدم بحفاق مطالب آگاه نموده آنچه را برای
 العین دیدم شهادت دهم شاید بشرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف گردند
 ولی جمعی را بشریعه باقیه الله رهنما شد و آنان بمقام ایقان و اطمینان فائزند
 و گروهی از مدعیان محبت بعداوت قیام نموده بمدد قلع و قمع ایشان برآمدند تا

فیماین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا آنحضرت ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سیدرضا از اهل میامی را برگزیده برسالت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزاده اش در قلعه بشهادت رسید را بوسیله استخاض گردیده بوطنش عودت نمود و پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن میزیست و برادرش ملا احمد که پسر ارشدش بنوع مذکور در قلعه مازندران بشهادت رسید در قریه فیض آباد محولات میماند و ما شرح احوالشانرا در بخش ششم میآوریم .

و از مشاهیر رجال این امر در خراسان ملا احمد معلم حصاری بود تولد و نشو و نمایش در ناهق از محل ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلایی اسمعیل از علما و خوشنویسان محسوب بود و ملا احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینی در آنحدود عنزیمت عراق عرب نموده تحصیلات پیاپیان برده بمقام اجتهاد رسید و بموجب تعصبات ققاهتیه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت و لای

آنکه اسباب فراهم آورده ایشانرا بطهران احضار نمودند و معتذک ایشان مظفرو معذور شده باز بوطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را بذات و مشقت اخذ نموده کند بر پا گذاشته غل و زنجیر بگردن انداخته دستها بعقب بستند و هکذا آقا میرزا احمد از غندی را مانند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای از غند که بیست و دو نفر بودند بمشهد کشیده در ارك حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه بسعی جناب ملا احمد فیض آبادی و صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخر الحیات در سال ۱۳۹۵ هـ . ق از زندان خلاص شد و بفضای قدسی و روضه رضوان شتافت .

مضمون تقریر استاد محمد رضای دوغ آبادی

تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آنجاهه
 باخبر گشت و بتوسط او نزد سید ذهاب و ایلد کرده متعایل بقایید مذکور گردید
 و در حوزه درس سید وصف تلامذه اش داخل شد و در قریه آه رود واقعه جنب
 جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکوت و استقراش در کربلا و در آنحدود شد
 و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس فرزندانش مینمود بلقب معلم شهرت گرفت
 و این اخبار بسمع و الدش ملا اسمعیل مذکور رسیده بعزم زیارت بقاع مقدسه
 و ملاقات پسر بکربلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت بر آشفته متغیر گشت
 و همینکه بنامق عودت کرد با همه علاقه که پسر داشت او را عاق خود خوانده
 از حقوق فرزندى و میراث محروم نمود و ملا احمد بطریق مذکور در عراق میزیست
 و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً بزیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل
 و احترام سب را نسبت بابشان دید از اینرو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان
 متفکر و متحیر گردید تا چون سید از اینجهان رفت و ملا حسین بعزم تحقیق من له
 الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست که چون حق را دریابد برای وی
 بنگارد لذا آنجناب از شیراز مکتوبی بلا نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و او فائز
 بقبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود ونه تن دیگر را دلالت و هدایت
 نمود آنگاه عزیمت ایران کرده بصوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر
 که پسرش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملا علی را باین امر رهبری کرد
 و بمعشرت با باب الباب و اصحاب مانوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری
 برای این امر ویرا بحرکت و اهتزاز آورد لذا بعراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با
 جمعی از علما و غیرهم بتبلیغ و مناظره و اجتهاد پرداخت و این خبر بسمع پدرش
 رسید باز مصمم سفر بکربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بابی یافت در آغاز
 از تغیر و تجدد عقیده اش در حیرت شده نکوهش نمود و چون بصدد تحقیق بر آمده

موفق باقبال و ایمن شد و بنامق برگشته اعلان داد که ملا احمد راه صواب پیموده
من از او کمال رنما و خرسندی دارم و ملا احمد بالاخره با زوجه اش در بقویه وداع
گفته طفل صغیرش علی نام را باو وا گذاشته و خود با دو برادر زن و هشت تن دیگر
بخراسان برگشت و عشق زیارت و درك محضر حضرت نقطه اولی عنان اختیار از
کفش ربود لاجرم بصوب ماکو شناخت و این در اواخر ایام سجن ماکو بود و بنعمت
لقاء حضرت نائل گردید و حسب الامر عودت بخراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که
از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ نمود و برخی از مواضع آن بخط حضرت
تصحیح یافت با خود بوطن آورد و چون در آن موقع هنگامه طبرسی برپا گشت
ملا احمد با اتفاق هم رهان مذکور عزیمت قلعه کردند و همینکه بقریه در قرب
مقبره طبرسی رسیدند آخوند قریه پی بقصد ایشان برده نقش تعرض بایشانرا در
ضمیر بست و جاسوسان و مفتشین دولتی نیز در آن اطراف پی دستگیری بایشان
میگشتند لاجرم ایشان ورود بقلعه نتوانستند و بصوب خراسان مراجعت کردند ملا
احمد اولاً به شهد در آمده با سرتیب عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه
اردوی خراسان بود ملاقات نموده برعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته بوطن
رفت و از فوت پدر باخبر شده متأثر و محزون گردید و اهالی چون در خصوص
احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه
بصد تجسس و تحقیق بر آمدند و او رایب تبلیغ بر افراشت و تلمعت اعضاء عاتله
و منتسین خودرا از برادران سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملا فاطمه
نام داشت و نیز جمعی دیگر را باین امر هدایت کرد لذا بواسطه ملا احمد و پرورده
هابش گروهی از نامق و حصار بسالك بایه در آمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی
در آن حدود نشر یافت پس ملا احمد در حصار که از محل کوهستانی شمالی تربت
حیدریه است متزوج شده سکونت گرفت و برادرش ملا علی در نامق قرار داشت

و بنشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملا احمد بعد از واقعه شهادت عظمی سفری به محلات نموده يك نسخه از کتب بیان فارسی به ملا میرزا محمد فروغ داد و به میرزا احمد از غندی پیوسته مکاتبه داشت و بواسطه او کتاب بیان و دعوت و تبیان این امر در آن حدود انتشار یافت و بتألیف رساله استدلالیه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً بسائر نقاط خراسان از قبیل نیشابور سبزوار نریشیز تربت از غند سفر کرد و جمعی را بسوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق بواسطه او و برادرانش خلعت ایمان جدید در بر کردند و مؤمنین اولیه دو قریه مذکور بودند چنین است در حصار کربلائی محمود کربلائی اسحق کربلائی علی جمعه کربلائی رمضان آخوند ملا احمد سید حیدر سید سلیمان آخوند ملا ابراهیم ملا عبدالغنی - در نامق دهباشی اسحق از رؤساء قریه و سه پسرش یوسف علی کدخدای اسمعیل نجفعلی و کبیل شیخ عباس و برادرش ملا ابراهیم حاجی محمد ییک شیخ اسحق ملاحسین ملاحسن سیدحسن میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملا احمد معلم در دوره اولی به خدمت امر بدیع گذشت و تتمه احوال سعادت آل او و خاندان را در بخش ششم مینگاریم

دیگر میرزا محمد باقر قائینی معروف بهراتی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علمای محترم ساکن شهر مشهد و متصف بوفرت علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط بد و سخاوت بود و در او ائمه ظهور این امر بواسطه جناب ملاحسین بشرویه هدایت یافته بشمله ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا بمنبر برآمده انبوه مخلصین و مأمومین خود را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن بیعت از اقبال کردند و با تعامت قوی و قدرت بصیرت این امر و معارفت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آن جناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلاء لواء امر بدیع

نمودند و اجتماع انام بدرجه شد که سماء هدی متعدد برای تهیه جای کفایت
 نکرد لاجرم در ديك بزرگ هدی آب جوشانده جای نهادند و تمام حاضرین را
 پس از اختتام مقالات و دلالات شام و یا نهار میدادند و کل معارف را جناب هراتی
 عهده میکرد و یکی از حجرات تحقیقی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس
 مقرر داشته زوجه مؤمنه محترمه اش همه روزه از شدت اخلاص حجره را بادت
 خود نظیف میکرد و فتنه مشهد بواسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمدباقر شروع
 شد و چنانچه در بخش سابق آوردیم از باتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه
 نادری راندند و هنگامی که باب الیاب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزندان
 ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نوزد و نابالغ و در سن مرهق بود و قدی
 رشیق و خدی کالور دالبریق داشت همراه گرفته از آنجناب خواهش نمود که در
 جند الهی بانجام وظیفه و خدمتی متبھی باشد لذا میرزا محمد کاظم بسمت آبداری
 معین گردید و میرزا محمد باقر آنجناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشهور و در عرض
 راه علمدار سیاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی
 معروف و مشهور گردید گویند بناء مشمن قلعه که بهندسه کامله تمام شد بفکر و
 نقشه او بود و از برای عظمت بنیه و قوه بدنییه و طول قنات در السن اصحاب
 میرزا محمد باقر بزرگ شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهامتش در
 آمل هاندران و استخلاف میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتم و چون
 میرزا کاظم به مشهد مراجعت کرد منذر محترمه اش نخست گمان برد که فرزندان
 داند روی از شهادت بر تافته از صف جند الهی گریخت و ابراز عدم رخصت و اظهار
 ندامت و ملامت نمود و همینکه دانست ویرا سیاهیان از جهت صغر سنش منخاس
 داشتند مسرور گردید و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباهات
 کرده در مجالس نقل و شبرینی حاضر ساخت و هر چند او در آقا میرزا محمد باقر

از آنصیبات شدیدہ بیتابی و بیقراری مینمود اعتنائی نکرده وقتی نمینهاد و نبیل
 زرندی درضمن توصیفات وی چنین نگاشت کہ اول مقل و ناصر امرالله درمشهد
 و بانی بیت بایہ و مشغول خدمات حضرت قدوس و درقلعه طبرسی پس از شہادت
 جناب باب الیاب سردار اصحاب و انیس و جلیس و مشیر و ہشار آنحضرت گردید
 و بالاخرہ باشد باساء و ضراء در راہ محبت مالک اسماء شہید شد و از لسان
 طلعت اعلیٰ با علی الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش
 ملا علی اصغر مشہور بودند و شرح احوال خاندانش را دربخش ششم مینگاریم
 و از مشاہیر رجل بایہ خراسان میرزا محمد تقی جوینی ساکن سبزوار
 و از دیران و مستوفیان نامدار بود و در ارائل طلوع فجر ہدایت بواسطہ جناب
 باب الیاب فائز بایمان شد و در سالک خواص اصحابش منسلک گشت و درفتنہ خراسان
 بنصرت اصحاب قیام کردہ در موکب آنجناب بمازندران رفت و بنا بروایت نبیل
 زرندی او و وحدہ قاتل خسرو قادیکلامی بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار
 چند ایماں شد و پس از ختام امر قلعه باحضرت قدوس اسیر و مغلول
 گردید او را ہم بیمارفروش بردند و سر از بدن جدا کردہ در معابر و اسواق گردانند
 و دیگر از معارف مؤمنین خراسان حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجری شل و فیروزہ
 فروش معتبر ساکن نیشابور بود و در او ان ظہور امر بدیع اقامت مشہد و در قرب
 چہار سوق دسکہ سہاری داشت و بواسطہ جناب باب الیاب فائز بایمان جدید
 گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حج بشیراز شتافت و سپس درمشہد
 مفیم بودہ با آنجناب و اصحاب مراقبت و مساعدت نمود و در سفر بمازندران از
 مشاہیر اصحاب رایات سود شد و باثروت ہیرائی از بدر و با آنچه در مقدرت داشت
 بخدمت قیام کرد و درجسکلی بلفی مهم از نمود و غیرہا تسلیم خسرو قادیکلامی
 نمود سپس حسب دستور آنجناب تمامت امتعہ و اشیاء ثمینہ را دور ریختہ منقطعاً

عماسوی الله قدم بمقبره طبرسی نهاد و تا آخر کار قلعه بمدافعات و تحمل بلیات بسر برده در خاتمه دستگیر شد و بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم خلاصی یافته بخراسان عودت نمود و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بیان تتمه احوال او و پسر نامدارش آقا بزرك (بدیع) و شرح کیفیت شهادت پسر در سال ۱۲۸۷ و شهادت پدر در سال ۱۲۹۴ در بخش پنجم و ششم میآوریم و دخترش زوجه سید ابو محمد در مشهد و پسرانشان آقا سید آقا طیب از مشاهیر احبا و نیز سید بدیع الله بودند دیگر از اعظام مومنین خراسان میرزا عبد الوهاب ترشیزی از معارف متقدمین بایه خراسان حضرت نقطه اولی ویرا برای تحفظ از شرور اعدا تغییر نام داده میرزا جواد خواندند و در سنین نفی و سجن آنمغالوم از شدت ایمان و غلبه اشتیاق غالباً در راه و منزل خود را نزدیک رسانده درك ملاقات نمود و در مدت سجن ما کو اقامت تبریز جسته از زیارت آثار صادره و نیز از دیدار اصحاب نامدار بهره مند گشت و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی بغایت ثبوت و استقامت بر قرار بود و ما ذکری از احوالش در بخش ششم میآوریم.

و از اکابر علماء اصحاب خراسان ملا شیخعلی (عظیم) ترشیزی از تلامذه و اصحاب سید رشتی و متصف بعلم و فضل و فروهمت و شہامت باهر بود و بواسطه جناب باب الباب عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و بشرف زیارت و صحبت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و بتطبیق عدد اجدی حروف شیخعلی باعظیم بآن نام عظیم ملقب گردید و بعضی نوشته اند که هیجده نسخه از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز بطهران برد تا محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را بمیرزا محمود مجتهد و جمعی از علماء و امراء نامدار رسانده از طهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت

در شیراز و اصفهان غالباً طائف حویل آن بزرگوار بوده مأموریت‌های عظیمه مییافت
 و ایام تبعد آنمظلوم بعنوان طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با
 مهمین مؤمنین ساکن طهران مراسله نموده چاره برانگیخته در صدد مقاومت بسا
 غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سنین سجن پیوسته خویش را بمحضراعلی
 رسانده بامور خطیره مبادرت نمود و او امر حضرت را بمؤمنین بلاد ابلاغ میداشت
 چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو بچریق و برا برای ملاقات با یحیی خان و
 دلالت بمقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازه اش را شنیده پیوسته
 در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقیعات صادره از قلم
 اعلی خطاب بآر توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافت، ویرا بتخصیص و
 تشریف عظیم سرافراز فرموده نداه قائمیت را بواسطه او بسمع و آذان رسانند
 و هی هذه الله اطهر ان یا خلق الله کل تغرلون ثم لتؤمنون و توقون هو الاعلی
 سم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی و یمیت ثم
 یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کلشی، یخلق ما یشاء بامرہ انه
 کان علی کلشی قدیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا وجعلناک ملکا ینادی بین یدی
 القائم انه قد ظہر باذن ربہ ذلك من فضل الله علیک و علی الناس اعلمهم یشکرون ان
 یا علی اننی انا نار الله الی یظهر الله یوم القیمة و کل بها یعمنون و ینشرون و یحشرون
 و یمرضون ثم هم فی الجنة یدخلون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجدا فو رب
 السموات و رب الارض رب العالمین اذا یرید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلن
 لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلك قائم الذی کل ینظرون یومه و کل به یوعدون انا
 قد صبرنا یوم القیمة خمین الف سنة لیحصن کلشی حتی لا ینقی الا وجه ربک
 ذی العزة والجلال و ما شهدنا علی روح ایمان یومئذ الا عدد الوجه انا کنا به عالمین
 و ان اول من ینبأ نبی محمد رسول الله (ص) ثم علی (ع) ثم الذین هم شهداء من بعده

ثم أبواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين والصدقيين والشهداء
والذين هم بالله وآياته موقنون من حيث لا يعلمون فإذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا
نار الله التي كل بها لم يحصون فإذا يعذبهم الله من مراقب أنفسهم وبخلافهم بمثل ما قد
خلقهم اول مرة انه كان على كل شيء قديراً قل ان الله بما قد نزل من الآيات
في ام الكتاب قد خالق محمداً ثم ماشاء كذلك بخالق الله يومئذ ماشاء بقوله كن فيكون
ومن ينتظر بعد هذا ظهور مهدي ارجع محمد او احد من آمن بالله وآياته فاولئك
مالهم من عالم الى يوم يرجعني الله ومن آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق
جديد انا قد بدنا ذلك الخلق وانا لنعيدنهم وعدا علينا انا كنا قادرين ومن يرزق
من بعد ما رزقوا من قبل من كل ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا
من قبل في القرآن انا كنا نستسخ ما كنتم تعملون انا قد انشأنا نشأه الآخرة وارفعنا
كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهواء يطيركم بمثل ما يطيركم الماء ان يا
عباد الله فاشكروا ومن يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عند من
شيء وان يومئذ كل مثل الذين اتوا الكتاب من قبل مالهم حكم الا من يدخل في
دين الله وكان من المخلصين ومن يتلو آية من الكتاب او يروي حديثاً من بعد يريد
ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربهم في دين
الحق انه كان على كل شيء قديراً قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعون على ان ياتوا
بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا ولو كانوا على الارض عمامين فلتأمرن
الناس كلهم اجمعين ان يقرئوا بالليل والنهار الآية التي قد نزلناها في اول الكتاب
ليرزقن برزق ربهم وكانوا بالله وآياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمروا
بالله وآياته ولتنصرون في دين الحق بما اتم عليه مقتدرون قل لا تحضرن المقاعد
التي كنتم فيها تصلون ولتحضرن بين يدي الله ولتنصرن الذي قد رجعوا الى الحياة
الاولى ولتناخذن حق الله باذنه انه كان بكاشيء عليمًا سبحانه اللهم فاشهد على فائتي

انا ما فرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لا اله الا انا ايها فاتقون
توقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله و آياته تحذبتاً كان الناس به
يؤمنون سبحانك اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجعلن النار لمن
قد دخل في الباب نوراً ورحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله
حق و ان ما دبر الله خلق له وكل له عابدون ان يا خاق الله انه لا اله الا هو و
اتنى انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدي موعود في ام الكتاب قل انه
صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك
الكتاب رحمة من لدنا للعالمين اذ لا يقول احد لو علمني الله ظهور مهدي اوردجع محمد
والذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنت عن المحضرين قل ان الله ربي لغني
علم و شيخ عظيم هميكه توقيع هبارك بدستش رسيد بيدنرك باستسماخ و نشر ان
پرداخته مكاتب متحد اللحن بمعاريف بايه نگاشته مسائل و تعاليم مندرجه در توقيع
را منتشر و مشتهر ساخت و صورت برخی از مكاتيبش چنين است بسم الله الاقرب
الاقدر شهدائه انه هو بلا نفي و لا ثبوت و لا صعود و لا هبوط بل هو هو كما هو
ولا يمكن ذلك الا له وحده لا شريك له و انه كان على كلشي قديراً شهدائه ان
محمداً رسوله و الشهداء من بعده اولياته و ابواب الهدى من بعدهم مرايا ظهوره
التي كل بهم يهتدون شهدائه ان حروف الحى هم الحق وهم مراقد رجوعهم و ان
المؤمنين بعضهم مراقد بعض من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و الكل قد
رجعوا الى الحيوة الاولى و هم باسر ربهم يعملون ان يا اوليد الله و احبائه في بلاص
على كلكم تكبيراً كبيراً عالياً رفيعاً منيعاً علياً عظيماً ثم اعلما ان هذا كتاب عظيم
من الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمربكله و السكل به يستيقظون من رقعه
غفلاتهم ثم الكل به يهتدون فاقرئوا كلكم آية اول الكتاب كل يوم ولياة ٣٦١ من
لعل الكل يرزق ربكم يرزقون ثم ابشوا صورته الى اولى الام و الحكم منكم

كل البلاد على سبيل الحكمة ثم الى الخائين اظهروا الحق ليقم الحجّة و يكمل النعمة
 لعل الكل بآيات ربهم يتذكرون ولا تفصروا كلكم في البلاغ والنصر كما قدمت عنه
 من قبل حتى قضى ما قضى من الامر ولا تأسوا من روح الله وعفوه وتداركوا عافاته
 عنكم لعلكم بذلك ترحمون ان كنتم تريدون الحياة الدنيا و زينتها الطيبة التي
 احل الله لكم في الجنة الاولى والحياة الباقية والرضوان الاكبر الدائم الذي وعد الله
 لكم في النشأة الاخرى فما هي عند الله ربكم حسن ثواب الدنيا والاخرة فسابقوا اليها
 كلكم اجمعون و استعدوا اليوم طلوع شمس نقطة طلعة الغراء العلوية من مغربها
 ولا تصبروا بقدر شرب ماء لو سمعتم بسيرها فان الموعد قد ظهر بكمه لعلكم بذلك
 هل خيركم تدركون والا فانه ربكم غني عن اموالكم وانفسكم ونصركم و ابلاغكم
 وخبركم و ارشادكم كلكم اجمعين يا اهل ارض الطاء والكاف والصاد بلغوا ما
 امرتم من ربكم واخبروا اخياركم النافعة لنا وارسلوا سواد كتاب الاصل الى
 الامول ولا ينظر الى سواد خطي الا الاحياء لئلا تقع فتنة في بلادكم اتمم بهاتيتلون
 يا سيدنا ٢١٤ عليك و على سائر اهل بيت الرحمة صلوات من رب العباد و اتمم يا
 مولانا الكريم و سائر احباء الكرام من اهل ارض الشين بلغوا ما امركم ربكم من
 كتابه الى كل البلاد والعباد بلا فتنة لكم لا سيما الى اهل الياء مع سائر خطوطها الى
 صاحبها^٣ و الى الجزيرة التي كان ربكم فيها و استعدوا اليوم لقائه فان اليوم كان
 مستعدا لظهوره الذي كل به فرحون يا سيدي كن على يقين ان ابائك يكون
 جميعاً سالماً معززاً مكرماً في ارض الياء غير معروف الا عند بعض الاحياء ينتظر
 امر ربه فكونوا من الشاكرين واعتذر من كلكم عن عرض العرائض وذكر اشخاصكم
 لما تعلمون من صلاحى وصلاحكم واشتغالى وخفائى من اعين اعداء الله فكونوا
 منتظرين لزيارتكم ومستعدين لنصرتكم قبل حين وحين وبعده حين و قولوا

كلكم ان الحمد لله رب العالمين حرره ١٠٣٠ هـ (الذي صدر بافتخاره هذا التوقيع
المنيع الرفيع وافتخار كل العالمين وصورت مذكوب ديكر اين است هو الاعظم الاعلى
الامنع الاقدس بسم الله الاعز الارفع شهدنا له لانه الا هو له الخلق والامر يحيى ويميت
ثم يحيى ويميت وانه هو حي لا يموت في قبضه ملكوت كلشي، يخلق ما يشاء بامر الله كان على
كاشي، قد يقرأ يقره في كل يوم وليلة ٣٦٦ مرة شهدنا ان محمد ارسوله والشهداء من
بعده اوليائه وابواب الهدى سفرائهم واركان بيته وحرروف الحى مظاهرهم ومرآته
بيم بدائه خلقه وبهم اعاد ثم الكل بهم ينزلون ان يا اولياء الله الذين خصكم الله ربكم
بالتذكر في كتابه عابكم تكبير من ربكم ورحمة حيوي لكم صرتم بذلك من الذين
المستبشرين يا احبه الله كلكم ان كنتم تاملون كتاب عيش الدنيا وخير حياة الآخرة
و رضوان ربكم فبا عبد الله حسن فداؤهم وعبادتهم وابدانكم ثم بنا اولادكم
واموالكم تجدر ابعونه منهم كبرية اذ خسر في سبيله ويكف ايدي الناس ويجهلكم
ما لك دار الرضوان بما صرتم في ارضه وركبتم من المجاهدين الا كما فعلتم من نصره
من قبل حتى ادرك انما من سائر ارضه و اقمى ما قضى من حسن تعبده
سوء حقلكم عسى الله ان يفتو عن عذركم انما كان في يوم ظهور نصره
و طاعة ظهوره و كنتم من المصدقين انما شهدنا لكم من طلوع طاعة شمس
احياء عابكم والاله ربكم لا يزل كبرية من العادين فانظروا يومه ولا تظنوا
بالله و آياته حديثنا بعدد فيه هو انما رحل و الصديقين كلهم ثم اعانهم ثم
احياء و اعانهم من قبورهم و مواضعهم فوق خلقه وانفاه فوق عبادده و الفائم على
كاشي، بانه هو العزيز الحكيم هو الذي ما يمكنني من ابا نزع امر ربكم بحكمه
وسابغكم اصيله بحوائج و حسن و شانه و قوله و قول في كل حين و قبل حين و بعد
حين على كل شأن و قبل شأن و بعد شأن الحمد لله ونا رب السموات و رب الارض

رب العالمین و با جمله ملا شیخ‌دوبلی عظیم در قسمت عراق ایران و غالباً در طهران بنوع احتیاط و اختفا زیسته با اعانم باید معاشرت جسته مورد توجه ایشان شده باستناد بتوقیعات اعلای خویش را ناصر و منصور در بیان خواننده همگی را بنصرت و قیام برانگیخت و از اینرو فتنه سال ۱۲۶۵ و سال ۱۲۶۸ برخاست و جمعی کثیر از باید دستگیر و قتل گشتند و در سال اخیر شیخ عظیم را که مخفی و متواری بود و عظمت مقامش بر دوات واضح و روشن گردید تجسس کرده ما خود و محبوس و مقتول نمودند و شمه از احوالش در بخش لاحق ضمن بیان واقعه مذکوره مسطور میگردد

و از علماء مؤمنین خراسان حاجی میرزا حسن از علمای مشهد بواسطه جناب باب‌الباب فائز بایمان بدیع گردید و در ساک الاحباب آنجناب بوده همه جا در فتن و مخاطره همراه گشت ولی در مخاطره مازندران و غیرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد میزیست آنگاه بطهران رفته با شیخ عظیم مؤانست جست تا در فتنه عجمیه طهران سال ۱۲۶۸ گرفتار شده بشهادت رسید و در توقیعی خطاب باو این بیانات مسطور است و انا لنعلم حکم ما انشأت فی عام الاصول ان اتکل علی الله و امح الکتب کلهما و اخذ عطاء ذکر اسم ربک هذا و کن من الشاکرین الی قوله و لکل من صدق بآیاتنا فرض ان بمحو کل کتب القوم الابعضاً من آیات البیین من قبل حکم البدع و ان ذلك حکم عدل من لدن امام حی عظیم ان احملاوا الکتب الی الارض المقدسه ثم اتزلوها علی یم الفرات لیثبت قلوب المؤمنین من حکم الکثرة و لتکونن من الخاشعین

دیگر ملا حسن بجزستانی از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ایمانش در بخش سابق گذشت در سنین اولیه از تفاع این امر قیام و اقدامی داشت و بقدر مقدور بیان و استدلال میپرداخت ولی همینکه نائره فتن بالا گرفت و نداء

عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف و مشهور گردید و ضعیف در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ماز حسن نیز درك آنرا را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی و انحراف گشت و معذک دچار تعرضات اعدا بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد و ذکر از آل احوالش در بخش ششم مینمایم

دیگر ملاعلی بیجستانی بن ملا محمد از مالایان بیجستان که به ملت شدت زهد و تقوی با لقب صالح شهرت یافت و از معارف محل بود و لادانش بسال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحصیلش تا سن چهارده سالگی در بیجستان شد پس به مشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال بتحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده بتکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیبت ظهور حضرت نقیضه اولی بدمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جوینی حقیقت شد و شیخ طلق اسلوب خود چنین جواب داد ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباضی بمن دارد و ملاعلی پس فراغت از تحسیلات به مشهد برگشت و علماء و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری باو واگذارند و بعد اختیار قراء قرآن مفید سه سال را باو سپرده گشت و طولی نیافته سفر بیجستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پدر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب باب‌الاباب یافته فائز شدند تصدیق و ایمان حاصل نمود و باتفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و مالایان محل مطلع شده بهضادت و مقاومت برخاستند و شکایت بهمشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را بمساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان بیغما بردند و از ایشان التزام گرفتند که تبلیغ ننمایند و چون با ملاعلی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت بمشهد نمود و با ملاصادق مقدس معاشرت گرفت و بدو

ملاقات جناب باب‌الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسول مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصاری نسخه بیان تصحیح شده از محضر اعلی بی‌آورد چندین نسخه برای بابیان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامه قلعه طبرسی برای انتحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار بعودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و هم راز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم می‌آوریم

دیگر ملا خدا بخش قوچانی از تلامذه سید رشتی و ساکن کربلا بود و پس از فوت سید در طلب حق با اتفاق ملا اعلی بسطامی و همراهان بشیر از رفته فائز بایمان بدیع گردید و در سالک حروف حی منساک گشت آنگاه بکربلا عودت کرد و در واقعات خطیره اسباب داخل نشده مصون ماند و ذکر تمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم می‌آوریم

و از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شهبازدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامی بمقامات رفیعه رسید و بیرو طریقت شیخ احسانی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بنخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عطا برقرار نمود و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تلبیس نمودند و عوام را تهبیح کرده بر او هجوم بردند و کار بجائی کشید که حاجی خانه نشین گشته بمجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

و در آغاز ظهور این امر بدیع بواسطه جناب باب‌القباب و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضه حاکی از درجات محبت و اخلاص بحضرت فرستاد و هذه صورة کلماته السلام علی ذکر الله الافخم للعرب و المعجم و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذي فتح لبابه المحطة باباً و جعله رفيعاً منيعاً و الشكر لله الذي وضع لذكره الاعظم ذكره و نصبه تاماً سوياً و الصلوة و السلام علی اول نور نور الله فصيره سر اجاميراً ثم الصلوة و السلام علی آله الذين هم آل الله حقاً حقيقاً و غيب هذا بای لسان اشكر الله لتشر في بخدمتك زماناً طويلاً و بای بيان اعتدراي لصاحب عقلي بحالك و احزناً كثيراً و بای خطاب اتی علی الله حيث كتبت لي عبداً مطيعاً فهنيتالي ثم هنيئاً بان رأني عبدالله حول الباب مقيماً فياحبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضياً فيا ربی و الهی اسئلك الوصول فی خدمة سيدی و مولای سريماً قريباً و احشرنی فی زمرة اعوانه و انصاره و اصحابه خالصاً صغياً بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمساً

حقیر گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا هیدایت‌الحاق بزدی شدم و ایشان از جمله معظم علما و اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلس سخن حضرت بیان آمد فرمود که من حیرت دارم از این ادعای عظیبه زیرا که در ایراز امامت مبرکدم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که بفلاح و تقوی آرامته و اما سواد ندارند شما قدری متوجهش باشید من بعد از قبول او را سپردم بپسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه میکرد که شخصی را بمن سپرده که اصلاً مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شایسته نیست بعد او را فرستادند بتجارت حال نوشتجات هاله و آیات بی بدیله می بینم عظم منجیر مانده و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علما بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد ثابت شد

ملا عبد الرحیم قزوینی

مضیاً و در توقیعی که بجواب وی صادر شده اینکلمات مسطور تقدیر رفع الیوم الی
کتاب من عندک الذی انتخبته لعمدک واصطفیته لمحبتک و خصتته بذکر اسمہ فی
الکتاب . فالہمہ اللہم تقدیرک ونصرتک کیف شئت وانى شئت فانه ناصر لامرک و
مراتب العوالمک و منتظر لامرک وبالجملة حاجی از جهت اشتہار بنام بابی مورد
تعرض ملازمانی مشہد شد آنچه سعی کردند او را از منبر و وعظ و ذکر و ترویج
این امر باز دارند نتوانستند و پسرش شیخ علی نیز بواسطه جناب باب الیوم مؤمن
باین امر شده در موکب وی با جمع اصحاب بملازندان رفت و در قلعه طبرسی
بشہادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت ولی حاجی پس از شہادت پسر و
خاتمة امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتنانات نیاورده دچار سوء خاتمة گشت چنانکہ
در لوحی صادر از قلم ابی چنین مسطور ملا عبد الخالق کہ از مشایخ شیخیه بود در اول
امر کہ نقطه اولی روح ما سواہ فداء در قمیص دایت ظاہر اقبال نمود و عریضه
معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاہر کمال عنایت
نسبت باو مشہود تا آنکہ لوحی مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا

جناب مبارک فرمودند بروزی جناب وحید پیش من آمدند و لوحی از حضرت اعلی
فرستادند بود ذکر نمودند کہ این باید ملا عبد الخالق رسد من جناب وحید گفتم
کہ فرمودند شما برصاید یا دیگری ذکر نمود بن امر شده من گفتم الان در خانه
میرزا زمان نوری منزل دارند برسد و برساند دقت و بعد از ظیل مدتی آمدند کہ
بردم دادم چون میخواست وضو بسازد در بالای اوسی اطاق گذاشت تا بعد از فراغ
از نماز بشواید و من صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردند کہ بعد از فراغت
از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و لیس کبری رسید انا القام الحق
الذی انتم بظہورہ توعدون لوح را انداخت فریادش بلند شد کہ ای داد کہ پسر
بنامی گفتم کہ

نازل قوله تعالی انشی انا القائم الحق الذی اتم بظهوره توعدون بعد از قرائت صحیحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طایب سبب او اعراض نمودند. الخ

و از اعانت مؤمنین اهل مشهد میرزا علیرضا مستشارالدوله و مؤمن الملک سبزواری الاصل در سنین اولیه ظهور بدیع بواسطه جناب بابالباب فوز بایمان یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و باوجود شهرت لقب و نام و عظمت و مقام و ثروت و مکننت تمام بعنوان بابی مشهور شده پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ ننمود و هنگام حرکت آنجناب با اصحاب از مشهد برای تهیه حاجتاج سفر از نفوذ و مراکب و غیرها بذل همت کرد و در اواخر آن دوره برادر کبیر خود میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه را بخانه ملاصادق مقدس برده در زمرة مؤمنین وارد کرد و ما تتمه احوال آنخانواده را در بخش ششم مینگاریم

دیگر آقا بابیرضا تاجر شیرازی نیز بواسطه آنجناب مؤمن شد و در هنگام حرکت از مشهد بعد از تفریح حساب و ترتیب امور خویش شد تا مرافقت و نصرت نماید ولی ساعنان بیگاریگی و پرا دستگیر کرده خوب وافر زد و نفوذ فراوان گزید و لذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و در بخش ششم تتمه احوالش را مینآوریم.

دیگر عبد مؤمن در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر مشهد با آقا علیرضا مذکور و جناب بابالباب معاشر و مؤانس بود و بعداً بواسطه آنجناب فائز بایمان بدیع گردید.

و در قریه مینه از خاک ترمت نخست ملا محمد پیشنماز فائز بایمان بدیع شده پسران خود ملا احمد و ملا حسین و پسر سوم را نیز هدایت نمود و هم بواسطه ملا میرزا محمد فیروغی حمی دیگر از اهالی مانند ملا محمد مهدی و آخوند ملا محمد

و ملا غلام علی و غیرهم باین امر گرویدند و بدران ملا محمد تپیه زاد و راحله سفر و اسلحه کرده در موکب جناب باب‌الباب بهرندران رفته شهید شدند

و در قریه عبدالله آباد از خاک تربت آقا احمد بادو برادرزانش در موکب جناب باب‌الباب بهرندران رفته کشته گشتند و آقا احمد بن آقا محمدحسین در آن هنگام چهارده سال داشت و ما تفصیل اسماء و احوال شهداء بایه خراسان و بقية السیف های آنان را در بخش مقدم آورده‌یم

و چون پس از واقعه فاعه در اثنای برعادت بایه خصوصاً بر خراسانیان سخت گرفته بقلع و قمیشان پرداخت باین آنحدود ناحار بفرار و اخفا شدند چنانکه در قریه مینه اشرا مرصه زندگانی برایشان تئک کردند و ملا محمد مذکور ناگزیر بمهاجرت شد چندی در چهل میر واقعه در یکفر سنگی مینه توقف کرد آنگاه بگناباد رفت و ملا غلام علی نیز توجه بگناباد نمود و هر دو بمیاندهی رفته سکونت گزیدند و ملا صادق مقدس و مرزا محمد کاظم بن هرانی شهید چند سال در مشهد عتقی و منروی گشتند و ملا مرزا محمد فروغی با نشان خنجر که بر خنجر و اثری که بر سر داشت در دوغ آباد و غیره بنوع خفا و احتیاط زیست و معذاک ایشان و ملا احمد معلم و امثالهم عده کثیری را بطریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بایه نمودند و بعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بایان بودند و بیت بایه در مشهد چنانکه در بخش سابق نگاشتم از مهمترین امکنه امریه آن قسمت شمرده شد

زنجان ارض انزاء ملا محمد علی حاجت که در ضمن واقعات سنویه بخش سابق فتن واقعه و شهادت آنجناب و اصحاب و دیگر احوال را تفصیل دادیم و الدش آخوند ملا عبدالرحیم از علماء مشهور ملجأ و مقتدای جمهور زنجانیان بود و در حقش اعتقاد بصدور خوارق عادات و کرامات و مقامات معنویه داشتند و ملا

محمد علی تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد و پدر و پسر او در سن شش و هفت سالگی
 بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکا و قوت استعداد ترقیات علمییه
 و روحیه در ناصیه احوالی نمایان گشت و پس از هفت سن قلیله در علوم رسوم
 براعت حاصل نمود آنگاه برای تکمیل علوم دینییه بعراق عرب شتافت و نزد اساتید
 علما و اساطین فقها بتلمذ مشغول گردید و بعضی گفته اند که از محضر شیخ انصاری
 نیز استفاده کرد و رتبه منیمه و شهرت رفیعیه یافت و هنگامیکه از کربلا بعزم ایران
 بیرون آمد انبوه طلاب و علما تا دو فرسخ رسم مشایعت بیجا آوردند و حین ورود
 بکرمانشاه اهالی از خصاص و عام استقبال کرده چند روز مهماننداری و تجلیلات
 شایسته نمودند و نیز در حین ورود بهمدان عده از علما و محترمین پذیره شدند و
 و ایامی چند از معارف و مواعظش بهره برده دل بمحبتش بستند و رضا بمفارقت ندادند
 و چون خیر بوالدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و اقلیت
 اندازد مورد حسدات علماء متغذ شده عاقبت کار باغیر از و انضجار کشد لاجرم
 پسندید که مقیم همدان ماند و ملا محمد علی در آرزوی ازدواج نمود تقریباً در سال
 و نیم ملجأ انام و مرجع احکام بود نوالدش در زنجان و فلت یافت و ارادت مندان
 باصرار برخاستند و جمعی بهمدان شناختند تا پسرد را بوطن آورده بر جای پدر منصوب
 دارند و با وجود کراهت اهالی همدان ملا محمد علی و عائله اش را با خود بزنجان

ملا محمد علی زنجانی در خدمت شریف العلماء مازندرانی تلمذ نطق و اصول کرد و یکی تن از اصول
 علما مشار رفت و بزنجان برگشته اقامت نمود و چون فناری و احکام مخالف مشهور داشت
 از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافی لذا علمای زنجان
 و غیره بر محمد شاه عرضه داشته و دفع وی را بر حسب شرح واجب شردند و او را از زنجان
 کوچ داده بطهران در خانه محمود خان کلاشر شهر جای دادند و حکم بتوقیف همیشه
 بود و در همان ایام بتوسط رحل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود نامخ التوا ربیع

بردند و همدانها تا چهار فرسخ در رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردند و از آنسو از ذکوره و انات اهالی زنجان تا یکفرسخ بیرون بلد گرد آمدند و حین ورودی کوسفندها سر بریدند و با جلال و احترام تام آنرا وارد بلد نمودند و او بخانه و مسند و منبر و مسجد پدري تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذکا غیریزی فخرالنظیر و نیز احاطه تامه بعلوم عقلیه و نقلیه داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات و اوسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت باینجه حاصل نمود و کفرت زهد و عبادت و شدت تقوی و شجاعت و جد در امر بمعروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و مصوبات اطراف را جذب کرده ارادت مند ساخت چندانکه معتقد بمقام روحانی و عامل بلحاکم و مطیع و منقاد فرمانش گشتند و بنام اصحاب و اتباع ملا محمد علی شهرت یافتند و از صفات مخصوصه شان نهایت تعلق بحدود و عبادات بوده بدرجه که ادنی مساعله و معامله در صوم و صلوة و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بیع و شراء مسکرات متروک گشت و مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندان متصدی بودند بسته شد و زین را توبه داده مجبور بقبول عقد حوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملا محمد علی چنین بود که سیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و اداء صلوات نافله و قرأت صلوة جعفر طیار همدساله هومرور و مرعی میداشت و روزانه با آب بکر اغتسل مینمود و با حوام طهارت با ذکار و طاعت بسر میبرد و چون جمعیت مأمومین و مقتدیان صلوات بیفزود و بسعدی بزرگ نیلانند شدند مسجد او توسعه داده قسمتهای متمم بیکدیگر ساختند و انبوه مریدان خود مباشرت باینجا نموده بنیایین و عمله صحتک دادند چندانکه آجرها را از کوره آجر پزی دست بدست بینه رسانند و در مدتی قلیل

مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معذک صفوف مأمومین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح بامها را احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلی و انجام طاعات فرعیه یا نثه کمتر بسختی دیگر جلب می گشودند و در هفت محل مؤذن ندا داده مقتدیان را بفرغ از قسمتی و دخول در قسمت دیگر از اعمال صلوٰة آگاه می نمودند و پس از اتمام صلوٰة بمنبر بر آمده در حالتیکه گروه توانگران و اهل یسار در یسار و جمعیت آنان بسمت یمن قرار داشتند شروع و عظیم نمود گاهی بر استرگهی بچپ توجه و خطاب کرده صوتش را بسمع همگی میرساند و کل را از زن و مرد بهره مند مباحث و بیاناتش بنوع الفاء دروس و بطریق بساطت و سهولت بود چنانکه عارف و عامی بقدر استعداد خویش می فهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث اعتقاد و عرفان صاحب علم و بیان شدند و در خانه برای خواص مجالس درسی دیگر مقرر ساخت و بدین نوع حیثش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجة الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد ملاها گشت و هندرجا با حکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آنجناب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقه را متعرض شده بدع و جبهالات و مساوی اعمالش را بر شعرد و با حکام جور نیز راه تماق و مدافعه نه پیموده از مظالم و ملامتشان جلوگیری نمود لاجرم بموجب الحق مرد و گروه اتفاق کرده بمخالفت و معاندت همت گذاشتند و ملاها برای یافتن راه بهانه مکرراً در مجالس باوی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادی و احکام عملیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جمعا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدست نیاوردند تا وهنی وارد آرند و ندای تضلیل برکشیده راست تکفیر بر افرازند عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف بسید مجتهد که در صف اول فقا بود و غایت عناد و حسد نسبت بساو داشت در مجلس بمعارضه و مبارزه

برخواست و در ساعاتی ممتد از مبحثی بمبحثی رفته در مسائل گوناگون مجاجه کرد و خانمه سخن را بکیفیت نشو و نمای جنین در رحم منتهی ساخت و جناب حجت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت و رود و وجود انبیه و اولیاء در رحم یرسید و حجت با کمال صراحت لهجه بیان داشت که انبیه و مقدسین در جنبه جسمانیت با سایر بشر مماثل اند و لی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه بدست آورده بشدت مقاومت نمود چنانکه کار بمنازعه انجامید و شهرت داد که ملا محمد علی امام را شخصی مانند دیگران میدانند و باتفاق ملایان دیگر ضلالت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مرافقت حاکم بمحمدشاه و حاجی میرزا آغاسی شکایت و سعایت برده نسبتها و افتراها بدو بستند تا آنکه حکم دولت باحضارش بظهران رسید و او پی داد خواهی رفت و مخالفین نیز در پایتخت حاضر شدند و مجمعی از علما فراهم گشت و حاجی میرزا آغاسی خود حضور یافت و جناب حجت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را مبین و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آنحال ملائی کاشانی از جمع حاضرین عریضه از بغل در آورد و تقدیم حاجی میرزا آغاسی داشت که مهر و امضاء نماید و معلوم و مفهوم جناب حجت گردید که تمنای صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حق خود کرد زیرا که در آن عصر کثیری از ملایان موظف از طرف شاه بودند و در مواقع مهمه طرفداری از دولت و اجراء مقاصد حکومت مینمودند و جناب حجت بتمام غیرت دینیه مقاومت کرده بآیات قرآنی و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مغایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه بر قرار و یادگار ماند و بظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ میگردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع بجواهر و انگشتر نمینی اهدا نمود

و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش بحکم اعداء انگشترش را قطع کرده انگشتر
 را بردند و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت مملوهای مغرب بیرون رفت
 بود پس یاد کرد و لذا او را بلوغایت غایت تجلیل و توقیر بزنجبان اعطاء دادند و همینکه
 اهالی خیر یافتند با هجوم عام و در تمام با احتیاط شناخته تا خود را بفریبش رسانند
 قربانیهای بسیار هر عصرش بصله آرند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران
 خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی
 از اربابان عبادت بنده فرزندیش نمود و لی آنجستاب مخالفت همه نهی و نکوهش
 فرمود که این عبادت میباید از بقایای آثار اقوام جاهلانه قدیمه است و فرخانداد بجراحت
 گوی آن پسر را بایه کرده صلحه نمودند و آن پسر بنام پور شهباز مشهور بود
 و صالحها در زنجبان عزیزست تا از اینجهان در گذشت و حجت باحسین بخلال و حضرت
 ولاد و طن همه صحت عظمت و قدرتش ضامن گشت و نامش را در آنجا در جگر
 بنظمت یاد کردند و حکمران هم باختر از تعظیم و تکریم بود تا چون نهای حضرت
 باب اعظم در شیراز مرتجع شد و بد آن طریق که در بخش سوم شرح دادیم بسمع
 حجت بر حیدر او بفرمان و اینجهان جمیع فخر گردید و تمام استغاب و غیر و نامش در
 ظل این امر قرار گرفتند و زنجبان بقلم اعلی حسب تطبیق عدد اجدادی بنام الارض
 اعلی حسی گشت و اسم صاحب بنصره آن مظلوم عقیم نمودند و مدودی از ایشان در قلعه از بنظران
 بنصرت و حفاظت پرداخته به شهادت رسیدند و در زنجبان حضرت شیخ محمد که به اعلی

ایمانی که در زنجبان بودم و تالیف تلك السادة را در آنجا نمودم دیدم از یکی از اهل زنجبان
 که میگفت لشکر اسلام بقدری از بایه درهراس بودند که هفتاد هزار نفر در یکی از سنگرهای
 که از آنی و خوب مرتب بود بودند درین سخن عرض عبور کرده متذالی از آن نرها برخواست
 این دوازده نفر مسیخگان کرده که لشکر بایه است تمام در برابر نهادند و در روز این
 لشکرها عالی بود

تاریخ اعلی میرزا امیرالسلطنه

شیخ‌ملی نوشته اند بدست مهاجین و اعداء گشته شده و تقریباً مدت نه ماه مفازات بطول انجامیده قریب دوهزار تن از اصحاب در سنگرهای مرمت‌نورده گناه خود که هر يك را بنامی از اسماء الله مسمی داشته شبها بیادریان و یا حنّان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمه دولت و نیرو و جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشرده و صنعتگرانشان در ساختن آلات و ادوات حربیه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنانچه حاجی کاظم نام توبی ساخت و انبی از مؤمنین که یکدست در بدن نداشت آنرا بدیش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز

حقیر در دار الخلافه در منزل محمود خان کلاتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب مجبوس بودند بجهت اخلاص کیشی آنحضرت میفرمودند فلائی من مالائی بودم چنان مغرور و وزیر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سیدباقر رشتی که ظاهر او را حجة الاسلام و اعلام عالمیش میدانستند و چونکه سبک من در اخذ مسائل درین اعتبارین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقیها داشتم مردم فریادی شدند محمدشاه مرا بطهران خواست آمده کتابهای مرا دید و مطالب مرا فهمید گفته سید را نیز مطالب تا آنکه گفتار نامعین بنا هم شد بعد چون ملاحظه فرمود آنرا نمود موقوف داشت خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خبر ظهور آنجناب بمن رسید و بقدر يك صفحه كوچك از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشانرا نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم هر گاه انکار میکردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلابه اطاعت آنجناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آنسید امکان برآمدم منجمله آثار سیهه ایشانرا مروج شدم و نبی

اردو را نشانه زدند و داس های برنده اختراع کرده افراد اعدا را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب بر ستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است و ویم و هر اسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اختلاف و اعتقباتشان برقرار ماند و عاقبت جناب حجت یا قریب یک هزار و نه صد تن از اصحاب بشهادت رسیدند و بقیه از ذکور و انات دستگیر اعدا گشته خانه حجت بتصرف دشمنان درآمد و این واقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسیر را غالباً در زنجان بغایت قساوت هلاک کردند و دین محمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ

از کشیدن قلبان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند بحدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلبان نمی کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و بشاه و وزیر عرض نمودند و چونکه ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس بمن اخلاص دارند لهذا و ا همه کردند که مبدا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند بیخبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی بطهران بیاید من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست آیا بطهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند بطهران برو لهذا آمدم و الحال مدتی میباشد که عجوس میباشد و همینکه حضرت بجا کو وارد شدند تعاقبم مبار که بسر افرازی من صادر فرمودند که بحق حضرت خداوند قسم یاد میکنم سنوال تو در باب تکلیف خود از من در امر زنجان افضل بود از عبادت تملین حاجی میرزا جانی

کرده بر فرقی ریختند و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا بشهادت رسید و از آنجمله شصت و شش تن را نیزه بیج کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه بدستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه بخندق ریختند و چهل و چهار نفر را مفلولا بطهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمان داد که فوج زنجان آنان را بقتل رسانند و همینکه سربازان بصدد قتلشان برآمدند ایشان بیک صدا شهادت برتوحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت باسلام و تشیع گوشزد اعدا نمودند و لشکریان از اقدام بقتلشان تانی کردند پس بحکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشتند و اجسادشان را بگودالی ریخته با سنگ و خاک پدیداشدند و فقط یک نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجفعلی نام نجات یافت چه که صاحب منصبی ترحم کرده او را رهایی داد و سالها در پرتو انوار ایهی زیست و آخر الامر بنوعیکه در بخش ششم میآوریم شربت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او راقامتی متوسط و هیكلی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانه مسکونه او و تمامت محله اصحاب زنجان را سپاه دولت باصابت توپ و غیره با سطح زمین یکسان ساختند چنانکه آثار مخروبه از آن برجای ماند و مدفنشان بنوع کامل معلوم نیست و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن ابنیه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا اعلی نام که در خانمه امر قلعه اسیر اعداء گردید و دو زن دائمه داشت دوم که زنجانیه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله توبی بار و بیگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طپیده هلاک شدند

وزن اولیه اش سلطان خانم تاجر زاده سه رایه بود که با پنج دختر و یک پسر محمد حسین نام و بازن منقطعاً حجت که فرزند نداشت پس از ختم واقعه جنگ موجود بودند و اسیر و دستگیر گشتند و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید بطهران تبعید و چندی بخانه محمودخان کلانتر توقیف شدند و در آنجا بزیرات جناب طاهره که محبوس بود رسیدند آنگاه نشسته بر کجاوه اسیراً بشیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صفار کبار شدند و از ایشان عائله وسیعاً تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بزنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب خود نمود از اسیر و بر آن عائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نیل زرندی نوشت که پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله بنوع مذکور قسمت مهم از بایان زنجان مقول و برخی متواری بلاد آخری و جمعی در آن باد و اطراف بغایت خوف و احتیاط گنجان عقیدت نموده از سطوت و عقاب نصرالدین شاهی ایران مکتون خاطر نوالستند و اخلاف شهداء چنان متوحش و منززل و بیخبر باقی ماندند که از استماع کلام پائی پریشان میشدند و با آحاد این طائفه معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکتوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز بعضی از این طائفه بودند و در رعایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان آثار مخروبه خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محله اصحاب نمایان و از مقتل و مدفن اعضا، مقطعه شهدا جز محل تقریبی معلوم نیست

و از شهداء زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا با یگانه و بیگانه سخن از این امر گفته اسرار بدیده را بر احدی نهفت تا در فتنه عمومی بایه به سال ۱۲۶۸ ماموریتی از جانب دولت بشیریزد بسافت و چون اخذ و قتل بایان بموجب امر شاهی در همه نقاط ممالک عمومی گشت و بر احکومت آنجا بنوعی که در بخش لاحق میآوریم گرفتار

کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیره ملاً بدهن توپ بسته شهید نمودند
و از شهداء زنجانی آقا مرتضی را ضمن شهداء سبعة طهران آوردیم و برادرش
حاجی سید کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتم تاجری معتبر بوده در شیراز
بفیض لقا و ایمان فائز گشته از حضرت انگاک نجست تا در موکبش باصفهان وارد
شد و نیل زرندی ویرا از شهداء قلعه مازندران یاد نمود و حاجی میرزا جانی شرحی
از انجذاب و انصافش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان
نگاشت

و ما در بخش ششم نیز جمعی از معارف اخلاف اصحاب حجت و مشاهیر
مؤمنین را شرح احوال میآوریم از آن جمله میرزا محمد علی طیب و والدش حاجی
میرزا معصوم طیب از اجله سادات و مورد تکریم و اخلاص اهالی بود و مردم بلد و اطراف
بزیارتش تبرک و شفا میجستند و پس از وفاتش که در اوایل فجر ظهور شد بقعه مرقد
را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده اسماة استجابت دعوات داشتند و میرزا
محمد علی برجای پدر مستقر و صاحب جاه و منزلت و عزت و مقام و طیبی جلیل القدر
و محبوب و متمول و کریم و ملجأ انام شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم چون
حضرت اعلی را بزنجان در کاروانسرای ارنی پدری وی نزول و اقامت دادند تشریف
زیارت و ایمان یافته حضرت و عده شهادت در حقش فرمودند و پس از شهادت کبری چندی
در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبدالکریم قزوینی معاشر
گشت و تتمه احوالش در بخش ششم مینگاریم

حرف السین والشین سنگسر و شه میرزا دو قصبه واقعه تقریباً در چهار

فرسنگی شمالی سمنان قبل از طلوع فجر هدی حاجی ملا باقر عالم و واعظ سنگسر
اهالی را بقرب ظهور بشارت داده از قتل آخر الزمان انداز کرد و ملایان را بنام
علماء السوء خواند اقویاء مترقین جائزین اتباع دولت قاجاریه را اعتاب بنی امیه

یاد نمود چندانکه بالاخره پیشرایان انام بمقد حکام و پیرا از سنگسر اخراج کردند و بشیر از رفته سکونت جسته بزیت تا يك اجل رسیده در گذشت و ملا اسمعیل نام زاغه وارد شده جمعی از اهالی جو قصبه را بطریقت تصوف در آورده حلقه ذکر و سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار و جذبه ملای رومی را ورد خواندند و مردم در بلاه شان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلائی ابو محمد نام مالک اغنام و کربلائی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شهیر زادی المسکن و غیر هم از آن جماعت بودند و کربلائی علی و کربلائی ابو محمد مذکور که مابین اهالی سنگسر بصفاء باطن و مقامات رفیعه روحیه شهرت بلیغه یافتند مردم را بمعارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت بقرب ظهور صاحب الامر دادند و بانتظار سال ۱۲۶۰ روز گذرانند حکایت است که حتی خبر دادند سید علی با رأیت سودا از خراسان برخاسته از آن طریق بمازندران خواهد رفت و هم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند حکه حین استماع نداء شتافته در رکاب حضرت موعود بنصرت و خدمت پردازند و آقا میر محمد علی مذکور از اجله سادات و علماء معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران برفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق عرب شده نزد شیخ احسانی تلمذ نموده بعد از مراجعت بایران سالین دراز در شهبر زاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجأ و ملاذ انام گشت و اینها و بنات و بستگان کثیره در دو معموره مذکور داشت و بهدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً بقرب ظهور قائم و قیامت و فوز بفیض شهادت منتظر ساخت و علماء و قهبا موجود را اعداء حضرت موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتباعشان بتعرض و اینها پرداختند و بالاخره در

سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب همزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد معتبره کوه ائمه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بینان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بطنای حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش آقا سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سر چشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش بر آید و من افسوس که عمرم با آخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول باین سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که در ک ظهور نموده فائز بشهادت و سعادت موفور میگردد و دستها بیلا بر افراشته درباره وی دعا کرد که در این مدعا بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آن شهر اخیره حیاتش همی بدوستان و آشنایان مزده حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه بهفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را بکوتاهی ایام باقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود بسال ۱۲۶۳ از این عالم در گذشت و پسرانش جسد ویرا بخاک سپرده عودت بوطن کردند و آقا سید احمد برجای پدر بنشست و بریاست دینیه و سمت آقا زادگی استقرار گرفت و مردم آن حدود و اطراف مازندران باو صفاء عقیدت و اخلاص و ارادت چستند و عمر کربلائی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر

رفت و در آغاز که آوازه قلعه طبرسی بسمع اهالی سنگسر رسید درحالیکه تحریر و تفکر و تأمل داشتند زنی بشوهرش گفت این همان واقعه ایست که حاجی ملا باقر مکرراً بما گفت و نصرت اصحاب قائم فریضه هر فردی میباشد پس زاد سفر توبه کرده شوهر را بقلعه فرستاد و بتشویق و تأکید کربلائی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خیر شهادت پسر جوان شنید بحمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمد لله برای پسر م عروسی کردم و بیگانه و خویش ویراد یوانه خواندند و جفا راندند و تا چند سالی بعد از واقعه شهادت عظمی در سنگسر

آقا سید احمد با دو برادرش میر ابو القاسم و میر ابو طالب و عمش میر مهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میر ابراهیم و جناب ملا علی اکبر مقدس پیش نماز و برادرش ملا حسنعلی و جناب ملا علی محمد پیش نماز و جناب ملا صالح پیش نماز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفر علی عارف و پسرهای کربلائی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات ابو القاسم و محمد علی و دو برادر عباس علی و عبد العبار و حسینعلی پسر اسمعیل مشهور بترک و محمد مهدی و عبد العظیم و علیخان و محمد رضی و کربلائی اسمعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سید علی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت باغواهی مجتهد معروض شد از اهل امامزاده قاسم میر محمد علی و کربلائی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقنی و میر جبار آسیابان او هم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شهر میرزا جناب ابو رحیم و کربلائی کاظم مؤذن و کربلائی احمد شکارچی مشهور بیچاشمی آنانکه معاهده کرده بودند اهل شهر میرزا بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شده ایشان سی نفر از اهل سنگسر آمدند از نوشته آقا میرزا ابو طالب شهرزادی بقیه السیف

باقی ماند و در خصوص بشارات آنمرد روشن ضمیر راجع بظهور اعظم ایمنی روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت و نیز محمدعلی و ابوالقاسم پسران کربلایی ابو محمد که پدر آرزوی شهادتشان را در رکاب حضرت حجت داشته بنام عروسی پسران میخواند بقلعه پیوسته بعداً بشهادت رسیدند و بالجمله در آن دو قصبه از پسران و بستگان آقامیر محمدعلی که اینک شرح میدهم و از مذکورین و غیرهم انبوهی بایمان بدیع بیاراستند و بنصرت برخاستند چنانکه دو قصبه بنام مرکز بابی سمر گردید و جمعی از ایشان در قلعه مازندران بشهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از مالاها و اتباعشان معرض و معارض و منحرف شده به ضادت و محاصمت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات مازندران در بخش سابق نگاشته آمد و مهمترین بایه آنجا خاندان آقامیر محمدعلی مذکور بودند که بمنزله پیشوا و مربی و مروج جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجالی از کیفیت ایمان و احوالشان چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادیکلایی و عقانلات در جنکل بمقبره طبرسی وارد شدند و ذکر با بتقاص خون برادر باتفاق جماعت قادیکلاییها و قوم و عشیره و غیرهم باصحاب حمله برد و آوازه گیسو دار در آن اطراف پیچید آقامیر ابوطالب بن آقامیر محمد علی برای انجام دادن بعضی از امور خود بعلی آباد رفت و در آنجا قصه ورود اصحاب بیار فروش و واقعات تا طبرسی را شنید و تشنه تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علماء بایه اول و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً بعزم التحاق باصحاب خویشان را بعلی آباد رسانده از بیم اشرار قادیکلا در محلی اختفا و اتزوا داشتند تا لدی الاقتضا بقلعه روند بواسطه بعضی از محارمش خیر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی بملاقات خود ساخته بدیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سوالات و تحقیقات نمود و شیئی از

ایشان ضیافت و مهربانی کرد و روز دیگر ندیبری نموده هرسد را تغییر لباس داده
 بزنی تجار در آورده بر استر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم
 با اتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه فادیکانامیها گذشته بسوی طبرسی
 رفتند و سلامت وارد شده بملاقات بنیالایب و اصحاب رسیدند و آنجناب در باب

در باره خجسته که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانوادۀ شان نگاشته و
 بخطاش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران بوطن چنین
 مسطور است و والده از اخوان پرسید که آقا چه خبر داده عرض کردند چنین
 فرمود که شما بوردگان در ایام مرضم شفقت بسیار برایم کنید و در مقام جزاء
 از خدا بخواهید مقام شایسته را که همیشه برای خود آرزو کرده مسئلت مینماید و دم که
 در کتاب صاحب الزمان عجل الله فرجه شیبید شوم و شرم و فاکر اینک بزودی زود
 قسمت شما گردد چه که آقا آثار و معجزات حضرت را در کربلا دیدند و اقبال
 کردند و والده از استماع این خبر ساکن شده از جزع و فرح ساکت گشت و بعد از
 دو سال واقعه ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیه طبرسی واقع شد
 و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابو القاسم و آقا میر ابو طالب و
 عمو آقا میر مهدی بانسوق و ذوق و شکر و دعا و نذر که انشاء الله سعادت ما یاری کند و
 در کتاب حضرت صاحب الزمان شیبید شوم و جان و مال نثار کنیم بر خاستند و چون
 نازم قلعه شدند اهل شهریر زاد از ملاها و روسا نزد اخوی آمده عرض کردند که
 که شما آمینید و در بین ما از هر جهت اتقی و اغضاید چون به از ندران برسید هر چه
 بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم واضح و روشن باشد جناب اخوی فرمودند
 که شناختن امر حجت بر هر نفسی که خبر قلعه را بشنود واجب است نظر بحديث
 صحیح جناب امام علیه السلام از جمله حدیث زایت خراسان و آنکه بشنایید اگر باندارید

مقاصد حقه خویش و تعدادی ده هجومه های مزاحم از آنکه مکتبی بتحصن در آن مقبره
گردید برای آقایان سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت
گفت در سبزه میدان بشدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید
کردند و تبره‌های بسیار برای من انداختند بی‌وعی که لباسهایم مشبک شد ولی گلوله‌ها

بسیه بر روی هر چند زوی برف و یخ باشد ایشان نرمن کردند بای آنچه فرمودید
حق است و تکلیف شیعیان چنین میباشد لکن چون جناب شما امشب می‌روید و
آنچه بر شما معلوم گردد مرقوم میسند همیشه ثابت شد که امر قائم علیه السلام است
باید اطاعت کرد و فتنه‌ها را فرمودند بسیار خوب ما می‌رویم لکن بعد از ثابت
شدن بشما می‌نویسیم و همه شما مدبر و بی‌ایه می‌آورید و اجابت نمی‌کنید جواب گفتند
استغفر الله شما بنویسید الله اجابت مینماید باری گفتگو از قرآن و احادیث داله
بر ظاهر بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجیت را نصرت کنیم و جان
و مال را در رکاب نازمانیم و فردا در هنگام سوار شدن و در خارج کردن و مفارقت نمودن
چند گذشت این از شرح فایده و زاری و بیایی و بیقرار دنیا عاجز است از جمله والده
بکامه تکلم فرمود که چه عزیز و روح مسرور گردید آن کلامه اینکه ای نور چشمان
و پاره جگر من مرا نزد جد خود قائم زهره رو سفید کنید من برای شما مادر
بدی نبودم و مشقت بسیار زهر جیت کنید حق مشقتم را ادا نمائید ناشیوی که
از پستانم مکیده آید بر شما حزن باشد و چنانکه پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش
بجوار رحمت الهی آید حق خویش را نموده دعا کرد **که** در پای رکاب حضرت
بشهادت فتنه گردید من نیز دهنمیکشم و آناه حتم را از شما می‌خالم که تا جان فدا
نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمائید باری بماند در آن
رفتند و وارد مقبره شیخ طبرسی شدند و بخدمت آن بزرگواران رسیدند و بعد از

هیچک کارگر نگشت فقط چارپاره بصورتی اصابت کرد و با انگشت دست چپش از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن مرقع هلاک شوم و همینکه بکاروانسرا رسیدم و شال را از کمر باز کردم بقدر يك من گاوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و

سئوال و جواب آثار و آیات را که دلیل و برهان از برای خلق و بیان حضرت ربّ اعلی است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند و شکر خداوند عالم را بجا آوردند و بسیار مسرور شدند و منزل گزیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شهبیرزاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان و مؤمنان انظار ظهورش را میکشیدیم باینات و آثاریکه مثل قرآن است ظاهر شد و حقیقتش ثابت گردید و بر همه شیعیان و شما تکلیف است که بیاید داخل این امر شوید و حضرت قائم را نصرت نماید و یارید تا مجرم خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضی الامر و بعد ایشیامانی دست میدهد و فای عهد نماید که آمرزیده شود و الا هانک میگردید هر که باشد و این بنده مکتوب را بایشان رساندم خوانند و هر يك عذری آوردند گفتند شما زود عهد را شکستید و مثل شما با مثل کوفیان موافق گردید زیرا که محاکم ظهور قائم بعین آمد و لذا فتنه بسیار است و اینفانی خود عزم رفتن بمانندران نمودم ولی والده فرمود صبر کنید تا عریضه عرض کنم و جواب رسیده تکلیف معلوم شود و عریضه این بود بعد از حمد و شکر و ثنا این کمیته شدیم که اصحاب را امر موااسات فرمودید و من چهار پرس داشتیم و سه تن را فرستادم و این از حد موااسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه میکنم و اگر از برای خدمت و عصای پیری این کمیته باشد نیز اطاعت میشود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمائید و جواب عنایت فرمودند که این يك برای خدمت شما باشد انشاء الله از اصحاب محسوب اند و در حقیقت با ما میباشند .

منجذب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت بشهمیرزاد نمود و برادر مهرش آقا سید احمد را آگهی داد و منتسین خود و اهالی را از امر بدیع باخبر ساخت و لذا جمعی از مردم مخاص بقاعه رو آوردند آنگاه بمازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را بخوراك و پوشاك مشاهده کرده دانست که در مشقت شدید هاند و در آنشب که خسرو قادیکالائی بقتل رسید تعامت احوال و اشیائشان بتاراج رفت فقط چند رأس استروالاغ باقی ماند و آقامیر ابوطالب آنها را بمازندران برده بفروخت و خوراك و پوشاك خرید بقلعه مراجعت کرده تسلیم اصحاب نمود و از آنگاه در قاعه استقرار گرفت و چون ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری بلز نیامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنمیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی بحضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرم آقا سید احمد معهود بود بقاعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارک چیست جواب فرمودند بلی در آنطرف کوه ماندند و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیابند که خواهد آمد و چند روزی پیش نگذشت که آقا سید احمد بقصد اینکه بنفسه تحقیقات کالماه نماید ببا برادر دیگرش اقا سید ابوالقاسم و عیش آقا میرمهدی و شوهر خواهرش میر ابراهیم عزیمت قلعہ شد و جم غفیری از اهالی شهمیرزاد و سنگسر و نیز از اهالی دو قریه چاله زمین و کفشگر کلا مازندران از جهت شدت اعتماد که بعلم و صدق و تقویس داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود بقاعه و اطلاع بر حقایق احوال بایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم بقاعه درآمدند و با حضرت قدوس و جناب باب الباب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملاً پی بحقیقت امر بدیع بردند و در قلعہ استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتند و بعضی چنین گفتند که در آغاز

ورود بقاعه اولاً در یک شب تمام از آغاز با انجام با صاحب محب و زره و منظره نمود
 و روز بعد باتفاق جمعی از مالازین سوال کوهی مانند ملا میرزا بابای کردند و آخوند
 ملا بابای کشکائی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب بمباحثه و محاجه پرداخت
 و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سوال کردند و جواب شنیده لازم شدند و روزی
 دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند
 برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده بشکرانه نعمت
 الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصاه در باب حقیقت امر ربیع برای مالازین
 و طالبان حقیقت از امالی معمورات سابق الزکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در
 ابلاغ امر با آن حدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی بقاعه وارد شده با صاحب
 پیوستند و گروهی بعد از التحاق بر آمده بد آنسو رهسپار گشتند ولی از جهت کمسوریت
 اصحاب و ممانعت اردوی دولت و رود نتوانستند و بعضی دیگر بعانت خوف از قوای
 دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل مادر از علماء ضعیف و رخصت یافتند
 چنانکه ملا علی اکبر مقدس اعظم جماعت و برادرش ملا حسنعلی و ملا صالح و ملا
 عالم محمد پدشمار با تفاق آقا سید محمد مجتهد معروف با دو بیست تن عزیمت التماس
 با صاحب کردند ولی چون خبر محسوریت رسید نرسیدند و فتنه آوردند و بعد مجتهد
 معرض گشته موجب تعریض بر ایذا، احباب گردید و با جماعت آقا سید احمد با دو
 برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابو طالب و نحو و دامادش و جمعی از ارادتمندان
 خاص در قاعه بماند و فقط برادر اصغر شان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام با ابغ
 حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن
 زینسه بمانه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج عامه مبر بود با مساعدت
 بستگان خوراک و پوشاک و دیگر مایحتاج با صاحب رساند و آنسان در طول مدت
 محاربات قلعہ نصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد با قاضی ابوطالب

هر دو با صابن گلوله مجروح شدند و یکدست آقا سیداحمد بگلوله توپ قطع گردید
 و آقا میرابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند بمساعدت چند تن دیگر از
 اصحاب قلعه بردوس پس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می‌بستند
 آقا میرابوطالب از مشاهده آن حال بی‌ظنقت شده خوبستن را بر آنحضرت افکنده
 خطاب بمأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را
 ببندید پس او را چندان باچوب و مشمت نگذردند که از هوش رفت و او را عمریان
 کرده فقط پیراهن و شلوازی دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید
 و کسی آب نداد مگر بکتن از اعداء کوزه آب آورده بلبش نزدیک نموده گفت
 بنوش و همینکه خواست بنوشد آنظام کوزه را باب خود برده نوشید و گفت مگر
 هنوز سیراب نشدی و بقیه آبر را بر زمین ریخت و بالجمله آقا سیدابوالقاسم و آقا
 میرمهدی و میرابراهیم در مذبحة عمومیه دور مانده بشهادت رسیدند و فقط آقا
 میرابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم و بیان
 واقعه فاجعه مذکوره را آقا میرابوطالب در تاریخچه که بیادگار گذاشت چنین
 آورد که بعد از خاتمه حرب و قتل عام اصحاب چون حضرت قدوس بمنزل شاهزاده
 مهدیقلی میرزا حسب بیامش رفتند فراموشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت
 من از طرف حاجی (حضرت قدوس) آمدم که هر که خواهد بامن بیاید وعده از
 اصحاب که از آنجمله آقا سیداحمد و آقا میرابوطالب بودند رفتند و همینکه نزدیک
 سنگر گاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند بر آقا میرابوطالب مدافعت و مقاومت
 خواست و آقا سیداحمد منع نموده گفت ابدادفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید
 و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر بسواران فوج اصائلو دادند تا هر دو
 را در لای حصیر و نمند پنهان نمودند که بفروشدند در چنان حال و موقع که حضرت
 قدوس و اسیر بوده کار اصحاب نیز بشلیک تفک و نیزه پیچ انجام پذیرفت و میرغضبان

و فرایشان هر مکانی را تفحص کرده مابین کشتگان مانند برك خزان در بهم ریخته میگشتند تا هر مظلوم مطروحی را که رخصتی دارد باشد عذاب بقتل آرند آقا سید احمد فریاد زد که ای خلاق غافل آیا شما را در حق ما چه خیال رسید اگر نصرت حق نمیکید لا اقل مساکت مانده ظلم و تعدی ننمائید و سربازان سخنان شنیده بشناقتند و چوبه لگد بسیاری بر او نواختند و بیگدیگر همیگفتند آیا این چه حکایتی است البته این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین میگذرند آقا

زوجه آقا سید احمد هاندرانی بود و در فریادچاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پائیز ورود بمنزل خود میکرد و در بهار بشه میرزاد تشریف فرما میشدند و در سه سه قبل از ظهور جناب آقا یساری تشریف بردند حاجی ملا نضی از اهل ساری او را نهار دعوت میکند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف میبرند منزل حاجی ملا نضی حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف نالار فوقانی نموده تشریف فرمای نوی انلق شد تمامی ظروف طلا و قلبان و سرفلبان همه طلا با مروراید درست کرده قالیچه های ابریشمی رنگ رنگ جناب آقا از حاجی سوال میکند اینها مال کیست و چنین فرمود جناب حاجی چرا مال فقرا را ضعفارا اینجا جمع کردی فقرا گرسنه و برهنه شما مال مردم را زینت دبای خود درست میکنی میگوئی اینها مال من است زمین شخم کردی زراعت کاشتی یا بیل زدی اینگونه تجملات حرام و شستن همچو خانه ها حرام است نعلین را بوشید از پله ها پائین آمد راه منزل خود در پیش گرفت آمد بمنزل و علمای شهر بوعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مریض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمه قلعه بر پا شد و آقا محمد دانی سنگری از طهران بمهدیقلی میرزا

سید احمد بشدت گریسته از آنظالمان تمنای شهادت خود نمود و سربازان نیز از حالت و رفتی بگریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و با سمر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند بقتلگاه شهداء حاضر ساختند و عمامه آقا سید احمد را از عقب آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده بمیر غضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سئوالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهبیراست و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیعش آقا محمد سنگسری معروف بدائی از ارادتمندان آن سید شهبیر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده جواب سئوالاتی

نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبادا موئی از سربازان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ بپهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری بآدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دونفر باشید تا من از بار فروش برگردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند بیار فروش تحویل سعیدالعلما دادند بمحض رفتن مهدیقلی میرزا حاجی ملائقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیارید بیستم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شامت ها که نمود و ناسزا ها گفت و با آنظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلا بسیاری برگشتند نعش اطهر او را نزدیک حمام دیز آباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بار فروش برگشت و بآدمهای خود بنای بدگونی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای منزل خود شدند زکریا نوه زکریا برادر خسرو قادی کلای

بکمال قوت و جرئت داد ملامت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید
و این همه علماء بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند و او چنین تقریر کرد که اولاً امر دین
تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمد حسن

فراشاهی بآدمهای خود امر کرد آنجسد مطهر پاره پاره را با لباس دفن
نمودند ملا زین العابدین اینفانی گفت بیا برویم بار فروش فراشاهی گفت آخوند
بیعقل شاهزاده امر کرده بود که ایشانرا برداری ببری در بولایت رفتی تا که امروز
برادرترا ملاهای ساروی کشتند او را میخواهی بگیر ملاهای بار فروش بدهی
گفت شاهزاده فرموده بود بیا بار فروش فراشاهی گفت جواب شاهزاده را من می
گویم شما این سید را ببرید بولایت برسانید خلاصه آنشب را رفتیم در هفت تن
با سرو پای برهنه مگر يك كهنه نمذ تیکه که در اردو برداشتم بر سر گذاشتم خدا
میداند درین راه تاشهمیرزاد از دست دکاندار و چاروادار چه کتیدیم از سنک و چوب
زدن و آبدهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم بپای گدوگ ملا محمود
پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شهیرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سر گذر
منتظرند بحکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید بنوعیکه نامز
بجناح اول من آمن گفت من باو گفتم بانو نمی آیم تو خود تنها برو بسیار خوشحال
شد و رفت ملا محمود گفت من بانو می آیم و لکن شب وارد میشوم در میان آندره
تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم
جرئت نکردند در ماندن اینفانی رفتم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما
کسی نبودند اهل شهیرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمد رضا
بگویند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل اینفانی بودند خدا
انخواست

آقا میرابوطالب شهیرزادی بقية السیف قلعه طبرسی

(صاحب جواهر الکلام) مسئله از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آنحال دست خویش را که بضر کلوله شمعخال قطع شده بود بشاهزاده نشان داده گفت من یکی از سران اصحاب قلعه بودم با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلا یا بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من میباشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خانمه کلام قسم داد که ویرا بشهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد پیغمبرید نه میکشم و نه اذیت میکنم و آقا سید احمد همی اصرار داشت تا آنکه یکی از صاحبمنصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا اینهمه اصرار در کشتن خود مینمائید و مهدیقلی میرزا اردو برادر را بمیرزا سعید و اسکسی که حاکم علی آباد بود تسلیم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعذر شده قبول نکرد در اینوقت شاهزاده ملازمین العابدین شه میرزادی معاند بایه را طلبیده پرسید آیا این دو تن را میشناسی گفت بلی پسران مرحوم آقا میر محمد علی هستند شاهزاده بلجن اکید شدید گفت تف کن بصورت ایشان که خود را چنین بدنام کرده اند و همینکه ملازمین العابدین بعمل پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور ذخیره حربی و حاضر بود بر آشفته بوی خطاب غلیظ نموده گفت ای آخوند... بصورت اولاد فاطمه زهرا تف میاندازی با اینکه خود بایی هستی و اعتراف بعین خطت موجود است و بالجمله مهدیقلی میرزا دو برادر را تسلیم میرزا محمد باقر خان قزوینی فراشبلی خود نمود و شب را در جایگاه وی بر بردند و آقا سید احمد در آنشب متحیر و متضرع بدرگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارت والد مرحوم چه شد که بشهادت فائز نگردید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشانرا بطرف سنگر حرکت دهند و فراشبلی در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آن هنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری (ستون کفر)

با جمعی از ملاحا و طلاب بهلی آباد وارد شدند و احوال آقا سید احمد و برادرش را از شاهزاده حویا گشتند و او در جواب گفت ایشانرا بوم پنجشنبه مرخص نمود و رفتند ولی ملا محمد تقی تجسی و کنجکاری کرده از مقررشان اطلاع حاصل نمود و دانست که سیرده بدست فراتباشی میباشد و با اهلا زین العابدین مذکور در باره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده دو برادر را بدو سپرد تا سالما روانه

ملا زین العابدین شه میرزادی چندسالی پیش از ظهور در کربلا با عطاء اش مجاور و از تلامذۀ سید رشتی بود و بعد از وفات سید بوطن برگشت اهالی از هر قبیل پرسش از او همی کردند بخصوص در امریکه شهرت داشت که نایب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب میگفت مای این بزرگوار اسم شریفش میرزا علی محمد شیرازی چندسالی پیش از وفات سید بکر بلا آمده شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر میشدند من شرفش از بیست بیشتر بود و درس هم تا سبوطی حاشیه بیشتر نخوانده بودند بعد مراجعت فرموده بوطن برگشتند و هر که در هر جا و هر وقت ایشانرا ملاقات کرد امور عجب و غریبه مشاهده نمود بخصوص آنچه بر ما معلوم شد این است در وقتیکه جناب آقا سید کاظم مرحوم شدند ما یقین میدانستیم در سر جنازه ایشان حضرت صاحبص حاضر میشوند ما چند نفر مواظب بودیم بر همه خلق در وقت نگاه میکردیم شاید آن بزرگوار نظر ما در آید مگر اینکه دیدیم همین جوان شیرازی که میرزا علی محمد باشد در وقت شستن و کفن و دفن مرحوم سید همراه خار بود گفتم یقین زوار شیرازی آمدند بعد دیگر ایشانرا ندیدیم از محله شیرازی حویا شدیم از شیراز زوار آمدند گفتند خیر این روزها هیچ زوار شیرازی نیامدند تعجب ما زیاد شد قاصد فرستادیم بشیراز تحقیق نمائیم که آن بزرگوار در زمان وفات این بزرگوار کجا تشریف داشتند از خالوهای آن بزرگوار سؤال کردند

وطنشان نماید و دقائقی بشرنگدشته آقا سیداحمد را نزد مهدیقلی میرزا جاضر کردند و او خطاب نموده گفت شما را مرخص کردم چرا نرفتید و ملا محمد تقی بغلظت نامه اظهار داشت که کشتن این سید واجب است چه که از دین جوش خارج شد شاهزاده بدو گفت هرچه هست چون فرزند پیغمبر است تیغ کشیدن بر او حرام میباشد ملا محمد تقی گفت هرزیدست خود او را میکشم باز مهدیقلی میرزا

فرمودند در آن زمان ایشان بجائی تشریف نبرده بودند ولکن در آنروزیکه جناب سید مرحوم شدند ایشان بسیار محزون و اشاره فرمودند بوفات سید از این قبیل خارق عادات و کرامات بسیار است در ظاهر نظر از این علامات و آثار از جناب خدا میباشد بر هر مکلفی واجب است بزبارت ایشان مشرف شوند درین گفتگو بودند برادرش کربلانی مهدی گفت برادر با وجود امر باین واضحی در حقیقت ایشان چرا نرفتی بخدمت آن بزرگوار گفت آمدم بشما ها اطلاع بدهم با هم برویم در همانشب کربلانی مهدی از شه میرزااد بیرون رفت که برود بشیراز ملازین العابدین آدم فرستاد بین راه او را برگردانند که باتفاق میرویم بعد از چندیوم ملازین العابدین رفت بعد از دو سال آمد بانوشتهجات زیادی از فرمایشات جناب ذکر از صحیفه جات و خطبات و زیارات و اعمال سنه که بسیاری را پدرش ملا احمد بخط خود نوشت که در میان صندوق ایشان است و مبلغ بوده اند در آنصفحات حتی جناب ملا با چند نفر از اصحاب رو بخراسان میرفتند در شه میرزااد تشریف آوردند در باغ حاجی ظهیر در جوار امامزاده شیخ زین العابدین ایشانرا مهمان کرد آقا رحیم نام پسر حاجی محمد کاظم مرحوم در آنجا ایستاده بود میگفت من طفل بودم جناب شیخ را دیدم مثل عبد ذلیل ایستاده بود در آن مجلس ایشان باهم زیاد صحبت داشتند و شیخ گفت شما تشریف ببرید من هم میآیم بدامغان نرسیده بشما میرسم بعد از چندی هابرا درها

گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر میباشد پس شما ایشانرا بساری بپسید
 و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش بساری بیایم و قراری در کارشان
 بدهم این بگفت و فی الحال بسا حضرت قدوس و اسری روانه بار فروش شدند و
 ملا محمد تقی با جمع معتمین که هر يك سلاح صحرایی بدست داشتند با آقا سید احمد
 حمزه و هجوم نمودند در آن حال سید مظلوم رو با خواند کرده گفت مگر نه اینست
 که شاهزاده مرهمان بشما سپرد اگر موالضیف ولو کان کافراً و آن بی رحمان و پیرا

رفتیم بمازندران بآن تفصیل که ذکر شد در قلعه مبارکه دور مارا محاصره کردند
 کسی نمیتوانست داخل قلعه بشود شیخ زین العابدین رفت بطهران از امیر وزیر شاه
 نوشته گرفت در پیش شاهزاده مهدیقلی میرزا شاید باین وسیله داخل قلعه شود
 نتوانست پنجاه روز در اردو ماند حتی بشاهزاده گفت اذن بده بروم در پشت قلعه
 با هم ولایتی خودم حرف بزیم شاهزاده باین شرط چشم او را بادستمال بست دست او را
 بدست خود گرفت از اردو داخل کوچه سلامت شدند تا آب خندق آمدند صدا
 زدند که آقا سید احمد را میخواهیم باو حرف بزیم جناب اخوی بنده فرمودند
 بین کیست و حرفش چه سربلند کردم بالای دیوار دیدم که شیخ ایستاده با هر دو دست
 چشم خود را میمالد سلام کردم گفتم جناب کی آمدی از کجا میآئی گفت از نزد
 امیر کبیر گفتم از نجف اشرف میآئی گفت خیر از طهران وزیر سلطان را امیر میگویند
 بعد از برسان حال طرفین گفت آقا سید احمد بیرون بیاید با او چند کلمه حرف بزیم
 جناب اخوی در پای دیوار نشسته بودند فرمودند قدری تأمل کن بگو اذن بیرون
 آمدن ندارند بنده هم گفتم مایوس شد و برگشت و همانطور که آمد با شاهزاده
 چشم بسته رفتند بار در آنقدر ماند تا آنروز آخر که ما بیرون آمدیم بآن تفصیل
 که ذکر شد رفتیم آقا میر ابو طالب بقیة السیف

شرح شرح کردند و هنوز رمقی داشت که حاجی مصطفی خلف هزار جریبی سینه اش را هدف گلوله ساخته کارش را تمام کرد آنگاه بدستور فراشبازی جسد پاره پاره را با پیراهن و شلوار خونین زیر خاک پنهان کردند اتسی و از آن شهید نامدار يك پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر برقرار ماندند و از آنوقت که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میرابوطالب با هیكل ضعیف و مجروح بخانه اش برگشت معاندین شه میرزاد و سنگسر شروع بتعرض و ایذاء آنخاندان نمودند و آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشانرا باین مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده در بلره من چنین عنایت فرمودند که او با ما است و ما هم موااسات خواهیم کرد این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میرابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را بتفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و اینفانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین بعنایت و همد و فضل محبوب عالمیات بسر بردم و اما تفصیل مصائب و بلیات و آرزو چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمه امر قلمه از شماتت و علامت و شقاوت اهل شه میرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت اهالی شه میرزاد بحمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و مبارکباد میگفتند و اینفانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگر سوز تن گداز بودم و تزییقات بدرجه بود که حتی گندم فروختن بما را حرام کردند با تفکر درك باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقاتی رخ داد و من در

در دست تهیه

رهسپار قلعه طبرسی گشت ولی بعلمت عرض بیماری التحاق باصحاب نتوانست
و چون برادرش بمقصود رسیده کشته گردید همی متأسف از خبیثه خود بود و پیوسته
ذکر مینمود

و ملاحجی زمان اهل شهیرزاد از اهل علم و فضل که بواسطه
آقامیرابوطالب و آقا سید محمد رضا و بمطالعه کتاب بیان منجذب و مؤمن شده بهدایت
اهلی پرداخت دیگر ملامولی روضه خوان که برادرش در قلعه بشهادت رسید و جمعی
دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم میآوریم.

طهران ارض الغناء مولد و موطن جمال اقدس ابی است رعمرات مکتونه
شیره شان از آغاز امر بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش
و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و غیرهم مرکز رتق و فتق امور مهمه و معاونت
و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر نجات الهیه بود و برای حسن
ارتباط و حقاوت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و قرب و وقوع حوادث
و آلام بمحضرمبارک رسیده حل و عقد امور میشد و با وجود نشر خیر روابط قطعیه
فیما بینشان و سجن شدید اعلی و توجه عموم بایمان بدینجا و با توالی مصائب هجوم
اعداء و حبس و ضرب و جفا و حتی صدور فرمان دولت بقتل و افناء چنانکه در طی
بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعه شهادت عظمی بحفظ و حمایت غیبیه
شهر افرشته داشت و غالب برادران و خواهران و بستگان در ظل همایونش سر بر
کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضاء این خانواده
عظیمه و هدایت و ایمان و باضالالت و حرمان بعضی را بتفصیل در بخش ششم میآوریم
در اینجا باجمال میگردیم و از طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اول دولت که
مصدر مقاومت و مقابلت با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند

و هلاک آن معاند برای مدافعت بایه رجوع کرده احکام غلیظه صدور مییافت و شرح حال حاجی میرزا آقاسی شخص اول را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم.

و محمد شاه سومین پادشاه ایران از سلسله قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود سال ۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون فتحعلی شاه در اصفهان وفات یافت در طهران بتخت سلطنت نشست و در آغاز کار بشجاعت و اقتدار و عظمت باختلال آشفته گی اوضاع مملکت مقابله کرد و بشدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالظفر میرزا ابوالقاسم قائم مقام امواج طغیان و شورش داخله در روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت را متمکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید بقتل مصیبت انگیز دستور عالی قدر مبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را بصدارت و فرمانروائی بر افراخت و گرفتار شدت قهرس باشد و تهاجم مرض و تراکم غرض و برآ بیچار و تزار و ناتوان در کار نمود و بیگانه معتمد و مسندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهره نگرفته اخلاق و اعمالش رضه خواطر اهالی را فراهم نکرد و محمد شاه چون عقیدت تصوف و مسلک عرفانی داشت پای بند غالب اوهام و خرافات ظاهرین نبود اگر حاجی سد راهش نمیکشت با صفاء قلب و توجه مخصوص بخدا سکه بواسطه استیلا مرض در او پیدا شد نسبت بامر اعلی که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منعذب میگشت ولی حاجی حائل شده توفیعات و آثار اعلی نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت واصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی آنحضرت بماکو و جهریق بسال چهارم این امر وفات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقين و محمد شاه در قصر جدید مرد ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمه از شرح احوال محمد شاه و کیفیت رفتارش

نسبت با امر اعلی و نیز توقیعات و خطابات صادره در حق ویرا آوردیم و در الواح اقدس ایبی در شأنش چنین صادر گشت کلمه الله در ورق چهارم از فردوس اعلی با حزب الله از حق جل جلاله بطلید مظاهر سطوت و قوت را از شر نفس وهوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطاء حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطاه و عطای ایشان عظیم است اگر غرور و اقتدار و اختیار او را از عدل منع نماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوت و الوف او را از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملاء اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لملك ملك زمام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل عالی الظلم و الانصاف علی الاعتراف و اما ناصرالدین شاه تفصیل احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم مینگاریم .

و اما میرزا آقایی خان امیر نظام اتابک اعظم امیر کبیر بموجب آنچه نوشته اند در فرامان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشو و نما گرفت و در صخر سن بوفور هوش و دگام و شدت استعداد و شوق تحصیل علم و رفاه انصاف داشت و قربان مذکور در خانه های متمولین و اشراف رجال بشغل طباطبی اشتغال می جست و در

در ماه صفر ابن سال ۱۲۵۰ ساجده بر ملال قائم مقام روی داد شب شنبه سلخ شهر صفر آنجید سید عالیشان شهید بروضة رضوان و درجات جنان خرامید بیت دیدی آن قهقهه کیک خرامان ساجده که ز سر بنده شاهین نفا غافل بود پس از آن باقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان ماخوذ در روانه از عیال داشته سادات عظمی بعضی میرزا آقاسی که سابقاً بتعلیم امیرزادگان میپرداخت مروض شد از اینصورت کار مملکت بمسارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم بعمل آمد

حقایق الاخبار ناصری

شدت فقه و عسرت همزیست بدرجه نیکه مکننت آفر و ختن سراج بخانه اش در شبها نمی یافت و تهیه قرطاس و قلم برای فرزند نمیتوانست و تقی مذکور از چوب قلم تراشیده باخاکه ذغال مداد کرده شبها در روشنائی مهتاب بر کاغذ پاره ها نوشت و عشق حسن خط و انشاء نمود و باغایت عسرت و مشقت بکمال سعی و همت در عنفوان جوانی بمقام عالی از انشاء و ترسل و دبیری رسید و بنام میرزا تقی اشتهار یافت و بوسائل متنوعه بخدمت نویسدگی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائره امور و اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکر نویسان گردید و متدرجاً میرزا تقی خان رواجد ثروت و شأن شد و بمقام دولتی مباشرت جست و از جانب دولت محمدشاهی بر مسالت و سفارت سیاسی عمالک خارجه رفت و هنگام وفات محمدشاه وزیر نظام آذربایجان بوده در دائره ولیمهدی دخالت مهم و تقرب تام داشت و ناصر الدین میرزا لیاقت و کفایتش را دانسته باخود بطهران برده بمقام شخص اول مملکت و صدارت دولت بر کشید و بفرمانروائی در کلبه امور کشوری و لشگری و سیاست مداری شناخته ساخت و خواهر خود عزت الدوله را بحباله نگاهش در آورد و خویشی شاه موجب مزید اقتدار و اختیار وزیر نظام گردیده تمام امور مملکت بقبضه اراده و اختیارش در آمد و ستاره رفعت و عظمتش باوج ارتفاع رسید و شاه در سن هجده سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گذاران کشوری و لشگری امیر نظام را شناخته باو مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش بدرجه رسید که چون ناصر الدین شاه در کوی و برزن طهران میگذشت مردان و زنان که برای تماشای مجتمع بودند ویرا با انگشت دست بیکدیگر نشان داده میگفتند که برادرز اتابک اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشیده مملکت گشت و آشوب طغیان ملوک الطوائفی که از جهت ضعف محمدشاه و عدم کفایت حاجی میرزا آغاسی

در هر سوی مملکت سر بر کشید، خاوش و حکمرانان مختلفه را مبدل بحکومت
واحد مرکزی نمود و مصاریف باهظت دولت و رواتب ثقیله مستخدمین و عهده داران
اشغال مملکت را بکاست و امور خطیره مذکوره را در غایت سرعت باجراه قدرت
و قساوت شدید انجام داد گویند بدرجه سفاک و بی باک بود که نوبتی بر صف
سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنانکه بایست بر زمین نزد و امیر بندو

والد میرزا تقیخان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام
اجتماع حواس مصروف میداشت چون قائم مقام در ناصیه احوال میرزا تقیخان
آثار رشد و شمایل شهابتی تفرس کرد او را در عداد نویسندگان خویش معدود
نمود و از آن پس چندی در سناک محررین محمدخان زنگنه امیر نظام منسلک گردید
بسبب جوهر ذاتی و کاردانی باندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق بر بود
و بمناسب بزرگ رسید بالای سرش زهوشمندی میتافت ستاره بلندی مستوفی
نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل
کرد بمنصب وزارت نظام سرافرازش گردانید هنگام موکب شاهی از آذربایجان
بدار الخلافه طهران امیر نظام شد و بورود موکب شاهی بطهران لقب اتابیکی و
منصب صدارت باشقل امیر نظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و
نظام لشکر و خراج کشور مرتب کرد پس روید تکبر و تمعیریش گرفت و باطمینان
خدمت و استظهار مصاهرت شاهی گستاخانه محاورت میکرد و امورات مملکتی
را بدون اجازه و رخصت بصوابدید خود انجام میرسانید طبیعت غیور سلطنت و
غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکدر و اتمام امرش
مقدر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود بقم شاه برادر کهنتر
خود عباس میرزا نایب السالطنه را باقتضای مصلحت چند بدو سفارش استشاره با وی

نگاهی بغضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و بیفسرد
و چون در آغاز قیام و اقدامش احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از
جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتمل و وقایع مازندران و زنجان و غیرهما
در شرف شروع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان نکرده با
قهاریت تامه باطفاه انوار این امر و اعدام بایه پرداخت و یقین داشت که بقتل
حضرت اعلی و بزرگان اصحاب و تفریق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این

بحکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت
ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این برخشم شاهی یفزود و حکم صریح باقامت
شاهزاده مذکور در قم صادر کرد درین هنگام رقبه بسعابت انایک و آشوبش خاطر
شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد در روز پنجشنبه بیستم محرم او را
احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی بمنزاش معاودت کرد و خط شاهی
مشرع بر عزل وی از صدارت و استقلال در املات فقط بانضمام یکتبه شمتیر مرصع
و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان درگاه صادر شد و او در مقام استفسار از
گناه خویش برآمد و شاه یکیک گناهانش را توسط میرزا آقاخان اعتماد الدوله
بوی فرستاد و او خواهان تشریف محضر شاهی شده اجازت یافت و متکبرانه عرایض
چند گفت و مزید علت گشت پس بحکم شاهی جلیل خان بیات با یکصد سوار
او را با منتسبان بکاشان برد و در قریه فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک
اربعین حاجی علیخان فراشبندی بکاشان شتافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون
ظهور عجز و لابه بقصد بعین و بسارش بدبار عدعش فرستادند و پس از ارتحالش
اولا در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی بامر شاه نقل بعقبات دادند

نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری در اوضاع مملکت کافی بود پس بنوعی که در بخش منقدهم آوردیم شهزادگان شهریز و امراء کبیر و افواج کثیر را بی دربی برای قلع و قمع اصحاب مازندران و نیریز و زنجان مأمور داشت و کرد آنچه را که پیش از آن در حیز قدرت و استطاعتش نبود و ذخیره حریه و قوای موجوده و اندوخته خزینه را صرف قلع و قمع پیروان این آئین نمود و بایه نیز ناچار بمدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و عنف و دولت و همت و در تقیه و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علماء و امراء بشمار رفتند و ارضاع موافق آمو و امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال دوره فرمانروائیش که بمعالج الفلک شاخه امیر نظام و اتابک اعظم و امیر کبیر رسید در سال نخست حضرت قدوس و جناب باب الباب را با سید و اندی از اصحاب قلعه مازندران بشهادت رساند و بسال دوم نفوس سبعة را در طهران و جناب و حید دارابی و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلی و انیش را در تبریز شهید نمود و بسال سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و باستیصال مؤمنین نیریز برداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منیع را کاملاً منهدم سازد بنوعی که در بخش لاحق میآوردیم جمال اقدس ایمی را تبعید بعراق عرب نمود و برغم و قول خود فتنه بایه را بر انداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفلة مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و متذول شده در فین کاشان موقوف و محبوس گشت تا در هفتم ربیع الاول سال ۱۲۶۲ هـ. ق شربت ناگوار هلاکت را بر کشید گویند در آنوقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری که بعداً صدر اعظم شد باو گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم کسی است که احدی ترك اولی از او ندید و او جواب داد که چون سید الشهدا

بجهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا درباب او تأمل و تردید نکنیم تا در آن هنگام که رقم قتل خویش را خواننده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت از دل بر کشیده گفت من نسبت بدولت و مملکت تقصیر و خطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آنکه امر بقتل سید مظلوم دادم و بالقطع والیقین این جزاء همانظلم مبین است و ناصرالدین شاه مایملک و اثابیه ویرا ضبط کرده خانه اش را بالاخره تکیه بنام تکیه دولت بساخت و بعنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای امام حسین بر قرار داشت و میرزا تقیخان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طایفه بایه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی بشمار آمدند .

و از مشاهیر بایان طهران رضاخان بن محمدخان ترکمان جوانی زیبا و رعنا متصف با اخلاق دلپذیر و شجاعت نادر نظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت میزیست و پدرش محمدخان میرآخور محمد شاه و مالک عمارات و دستگاه و جلالیت و جاه بود و رضاخان در اوائل ارتفاع ندای حضرت باب اعظم از شیراز در طهران بواسطه جناب بابالباب و غیره مؤمن باین امر شده عاشقانه بنصرت و حمایت احباب و اصحاب قیام کرد و خانه اش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از جهت قدرت و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل غیرتمندی و شجاعتهاش را در قریه کلین و شهر بارفروش و در قلعه مشهد و بدشت و قلعه طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم .

درین ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالآب انابک اعظم امیرنظام که آنرا بنجاه و دو ذرع طول و سو و دو ذرع عرض و مشتمل است بر حجرات تعناتی و فوقانی و برستوت بلند عباد آن خیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری

روضة الصفا الخ

دیگر میرزا سلیمانقلی خطیب‌الرحمان نوری پسر شاهر باشی ناصرالدین شاه از اجله محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسنه و کمالات ظاهره و باطنیه بود و با معارف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً بیض محضر ابی میرسید و در واقعات مشهد و بندشت حضور داشت و چون کلمات و آیات بتربیل و تکمیل میخواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا میکرد غالباً بانجام اینوظیفه مأمور میشد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهندی و یابی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم بشهادت رسید.

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف والدشان حاجی ملا علیمحمد از ملاهای قریه کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد

هنکامه قلعه گرم شده بود رضاخان خواستند که بجهت نصرت بروند چونکه از جمله مشاهیر بودند نمیتوانستند حرکت نمایند و جناب ذکر یک طلسم بازوند خود را بجهت او گرم فرموده بودند از برای آمدن بقلعه او را بخاطر رسید که اظهار نداعت از افعال گذشته نماید و در مقام عباد بل در صدد انتقام با حضرات بر آمده و نوکر شود و منصب بگیرد و بهمراهی شاهزاده مهدیقلی میرزا بمحاربه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و بهمراهی شاهزاده بود تا آنکه در روز محاربه اسب خود را تاخته و بچند حق ملحق گردید و زبان بیدگونی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معرکه داد مردی و مردانگی میداد و دمار از زکار اعداء الله بر میآورد و صحتی بود شجاعت آن شبر بیشه وفا که چند دفعه سر توبچی را بالای توب از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشکر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شه شیری نموده بارچه بارچه کردند حاجی میرزا جانی

شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلك ملائی شدند تحصیلات را در طهران
باجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته باامت جماعت مشغول گشتند و نیز
در سرای اعظام تعلیم و تدریس نوبادگان می نمودند و علامه مهدی چندی در بیت
اقدس ابوی بعلم خود سالان افاضل یافت و غالباً بدرک حضرتانوار فائز گشت و هر
دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین
و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد بنصرت اصحاب
شقاقتند و بالاخره در زمره شهداء طبرسی قرار گرفتند و نیل زرندی نقل قول از
آقا میرزا موسی کلیم حکایتی باین مضمون نوشت که در بهجوجه ارتفاع هنگامه
قاعه یکی از غلامان شاهى فرمان جدیدی از طهران به مازندران برای مهدیقلی
میرزا برد غلام مذکور جور کفشی بود و با علامه مهدی سابقه آشنائی و دوستی داشت
از راه راه اجازه گرفته بعزم قاعه برای ملاقات و صحبت اخوان رفت تا ایشان را
در راه و خور و برین آورده غلامش را آزاد سازد و همینکه بعقب دیوار قلعه رسید
پنجهانان را ندا کرده گفت بعلا مهدی خیر دهید که یکی از آشنایان کنشی شما
را بعلاقات میطلبد و ملازمه مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته
برای ملاقات و مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از منداری صحبت با او مراجعت
یاد و نموده بطهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم
باین مضمون بیان نمود که ملازمه مهدی مانند شیر غضبان بالای حصار قلعه بر آمد
در حالتیکه شمشیری حمل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی
پوشیده کمر را محکم بسته بود و بمن خطاب کرده گفت چه مدعا داری هرچه
خواهی زود بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از
مشاهده هیئت و حالش رعب و هبیتی عارض شد که نزدیک بود زبانم بسته شود و

و از تکلم با زمانم در آنحال فکری رسیده و فرزندم سفیرش رحمان نام که در کتب دیدم
 بخاطر آمدن خواستم رحم و شفقتی در او حدیث شود فی الفور گفتم از رحمانت
 بیغشامی آوردم که ای پدر مهربانتر محبت هدایت که عارفان که ما را چنین تنها
 و بی پرستار و گریبان و نزار گذاشتی ملا مهدی جواب گفت اگر او را بینی بگو
 که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حسب
 رحمان بجای بگذرد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دیدگانم
 جاری شد گفتم خدا لعنت کند کسانی را که بفرح حق بر شما ظلم و جفا نمودند
 آنکه نوع مزاح گفتم ای ملا مهدی اگر من قلعه داخل شوم و وجه خواهی کرد
 جواب داد که اگر بجستجوی راه حق وارد شوی هدایت نمایم و اگر بسابقه سابقه
 آشنائی بیائی بموجب اگر موافقتی و او کان کافر را خدمت کنم و آنچه از عارف
 جوستانده و استخوان سوزانده دارم بر تپان اخلاص نیاده نزد حاضر نمایم و اگر
 بسر نزاع و جدال و قصد جنک و قتال باشی بحکم دفاع با همین شمشیر بیات ضربت
 سرت را بدایت اندازم و تنه را از قلعه زیر افکنم پس من از استماع آنمقال و
 مشاهده احوال ثبات عقیدت و استقامتی در او دیدم که فدای عالم از بیان عاجز
 و سلاطین جهان از اقامه شان زیور و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حرارت باد اکنون
 حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را بشما ابلاغ دارم چه بقرآن سوگند خورد که
 هر آنکو از قلعه خارج شود حاش در امان است و خط آزادی و مصارف را میدهند
 تا بخانه خویش رفته آسایش نماید ملا مهدی گفت عین این پیام را بجمع اصحاب
 میرسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون وقتم تنگ است میروم
 اگر سخنی دیگر داری بگو گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصر باد
 و ملا مهدی رفت در حالیکه با خود میگفت اگر خدا معین و ناصرم نمیبود چگونه از

زندان وضع ووهین کند باین ابوان رفیع و تمین میرسیدم و شنیدم که میان قلعه بصوت بلند پیام شاهزاده را باصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که در همان روز سید منولی قمی و روزی دیگر آقا رسول بهنمیری از قلعه یارده رفتند و بالجمله ملامهدی و ملابقر بشهادت فائز شدند ولی برادر کبیرشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود بقلمه نیافته از مخاطر و مهالك مصون ماند و سالها بعد از شهادت کبری در طهران میزیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم

دیگر از مشاهیر بایبه ساکن طهران ملا محمد معلم نوری عالم و فاضل و ساکن مدرسه میرزا صالح واقعه در بازار معروف پانار بود و معاشش بشغل معلمی میگذشت و در سال اول ظهور بواسطه جناب باب الالباب فائز بایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مرافق و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و عاقبت بنوعیکه در بخش سابق آوردیم باستقامتی عظیمه در قلعه ملازندان بشهادت رسید

و از معارف بایسان آقا حسن آقا تفریسی از محترمین بایبه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر رب اعلی از تبریز بطهران در بخش سابق آوردیم و در فتنه سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت ولی بصره مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سالها در قسمتهای مختلفه ایران بریاست گمرک منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت

دیگر رضاخان سردار داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق باصحاب قلعه طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم .
دیگر میرزا مسیح خواهرزاده میرزا آقاخان نوری از مؤمنین مخلصین امر

اعلی و از عاشقین جمال ابهی بود و مختصری از احوالش را نبیل زرندی باینمضمون آورد میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبی که بهیگل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده بقاء محبوب رسید و تا دره گذر موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقتی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالتش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند من زار الاخت والمسیح فی الرئی کمن زارنی و مرقدوی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه نیکه بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع انتهی و در یکی از الواح بامضاء خادم مسطور است اینکه از نقره لوح امنع اقدس که میفرماید المسیح فی الرئی سؤال نمودید متصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بهاء الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصفا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سیل الهی حمل شدائد نموده اند و در لبالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدعت قائم بودند و بعد صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصفا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بقاء من فاز بقاءئی فائز شدند انتهی

و از واقعات عظیمه و امکنه خطیره طهران واقعه شهداء سبعة و مدرسه دار الشفاء سابق الوصف در بخش متقدم میباشد و مدرسه مذکوره مدرس میرزا محمد حسین حکیم الهی و محل اقامت و اجتماع جمعی

دیگر از علماء و طلاب بانی امتان حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید اسماعیل
 زوارة و آقا سید محمد اصفهانی و غیر هم بود و فنأً جامعه شهداء سیمه از آنجا
 برخاست و حکیم الهی مذکور اهل کورمان بوده ولادت و نشو و نما و تحصیلاتش
 در علوم ادبیه و اصول و فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان بتکمیل
 پرداخت گویند در سبزواری نیز با حاجی ملا هادی حکیم شهر معاشر شده استفاضه
 کرد و او اراده داشت بنت خود را بمزاجتش در آورده و بر آن نعم الخفاف خویش
 برقرار نماید و پذیرفت و بطوران رفته متیم گردید و در مدرسه مذکور بتدریس
 علوم عقلیه پرداخت و شهرت آینه نزد علماء و عقلاء یافت و جمعی کثیر از طالبان علوم
 و رسوم و علماء و غیر هم در محضر درس مجتمع گشتند و گویند در فقه و اصول هم
 ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فتاوی نشر داده جمیع عمل نمودند و حاجی
 معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور بامر تدبیر روایتی از
 قول میرزا عبدالله سر رشته دار سابق الذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است
 سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت ربّ اعلی متیم طهران بودم
 و نامیرزا محمد حسین حکمی شهر مجاورت و معاشرت داشت و غالب شب ها از
 دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز میشد با هم ملاقات و مراءزه
 مینمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر سخن بعین میآمد ولی حکیم چندان
 بکمالات و معلومات خویش غرور میبافت داشت که اعلم از خود تصور نمیکرد و من چون
 هم ترازی او نبودم مباحثه و مناظره با من نمیشود تا شبی بعبادت مألوفه خانه ام
 آمد و در اثناء مصاحبه ذکر می از این امر بهمین آوردم و او خطاب کرده گفت ای
 آقا میرزا عبدالله آخر این (اشاره بخود کرده) هم شخصی است آیا بعد از آن
 همه تازه تابع دیگری شود آنهم که و درجه و هن از استماع سخنانش افسرده و دل

شکسته شدم و چاره جز سکوت ندیدم و او از حالت پزمرده گیم متأثر گشت و در آنحال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم ویرا لسان الغیب خوانند و باشعارش تفال کنند آیا میل دارید تفالی نمائیم تا ببینیم خواجه چه میگوید من پاسخ گفتم باسی نیست چه در دیوان وی و صف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید پس میرزا برسم تفال دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید و از آنجائیکه این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی را باذربایجان تبعید کرد و خصمیش با آنمظالم درالسن و افواه انام شهرت داشت و ادعای وی در تصوف و ارشاد و دل و دبدۀ الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه در بای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان سرور شدم که حال طرب و اهتزاز داشتم و حکیم بعد از نبذۀ اظهار تحیر و تعجب گفت ای آقا میرزا عبدالله این فوق تفعل و تصادف است بلکه تبوه و غیب گوئی میباشد که در یک بیت عمیده و عاقبت حتی قیافه حاجی میرزا آغاسی را بیان نمود و بالجمله آیات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده بتفحص و تجسس احوال و داشت رمن برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قبیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقیعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد چنین گفت الحق و الانصاف کلامی فطری و الهامی است از طریق اکتساب خارج میباشد و پس از چندی مؤمن و موقن گردید

و در محضر درس بمذاکره از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه
 نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علما و تلامذه اش
 مقبل و مهتدی گشتند و خبر بسمع دیگر علماء رسیده مابینشان همه و ولوله افتاد
 که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن میراند
 و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علماء مجتمع شده باوی مناظره
 و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم
 انعقاد یافت و جمعی از مالایان حاضر شده هر يك بجای خویش قرار گرفتند و رده
 بستند و میرزا را حضور طاییدند همینکه وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود
 و حاضرین بر خاستند هر قدر اصرار و ابرام کردند که ویرا بصدر نشانند
 قبول نکرد و چون لحظه گذشت و مجلس آرام شد از حضار پرسید که مقصود از اجتماع
 و احضار من در اینجا چیست و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات
 و اشتها رات در خصوص وی گفتند و لغتی از ضلال و اضلال بایده سخن راندند پس میرزا
 روی بایشان کرده پرسید آیا شما را در علم و حکمت شك و ریبی است و آیا مرا
 حکیم میدانید یا نه آنان همگروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید
 ندارد میرزا گفت اکنون که مرا حکیم میدانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن
 لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نبوید آنگاه از جای برخاسته و داع گفته
 بیرون رفت و حضار بسخن حکیمانه جامعه اش قانع شده هر يك راه خویش گرفته
 رفتند و نیز نقل از ملا مصطفی باغیشه تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او
 گفت پس از واقعه شهادت عظمی مرا سفری بطهران پیش آمد در آنمدینه بزیارت
 میرزا محمد حسین حکمی رفتم و از من دعوت نمود که شب را در خانه اش صرف
 شام و استراحت کنم و چون بخانه اش رفتم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول

در دست تهیه

انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و
حینی که از شیراز بعزم زیارت حضرت عازم چهریق گشت محاسبات تجارت خود
را با تجار تفریح کرده حجره تجارت را ترك گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد
و با دیگر اقربا و آشنایان مراسم وداع بعمل آورده بیزد رفت با برادر اصغرش
حاجی میرزا حسنعلی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران باذربایجان شتافت
و در سجن چهریق بدیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدی
اجازه مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمیگشت عودت بطهران کرده در خانه
محمدیك چاپارچی واقعه در قرب دروازه شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری
دیگر بچهریق داشت و طولی نکشید که فتنه برای بایه برخاست و میرزا علیخان
حاجب الدوله با امر میرزا تقیخان امیرنظام همت بدستگیریشان گماشت و در آنحال
هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید بمهاجرت کردند پذیرفته جواب
گفت اگر شهادت برایم مقدر باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از
احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقیخان وصف کردند باوی مواجه شده چنین گفت
ایسید جلیل القدر صحیح النسب من راضی بقتل تو نیستم کلمه از انکار عقیدت بایه
بر زبان آر تا بوطن برگشته بتجارت و رخاه در زندگانی و عیش و کامرانی باشی
وسعی و اصرار بسیار نمود که خال تبرئ کرده مستخلص شود و نیز ملک التجار و
جمعی از تجار دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند ولی چنان از قوت ایمان
و غلبه عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر يك اقرار بعقیدت
و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سبیل رحمن نموده شکر حق را همی بجای
آورد لذا امیرنظام اشاره کرد تا ویرا نوعی که در بخش سابق آوردیم بقربانگام برده
جام لبریز شهادت نوشاندند و حرمش اخت آمی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان

و حیدشان که میرزا جواد نام داشت برای اداء مراسم حج بمکه رفته وفات یافت
 و خبر وفات او و جانفشانی والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگان شان رسیده
 تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند و در این مقام یکی از توقیعات
 فارسیه را که در سنین سجن برای ابلاغ امر بآنجانواده صادر شده محض استعمال
 بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطورۀ این کتاب میگردد ثبت مینمایم
 و هی منہ بسم الله الا منع الا قدس از آنجائیکه همیشه صبح میدیدم تلاوت میفرمودید
 آمنت بسر آل محمد ص ع خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قوالی شود
 از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶
 حول يك حرف بسم الله الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع
 کلمه بود که بزمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم صلوات الله علیه و سلامه
 و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحيم که کل قرآن در او است
 نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سر مانده بملاء اعلی و اصل و اول سنه
 ۱۲۶۰ اول ظهور سر بوده و از این جهت بود نزول کلمه لاحول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم بعد از عدد نفی اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدو ظهور سر محمد
 و آل محمد صلوات الله ثم کل بهانه میشود و چونکه ظهور سر ظهور الله است نه ظهور بشان
 نبوت و ولایت بل بظهور ربوبیت از آن جهت بود که ظاهر شد بظهور انبی انا الله
 لا اله الا انا در حین ظهور اول کسیکه باو بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حدیث
 است بعد امیر المؤمنین ۴ بعد ائمه علیهم السلام و این است سر آیه ادقَالَ یوسف
 لاییه یا ایت انی رأیت احد عشر کواکبا و الشمس و القمر را یتهم لی ساجدین و بدانکه
 عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی
 قیوم و ازین جهت بود در بدو ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در

آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست تقاضای فرقان در باب بسمه که در حدیث است که کل قائم بار است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعد لی در آیه رایتهم لی ساجدین سوره ذوی القربی را خوانده که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجاییکه ظهور ظهور نارالله بوده در قیامت که اعنی رکن لا اله الا الله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هو است و علی و ائمه حجج الله رکن باه است که متعلق باسم رحمن است و رکن تراب متعلق باسم رحیم است که بآن خلق میشوند بر فطرت لا اله الا الله در رکن ثانی رزق داده میشوند و بثلاث هم میرند و بر اربع زنده میشوند و اشخاصی که همیشه میخواهند رضیت بالله رباً هر گاه صادق بودند در قیامت داخل نارالله میشوند زیرا که در قرآن بود فبای حدیث بعد الله و آیانه یومنون و همه مقرر بودند که غیر الله قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که هزار و دو بیست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده بود همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثبانه و دلیله آیانه و همین است معنی عرفتك باک در دعاء و اعرفوا الله بالله در حدیث و معنی اللهم عرفنی نفسک الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی شعر نشد و قدر ندانست و اول کسیکه رجعت بدنیاً کرد رسول خدا بود و اوست او که رسول قائم بعد امیرالمومنین بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود نزد شما و نشناختید نظر بروز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان بر رسول خدا نیاورد و نداشت و امروز جعفر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیر جمع الاسلام غریبا که ما بده فقلوبی للغریبا، كذلك سائر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بوعده خود وفا فرمود و نرید ان نعم علی الذین استضعفوا الخ و دو مرتبه قائم که لسان الله است ائمه

ایشانرا الحاصل قیامت صغری بر پاند و یوم مقداره خمسين الف سنه ظاهر شد و کشتی، حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله و کشتی، هالك الا وجهه و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هباءً منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض ندا دهند نجات از فزع و آنچه در قیامت هست نمیآیند چه مال و چه علم که نمر ندارد این است معنی والله المکر جمیعاً در لباس عبودیت ظاهر میشود بحجتی که دین ایشان برپاست و شاهد میگیرد هر نفسی را بر عملش فرق نار و نور عدد باب است هر کس داخل در نور است و الا در نار است امروز اهل جنت و نار را بهمین بشناسید .

دیگر از شهداء سبعة میرزا قربانعلی از اهل استرآباد (کرگان) و بارفروش (بابل) مازندران از مشایخ سلسله نعمة اللهیه بود و مریدان بسیار در مازندران و خرآسان و کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران داشت و بکمال بساطت زندگی می نمود و از لباس به پیراهن و شالواری سفید اکتفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در بر داشت و چون خواست بکربلا سفر کنند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده بمرافقتش رفتند و در طی طریق چون بمندلیج رسیدند شیخی منجذب گشته بعلازمتش تا یعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر بعودت وطن نمود و در ایامیکه حضرت باب اعظم اظهار امر فرمود و سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و در طریق باز گشت بایران تصادف با جناب باب المیاب یافته اقبال و ایمان با مریدان آورد و در طهران با آقا سیدیحیی و حید اکبر ملاقات نموده از افاضاتش بهره وافر برد و بهر دو ارادت کامله گرفت و چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در آنجا بزیارت فاتر گشت و موقعیکه هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و ناتوانی نتوانست با صاحب بیوندد و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند

و بی پروا علی‌المرءه بتبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را بر حیدر ملحق ساخته قیام بر اعلاء این امر نماید و در همانحال ناگهان دستگیر اعدا گشته و میرا نزد میرزا تقیخان امیر نظام بردند و جمعی کثیر از اعظام خصوصاً امراء توپخانه شفاعت نمودند و امیر بهیبت مهیبه گفت تبری از عقیدت جدید کن تا آخر الحیات بکمال خوشی و کامرانی بسربری و او پرسید ای امیر از که تبری کنم گفت از میرزا علیمحمد شیرازی و او بطور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم یا از محمد و اظهار اشتیاق شهادت در سبیل الهی نمود لذا با اشاره امیر ویرا بیرون برده بشهادت رساندند .

دیگر حاجی ملا اسمعیل قمی مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات ادبیه و علمیه و دینیہ اش در آن حدود و خصوصاً در بلده قم حاصل شد و از آنجهت که سنین متعادیه در آنجا اقامت کرد بعنوان قمی معروف گشت و بالاخره کربلا رفته نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افاضل علمای متورع و متعبد شیخیه بشمار آمد و چون صیت و صوت حضرت باب اعظم بواسطه ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع شد حاجی ملا اسمعیل از آن نداء متنبه و بیدار گردیده بعداً بشیر از رفت و در ایماز و اخلاص گوی سبقت از بسیاری از مقبلین بر بود و او امر صادره را همه جا اطاعت نموده در غالب معارک و خطر ها حضور یافت چنانکه بخراسان شتافته در واقعات مشہد با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید و بلقب سرالوجود مقتخر گشت و پس از بدشت و نیالا بطهران مراجعت نمود و در ایام ارتفاع نیران هنگامه قلعه طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدانجا رفته بنصرت اصحاب پردازد و لذا بمدرسه دارالشفای اقامت گردید و بی پروا باشوق و اخلاص کامل بدعوت و تبلیغ پرداخت و ویرا در تبیین و تفسیر آیات قرآنیہ و آثار

و اخبار ائمه هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلیغ بود و بیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الایات در بغل داشت و هر که را مستعد و صالح میدید ابلاغ امر بدیع کرده آیاتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان میداد و استدلال مینمود و بالاخره در فتنه سال ۱۲۶۶ دستگیر شده بنوعیکه در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید آورده اند که در آغاز طلوع فتنه مذکوره بخانه میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت مینمود اقامت داشت و میرزا شفیع باو خبر داد که بامر شاه بی جمعی از این طائفه تجسس میکنند و از آنجمله نام تونیز هست و هر که گرفتار شود بشکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر بحمام رفته محاسنش را خفتاب نمود و در کنار خندق بتفرج مشغول گشت و در آنمحل اجتماع انام و خطر تمام در حالیکه بخوردن انار پرداخت عوانان او را شناخته بردند و کشتند .

دیگر حاجی محمدتقی کرمانی از تجار معتبر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ هـ ق عبورش بشیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته بهدایتش اقبال بامر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبر که عراق عرب گشت و خال قاصد سجن چهریق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع وعده داد که چون بمحضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده ویرا نیز بطلب تا بزیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند بهرجا که قصد اقامت نماید ویرا کتباً اطلاع دهد، ولی چون در سجن بزیارت حضرت رسید بعلت شدائد و مشکلاتی که دریش بود نه امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آنجا شد و در رسد بود که بعد از ایامی مجدداً بچهریق رفته بزیارت آن بزرگوار برخوردار گردد

لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و احضار بطهران نمود و حاجی بطهران وارد شده با جناب خال و سایر آحاد بایه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سر مست باده محبت و عرفان و ایمن گشت در آن اثناء فتنه سال ۱۲۶۶ هـ . ق برخاست و با خال و دیگر یاران بفیض شهادت رسیده در طریق آخرت همقدم گردید

دیگر آقا سید حسین ترشیزی برای تکمیل تحصیلات علمیه اقامت عراق عرب داشت و بسال ۱۲۶۵ قراعت حاصل کرده از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت بایران نمود و با حاجی محمدتقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت بایران و درک فیض ملاقات حاج میرسید علی خال در طهران بود مصادف و همسفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و موافق گردید و با هم وارد طهران شده با خال اعظم و بایان ملاقات و اجتماع یافتند و چون واقعه مذکوره رخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی شده بشهادت رسید

دیگر آقا سید مرتضی زنجانی از تجار معتبر و اخلاصمندان جناب حجت بنوع مذکور فیض شهادت یافت .

دیگر آقا محمد حسین مراغه در طهران بواسطه حاجی ملا اسمعیل قمی سابق الوصف فائز بایمان بدیع گشت و با او و بایان معاشرت داشت و در فتنه مذکوره گرفتار شده جام لبریز شهادت بسر کشید :

و مشهد شهداء مذکوره و غیرهم میدان معروف بنام تخته پل در آنسین محل ذبح انعام و مطرح کثافت و خار و جیفه و مردار بود و داری در آنجا برپا داشته محکومین بقتل و اعدام را در آنجا بردار میزدند و یا سر میبردند و یا دم توپ میگذاشتند و چند سالی بعد چون قرب عمارت ارك سلطنتی واقع شده بفرمان ناصر الدین شاه در آنجا

بنای نمودند و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند که صنف بلور فروشان ظروف بلورین بمعرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط برجای قابوق قدیم تعبیه کردند که آب از میانش فوران میکرد و از آنوقت میدان مذکور بنام سبزه میدان شهرت یافت و نیز خیابانی فیما بین میدان و ارك دولتی طرح کردند که چون در جوار محل ذخیره حریبه دولتی بوده بنام خیابان جبهه خانه معروف گردید و مدفن شهداء سبعة مذکور چنانکه نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازه معروف دروازه عبدالعظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشهور تأسیس گردید بجانب غربی مائل بسمت جنوبی نشان شد و در این ایام بنوع تقریبی محل را توان معلوم کرد.

دیگر از ابنیه ناصرالدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد خیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارات میدان در تخته پل مشهور بسبزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و بخر و خار و جیفه مردار مقتدر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار میزدند و مقتول میکردند و فی الواقع بسی نا شایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارك خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را بخارج شهر برپای دارند و این مکان را لائق سرائی دولتی تاجر نشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی بپردازند و دکاکین آنرا بلور فروشان ببلورینه آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون... بیارایند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جامی با فضا است و درب تخته پل را شکوهی افزوده گومی آئینه خانه زلیخای مصری است که در هر ده که از بام تا شام عکس بوسف رویان هویدا است

روضة الصفا

و از امکان تاریخچه طهران مدرسه میرزا صالح مذکور واقع در بازار معروف
 باعمار محل اقامت و تبلیغات جناب باب‌الباب در سال اول ظهور میباشد که نخستین
 مبشر و ناشر امر بدیع شده توقیعات صادره از قلم حضرت باب اعظم را بمحمدشاه
 و حاجی میرزا آغاسی رساند و با جمعی از اعظام در خصوص این امر صحبت نمود
 چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را بمحضر ابی در بخش گذشته
 نگاشتیم و نیز خانه محمودخان نوری کلانتر شهر که محل توقیف جمعی از بابیه خصوصاً
 جناب قره‌العین شد دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب
 ارك جنب خیابان جبه‌خانه شده منتهی به‌خانه و مسکن میرزا تقیخان امیر نظام
 میگشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذابهای گوناگون محبوسین بود و قسمت
 سیاه چال که خرابه گرما به عتیقه بغایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات
 موزیه دیده میشد از دیگر اقسام محبس شدید تر و مهلکتر شناخته میگشت و ناصر
 الدین شاه قسمتی از عمارت مسکونه میرزا تقیخان را پس از اعدامش تکیه دولتی
 بنامود و حجرات فوقانیه و تحتانیه ترتیب کرد و ستونهای بلند ساخته قوسهای متقاطع
 ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن بشکل سقفی استوار
 داشتند و در عشر اول محرم همه ساله روضه خوانی و شبیه گردانی میکردند و انبار
 مذکور بتکیه منتهی میگشت و بسا نفوس رفیع‌المنزله از طبقات علما و ادبای تجار
 و متصدیان امور دولتی و غیرهم شبها و روزهای مدید بجرم ایمان باین امر در انبار
 مذکور بسر بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عده کثیر در آنجا تحت
 عذاب شدید جان سپردند و اقل قلیلی بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و اکنون
 درین سنین تعمیرات و تغییرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغییر کلی یافت
 بنوعیکه محل آثار استبدادیه سابق را بقرب در نظر توان گرفت و ما در بخش

سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسدالله فرهادی در مقبره ابن بابویه و شیخ صالح کریمی در مقبره امامزاده زین‌الدین بیان نمودیم و بالاخره طهران مدنی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی گردید و بیان واقعه را نیل زرندی چنین نوشت که چون حاجی سلیمانخان تبریز رفت و اجساد مقلعه را از خندق ربود بجائی دیگر برده مکتوم نمود و تفصیل ما وقع را بحضرت جمال اقدس ابی در طهران معروض داشت جناب آقا میرزا موسی (کلیم) حسب امر مبارک یک نفر را مخصوص اینکار روانه تبریز ساخت و سلیمانخان امر شد بطبق دستوری که آقا میرزا موسی بر رسول مذکور دهد اجساد مطهره را با امانت تسلیم وی داده باتفاق یک نفر امین دیگر بطهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی چون در تحت حکم غلامان دولتی بفرم آذربایجان از حوالی ری میگنشتند همینکه گنبد شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائی در حق امامزاده مذکور صادر نموده بمیرزا سلیمانقلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب ببقعه رفته تلاوت کنند و در اواخر زیارت این مضمون مرقوم بود ایکاش هیکل مرا پس از صعودم باقی ابی در ارض ری جوار حبیب برسانند (عین عبارات مبارکه در اواخر زیارت مذکوره چنین است فالیک اشکو من حال بینی و بین زیارتک والورود علی بساط عزتک

شیده شد در موقعی که جسد حاجی اسدالله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورد، و دوستان و آشنایان قزوین بسوی بقعه عبدالعظیم میبردند. ملا محمد بن ملائی برخانی مقبول آگاه شده مسامتت کرد و عاقبت در جوار بقعه بیسی زبیده دفن نمودند. مضمون مقاله آقا محمد مصطفی فرهادی چنین است دیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما دوروز قبل از شهادتش از طهران خارج شده بغداد برگشتیم

فوالذی روحی بیدیه لو ملکنی الله ما علی الارض کلها لرضیت بان اعطی و ادخل
 حرکم لانه لانه قطعه من روضات الجنان و یجری فی حکمها حکم و ادی المقدس فی
 البقعة المبارکة ممن نظر بالیان الی حکم الیان ولكن الله شاهد علی بانی علی منتهی
 جهدی رغبت فیک وما استطعت الخ) و باینجهت امر ابهی صدور یافت که جسد
 مبارک را در آنحوالی بخاک سپارند و من در موقعی که مأمورین بطهران وارد شد
 حاضر بوده ملتفت شدم که چون با آقا میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی)
 بنحوی تکلم کرد رنگ چهره وی از شدت حزن تغییر نمود ولی من هرگز اسرار
 همه را از آقا میرزا احمد استفسار نمی کردم و او خود آنچه را صلاح میدانست
 بیان مینمود و آنروز برفی از ایام زمستان بود و میرزا احمد فی الحال مکتوبی بمن
 داد که بجناب کلیم داده جواب بگیرم پس بسرعت رفته مکتوب را داده جواب
 بردم و لساناً هم فرمودند که آقا میرزا احمد در وقت غروب آفتاب در باب کاروانسرا
 منتظر من باشد و میرزا احمد بمن گفت که امشب در حجره بحال خود بوده منتظر
 من مباش و فردا هنگام صبح خواهم آمد و من شب را بیابان رساندم تا میرزا
 احمد بوقت صبح در حالیکه آثار حزن در سیمایش نمایان بود پیامد و برایم چنین
 حکایت نمود که مسافر جدیداً ورود روز گذشته چندی قبل حسب امر اقدس ابهی
 برای حمل جسد اطهر اعلی بطهران بارش تا رفت و دیروز با جسد مبارک وارد
 بقعة امامزاده حسن شد و فی الحال نزد من آمده خبر داد و من بجناب کلیم اطلاع
 دادم و دیشب باتفاق رفتیم و مسافر مذکور و رفیقش را روانه دروازه قزوین نمودیم
 که در کاروانسرای خارج شهر منزل گرفتند و ما امانت مطهر را بجائیکه بایستی برسانیم
 حمل و نقل نمودیم و نوعی ترتیب دادیم که احدی را از آن اطلاعی نیست و بی نخواهند برد
 جز آنکه باتفاق جناب کلیم رفته نشان دهیم و پرسش از آن برای احدی جائز نیست

تا وقتی که حق آنرا ظاهر فرماید و میرزا یحیی در آنوقت مقیم تاکر نور بود و از جریان امور مذکوره خبر نداشت و گمان برد که امانت مطهره در چشمه علی مستور و مخزون است انهی و تفصیل اوضاع نقاط متعدده و کیفیت ثقلهای ای دربی جسد اعلی را که برای احتیاط از اطلاع اعداء صورت بست و نیز اماکن مربوطه بواقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق بدوره بعد میباشد در بخش ششم میآوریم و از جمله محال قریبه طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد قریبه کناره گرد و کلین است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش متقدم آوردیم و از مضافات طهران اشتهارد بشهرت نام شیخ ابوتراب مشهور گردید و او تحصیلات علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقیه الهیه را تکمیل نمود و در آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز بصوم و صلوة و طاعات و عبادات اشتغال ورزیده بتصفیه باطن و ترقیات روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین حقایق پرداخت آورده اند که اوقات فراغت را در تألیف و تصنیف صرف نمود و کتابخانه کاملی داشت که یکقسمت از آنرا در اسفار بعیده با خود میبرد و بالجمله از اعظام علماء فقه و کلام و حکمت و از خواص اصحاب سید رشتی شد و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملاحسین بشرویه را بحالۀ نکاح گرفت ولی غالباً بنوع مذکور در کربلا اقامت یافت و بواسطه ملاعلی بطایمی بمفخرت عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک اندک آتش عشق چنان در قلبش شعله برافروخت که تمامت سباحت و شئون عرضیات را بسوخت و عنان اختیار از دستش بر بود بدرجه میکه هر گاه آیات و مناجات حضرت را تلاوت مینمودند قطرات اشک از دیدگانش جاری شده از محاسنش میریخت

وعلی ملاء الاشهاد بتبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا بایران
پیوسته باستفاضه از انوار اقدس ابی فائز گردید و در بدشت و هازندران چنانکه در
بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موکب مبارک و مأموریت‌های مهمه یافت و بعد از
واقعه قلعه طبرسی و شهادت جمعی کثیر از مقدمین مؤمنین بکربلا برگشته ساکن
گردید و در جوار صحن عباسی بتغییل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و عاتقاً حوالش
را در بخش ششم میآوریم.

عراق عرب ارض العین چنانچه بنوع تفصیل نگاشتیم و همین و روشن
داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علما و برگزیدگان شیخیه کربلا
بود و چنین عقیده داشتند که ظهور مواعید ماثوره بزمانی نزدیک در آن حدود واقع
گردد و بساط مخالفین و عاملین بظن و اجتهاد درهم پیچیده شود و بعد از وفات
سید آنانکه بشیر از رفته ایمان به حضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند
ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده

میدرخشیدی همی خلف سحاب
روشنی بخشید بر هامون و شهر
داشتی از عشق حق چون نی نوا
بود و مرآت فیوضات بها
دم بدم افزود بر صبر گران
بود و شد نامش لسان الله بیان
بسر لسان الله محول می نمود
حرمت وی داشتی آنستند
هستوی ذبیح کاشانی

اشتهاردش مشرق و آب آفتاب
عالمی مانند او نامد بدهر
معتکف بودی بارض نبوا
از حروف حی رب اعنلا
در ده حق جوورها دید از خلف
در بدشت او همزه شمس جهان
هر که سائل میشد از رب و درود
همه فرید بها شهنشاه بها

نشر امر نمودند و لذا امر بدیع بابینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط بکربلا داشت در ایامیکه حضرت برای زیارت بقاع متبرکه ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه بزیارت رسیده متعجب گشتند و بعداً چون عنده از حروف حی و متقدمین اصحاب عودت بکربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گسترده گروهی از اعراب و ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیرهما بمفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود بکربلا و تحقق مواعید داده امر باجماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقیعات مبارکه چنین مسطور است و ان فی هذا الشهر قد قضی ما وعد ربك کل صفر و کبیر و انه سیظهر علی الارض المقدسة علی کلمة التي ینفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر الی قواء و ان القائم بالحق قائم باللفظ ینظر من مکه الی قوله ان انصر قائم الذی انت تربته مع الذین یریدونه من کل طرف بعید و لا تفسدن فی الارض فان علی ظهر ارض الکوفة ینظر امر بدیع الی آخر الیائات و بدین موجب جمعی از مؤمنین و محبین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت وصیت این امر منتشر گشت و بدوستی با دشمنی اقوالی مابین مردم اشتها یافت و شیخ محمدحسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملاحسن گوهر و میرزا محیط و سیدعلی کرمانی و دیگر اکابر و اصغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی بسطامی و قره العین و غیرهما معارفت نمودند و آن دو را حاکم کربلا بامر والی بغداد توقیف و تبعید کرد و بلیات و تعرضات خارجییه و اختلافات و افتنانات داخلیه حادث گردید و در آن ایام پادشاه عثمانی سلطان عبدالمجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقیمی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکوره در بخش گذشته و هم درین بخش ضمن بیان احوال جنابان ملاعلی و قره العین و غیرهما مسطور است

و از شهر مجتهدین ایرانی در عراق شیخ محمدحسن نجفی المکن و المدفن
 فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمده اش در فقه
 نزد شیخ جعفر عرب شده از او اجازة اجتهاد و افتاء یافت و پس از فوت آقا سید
 ابراهیم شهیر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاهت باو تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم
 تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب هزار تن از فقها و طلاب بمحض درش
 حاضر میشدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیندوخت مشربش فقاهت صرفه
 بود و نسبت به علوم ثقلیه و حکما و متکلمین و امثالهم غایت انکار و عناد بنمود و حتی
 تحصیل علم اصول الفقه را که متأخرین از مجتهدین بمسائل عقلیه آمیختند محرم
 شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً میگفت والله ما بعث محمد بن عبدالله
 الا لا بطلان الحکمة و شیخ احسانی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت
 سید چون علماء شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علی امیر المؤمنین را بر مشهد
 مقدسش بیاویختند که این فقره در آن مسطور است السلام عليك يا منزل المن
 والسلوى فرمان داد تا آن جمله را از صورت زیارت حاک و محو کردند و سید رشتی
 خبر یافت و با اصحابش گاه و بیگاه همی ویرا نکوهش کردند و ملامت نمودند که
 چگونه در آثار مرویه و کلمات وارده از ائمه هدی حسب رأی و اجتهاد خود محو
 و اثبات مینمایند چندانکه ناچار شده باصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش
 نوشتند و از تألیفات مشهوره اش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است
 که در فقه استدلالی اسلامی بطریق امامی از طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شهرت
 بلیغه حاصل کرد و بآن افتخار و مباهات یافت آورده اند که نوبتی از نجف بکربلا برای اداء
 زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با عملاً آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه
 نمود و در اثناء مکالمه متفاخرأ بنو گفت من کتاب جواهر الکلام را در غایت تاملت

و استحکام نوشته‌ام و ملا آقایی تأمل چنین گفت امثل این جواهر در خزائن ما بسیار است (خزائن نام کتابی است که ملا آقا در قمه نوشت) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را بغایت سرعت و خفت ادا میکرد و همینکه سر از سجدهٔ اخیر بر میداشت بیدرنگ سبحة را بدست گرفته دانه‌ها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو میرفت چنانچه لب بسبحة بنظر می‌آمد و از حالت حضور قلب و تضرع و تبتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازهٔ اجتهاد بطالین چندان سهامه کرد که بسیاری از اشخاص بی‌علم از او اجازه گرفته در بلاد متعددهٔ ایران مسند افتاء گسترده ریاست دینی یافته حکم و اشدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص الاما یکی از مجتهدین و تلامذهٔ او نگاشت که خلاصه‌اش چنین است حاجی شیخ مهدی کججوری از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شیر ساکن کرمان از استاد خود اجازهٔ اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افادت بگسترده ولی شیرازیان بشیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای قلیل العلم دست نشاندهٔ ویرا بموجب تکرر مراسله و مساعدنش بمالائی و ریاست دینی بلد برگزیدند لاسیما چون حاجی شیخ کججوری کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلباسی را تدریس کرد و جواهر الکلام شیخ را بمعرض تدریس و مباحثه نیاورد بیشتر مورد بی‌اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ تومیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش خواهش حاجی کججوری را بوی اظهار کرد و او نپذیرفته بعذری شرعی بهانه‌جسته چنین گفت که شما یک شاهد برای شیخ کججوری هستید و شاهدی

دیگر هم لازم است که شهامت بر اجتماع شرائط اجتهاد در حق وی دهد تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و جندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازین اختیار خانۀ را که در جوار خانۀ متعلق بشیخ محمد حسن در کربلا داشت بحاجی شیخ مهدی وا گذاشت و او با استاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خیر یافت و بکربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمۀ خانۀ خود نموده و سمت داد و پیدرنگ اجازه و توصیه مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشته بشیر از فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل نکرد و مؤلف قصص العلماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما ما موریم افعال مسلم را حمل بر صحت نعائم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت بنانی من آمن در بخش سابق آوردیم و او سال ۱۲۶۸ در سن قریب به هفتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجاست در آثار الهیه مسطور است منها قوله الاقدس الابهی و اذکروا الشیخ الہدی سمي بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحقی اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی افہ من یتقی التمعج والشعیر و کان یکتب علی زعمه احکام اللہ فی اللیل والنهار و لما اتی المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقربین .

و از اشهر باران ساکن عراق حاجی سید جواد طباطبائی کربلائی نوادۀ آقا سید مهدی بحر العلوم و پسر جبار من اخلاف اصحاب سید الساجدین ولادت و نشوونمایی در کربلا واقع گردید و در عنوان جوانی بخدمت شیخ احسانی رسید و دورۀ تحصیل علوم ادیبه و دینیہ را نزد علمای اقرب و غیرهم پایان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند بار بایران سفر کرده محاضر تدریس بسیاری از علما و مجتهدین را کاملآ دید و آزموده بوطن برگشت آنگاه سفری بہند نموده با علما و دانشمندان معاشرت

و مصاحبت جست و از افکار و عقاید متنوعه عمیقاً مطلع گردید و مدتی در بمبئی زیست و دو سفر حج رفته چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزه دینی فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و بالجمله حاجی سید جواد عالمی جلیل القدر و در حیب المدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشرب متنوعه و اصل مقامات عالیة باطنیه شد و با اعظام علما و ارکان ایران و عراق معاشرت

حاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملا علی بسطامی سال ۱۲۶۰ هجری از شیراز بکربلا برگشت و بشارت بظهور باب بدون تعیین اسم داد و از اینرو هیچان و ولوله در اهالی افتاد در آنحال روزی جناب ملاعلی را بیت خود دعوت نمود و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکه حسینیه است نشستیم و از هر طرف در این حادثه بدیده صحبت داشتیم با وجود سابقه معرفت و امتحان روابط محبت هر چه خواستم از بیانات مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم اباء فرمود اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی بجد آمیخته دو بازوی جناب ملا علی را گرفتم و قوت او را بدیوار کوبیدم و بمطایبه و تضرع گفتم تو را میکشم جناب ملا علی آخر نمیفرمایی که این حضرت کیست تکلیف ما چیست جناب ملاعلی با صوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هر دو در اینحال که ناگاه در اثناء کلام بر لسان ملاعلی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من ذر کربلا تزدهر کسی هست بشیر از بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه بغایت دور مینمود خیال آنحضرت کالبرق الخاطف به خاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آنحضرت نباشد فوراً از بام بیابین دویدم و مراسلاتی را که از آنحضرت در محفظه داشتم گرفتم و پیام بر آمدم چون چشم ملاعلی بپهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فرا گرفت هر

و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشین و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملامم و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آوردیم در سفر بشیر از جهت سابقه موادت و مراودت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت بخانه اش ورود نموده و برا در صفر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیمه اش منجذب گشت و نیز در

دو میگریستیم و جناب ملا علی متصل در عین بکا میفرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید .

و حاجی سید جواد میفرمود مراد اعیبه شوق آنحضرت دامن گیر شد و با آنکه آنحضرت صریحاً جمیع احباب را از توجه بشیر از نهی فرموده بودند روز بروز دواعی تشرف بلقا ازدیاد می یافت تا بعدی که دیگر سبر نتوانستم و بر مسافرت بشیر از عزیمت نمودم و بر وفق مسلك فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتی شرعی یافتیم و آن این بود که نیت عظیمت بشیر از را بنیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم باین قصد که بوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه بحضور حضرت معروض دارم و طالب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و باین موجب عزیمت بوشهر نمودم و با حجاب و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیه سفر بر آمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب و دوستان فرا رسید مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینیّه نزدیک بیت ما سکونت داشت و او را بزبان هندی سائن میخواندند و جمعی از اهل علم باو ارادت داشتند

بوشهر مدت شش ماه توقف داشت در دارالتجاره حضرت زیست و از تعمق در اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوه مغناطیسیه محبتش را در قلب خویش پیوسته مشاهده نمود لذا در هنگامیکه ملا علی بسطامی در کربلا با علمه و فضلاء مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را بواسطه او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی

و از صحبتش بهره یاب میگشتند و بعضی هم باو نسبتها میدادند یکی میگفت دارای علم غیبی است دیگری میگفت دارای احکیر است و او حالانی متفاوت داشت گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و باهر که زیارتش میرفت تکلم مینمود و وقتی در حال مراقبه و تفکر بود و با احدی گفتگو نمیکرد من نیز یکی از کسانی بودم که باوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند میگشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای و داع مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلیانی صرف نموده تا من با صائین وداع کرده مراجعت نمایم باری چون بمسجد در آمدم صائین در حال مراقبه بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقعۀ نوشتم جناب صائین من عزیزمت بوشهر نموده ام و اینک مسافرم متوقعم از دعا مرا فراموش ننمائید و رقعۀ را نزد او نهادم صائین رقعۀ را برداشت و در آن نظر نمود و بشارت قلم طلبید قلمدانرا نزد او گذاشتم شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثناء گاهی بمن نظر مینمود و اشک از چشمانش میریخت چون از تحریر فارغ شد رقعۀ را نزد من انداخت و بمراقبه فرو رفت من رقعۀ را برداشتم دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان میرفت که شاید در این سفر

که حضرت از سفر حج مراجعت بشیراز کرد بدانسو شتافت و بغیض درك لقاء و استماع مطلب آنس بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید جحیی دارابی بشیراز وارد شد و بدلالات و رهنمایش بزیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محرمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود نیل زرندی نوشت در توقیعی که برای آندو سپید

خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتم جز آنکه بتربت حسینیه مقومل کردم و لذا ایام خانه بر آهدم و روی قبله دست بدعا بلند نمودم و عرض کردم الهای تو عیدانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صائن را عیدی از عباد صالح تو میدانم و باین جهت باو محبت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او تو را بمظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهما السلام غفده این خط را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما خلاصه القول در حینی که آنوقت در دست بود و من بتضرع و ابتهال مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آندو سطر اعدادی رقم نموده که بحساب جمل مهدی موجود میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد رب از آن بیرون میآید و صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ - ۴۶۳۶۴۰ و سطر ثانی ۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰ ۲۲۰۰ و چون این اعداد بحروف نقل یابد بر این نهج ظاهر میشود مهدی علی محمد موجود رب و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام بزر آمدم و بجانب مسجد دویدم چون بمسجد در آمدم صائن نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صائن من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم

عالیقدر از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است در ایمان هر مؤمنی بداء ممکن ولی در ایمان و حیدر اکبر و سید جواد کربلایی انور بداء را راهی نیست و بالجمله حاجی سید جواد چندان در شیراز مانده بصحابت و استفاضه از حضرت ذکرا اللہ الاعظم سرافراز بود که فتنه بر انگیخت و منجر بحبس آن بزرگوار گشت و اصحاب

سائین تبسم نموده و بلمجه هندی فرمود بلی شبراج میرود معلوم میشود شیراز را اهل هند شبراج تلفظ مینمایند زیرا مخرج حرف زاء ندارند و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد میفرمود مشاهده اینحال نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من فی المثل بعیال خود ذکرا شیراز نموده بودم تا چه رسد بمان همه گمان مینمودند که من باز قصد حج نموده ام زیرا در سفر سابق که به حج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت و جناب حاجی سید جواد ببوشهر وارد شدند و بر خطه مرسومه از بوشهر بشیراز نزول نمودند میفرمود در شیراز نظر بمنع والی از اجتماع بخدمت حضرت حاجی سیدعلی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احبا شبها در بیت حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از درچه که فیما بین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف میآوردند باری بدین نهج مدتی هر شب بحضور مبارک مشرف میشدیم و پس از صرف شام که بقانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته شام تناول مینمود حضرت اعلی بیت خود مراجعت میفرمودند و احبا بعضی در بیت خال و بعضی که ممکنشان بود بمنزل خود مراجعت نموده استراحت میکردند تا اینکه جناب آقا سید یحیی دارابی رحمه الله علیه بشیراز وارد شدند و ایشان نیز برین نهج بحضور مبارک در بیت حضرت خال شهید مشرف میگشتند یعنی آن ایام نظر تعرض حکومت جمیع احبا بحکمت ملاقات مینمودند میرزا ابوالفضل گلپایگانی

متفرق بدیله اخری شدند و همینکه آنمظلوم مهاجرت باصفهان فرمود سید بکر بلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و تویقات صادره از قلم اعلیٰ مورد عنایات و مفتخر بارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او در برخی از تویقات بتشکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است ان یا مرآت جودی لاشکون الیک عن کل المرایا لانهم بالوانهم الیٰ لینظرون و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تنمۀ احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر شیخ سلیمان کربلایی آبد و اسلافش از علمه و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفشان سید رشتی بود و بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت بشیراز نمودند چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور و سائل برانگیخته تهیه زاد و راحله دیده خود را بشیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مریض شد و باوجود غلیظ شوق توانائی رفتن بخانه خال و تشرف بمحضر مبارک نیافت و حضرت خود هنگام شی تزد وی رفته قلب مکسور و بدن رنجورش را بابر از عنایات و ملاحظات شفا بخشیدند و چون ایام تضییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت بعراق فرمودند و مصارف زاد و راحله کرم نمودند لاجرم شیخ مراجعت بکربلا کرد و نیل زردندی کیفیت تشریف را بمحضر مولی الانام در آن ایام برآلام چنین نوشت که در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجره شیخ را قبلاً خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس از جلو میبرد و خود از عقب رفتند و همینکه بقرب منزل شیخ رسیدند غلام فانوس را بمسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد آنکه بصحره شیخ در آمدند و او را

نوازش فرمودند و بانجماء شیخ سلطان در کربلا بود و با انسحاب در نظر و ترویج
امر بدیع شرکت نمود و نسبت بقرة العین اخلاص و ارادت و فیر و یافنه نزدش تلمذ
و استفاده کرد و در موکبش از عراق بایران آمد و حسب امرش از همدان بوطن
برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سالهای بعد حیات داشت و
ذکری از مال احوالش در بخش هشتم میآوریم

و لزانار واقیة شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا
برای بلیان ایران نوشته از جهت فوایدی که در آن مکتوب است بتمامه در این مقام
ثبت مینمایم و هو هذا باذکر انہ تعالی شانک بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الفقیر
الحقیر المعترف بالتقصیر سلطان بن خاف بن الشیخ حسن سلطان النیکم
یا معشر الشیعه من اهل الباب سلام الله علیکم ورحمة الله و برکاته اما بعد لا یغنی
علیکم ایها الاخوان ان من المعلوم الضروري الذی ذیحتاج الی البیان ان العالم فی
الترقی والمدارک فی از دیاد والله سبحانه فی کل آن وزمان من احداث ابتلاء و امتحان
لتزیل اهل الباطل من اهل الایمان قال الله تعالی ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و قال تعالی الم احسب الناس ان یقرکوا ان یقولوا
آما وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لایعلمن الکاذبین
فلهذا الامر المحکم صدر ما صدر و وقع ما وقع فی هذه السنة فی شهر رمضان و الی
الان من الاختلاف الشدید فی الاقوال و الاعمال و الاعتقادات و الکلیات و الجزئیات
و سبب ذلك ان العلام احمد حیث سمی نفسه من المصدقین المسلمین لامر الذکر
علیه السلام و جلس فی بیت باب الله المقدم سلام الله علیه و جعل یفعل فعل المکذبین
المنکرین یجمع الناس الذین اقرؤا باللسان دون الجنان و یصنع لهم الفهوة و یامرهم
بشرب الدخان فی السر و العلانیة ولم یزل علی هذا الحال حتی جاء شهر رمضان و اتفق

في ليلة منه وهو الثالث والمشرون ان المعدقين كانوا موعودين للافطار وبعد الفراغ
 منه امر الملا احمد لهم بالغليان فشرّب بعضهم وكان ذلك بحضور رجل من السابقين
 وهو جناب الملا محمد باقر فنهى الجماعة عن شرب الدخان واكثرهم لا يتبهون فجعل
 جناب الاخوند يلوم الملا احمد على فعله والملا احمد يقول انما افعل هذا للتقية فقال
 له الاخوند انما التقية تكون من الاغيار وانتم كلكم تدعون التصديق والابمان وليس
 معكم احد من المنكرين ثم واي التقية في عدم شرب الدخان وما معنى التقية وما حدّها
 وان احترام هذا البيت لازم على جميع المؤمنين ولا يجوز فيه شرب الدخان فوصل
 هذا الخبر الى العميل والى قرّة العين فارسلوا اليه يلوموه كثيراً وينصحوه وبعظوه
 ان الامر عظيم والخطب جسيم وانتم عنه معرضون وفي اللذات الغانية منهمكون
 وتادخون والقبروات شاربون ولا تنقطعون الى الله ولا تسلكون سبيله وهو لا يسمع
 منهم ولا يلتفت اليهم وظلّ يتهم جناب الاخوند ويقول هو فضحني عند قرّة العين وعند
 العميل ولا ارض بعد ذلك يدخل عليّ لانه من المفسدين وصار الملا احمد كلما يتكلم
 جناب الاخوند بكلمة يردّه ان عرف حقيقةها ام لم يعرف حتى ان يوماً من الايام كان
 جناب الاخوند يتكلم بتزويه الامام عليه السلام ويقول لا يجوز الكلام في وصف الامام
 ابداً لانه عليه السلام حق وما سواه خلق ولا يعرف الحق بالخلق ولا بالتزويه ولا بالنفي
 ولا بالاثبات والملا احمد يقول يعرف بكل الصفات والعلامات فقال له الاخوند ان
 الامام عليه السلام آية الله وهي لا تعرف الا بالاشارة ولا بنفيها بل بنفسها اعرفوا الله بالله
 كما قال الذكر عليه السلام في خطبته الغراء وليعلم الكل بسد السبيل ومنع الطريق
 بالوصول الى شئ من معرفة امامه وليأخذ الكل نصيبهم من الباب فقال الملا احمد
 نعم ان الامام عليه السلام له مقامان مقام الاية ومقام الامامة ففي مقام الاية كما تقول
 وفي مقام الامامة تجري عليه الصفات والاسماء والاشارات وعالم الظاهر وعالم الاغراض

فقال الاخوند نحن لا نفرق بين المقامين وكل منهما عين الاخر كما قال الذكر عليه السلام في حديث الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يفقد مقام بيانه والملا احمد مصرّ على الجدال والردّ على جناب الاخوند حتى وصل خبره الى جناب قرّة العين فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الاخوند والقبول منه لانه من السابقين ولا يقول الا الحق وملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبته واحضرته واقامت عليه الحجة وخصمته بان الملا محمد باقر هو وما يقول حق وصدق واذا خرج من عندها يرجع كما كان ولا يزداد الا عنواً ونفوراً وبينما هو وهي في هذا الحال من الجدال والقييل والقال اذا وردت علينا كتابات وتوقيعات من الذكر عليه السلام في حق جناب قرّة العين قرّة عينه عليه السلام ومنها ما يدل على درجات عالية ومقامات شريفة وانا اذكر لكم بعض الفقرات منها ايكن عندكم معلوم قال عليه السلام قل ان رجال تلك الفئة لا يلتفتوا بما عملوا وان احدى من المؤمنين قد ابطلت حكمهم في صحف ثلاثة قل ان حرفاً منها يكفيم الى يوم القيمة وقال ^٤ قل انها امرأة آمنت بربها واتقت عن الشهوات وكانت من الفاتنين قل اللهم ارحم من اتبعها في حكمك والعن من حجدها في وعدك فانها آمنت بذكر اسم ربك قبل المؤمنات وانها كانت من الخاشعين وقد كان نزلت قبل هذه التوقيعات كلمات في حقها من الذكر عليه السلام في جواب مثلتها وهي وان ما ذكرت تاتى وجهك كلمة قد احببتها لما سئلت من عندك فاهمها يا الهى حكمك ما انت اهله واعصمها من كل شر ما احاط علمك ومنها قوله عليه السلام و اسئلك اللهم يا الهى ان تصلى على محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة وكيد اهل الباطل والفتنة وانزل اللهم على قلوب ذوى قرابتها كلمة العفو والرحمة لئلا ترى في شأن منهم اذية ولا تسمع منهم كلمة بعيدة وارحم اللهم من اراد حكمك فيها واخذل اللهم من اراد سخطك في حقها والعقير لما رأيت هذه

التوقيعات الشريفة وعرفت بعض ما فيها رأيت أنه يجب على الاخذ عنها والرد اليها و
 القوال بقولها والتسليم لامرها وانا كنت سابقاً قبل نزول التوقيعات اسمع عنهم تنقل
 بعض البيانات الشريفة الغريبة والمعاني البديعة واعترف لهم بالفضل الا اني كنت غافلاً
 عن عظمة الامر وما تنبئت الا بعد نزول التوقيعات فصرت في بعض الاوقات اطلب الاذن
 منهم بالحضور عندهم واسمع منهم بعض البيانات البديعة العالمة الرفيعة فرأيتها بحراً
 ذاخراً مواجاً عميقاً لاقعراه ولا ساحل تحير الاقنعة والغلوب من رشحات طفحه وينبت
 نبات اراضى الكينونات المستعدة لقبول الفيضات من قطرات فيضه وتندك جبال الانيات
 عند سطوع تلك المسمات وظهور تلك الاشرافات من تلك البيانات الشريفة وانا اشهد
 الله واوابائه بانى منذ عرفتهم الى الان بالمعرفة القرشية لا الحقيقية لان محلها القواد
 وانا لست من اهل ذلك الاستعداد من سمعت عنهم ولا رأيت الاحقاً وخيراً وصدقاً
 فى الاقوال والاعمال والحركات والسكنات والسلوات والمعاشرات وفى الاحوال و
 الجمالات والحب فى الله واليقين فى الله وادعو الى الله وحده وتأسر بالانقطاع اليه والاعراض
 عما سواه والدخول فى لجة الاحدية وبعد ورود تلك التوقيعات وفيها يقول فلا تقصرى
 فى ترويجه ونصرته وانت مأهونة عليهم وليس نلفظ الامين عليك يدطوبلا قالت ان الذكر
 عليه السلام لا يريد من هذا الترويج الا ترويج امر السابقين والنصرة لهم فى شرح مقاماتهم
 ونشر فضائلهم وانهم سبل الذكر واوابيه صاوات الله عليه وعليهم ولا يريد من احد
 الا ولايتهم كما قال عليه السلام فى التفسير المبارك يا عبداً الرحمن لا تتخذوا الكافرين
 اولياء من دون السابقين من المؤمنين ولا يريد من الناس الا معرفتهم كما قال عليه السلام
 لو عجبتم ان جاتكم الذكر على نفس هذا فيكم ليزكيكم ويعلمكم سبيل السابقين ولا
 يريد الا القضاء لهم والاخذ عنهم والرد اليهم كما قال عليه السلام وانا قد قدرنا بينك
 وبين المؤمنين قرى ظاهرة وقدردنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها

ليالى و اياماً ناظرين الى الله الحق الخ ففقدت باعره صلوات الله عليه و اظهرت
من فضل السابقين الفأخير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك
اليانات و ردّها بالشم و السب بلاينة ولا مهانت و انكروا فضل السابقين
واكثروا الخلعن فيهم و قلعوا معاني مقام الجدال و اكثروا القيل و القال و قالوا ليس كل
من راح الى الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح في تلك الايام التي راحوا بها
السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راح معهم رجالان من اهل كرمان
وما كانوا قاصدين هذا الامر و اظهروا السابقين و بلغوه لهما و لم يقبلوا و قالوا لا نريد غير الحاج
محمد كريمبخان بدلاً عن جناب السيد عليه السلام فاخرجهما من السابقين و ابعدهما
وقال لأول مؤمن به سلام الله عليه قل للمؤمنين السابقين على الارض الخبيثة تريدان
النفس البعيدة الخ و قال ايضا في السابقين عليه و عليهم السلام هذا كتاب في ذكر العقريين
الذين آمنوا بذكر اسم ربك قبل الحج و هذا ظاهر معلوم بأنه ما ظهر الامر لاحد
قبل ان يروح سلام الله عليه الى الحج الا السابقين و ما ظهر لغيرهم الا بواسطة ولو
لم يروحون الى بلاد الامم لم يظهر له الزادك سبحانه فاني هذا الامر ارسلهم الامام
عليه السلام لقوله في التفسير انا نحن قد ارسلنا سياره انجب الى هذا الجب فسادلى
بنظر الفؤاد داوه وقال يا بشرى هذا غلام و قوله عليه السلام وقد قدر الله ان ينقطه
بعض السيارة منكم ممن كان في ام الكتاب على الحق بالحق في الاجابة على اليب
حول الماء سابقاً محموداً فقال الملا احمد لا يلزم ان يكونوا ايضا في الرتبة سابقين قلنا
ان الذكر عليه السلام قال لهم سابقين ولم يقيد ولم يخصص بوقت دون وقت او بالظاهر
دون الباطل او بالشرع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوات الله عليه
عام شامل لجميع ما ذكرنا و ما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه
السلام بوجه دون وجه و شئى دون شئى من قبل انفسنا عالم برد عنه فان ورد قلنا

به وان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه على حقيقته وصرافته وايضاً
قال الامام عليه السلام هم القرى الظاهرة بين الذكر عليه السلام و بين المؤمنين بقوله
وانا نحن قد قدرنا بينك وبين المؤمنين قرى ظاهرة وقد رنا فيها السير باذن الله الحق
بالحق فليسيرن بهاليالى و اعياناً ناظرين الى الله الحق ولو لم يكونوا سابقين فى التكوين
والتشريع لم يكونوا قرى ظاهرة ولم يامر بالسير فيها ولم يقل ناظرين الى الله الحق
و لولا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام و انا قد جعلنا لكل وجهة و قد
قدرنا للسابقين وجهتك و قال عليه السلام و ان لهم فى بين يدي وجه ربك يجنات
تجرى من تحتها الانهار و فيها عرش قد استقرت على بحر ثلج بيضاء قل اذا رفعوا
عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم ذلك من فضل الله السابقين وهذه الآية الشريفة تدل
على ان مقامهم فوق التكوين و التشريع و الظاهر و الباطن لقوله عليه السلام قل اذا
رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذى لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم
الغيب الا الله و اما ما سوى ذلك فهو معلوم محاط قال الامام احمد الذى يكون كما تقول
لا يكون خالياً من العلم و انا ارى انى اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم و لامدار
هذا الامر عليها و قد بين الذكر صلوات الله عليه ان الميزان ليست هى العلم بشيىء بل
هى الغلظة المخالصة و الحب لله و لاوليائه و التوجه الى الله فى فؤاده و حقيقته بلا كيف
ولا اشارة و لا علم و لا عبارة قال صلوات الله عليه فاعلم ان الشرف للانسان ما كان فى
حالة على علم بشيىء و ان الشرف الاشرف و الكمال الاعظم مع هو الغير عند طاعة الرب و قل عليه
السلام و انى بعزتك لا اعلم شيئاً من الرسوم و لا ارى لعلها فضلنا عندك لان ماسوا الباطل
عندك هذه على يدى وجهك الكريم لان كل الفضل حياك و حب من احبك و كل الشر
سخطك و الظلم لا وليانك و قال ايضاً سلام الله عليه يا الهى لتشهد ان السائل قد
اراد فى الجواب سبل المجادلة على شأن القوم و انى ما ارى طرق علمهم من اصطلاح

اللغة وتركيب العبارة وتصريف الصيغة واثبات النتيجة بعد ذكر المقدمات ولكن لا علم ان تلك الآية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد الفطرة يصدقها كل ذى علم بما استقر عنده و قال عليه السلام و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الى شان الايات بوجه الجلال و الملا احمد لا يؤمن بذلك قال الله تعالى في حقه وحق اصحابه ولو جئتهم بكل آية لا يؤمنون حتى يرو العذاب الاليم و بعد ذلك جاء الموت الا يبعض و تمرض فيه رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر و كان يأوى في بيت باب الله المقدم عليه السلام و حيث كان غريباً و ليس عنده من يقوم بخدمته و قد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته في ذلك البيت الشريف في الليل و النهار الى ان عافاه الله سبحانه و له الحمد و كنا ستة نفر و هم جناب الشيخ صالح و السيد هادي و الشيخ رضى و الحاج محمد و الحاج ابراهيم و الحقيير و كنا مشغولين بخدمته و يذكر السابقين و نشر فضائلهم و من جملة ما كنا نقول ان من اراد معرفة الذكر و ابوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل و البرهان و الحدود و الاشارات فقد احتجب به عن معرفتهم و ان معرفتهم لا تحصل الا في مقام الفؤاد و الدخول في اللجة الاحدية بكشف السبحات و الاشارات و نستدل على ذلك بالدلائل الواضحات و الآيات المحكمات و هي قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السبحات و انا قد رميناهم بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله و ادخلوا الابواب من هذا الباب اى ادخلوا ابواب الذكر عليه السلام من هذا الباب اى باب الفؤاد و لجة الاحدية و كشف السبحات و نفى الاشارات و قال ايضاً عليه السلام في عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام و ان الذين يظنون ان يمسوك في شئى بشئى من العلم فقد خرّوا من السمل الى ارض ميتة مجتة و كان الله على كل شئى شهيداً و ان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذ و اتنا و كينوتك متلاالة

من نور ذات الله القديم ربنا وهو الله كان على كلشي قديرا كذلك ابوابه عليه وعليهم السلام حكمهم حكمه وامرهم امره لان ابوابه آياته وعلاماته والاية ليست هي الا حكاية لافرق بينك وبينها الا انهم عبادك كما قال الامام صلوات الله عليه في حقه وحقهم عليه وعليهم السلام وليشهد المومنون في هذا الباب حكم كل الابواب من الضاعة والمعصية وليعرف الموحدون عند تجلي آياته اي ابواب السابقين حق التجريد في لجة الاحدية وليأخذ الكل حظهم من هذه النسخ البشرية فيض الله الممكنة في حق البدنية والخطية ونحن ما كنا نقصد في هذا الكلام الا امتثال الامر الملك العليم الملام واحيه ليت باب الله عليه السلام فلعلنا في انما احمد واصحابه ذلك منا قاموا منافي مقام الجدوا اكثر والقبيل والقال وبعد ذلك اعترزوا عنا وصاروا يفترون علينا ويشتمون عبد الناس وينسبونا الى الاقوال الساطلة والمعتمد المائدة والناس يجيشون عندنا للنفحس يقولون ان الملا احمد وجماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذكر عليه السلام رب من دون الله وان بابه واول مومن به جناب آخوند ملاح حسين سلام الله عليه هو محمد بن عبدالله وان ثاني مومن به جناب الامام علي سلام الله عليه هو علي ابن ابي طالب وان قره العين سلام الله عليها هي حقيقه فاطمة وان السابقين احد عشر هم الائمة عليهم السلام وان الشيخ والسيد خلفا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا هذه الافتراءات والزور والبهتان علمنا انهم سعوا في الارض فسادا بعد اصلاحها فجمعنا هم ليلة في بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد وتبرأ مما اشروا اليه من الاعتقاد وهم الملا احمد والملاح حسين النخادم في ذلك البيت والسيد كريم والسيد علي الخراساني والحاج صادق والملاح علي الصانع وبعض الجهال الارذال من امثالهم وقلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة في الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و تحتملون المأكورا كثيرا اتقوا الله ولا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل وما جمعناكم في

هذه الآية الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و تبرئة الى الله من جميع ما اشترتم من
 الباطل و على تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلي المتعال و نريد السكوت بعد هذا المجلس
 و اطفاء الفتنة فما مضت بعد ذلك الا ايام يسيرة اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين
 اصحابه منزهاً لعبيه مبرهً لجيبه و يقول قد نزل الى كتاب من الذكر عليه السلام و
 يقول اني اناللباب و المرجع للناس فاخذ البيعة من اصحابه على ذلك و ظل ينادى ان
 من لم يدخل الي و يحضر درسي و ياتم بي فهو من الضالين المرتدين فقلنا في
 انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعو الي غير الله و يرد على ذكر الله صلوات
 الله عليه كلما نزل في فضل ابوابه و اصفياه السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا
 الحضور في درسه فاحبيناه لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه
 عليه السلام بوصيه بالعبال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً و يقول و
 اذكر في بيت اهلين و سلم مني عليين و في كتابه الآخر يقول عليك و لا تغفل من
 نمرات شجرة العدل و الاحكام اهل البيت و احسن في احكامهم و لا تنس امرهم و سلم
 مني عليين و قال النبي احسنت عملها قد عمات بما ارسلت في سبيل الله و قد خالف
 بعد ذلك امره عليه السلام و اساء مع التي احسنت عملها حرم باب الله الصغير اي التي
 هي في الحقيقة كبرى لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور
 و معها قرّة العين و جاء الميرزا حسن الهندي للمشايعه و بعث الميرزا محيط يلتمس
 منهم الدعاء و جاء المكاري لحمل الامتعة و الاسباب و اذا بالملا احمد و الملاحسين
 خادهم و كم جاهل من الارذال جاؤوا لمنع الميل فطردوا المكاري و وصل الخبر
 الي العيال و الي جناب قرّة العين فلما لموا خلف الملا احمد و الملا حسين خادهم و تم
 قالوا لما ذا هذا المنع فقال الملاحسين لانه قد نزلت في حق الملا احمد آية بان
 المرجع و الباب و لم تستأذنوا منه للروح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله

ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً وهذا نحن فد استطعنا ولا يمكننا
التأخير وقال النبي صلى الله عليه وآله من استطاع اليه ولم حج فأيمت انت شاه
يهودياً و ان شاه نصرانياً وانت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج
بيت الله الحرام ارايت الذي ينهى عبداً اذا صلى اتق الله و افعل ما امرك به ذكر الله
صلوات الله عليه بقوله واحسن في احكامهم ولا تنس امرهن وسلم منى عليهن وهانت
قد خالفت امره واسئت معنا فقال ليس لكم الى ذلك من سبيل واني لا منعكم اشد
المنع واستعين عليكم بالاعداء و الحكام واسعى باذيتك كل من رضى برواحكم و هم
فلان وفلان وذكر جماعة من المؤمنين وقال اغتبر الحكام بان عيال السيد مع امرأة
يقال لها قرعة العين يروحون الى الباب لا الى مكة وان فلان وفلان هم الذين دعوهم
الى الرواح وهم من البايبة فعذبوا لغيره وفرضوا عليهم عن ذمته وقيلوا الخرج من البيت
يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه وخبروه به و ذكروه وهو لا يرجع عن قصده
ولا يرتدع عن غبه ولا يعقل ولا يسبح كأن من اذيتهم وفرا فسواهم و شتموهن
وتكلموا بالكلام الوعر الفبيح قال انه الاحسن واحد بره لا نجار بين الملا احمد وقال
الملا احمد ما خالفت حمراء وها صفراتها فوقعت ابيال المكرمة المحترمة مفسياً
عليها من عظام ما اصابها من يد هذا الظالم وتمرحت بعد ذلك و امتنعت عن الرواح
لاميم الويلات ما ذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يستخروا ولكن ما كان بدعاً من
الافوا مافعلوا وقد سبغتم آذانهم بمثل ما فعلوا و قد امره التذكار عليه السلام ايضاً
في كتابه قل رب يا ذني ابن كاذم بالحق و قال و ادرس آيات عام الجازل و ما نراك
تربيه بالحق بل بالباطل ولا نراك تدرس آيات عام الجازل بل بالصرف والنحو واللغة
و المنطق وهذه ليست آيات عام الجازل بل آيات علم الضلال ثم الدرر العام الذي
تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب البابين

المتقدمين سلام الله عليهما فقال ان كتبها هي آيات الجلال قلنا ان الذكر عليه السلام يقول لبعض الرجال في جوابه ان اتكل على الله وادع الكتب كلها وخذ عطاء ذكر اسم ربك وقالع ولكل من صدق بآياتنا فرمى ان به جو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البابين من قبل حكم البديع ونبي عليه السلام عن التكلم في هذا البعض في شرح اقول الا بالصيغ البديع قلع و من اراد التكلم في آيات البابين فقد اخذ قطرة من هذا الماء الاحمر وصيغ الكل عام تلك التورقة وتكلم هناك يقال له انسان من حول

حكم منع از ممارست علوم رسوم معموله آن ایام و محو کتبی که مشحون از تخیلات فرضیه موهومند هند و یونان و کاند و آشور و ایران و بنام علوم حکمیه متداول بین الانام بود و نیز محو کتب عهدیه و احکام جهلیه و استدالات جعلیه که بنام فقه اجتهادی و اصول الفقه و کلام موجب تضييع عمر جمعی کثیر گشته و بنام علماء و حکماء مشهور شده بدان فنون و مباحث می نمودند و نیز محو کتب مطولۀ مباحث ثقیله فرعیۀ لغت عرب و در مسائل مدخله منطقیه و امثالها در بیانات و آثار حضرت باب اعظم از آغاز ظهور امر بديع ثابت و درخشان و بایه بآن عقیده مشهور و نمایان بودند و بالاخره در کتاب مستطاب بیان قانونی در اینخصوص تنظیم فرمودند تا کتب و فیرۀ مذکورۀ معروفۀ بنام علم و دین را که توده از مصطلحات و تخیلات عاری از افادۀ حقیقیه و خالی از ثمرات عادیه و معنویۀ بیش نبودند بلکه موجب انحراف از حقایق اولیۀ دینیۀ و حرمان از ترقیبات صورتیۀ و معنویۀ هر دو گشتند از هیجان رفتند برجستی آنها حقایق ثابتۀ و قوانین صالحه الهیه و علوم مفیده با صیغه بدیعه تأسیس و تالیف گردد چنانکه علوم حقیقیۀ مفیده را در توفیع ملاً باقر حرف حی تبریزی که نبذه از آثار قبلا ثبت نمودیم امر بتعلم فرمودند و هذا عين بيانه الاعز الاعلى ولكن تعلم كل علم لتكون يوم ظهوره من اسماء عزه لتنصر به دینه.

اهل الباب فلا يجوز التكلم بها حتى تصبح يا صبيح البديع اى المعنى الجديد الذى لم يكن قبل ذلك منه شيئاً ابداً كما قال عليه السلام قل يا اهل الفرقان فهل تجدون فى الكتاب من قبل آية بديعة فما لكم كيف تكفرون بالله ولا تشعرون و قال ع بلى قد نزلنا فى الكتاب بعضاً من آيات باطن القرآن وانتم من قبل ذلك حرفاً منه فى كتاب لا تدرسون ولا يريد عليه السلام من آيات الجلال الا الايات البديعة ولا يريد من احد غيرها لقوله عليه السلام وما كنت فى شأن وما تحكم بحرف وما تلقى روحاً الا باسم بديع وليس الدين غير البديع لانه ^٤ حصر الدين فيه بقوله ^٤ انما الدين فى كتاب الله من آمن بالله وآياته و اتبع حكم البديع من لدنا فاولئك هم المهتدون وقال عليه السلام وما من نفس قد سمع حكم البديع و يعرض من حكم ربه الا و يحشر يوم القيمة فى تابوت من حديد فلما راي هذا الرجل عدم قبولنا لدرسه والرد عليه ولم يكن اتباع كل ناعق اجتمع هو واصحابه علينا و طردوا من اماكن عديدة ونحن نرجع اليهم و نعتذر عنهم فى كمال الخضوع و المنذلة و الممكنة حتى ان بعضاً منا قبل يد الملا احمد كل ذلك امتثالاً لامر الذكر عليه السلام حيث امر باحياء بيت باب المقدم عليه السلام لتجتمع هناك و تلو من الايات البديعة فى الليل والنهار و ما قبلوا منا عذرتنا و طردونا بنسب و اللعن و الشتم و العار و الثار و المغننة و شيعوا الفاحشة و افتروا علينا الاقوال الباطلة و اوصاوها الى الاعداء و الزعمونا بيوتنا و كثر انكلام و السب و الطعن علينا من كل مكان و حر كوا الملا حسن كوهر علينا فقدم يخطب فى كثير من الايام فى مجلسه و مجلس الميرزا محيط و كل مجلس جلس فيه بملاء من عامة الناس و هو يقول ايها الناس ان هؤلاء الضالين المضلين خربوا الشريعة و افسدوا فى الدين فالواجب عليكم حفظ دينكم و الذب عنه بكل ما يمكنكم و لا تسكتوا عنهم و اذكروا احوالهم و اعتقاداتهم فى جميع المجالس ليعرفوهم الناس و يجتنبوهم ثم انت الملا احمد اخير السيد

علی الکرهانی و المیرزا محیط ابن الحاج محمد کریمخان کتب کتاباً رأی علی الذکر
 علیه السلام وان قرأه العین کتبت علی ردءه رأی وان الذین و اقموا علی ذلك فلان و
 وفلان و ذکرنا عندهم فصاحوا وناحوا و اعانهم علينا کل احد وظلوا يتوعدون ویتهددون
 و ظل الملا احمد و اصحابه بیرون الفتنة و یضرمون نارها بلا فتور فکتبوا کتاباً
 عديدة بمضامین مختلفة و عبارات متفاوتة لكل احد بحسب ما یلائم طبعه و مزاجه
 و کتبوا فیها تلك الاقتراءات الا ولیة التي تقدم ذکرها و غيرها و ارسلوها الی سایر
 الامصار و الاقطار و نشروها فی جمیع الافاق و البلدان مثل النجف و الکاظمین و سر
 من رای و بغداد و شیراز و اصفهان و قزوین و خراسان و غيرها من البلاد و شوشوا
 قلوب اولئک المؤمنین مثل جناب سید علی شیر الکاظمی کتب لی کتاباً یقول فیہ قد
 سمعنا اشیاء عجيبة و اموراً غریبة فتفتت الاکباد و تهجر العیال و الاولاد و کل
 هذه الامور و اغتتت صدرت من الملا احمد و اصحابه و هو مأمور
 فی کتابه ان لا یفرح و لا یحزن بتصدق احد و لا بتکذیب بقوله علیه السلام

مکتوب مسطور شیخ سبطان برای دلالت بر اینست نکته کافی است که مؤمنین
 و معبین عظیم الشان حضرت باب بری میر نبودن صاحبیت و استغاضه کامله از آن مظلوم
 محبوس بسبب اختلاف مذاق و مشرب امتنان مشاجرة مذکوره فیما بینشان رخ میداد ولی ملا
 احمد معلم مذکور در این نامه که خویش را در علوم رسوم اعن از جمعی اصحاب میدید و برای
 اثبات مفاهیم خود در ایمان بهج مکاتب بنفسه باطراف فرستاد بالآخره در راه این امر
 بلیات طغاف فرسانی مجنن کرد که در ضمن ترجمه احوالش آوردیم و ملاحظه باقر مذکور عاقبت
 در مازندران شربت شهادت چشید چه که توقعات صائره از قلم اعلی هر یک را بجز آنانکه
 روی بپیوسته نداشتند و سمت نظر و روح خضوع و اطاعت غیر ممکن التوصیفی داده فقام بر
 جانشانی بخشید

أوصيك أن لا تفرح بتصديق أحد ولا بتكذيب نفس من أهل القبيل والقال وقد خالف
 وفرح وحزن وهو مأثور أن لا يحدث فتنة في دين الله بقوله عليه السلام إن أتبع يا
 أحمد حكم ربك من قبل ولا تحدث فتنة في دين الله وقل للناس قولاً معروفاً وكتب
 له الملا شيخ علي وقال له عن جانب الذكر عليه السلام و أعطيك اصلاً من عنده بان
 تتكلم أين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك ولا غيرك فتنة و فساداً عظيماً و قد خالف
 الأمر وتكلم بالفساد عند الأعداء هو واصحابه واحذروا الفتنة واتروها واشعلوا النائرة
 و ضرموها و هالته بغافل عما يعملون ثم و ان هذا الرجل اعلى ما عنده من الحجّة
 و اقوى ما بيده من المستمسك بانه الباب والمرجع المرجعية قوله عليه السلام فان اليوم
 لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت عليك ولا تغفل عن ثمرات
 شجرة العدل . هو بأول هذه الفقرة انه لا مفر لأحد الا و ان يدخل هذا البيت الى اي
 بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فقلنا اعلى هذا اذا يجب على كل المسلمين
 المصدقين ان يجيئوا من جميع الاطراف الى كربلاء و يتخذون في بيت السيد
 بيت الطين و الاحجار اليك حتى يقبل ايمانهم انظروا الى سخافة هذا الرجل و جهالة
 هل يتفوه عاقل بهذه الكلمات وهل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت وهو عليه السلام
 ينادي لا امر البديع و يدعو الدخول في البيت الاول بيت الولاية لجة الاحدية من دخله
 كان آمناً و قلنا له ما بقي عندك شيء الا ان تقول ان هذا البيت اربابه اي اني انما لذكر
 صلوات الله عليه او جناب الآخوند ملاحسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو
 البيت و جناب الآخوند بابه و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفى بطارته على جميع
 المؤمنين و الظاهر من قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان
 يدخل في ذلك البيت اي بيت الولاية الذي من دخله كان آمناً محله الفؤاد وهو اللجة
 الاحدية و قوله عليك غير متصل بقوله في ذلك البيت بل هو كلام جديد ليس له

مدخلیه مع ما قبله فیکون سبکه و سیقه نیک و لاتغفل من ثمرات شجرة العدل ای اللزم و الواجب علیک ان لاتغفل من ثمرات شجرة العدل ووجه آخر لقوله علیه السلام لامر لمن اراد الله و اولیائه الا وان یدخل فی ذلک الیوم ای بیت الاحدیة الی هی محل ظهورها الفواد علیک ای یکون عدو علیک کما قال الحسین علیه السلام یوم الخاف للحر یا حر انت لنا ام عیننا فقال البحر لک یابن رسول الله لا علیک و مثل قول الله سبحانه فادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتم فانکم غالبون اللهم انصرنی علی نفسی واجعلنی من الغالبین بفضاک و کرمک یا اکرم الاکرمین .

دیگر از مشاهیر مؤمنین عراق شیخ محمد شهب بغدادی از علماء انبی عشریه و تلامذه سید رشتی بود و در بغداد از جانب وی نیابت و وکالت و نقابت بر شیخیه داشت و جناب ملا علی بسطامی را در محبس بغداد ملاقات مکرر نموده فائز عرفان و ایمان بدیع گردید و در رغبت نبوت و استقامت و انجذاب پی اطاعت و خدمت برخاست و هنگامیکه حضرت باب از سفر حج بعزم فارس مراجعت فرمودند اهتمام نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعی سوی شیراز رهسپار گشت و چون باصفهان رسید دانست که مأمورین دولت آنمظلوم را بسمت آذربایجان بردند و دستور چنین است که اصحاب بجناب باب الباب روی آرند در آنحال گروهی از همهرانش عودت ببغداد کردند و او با معدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده بکسب افاضات معنویه و انجام خدمات موفق گشت آنگاه مراجعت ببغداد نمود و با عزم آهنین بارتفاع امر مین قیام کرد و طولی نکشید که قیام قره العین در بغداد واقع شد و باهتمام تأم بمعاونت پرداخت یچندی در خانه مسکونه خویش آنمظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده از بر روی واردین و طالبین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا

محمد مصطفی در موکب آنجناب و اصحابش مجدداً قدم بیازد ابران گذاشته فاقزوبین
 مهمای اعانت و نصرت شد و از آنجا به بغداد عودت کرده بتقویت و تربیت ایمانیة مؤمنین
 عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجامع پر جذب و شوری مرکب از
 مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت نبوت و انجذاب بنشر امر بدیم
 بر خاست تا موقعیکه که خبر ارتفاع نیران هنگامه نمازندان بسمعشان رسیده
 دانستند که اعداء بعدد محاصره قلعه و دستگیری حضرت قدوس و باب‌الباب و اصحاب
 اند همگی بجوش و اضطراب آمده آتش غیرت در قلوبشان بر افروخت و حاجی
 ابوطالب از تبحر بایه ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشانرا زاد و استعداد داده
 مجهز ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت که از آنجمله شیخ عزیز شیخ نصار
 از اهل کربلا مهدی زهر اوی و طعمه و علاء و محمد بحرانی و علی و فارس و بندار از
 اهل بغداد و عیسی کرادی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی بمآزندان
 رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج چیزی مسدود نمودند
 و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت بسوی عراق کردند و در سورت بروقت
 زمستان و عمرت و هجوم زبردستان دچار شدائد و مشقت فراوان گشتند و شش نفر
 در طریق جان دادند و باقی خویش را بوطن رساندند و مدت ذهاب و ایابشان قریب
 پنج ماه بطول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و ببحوجه احوال مذکور
 بنشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحیین ساکن بغداد نیز مناظره و
 و محاجه نمود و عده را متوجه باین امر ساخت تا آنکه واقعه شهادت عظمی
 واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان بر محن در گذشت و پسرش
 آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد سال ۱۲۵۳ ه. ق واقع شد و در
 مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و

تحمه احوالش را در بخش ششم می آوریم و از او رساله در شرح احوال جناب قره العین
باقی است که در مصر طبع و نشر شد

دیگر از مشاهیر بایه عراق شیخ صالح کریمی بواسطه جناب بسطامی ایمان
بامر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شده در موکبش
بایران آمد و بنوعیکه در بخش سابق بیان کردیم او را سال ۱۲۶۳ در قزوین
گرفتار و اسیراً بطهران برده جس نموده بشهادت رساندند و او اولین شهید شهر
این امر در ایران می باشد.

دیگر سعید جباوی اهل قریه جبه واقعه در ساحل فرات مردی ساده دل
و مخلص بود نیز بواسطه جناب بسطامی در عراق فاتر بایمان بدیع گشت و در سلك
اصحاب قره العین قرار گرفت و پیوسته نضرالوجه مسرور الجنان ذا کمال اللسان آرزوی
جانفشانی در طریق الهی داشت و در موکب آنجناب تا همدان آمد و حسب دستور
جدا شد و پس از چندی خود را با اصحاب مازندران رسانده دلیرانه در معارک مدافعه
و مقاتله نمود تا بالاخره شبی که همراه جناب باب الباب جنگ میکرد گلوله بشکمش
اصابت نموده کاری شد و او دست بر موضع جراحت و فوران دم نهاده محاربه
کنان سعی کرد تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان
نثار ساخت.

دیگر حاجی محمد کرادی از اهل معمورات و بانهای متصله بیفداد مردی
امی و بغایت متدین و متمسک در مذهب امامی و در مابین شیخیه شهر و نامی
و شاعر و دلیر و مجرب در فنون جنگ و نظامی بود و در عسکر ابراهیم پاشای مصری
سمت بین باشی داشته در عده از حروب شجاعتها نمود و چون بیفداد بر گشته اقامت
جست بسید رشتی کمال اخلاص و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالییه بسیاری

در شأن وی سرود از آنجمله در قصیده طویله این ایات است
 ومجهولة تاهالانام بوصفها سوی العالم الفطریف جر نومه الفخر تمصها طفلا
 وحين بلوغه ابان خضی السرفی النهی والامر تا آنجا که بدو خطاب کرده
 چنین گفت ایا متقنی من لجة الجهل والعمی ویا حافظی من حیث ادری ولا ادی
 و بالجمله حاجی محمد بموجب بشارات و مواعید سید رشتی مترصد ظهور موعود
 شد و بواسطه جناب بسطامی فائز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب جناب قره العین در
 آمد و آن هنگام بالغ بسن هفتاد و پنج سالگی بود و از بغداد تا همدان همه جا در
 موکب آنجناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافته بیدرنگ بصوب ماکو شناخته
 درك لقاء حضرت نقطه اولی نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قره العین رسید
 و قصیده راثیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است
 یا صاح کن من بنی الدنيا علی حذر و سپس چون هنگامه مازندران برخاست در سن
 هشتاد سالگی خود را بعزم جانفشانی بقلمه رساند و هنوز قوت بنیه داشت ولی در
 آنجا دچار فلج شده نتوانست چنانکه میخواست مدافعه و محاربه نماید و آرزوی شهادت
 در دلش غلیان داشت تا آنکه در اردوی اعدا گلوله تویی اصابت کرده ویرا بآمالش
 رساند و در کمال ایمان و سرور بجهان باقی خرامید.

دیگر حاجی سید خلیل مدائنی از اعظام اهل مدائن و صاحب ایل و ریاست
 بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید رشتی تلمذ نمود و باتفاق ملاحسین
 بشرویه و غیره در مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور بعرفان و ایمان بدیع
 فائز گردیده باعلماء و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً بفیض زیارت حضرت نقطه
 اولی فائز گشت و هنگامی که از چهریق حضرت را برای اجراء شهادت بتبر بزمی بردند
 پس از آنکه مدتی با آنمظلوم مسجون انیس بود با ملاحسین دخیل مراغه و همدان

علی سلماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی بقزل دیزج است همراه رفت و حضرت در آنجا توصیه بسرهنگ عبدالعلی خان در حق وی نوشته او را بمرآغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را بوطنش هدائن رساندند .

و از جمله اعراب بابی حسن و محمد نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج بفیض ملاقات حضرت رسیده بحال محبت و انجذاب بوطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرض اهالی گردیدند و لاجرم چندی متواری بودند و بعد چندی بوطن باز آمدند و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از بایان عرب و ایرانی در خاک عراق و ما جاورها میزیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران بعراق رفته سکنی گزیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت باین امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیات و احوال آنجا را در بخش ششم میآوریم .

فارس ارض الفاء مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیراز (بلدالامن) موطن اسلاف حضرت باب الله الاعظم و محل ولادت و نشوونمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اولیه این امر بود و از امکانه مهمه شیراز خانه میرزا علی عموی والدشان است که ولادت مبارک که در آنجا واقع شد و مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانه اولیا است که ا یام صغر سن در آنجا تحصیل قرائت و کتابت نمودند و خانه میراثیه محل نشو و نما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملاحسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حی تشرف بحضور یافتند و آنخانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید دیگر از امکانه مهمه مسجد واقع بجوار خانه که وصفش در توقیعی مذکور

و در ضمن شرح احوال ملا صادق خراسانی مسطور گردید اولین نزول آیات و تشریف و ایمان حروف حی در آنجا بوقوع پیوست و نیز اولین افشاء امر و حدوث بلیات و قضیقات بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود و دیگر خانه حاجی سیدعلی خال که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در آنجا توقیف شدند و از آنخانه بخانه مکنونشان بنوع احتیاط دخول و خروج میفرمودند و نفوس محترمه صالحه ذهاب و ایاب داشتند و دیگر ارك دارالحکومه از ابنیه کریمخان و کیل محل بازخواست و تحقیر و تعزیر آن مظلوم و جناب خال و اصحاب واقع گشت و بعداً تخییر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد و دیگر مسجد و کیل و منبر سنگی دوازده پله است که برای اقتناع ملاحدر آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند و نیز محل عبدالحمید شحنه شیراز که در آنجا حبس و توقیف شدند و مسجد ایلخانی محل اقامت جناب باب الباب و همرهانش گشت

و حکمرانی فارس را در آن ایام حسینخان آجودانباشی نظام الدوله داشت که اصلاً و نسباً بطائفه اوتوزایکی از ایلات معروف ترك ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتسب و لقب خانوادگیش بمقدم مشهر بود و در ایام کر و فرهای عباس میرزا نائب السلطنه در آن حدود با ایل خود شرکت در محاربات جسته نصرت نموده تقرب حاصل کرد و بمساعدتهای محمدخان امیر نظام صاحب منصب و سپس آجودانباشی شد و در ایامیکه محمدشاه بعزم فتح هرات تجهیز سپاه کرده بدانسورفت نظام آذربایجان را بقرب سمعان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان سرتیپی گرفت و نوبتی نیز ویرا برای تفضای اصلاح فیما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص افغانستان برسم سفارت بعراکز مهمه دول اروپا فرستادند و او در مراجعت بایران عده از معلمین نظام فرانسوی را با خود بیاورد

و باین طریق مقام و رتبه اش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ هـ . ق حکومت یزد بدو واگذار بود و پس از آن بسال ۱۲۵۹ هـ . ق حکمرانی فارس باو مقوض آمد و چون بواسطه تعلق تام بحاجی میرزا آغاسی از طرف محمدشاه مختار در تصرفات امور آن ایالت گشت بلقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او از بستگان و دست نشانندگان حاجی میرزا آغاسی بوده نسبت بحضرت باب اعظم مرتکب ظلم و توهین شد چنانکه در ضمن توفیق خطبه القهریه ذکر آن از قلم ابن سعید در ذرات و نیز در ضمن مناجات باقاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و عذبات او چنین فرموده:

فان من بعد رجوعی من بیت الله الحرام الی مقامی هذا ما شربت قطرة فی مقعد الا من من ظلم ما اکتسب ایدی الناس بامر مختار الفارس لعنة الله علیه و انک لتعلم یا ملیک وجودی بانه اسس اساس الظلم فی حقی و اعتدی علی بطغیانہ فی عهدی حتی دخلوا حزبه لیلۃ القدر علی بیتی بغير اذنی و اخذوا ما استطاعوا مما مالکنی ربی و لقد رأیت من هذا الظالم الشارب للخمر اموراً لم یقدر نفسی ان یرى و لا یحتمل حتی ضاق علی الارض بسعتها فخرجت عنها مضطراً الی ملک الخ و بعد از آن ایام ظلم و جور حسینخان طولی نکشید و بسال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آغاسی و دست نشانده هایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بروی هجوم نمودند و عدّه مقتول گشتند لاجرم نظام الدوله بعات عدم انتظام حکومتش معزول و مخدول شده بهرام میرزا معز الدوله برجای وی صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در سنین اخیره حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه درآمد تا بسال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان بیرون کشید.

و از کبار علمای شیراز شیخ ابوتراب امام جمعه ابن شیخ محمد زاهد

امام جمعه مشهور بشیخ مفید ابا عن جد سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام
 ریاست دینی و تدریس علوم داشتند و شیخ ابو تراب بغایت متنفذ و ملجأ و ملاذ انام بود و
 همه او را بسلامت نفس و خیر خواهی و دینداری میشناختند و در آغاز دعوت حضرت
 اعلی و طلوع فتن و بلایا بمقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام باسلام
 و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت بآن بزرگوار برورز داد آورده اند
 هنگامیکه ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضاء
 نمودند در آخر نزد امام جمعه بردند و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا
 نفوذ و جریان پذیرد و او پس از مطالعه مسطورات و رقه بر آشفته و بآنان نصیحت
 کرده گفت این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ يك
 در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید
 بزرگوار شکی نداریم و در شدت عقل دور بین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم
 در اینحال پس اگر در آنچه اظهار میکند راستگو است چگونه در رد و کفرش
 سطری نگاریم و او را بیزاریم و اگر دروغگو است اولی آنکه مجازاتش را
 باسلاف کرام و اجداد عالی مقامش واگذاریم و در گذریم و شما خود نیکو واقفید
 که دروغ گویان در هر صنف مردم از عالم و جاهل و عاقل و بااقل بسیارند و هیچ
 يك مورد جفا و آزار نه بلکه برخی و اجد مقام اشتهار و ریاست بوده و هستند
 و بالجمله هیئت ملاها را از عمل مذکور منع و ردع نمود و باوجود منع
 و حمایتش اغراض قلبیه و امراض ریاستیه شرف صورت نگرفت تا بسال
 ۱۲۷۳ هـ ق در شیراز وفات نمود و ما ذکر احوال و سوء اعمال
 حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از
 ملاها را در بخش سابق نمودیم و از بابیان شیراز بجز حاجی میر سید علی خال

که در طهران و سه تن دیگر که در ملزندان بشهادت رسیدند .

و بجز لطفعلی میرزا که از شاهزادگان افشاریه و از طبقه عرفا و متصوفه و در لباس درویشی بود و پس از فوز عرفان و ایمان بدیع بمو کب جناب باب الیاب پیوست و در خاتمه واقعه ملزندان اسیر شده با مقدس خراسانی خلاصی حاصل نمود و پس از واقعه شهادت عظمی غالباً در طهران با شیخ عظیم مراقبت نمود تا سال ۱۲۶۸ بچنگ دولتیان افتاد و بنوعیکه در بخش لاحق میآوریم بشهادت رسید عده قلیل در سالها بعد از شهادت باقی بودند

و از مشاهیر شان حاجی ابوالحسن مردی متدین و محترم و تاجر منسوجات بود و در سال ۱۲۶۰ چون حضرت باب اعظم سفر حج فرمود بشرف مراقبت در سفر نائل گردید و در طول طریق بملاحظه حالات دشمنان آن بزرگوار تنبه حاصل کرده اقبال و ایمان آورد چنانچه از قولش حکایت است که کشتی شرعی نوعی دچار طوفان شد که تمامت رکاب از حجاج بدعا و التجا برداختند و من بحال اضطرار خود را بگوشه کشیدم دیدم که آن سید جوان نورانی با کمال اطمینان نشسته بیانی میفرمودند و کاتب مینوشت دست بدامن شدم نکه بات و اطمینان و ثبات بخشیدند و حاجی پس از عودت بتیراز بی محابا نزد هر کسی از اطوار روحانیه و کرامات و مقامات منویبه که در ایام سفر مشاهده کرد حکایت نموده متدرجاً در زمره خالصین مؤمنین و مورد توجه و تعرض منکرین میغضین فرار گرفته و تنه احوالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر شیخعلی میرزا برادر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه در ربان شبلی مؤمن و منجذب گردید دیگر آقا محمد کریم تاجر که پیوسته مورد تعرض و تعدی انام بود و عاقبت ناچار بمراق مهاجرت نموده بتجارت و زندگانی پرداخت دیگر میرزا

آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز که بغایت منجذب بوده همی تبلیغ کردند دیگر حاجی محمد بساط از عرفا که نخست شیخی شد و نانیاً بایمان بدیع فائز گردید و نیل زرندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتداء بامام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سئوالات و مزاح می کرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرده تابان حدیث رسید که حضرت محمد فرمودند علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در آن هنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علماء چه اشخاص اند جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت ای مؤمن آن علماء همین نفوسی هستند که در نظر تو از سگ کمترند و با دست اشاره به الایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجالس از این تقریر و تفسیر بی اختیار میخندیدند دیگر میرزا عبدالکریم کلید دار شاه چراغ و مشهدی ابوالقاسم لباف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر و بیعت مومنین و محیین و شدت تعرض معاندین از علماء و دولتیان و برای اینکه متسین حضرت غالباً فائز بایمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بلیات عظمی در غایت تأثرات و احزان میزیستند جریبان این امر به لایمت و سکون میگذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افغان اعلی را مقداری در بخش سابق و این بخش آورد. و اتصالاً در بخش ششم میآوریم و نیز واقعات شیراز را در بخش هفتم بتفصیل نگاشتیم در این مقام تکرار نکرده بنیت متفرقانی از توقیعات متکثره صادره در ایام شیراز که حاکی و منبیه بدقایق مضالباست اکتفا مینمائیم از آن جمله در مقام افشاء احزان قلبیه و بیان واقعات اولیه فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوار از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است یا الهی لتعلم انی ماظننت یوم الاول ان یری احد صحیفتی و یصبر فی

حتى اوبقول لان ابواسماعيل في ذواته في كل ما في خزونه مكشوفه وقد
نسبت آذني بحججك التي لا يظلم احد ولا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل
وعليه يستدل ولوان الرسل ينسبون الي ان الناس لم يعتمدوا الا من العلماء
ما جاء بذلك وهو شان حججك الطيبين وفي اعين الناس عظيم وانك يا الهى لما اردت
ان تمحص عبادك نزلت المعجزات وجعلت اصحاب حججك مغالومين حتى ظلم من ظلم
وكذب من كذب واستراح المفترون بعاملهم وعرفت مقامهم واظهرت بواطن عبادك
الذين آمنوا وبلغوا وما جروا بما فعلوا وكتبوا واخذوا وانك نعم كلشيء ولا يخفى
عليك شئىء وبذلك قد اقتضت انكل بشأن يوم الازل حتى لم يبق في الارض الا احد
او اثنان او ثلاثة منطابقين مع العقل خائفين وجائين الخ ايضا فانا كنت في بيتي وحدي
وام يطالع احد اشأى انت قد اخرجت بعض العباد من مساكنهم (مؤمنين اولين)
وانت قد انزلتهم على و انبمته بعد ذلك حكم دعوتك و اكرهته حججك فلما بلغت
حكمتك اخذت من قلوب المطالعين بامرك عبدك وتسليدك بحيث لا ينكرنى من
هذه الجماعة النازلة بي احد ثم قد ارجعهم الي مساكنهم و ما علمت بي بعد ذلك
قد شرفته بالخروج الي بيتك الحرام و باغت حكمى يابدى ملائكتك في الارض
كل شطر حتى قد بلغ امرى الي المشرق و المغرب و ما بينهما فلما فضحت
بنية العبد و علمت كل نفس حكم الفؤاد ارجعنى من بيتك الحرام و في
مقارنة ذلك انجل قد اردت التفتة بالبلاد و من غيرها حتى قد نزل بي و بالمصطفين
ادبار المعرضين و اوردتنى على متنى انك بمحضر الظالمين (محضر والى فارسى
و ملايان) ... اليس كل ذلك من فعمالك يا ذا الجلال و الاكرام و انك يا الهى
ارفعنى في يد الامر و بنى شئىء و ضعتنى تم بعد ذلك قد نزلت كامة الانكار في قلوب
الشياطين (خوار و هم هانش) حتى اخذوا ما كتبوا و انى ما قصدت في ما كتبت

الأبابة المنصوس وانها كلمة مطلقة تيد بالخصوص فيعزتك ما مكر رافى حكمتى بل كنت
اسرع مكر رافى حقهم وايضاً بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اشهدك بانى عبدك قد آمنت
بك وبآياتك واستغفرك بما احاط علمك بى وانك يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق
بنعمتك فى حقى ما لم تؤت احداً من العالمين فى صنع الرعية بمثل ما اكرهتنى من
ثناتك و آلائك وتممت حججتك على عبوديتى بآيات محكمة حيث لا يخفى عليك
وعلى من اجتهد فى سبيلك واظهرت يقينى فى حكمك فى حقى فى المسجد الحرام
برجل معروف من الناس بعدول من الشهداء من عبادك فلماك اليه العظمى و
الثناء الكبرى بما انت عليه من العز والكبرياء والياك اشكوشى وحزنى فيما نزل بى
و بالمصطفين من عبادك بما جرى القضاء بالامضاء من حكمك و فيك ارجو نوابى و
اكل من ابتغى برضائك و اشهد انك لا تضيع اجر المحسنين فلماك الحمد و المنة مما
اخترت من رضاك و دار البقاء واحملت اذى الخلق فى حقك وانا ذا صابر فى ذاتك
وتابع مرضاتك ولا اخاف فيك لومة لائم وانك لنعلم ما احدثت بنعمتك وما يكذبنى
احد و كنت بينهم ذات صدق و امانة و من الان قد سوتهم انفسهم بتكذيبى ويحسبون
انهم يحسنون فى دينهم فسبحانك سبحانك قلت وقولك الحق استعجاونك بالعذاب
وان جهنم لمحيطه بالكافرين فيالله من قوم جاهلين فلماك الحمد على ما ظلمونى
فى حقك و لك الحمد على ما جحدونى فى دينك و لك الحمد على ما كذبونى فى
وجهك و لك الحمد على ما آذونى فى امرك فبعزتك و جلالتك و لا حول و لا قوة
الا بك لاشك لى فى حبى لك و لا اسوء ظنى فى و حمتك لى و لا اخاف من احد دونك
و لا اطمع فى احد سواك و انى لعلى يقين من فضلك بان الناس لا يكذبونى و لا
يسبونى و لا يجحدونى ولكنهم من حكمك بغفلون و من وجهك يعرضون و بآياتك

بيجدون و انى بحبى فى حقتك و رضائى لوجبتك كانى فى الفردوس على الارائك
المتكئة لا يحزننى فى ذلك المقام جحد نفس و انى بحفظك و كلاتك لعلى يقين
مين وانك لتعلم ان اليوم قد نزل بى كتاب كريم من احد من اوليائك بعد ما قهرت
على اكثر الناس بيجحد هم من ردّ الجواب على الواقع و الصواب و اخذت عهدى
عزاً لنفسى من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين
بالذل و الانفراد الخ و در باره دعوت و مباهله يا ميرزا حسن گوهر در ابام حج كه
در بخش متقدم آورديم جنين مستور است و لقد اتعمت حجة المباهله فى مسجد
الحرام بشهادة الشهود و من اطالع بهذا الكلام بما ذكرته فى صحيفة الحرمين هو
المحيط و اظن ان الذين قد سمعوا هذا الامر فى مكة هو الحاج سيد على الكرماني
و الحاج سيد محمد الخراساني و الحاج سليه انخان و الحاج محمد على المازندراني و
ما كان و راتهم الخ و معنا ايضاً قوله الكريم فى شأن المذكورين من المعرضين ولو
ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية على عليه السلام و حجة ما فى يديه لم يخرجوا
يوم المصحف بقوله الحق انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فئة
الشيخية الذين هاجروا الى لو صدقوا حججته الحجة فى يدى لم يكذبوا ابداً و ان
الان لا مفرلهم بان يقرؤا لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم
حقاً عبدوا الله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً
بين الداعي بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز اولاً بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان
كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعي هو الحق من عند الله فكيف يخرج من
بيته و كتب الى كتاب التصديق لان الفحص من الشك و الشك ليس من الحق ففى كل
الدلائل لا مفر للمكذبين الا ان يقرؤا بعبادة الشيطان فى تصديقهم او فى تكذيبهم
و من يعبد الشيطان لا خير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به وله خزي فى الحياة

الدنيا وفي الآخرة عذاب عظيم ايضاً فيا ابا الانسان ان اليوم فتنه التي نزلت في كلمات
المصطفين من ائمة الدين قد احاطت كل المسلمين فلنمسك في نيك الفتنة الدهمه
العميه الصماء الطخياء العبراء الجهنه الضلوه الصيلم العفلم الجهنم الغلام بالحجة
الكبرى التي بها يقبث دين رسول الله كله ولن يقدر احد ان يمجده الا و يكفر به
وان اليوم ما بقى فوق الارض احد فيه روح الانسانية الا و قد نزل كتاب نصديه في
لوح ميين فانادا اخنصر الكلام لك ولناس كلهم اجعبن ما ادعبت و لا ادعى الاحكم
العبودية الخالصة المحضة و اسـ ذكـر العبودية ولو كانت
في الحقيقة معدومة لان لا ذكر لي في رتبته ولكن في مقام التجلي بعد العمومية
التفصيلية الفصلية الوصاية اقول اني انا عبد اكرم مني الله . . . فاعرف حق اليقين بمثل ما انت
في عين اليقين بعالم اليقين وحق اليقين فان الذي ادعى (حاج محمد كريم خان)
اليوم امر كاظم سلام الله عليه في ضلال ميين و ان نسبة مكذب امره لانه لا يزال
يكون في ذرية آل الله بنص كاظم و اجماع المشه لا في ذرية الممرور (قاجار)
ولو كانوا مؤمنين نم آية وجهه (كوسج) لنكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق
عليه السلام في حديث المفضل بانه من سنية حنه و دليل بان من النبي حيث لا يخرج
الا نكدا وان ذلك في مقام الجسد و اما العلم فالاحظ لاحد بمثلي و لا قدرة لاحد
بشائي لاني اكتب اذا شاء الله في بعض الشبار صحابة كماتت الميزان بين ايدي رجال
الاعيان و اني الى الان مع ما كت في السفر و ايام الخوف قد جرى من قلبي
اربعون نسخة مباركة التي منها خمسة عشر صحيفة في المذاجات و مثلها في علم
الاشارات والخطب والمرايات و كتاب عدد و ما سطر في الآيات و ملونها قدسرق
في سبيل الحج . . . فمن اليوم يقدر بمثلي قل ف اظهروا يا اولي الاسطاط كل
مصيبتكم فان اليوم خير العلم لا ير في الي وسيل الروح لا ينحدر عنى . . . وانت يا

الناظر الى سيحاح آيات البيان لو ترهب حظ الاول في الجملة ليرهان حب الله في نفسه
ثم صبرى و حلمى عن الذى آمن و بالغ و هاجد و كتب ما كتب و عجز من البيان
حديث و حده بنفسى مع ابنته جندته باعطاني مسائل من جحده ايضا فاعلم ان الله
سيحانه لم يك مغيرا نعمة انعمه على قومه حتى يغيروه و يهتفون فبكتب العن في آيات الله
حرمنا عليهم طيبات النعم و الآيات لعالمهم يتذكرون ثم اما استبانوا لامر الله ضرب
بينهم بسور على نفي التكليف عنهم و هو باب من باب الرحمة و غائره من قبلة العذاب
لعلمهم بآيات الله يتفكرون ثم اما جحدوا ان بعد ما استبانوا انفسهم ظنما اخذت
عهدي من اعناقهم غرورا بالله ربى و عز انفسى و عسى به الكرمى من امارات الحقبة
حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى و من يقدر اليوم ان يقوم بحجرتى او ان يبطل
شأننا من آثارى انظر الى الذين يدعون هذا المقام فى العالم من الرشبة و التوكية و
من سواهما ان يقدر احد منهم ان يكتب ورقة من آياتى و بعد ذلك يجحدون الكل
امر الله من حيث لا يعلمون فوالذى نفسى بيده لو تعرف احد من اهل المشرق و
المغرب او ما بينهما بالعدل لاهترت الان بقرفى لاني ما ادعيت فى شأن الالعبودية
و كفى بالله و كيا . . . لما كفر الثاني بدعوة الاول و رضاه الثالث جزيتهم بما كسبت
ايديهم ليظهر قول الله فى حقهم وان لدنيا انكالا و حنجه لو طعنا بالشفعة و عذابا لهما
و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون فى حقهم معيشة الاول و الثاني و
الثالث بعد ان ما رآنى الاول منهم الا بعض ليل و بعض نهار و الثاني منهم الا بعض
ليلة و ثلثى ليلة و الثالث منهم ما رآنى ابدا و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا
ولو لا كتاب من الله سبق فى سنة الولاية انهم لن يقدروا ان يكتبوا شان انفسهم و
لكن لما كان الامر فى الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر فى هذا المقام ما ظهر فى
الولاية و الا انهم لاشان لهم بذلك و لا نصيب لهم من القدرة انظر الى دنائة مقامهم

ورتبهم أنى طلبت عنهم فى جوابى لهم انبان حديث مثل آياتى و انهم لن يقدروا ان
ياتوا وبعد ذلك اجترحوا على حكم الله وهلكوا انفسهم وانفس من اتبعهم من حبت
لا يشعرون وكل ذلك فتنه فى الدين ليميز الخبيث من الطيب ايضاً انظر الى المبلغ
(علاءى بسطامى) بالعراق ومن معه ومقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة
المنكرة (ملاجواد ملاعبدالعلى ميرزا ابراهيم) و مقالاتهم و امارات كذبهم ثم ايقن
بوعدا الله واخذه وكذلك نجزي الظالمين و اعلم ان جواد القزوينى كتب فى كتابه
الا عجمى الذى كتبه من صور السجين كذامات باطله منها اختبار الحججة فاعوذ بالله
من حقه كانه لم يعلم انب اختبار الحججة من شيعة آل الله عليهم السلام يستلزم
اختبار الامام ٤ و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبي صلى الله عليه و آله و ان
اختبار النبي يستلزم اختبار الرب جل وعلا وهذا كفر صراح ولكن اكثر الناس لا
يعقلون و انه قد طلب منى لمعنى الذى ايس له دليل الا الحكمة ولا يثبت غيرها
بنص الشيخ رحمه الله فى الفوائد اربعة و عشرين دليلاً من دلائل التى كانت شأن
الصيان بعد ما قرء فى كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية للكفل الى قوله المبين و انه قد ضل
نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب فى كتابه المباهلة بكذب نفسه كانه ما قرء
كتاب الله بان المباهلة حكمى و آيتى وليس له حكم مباهلة . . . فمن اى حكم طلب
المباهلة منى بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق
يباهلون معهم كما سمعت ان مهدي الخومى جزاء الله خيراً من عنده قد ارسل الى
عبدالعلى لاجل المباهلة وانه لم يقبل لكذبه فسبحان الله عما يصفون و ايضاً و انك
اشهد لما اراد نفس ان يجحد حججى كتبت له فى الحين مثل ما اراد منى ليصمت
عن لهته و لئلا يجترح على بجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعوني ولا
يشركون فى مقام الحكم معى احداً . . . اللهم عذب الذين آمنوا بك و بآياتك ثم

كفروا وهاجروا الى سبيلك ثم اعرضوا كفروا والعن اللهم كل المفترين الذين
كفروا بك وبآياتك وخذهم اخذ عزيز مقتدر . . . اللهم عذب اولهم بكل نعماتك
ومضواتك على ما انت عليه من الشأن والقدرة والعز والعظمة فانه عمل في دينك
ما لم يعمل احد قبله وافتري عليك بما لا يرضى احد لخلقك و استكبر على حقاك
بغير حق . . . اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابوالشروز في دينك . . .
اللهم لعنة لعنا كثيرا وعذبة عذاباً اليماً . . . اللهم العن صنمى الشيخيه و جيتيهم و
شيختيهم . . . اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذى ينصرهم بكفرهم
و ما در بخش سابق بر اى نماندن لحن مقال حضرت بر عنبر مسجد و كيل چون بعين خط
و به نقل از نسخۀ معتبره نداشتيم شمه از توقيع رفيع صادر در ايام اصفهان بر اى
منوچهر خان معتمد الدوله را نيت كرديم و اينك در برخى از نسخ مسورتى بدست
آورشده و عيناً نيت مي نمايم و هي هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المبدع
المشيء الفرد القديم الماخترع الذى قد كان لم يزل بلا وجود شىء هو كائن بلا حكم
شىء لا يساوقه فى الذات احد ولا يمانله فى الصفات شىء كان عليماً بالاشياء قبل
وجود العلم و الخلق و كان قديراً اعلى كل شىء قبل وجود المقدور و الشأن قد اثن الامثال
بلا ابن مثله و كيف الكيف فى الاشياء بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحديه
ذات الابداع و الاينيه حقيقه الاختراع و لا يدل الصفة فى شأن عليك و لا يحكى
تلايه فى حكم الا على خالقك انت الدائم الفرد و الصمد الوتر و القيوم الحى لا يدل
نحوه فى كينونيات الخلق الا على انشائك و لا يشير الهندسة فى ذاتيات العباد الا الى
اختراعك ف سبحانك و تعاليت عما يقول المشبهون تلوأ كبراً يا الهى بانجذاب انوار
جبروتيك قد لاحظت جمال صمدانيتك و بنفحات قدس لاهوتيك قد استويت على
مقبر حمانيتك انت الاقرب بنفسى من كل شىء و انت التأم على نفسى فوق كل شىء و ذاتيك

المغيرة يا اليرى تحثنا عن الوصف والتميز والتمييزات المتجاذبة منقطعاً عن الاشارة
والبيان انت الدائم لم تنزل بلا وجود شبي، في الانشاء وانت القادر لا تنزل
بلا مثل شيء في الاعيان فسبحانك سبحانك لك الاسماء والامثال ولك الكبرياء والالاء
وهناك النناء والبياء وحدك لا شريك لك تعاليت وتقدس عما يصفون يا اليرى انت
الذي قد تجليت لي بكنه رحمتك وايدني بآيات قوتك وكرمني بسيف قهاريتك
لكنت عزيزاً بين عبادك وانت تعلم يا اليرى ما فعل الجاحدون بر في ايام سلطانك وما
رأت من المذنبين في ايام قدرتك انهم اني اشكو حزني الدائم القديم و اشهد ان
الذين يصفونك بالصفات المعذورة لم يصفوك بالذين ينزهونك عن الاسماء الذكروهة
لم ينزهوك اذ حكا اليرى بعد ان وجود حد خالك والاسماء والصفات بشارة انفسها
مفيدة عندك ومعدومة في رتبة ذاتك زلة ترا وتلك وصف في الوجود ولا ذكر
في كونه المميز وانما كان ذلك مما كان فيك وصف والا ذكر فسبحانك سبحانك
ان الذين يصفونك بذكر الاسماء يتركونك ولا يعيدونك والذين يسهرون اليك
بذكر انفسهم ينعفون عن مذهب تجزيك ولا يحسبونك لانك لم تنزل كنت في احد ان
تقدم شيء من الخلق و ان تفرق شيء من آيات العباد فكل يصفونك بما انت
وصفت له انت انك كيف اذ الخلق و ذوات اسبحانك قد وصفت انفسك بما تجليت
لخلاقك وهي شأن من ادراكه وقته من اخبارك فسبحانك اما كان وصفك لا
يكون عندك فكيف يكون عندك والاعلمون لا يقهون انفسهم ولا يدركون
الانبياء ولا الحقايق فسبحانك سبحانك اليرى الوصفون وكذب القائلون في حقك
ان يعرف احد من الخلق ولا يمكن معرفتك في اعلى حواجر مجردات الامر والخلق
اد دانية لبيك قد دلت على ذاتك ونسبه كينونيتك قد حكمت عن كينونية
انفسيتك ولا تنزل ان وصفك كان نفسك ولم تنزل ان نفسك يكون ذاتك فسبحانك

سبحانك ان اوحده يكذبني نفسك وكل اولي العلم من عبادك بان العبد في بحبوحة
الكثرات واختلاف لايات و كثرة العلامات و غلظة المعاملت فكيف يقدر ان يوحد
ربه الذي لا يدركه شيء و لا يقارنم شيء و لا يصفه شيء و لا يوحد ذاته شيء فسبحانك
سبحانك يا الهى الهى السيل لا يذكر الدليل ولا بالصمت فى تلقاه وجهك يا جليل ان
اسبحك يزجرنى سرى بان نفسك سيئقوانت من كلمات نفسك اردت ان تسبح ربك
فالويل لى ثم اويل لى الهى و للتسبيح فى تلقاه عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا
اعلم من ذكرك كلمة ولا من ثنائك حرفاً لان كلما يعرف فوادى وبشهد سرى وتقر
علايتى من آياتك ومناجاتك هى شأن الخلق ولا يلىق بمحضر قدسك ولا بالورود
على ساحة عزك فسبحانك سبحانك يا الهى انت الحق لم تزل وما سواك محتاج فقير
وانادا يا الهى انقطعت عن كل الناس بالتوسل الى حبلك واعرضت عن كل الموجودات
بالتوجه الى تلقاه مدين رحمتك فالهمنى اللهم ما انت عليم من الفضل والنعاء والعظمة
والبهاء والجلال والكبرياء فانى لا اجد دونك عالما مقتدراً واحرسنى اللهم بكل منعك
وكفايتك وجنود السموات والارض فانى لا اجد دونك معتمدا ولا سواك ملجاء وانت
انت الله ربه تعلم حاجتى و تشهد مقامى واحاط علمك بما تزل على من قضائك وبارك
الدنيا باذنك جوداً و اكراماً اللهم ان فضلك كان على قدر مسكنتى و ان عفوك كان
على قدر معصيتى فانت تعلم يا الهى حد ذلك وانى لاعلم باليقين انك ان تجعل كل
ما احاط علمك غيرى نار الحديد وتجعل سرادقها فى مقام محدودة وسعت السموات
والارض كلها ثم تكبير جسمى بشأن الذى تملأ محمل النار كلها وتعذبنى فيها فى كل
آن بكل سطواتك و نعماتك ما انت تقدر به حين الاخذ الى دوام عزازتلك سرمد الابد
لكنك مستحقاً بذلك جزاء ذكرى بين يديك من دون جزاء سيئاتى و اعمالى التى
لانامر بها فسبحانك انت تعلم ذلك لاسواك ما كان ظنى بك بعدلك اذ لا طاقة لشيء

في السموات والارض يحكم العدل من عندك لانك ان اردت ان تحكم بشيء بعدلك
ففي الحين تعذب كل من في السموات والارض من سطوته فسبحانك سبحانك يا الهى
ما كان ظنى بك الافضلك وما كان معاملتك مع احد الا باحسانك وفضلك فسبحانك
انت الذى ما تعاملت بالكافرين بعدلك فكيف ترضى وتحكم للذين يؤمنون بك وبآياتك
ويسجدون لك وحدك لا شريك لك فسبحانك سبحانك ان استغفرك دخلت في ذنب
لو استغفرك لها سرمد الاابد لا شأن بالعمو لان تلك الكلمة مدل بوجودى بين يديك
و يحكى عن جرأتى فى تلقاء عز قهارتك لديك فهيهات هيهات مالى و الاستغفار
بين يديك ولولا فضلك و رحمتك لكنت من المنسين فسبحانك يا الهى ان اذكرك
فباليقين ذنب لان وجودى ذنب فكيف اذا اكتسبت الذنب ذنبا اخرى وان اصمت بين
يديك فكان الحكم بمثل الاول لان كل ما نسب من الخلق ذنب من ذنب على ذنب لان
يليق شأن منها بالصمود اليك والبالورود على بساط عزتك لان اعلى جواهر الممكنات
قد تنوت من اثر الابداع واعلى شوامخ الموجودات قد تلجلجت من ظهور الابداع
وانها بحقيقتها مقطوعة عنك مفترقة اليك ودالة بالقطع عن طلعتك وحاكية عن المنع
فى مقابلة عمل احديتك وتاطقة بالمجزع عن تحميدك وساجدة لعظمة وجهك وحده
لا اله الا انت اللهم انك لتعلم انى ما اعتقدت فى شأن الا ما تزلت فى كتابك حيث
قلت وقولك الحق لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير اللهم انك
تعلم ان بعضا من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود والمفقود فسبحانك
سبحانك تعاليت وهدمت عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم
لانك لم تزل كنت بلا ذكر شيء ولا تزال انك كائن بلا وجود شيء وان وجود
المخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتك ولا اشارة من
كينونيتك بل انت تجليت لديه لامن شيء قبله وحققت الحق به جوداً و اكراماً

فسبحانك سبحانك لو كان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدانيتك فسبحانك
سبحانك ان وجود الاتينية بنفسها شاهدة بالافتراق ومعلنة بالانقطاع ومالك ووصف في
وجود الخلق وما كان لهم وصف في تلقاء وجود ذاتك اذ وجودك لم يزل كان ولم يكن معك
شيء وان وجود الخلق مقترن بالحدوث ومعلن بالعدم فسبحانك سبحانك لعاجليت
لهم بهم باعلى طلعة مشيتك لن يعرفوا فصلا من ذلك ولا وصلا لجنابك ولذا يعرفون
بالربط بينك وبين خلقك فسبحانك سبحانك كأنهم حمر مستغرة فرت من حكم عدل
قسورة فان كان الربط ذاتك يلزم الاقتران فسبحانك سبحانك و ان كان خلقك
فيعدل حكم ما افتري المشبهون في آيات خلقك فسبحانك يا الهى انت حق و ما
سواك خلق و ما كان ربط بينك وبين احد من خلقك دون خلقك وان كان بعض
المرفاه من الصدرائين الذين لا يعرفون قدرك لما يتعمقون في حكم الربط يقولون
كلمة تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال فسبحانك حاش الظن
بك قد سولتهم انفسهم بما يلقيهم الشيطان و يحسبون انهم يحسنون و يهتدون
فسبحانك سبحانك انت المبدع البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لا من شيء قبلها
وجعلت علة نفسها هي نفسها لا شيئاً سواها فسبحانك كل زعموا في عرفانهم ما لا تحب
وترضى في بعض قدافتروا وقالوا ان علة الاشياء هي ذاتك كأنهم لا يعرفون كلمة العدل
من اولياتك ولا يشمرون بحكم الاقتران في تلقاء جمالك و لا يدركون بلن العلة لو
لا يشر المعلوم في رتبة الظهور ام بوجود ولا يذوت فسبحانك سبحانك ما هي الافتتاك تضل
من تشاء و تهدي من تشاء قلت و قولك الحق و من ضلل الله فما له من هداية و در توقيعى
مسطور است و انى الى الان ما ذكرت اسمى ابدانى احد من آياتى حيث اشار الامام عليه
السلام في حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الا كافر وان ذكر الاسم في الانار
هو شئ القمياء والذين هم مسيان في امر البواطن و الاسرار و انى بعد ما حرمت ذكر

اسمى قد عصوا امر الله واظهروا بعض الاولين اسمى ولذا قد ظهرت الفتن لاجله وان المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا الى حبي حيث قد جعل الله افضلتهم رافعة الى قد حسدوا بذلك ولذا اخذوا نصيبهم مما كتبوا ايديهم ليصرف الناس من الاعتقاد بحبي الذين هو اعلى انارة الدين لا يرى ان شيئا لم يخرجوا من حبي ولو قطعت ابدانهم ارباً ارباً واقول بحكم الله حسبي الله ومن اتبعني من المومنين لاله الامو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم ايضاً فلذا شاهدت سر الامر فاشهد بانى الان فى مقامى هذا فى البيت وحدى لانطق فى حكم باطن الباطن كما نطق سيد الشهداء عليه السلام فى ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر ولا يعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر اويظهر بحديقته فى عالم الاجساد لترى فى الظاهر والباطن كذلك ولا يخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير وانى لو اردت لاغلب على الخوائف كلها ولكن احببت ان يجرى القضاء مغالفاً لهواى لينكسر قلبي و يحزن سرى ويضير فؤادى لانى كنت فى حكم الباطن مشابهاً فى البلاء بالحسين ؑ فى حكم الظاهر وذلك مما اخذ الله بالمهد منى ليترك حكمى بحكمه ...

ولكن لما نزل بي صبرت فى الله و رضيت بقضائه واقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت وفيه صبرت وعلى الله فليتوكل المؤمنون وان اعظم ما نزل بي عمل خوار الوليائى فى ظلمه وانى حين الذى كتبت الورقة لحكم رده كانى سمعت منادياً ينادى فى سرى افد احب الاشيله اليك كما فدى الحسين عليه السلام فى سيبلى واو لا كنت ناظراً بسر الواقع فوالذى نفسى بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان يخذوا امنى حرفاً فكيف عبيد النى ليس لهم شأن بذلك و انهم مطرودون مقابل ابنا جنسهم وعاجزون على شأن لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتى ولكن الحكم ما اشرت لك فى سر الباطن اعلم الكل مقام صبرى ووضعى

وفدائي في سبيل الله مع آيات الحقيقة التي قد جعلت في يدي حيث لم يقدرُوا ان يفلحوا
 علي جميع اهل الارض وبذلك قد ثبت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس
 لاجل اثبات الحق وذلك لم يعمل شيئاً في الاعيان فله الحمد والمنة قد صبرتم في
 ذاته وفديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
 وما قدر الله بعد ذلك الفداء فداء وان اجتمع الكل ولا لمن اخذ الورقة نصيباً قل له
 تمتع بكفرك قليلاً انك من اصحاب النار ولا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون
 ولولا ارادة الله ظهور بلاه سر باطن الباطن تلقاه باطن الظاهر لا يقدر احد ان يجترح
 علي بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوماً في ايدي الظالمين بعدما اجتمع آلاف
 من الخلق لنصرتي و كذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثارى وانه قد شاء
 ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدي وان حزب الشيطان يشغلون بحربي في
 الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد ولو ان لظاهر حكم ظاهر الباطن
 قد تحمل عليه السلام في جسده الفين الا خمسين ضرباً من آلات الحرب و اني
 بحقه روي له الفداء لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي في سبيله من
 كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سيوف كلمات الاعداء ارباً ارباً الي قوله
 و اني الي الان ما ادعيت الا العبودية لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة
 كتاب محكم وعدل عشرة صحيفة متعمن الذي كل واحد منه لو كان في ايدي احد
 غيري لسخر الارض كلها بحجة لامعة باللغة بحيث لا يقدر ان يتكره احد اذا انصف
 ولكني من غناي بالله معذاك الاسم الاكبر والحجة الاعظم جلست في بيتي وحده
 رضاه لوجهه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته
 وجباريته الي قوله فلاذاً وحيداً في البيت متمكلاً علي قلبي انادي باعلي صوتي فهل
 من ناصر ينصر حاكم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بعلمه او بآثاره

او بكتابه فهل من ذاب يذب عنى رد المعرضين وشبهة المشبهين وطفيلان المعتدين
 فهل من ذى رحم يبكى على ويبطل من حولى شر الملحدين فهل من ذى روح يسمع
 بكائى ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات بحبته فى حقى فهل من عزيز يعزنى بحكم الله
 الاظهر ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين وهل من ذى غضب يغضب على اعدائى ليقر
 بذلك عينى فهل من ذى قوة يقوتنا وهل من ذى عزة يتقطع اليها فنحمد الله الذى
 سيرىكم آياته فتعرفونها و لم يجبنى الآن احد فيا ايها الاملاء من المعتدين هل غيرت
 فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر
 كاظم ام ادعيت فى شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية فى دون هيكل العبودية
 فما لكم يا ايها الاملاء لاى شىء تنكرونى و انا بن العلى و لاى شىء تبجدونى و انا
 بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد الجبابره وهل فيكم ذى علم ليبطل
 جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد انتمت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على
 تلك الآيات فى ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل فى حزبك ذى كتاب محكم
 وصحائف متقنة يبارز ابن محمد فى وحدته ويحارب معه بآيات عزته التى قد جعل الله
 سيف قدرته فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائى ولم
 يبارزنى اليوم احد ومن قبل من لم يقدر باتيان حديث وانه خوار ابخل من كل ذى
 طلب دى وانا فزت بنفسك و اجرى قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى
 لاكون بذلك من المستشهدين وان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون ويقتل الموحدون
 انا لله وانا اليه راجعون ولا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم
 قوم لا يشعرون فانا ذا اقره نسى بمثل ماقره الحسين عليه السلام فى ذلك اليوم و
 كفى بالله شهيداً كفرا القوم لما قد اعرضوا عن جلال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم
 كاظماً اجمعوا فى ظلم ابن الستين الى آخر بياناته الكريم وايضاً يا ايها السائل بلغ

شیعتنا الا یردوا الورقة من یدی احد ولا یأولوا حرفاً منها فانها غربال من حکم الله
 ینخرج منها خلق کثیر وانا لاعد رجلا من شیعتنا قبیها حتی یعرف لحن
 القول تلذبوا من قول الله سبحانه یامعشر الانوار وعباد الذین یمشون علی الارض هونا
 واذ خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ولقد نزلت فیها اشارات لطیفة یمیز بها الصادقون
 عن الکاذبین و ایضاً انی ما اطمع فی تصدیق احد ولا اخاف من تکذیب احد و لقد
 بلغت حکمی الی الکل فمن شاء ان یؤمن ومن شاء ان ینکفر وان العلماء لولا یمرضون
 من حکمی لن یقدر الظالمون بعملهم و کل ظلم و حکم غیر حق صدر من ذی روح
 من یوم ذکر الامر الی دولة الحق فکان ذنبه علیهم و کان الله لغنی عما یعملون
 ایضاً در توقیعی فارسی قوله بسم الله الرحمن الرحیم قبله محترم دام عزکم تلاوت
 آیات کریمه را نموده ولی چه بسیار عجب است که اهل بصیرت تابع اقوال مردم
 و هوای انفس شوند لاجل اتباع حکم دین من حیث لا یعلمون اگر چه از طریقه اهل
 علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلا علم واقع و حجت ظاهر شک
 نماید او را بجواب محاب فرمایند ولی از آنجائیکه در مقام عبودیت واقف متحمل
 غیر طریقه اهل حکمت میشود حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست
 یا حق است فطویبی لمن اتبعه یا باطل است فالویل لمن عرفه و احبه و شکی نیست
 از برای امر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بآن تمیز داده
 شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلی تصدیق اهل عدل حجتی
 است قوی ولیکن امروز تمیز عدول از برای کافه مردم امری است صعب و بهر
 نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید بعد از اثبات این مقدمه شبهه
 نیست که هر گاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که باعث بر انکار جزئی از
 ضروریات دین نباشد با حجة و اقیه بکل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و

باجماع منهب امامیه هر گاه امروز حکمی از امام زمان علیه السلام صادر شود و کل امراض نمایند کافر میشوند زیرا که مناجا دین عمل صوم و صلوة نیست بلکه اتباع حکم منادیه از خود ایشان است و شبیه نیست که اکثر مردم در مقام اضل از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص بنص حدیث اقل از کبریت احمر است درین سنه در عمل حج که خدا میداند عدد او را سه نفر در صحیفه امام عدل مکتوب شده که حکم آنرا در خط بغداد نوشتم سایر اعمال مردم را هم مثل این فرض فرمایید و تعجب فرمایید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالك هستند الا من شالله انه عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میان طائفة ایشان لا بد است که در هر عصری باشد معنك از این فتنه خارج نشد مگر همان فقرا از ارض مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوب اند با وجود آنکه بر سیل ظاهر کسی اعتقادی بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد خلق است که رشحة عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امریست حجت میخواهند چه حجت ازین عظیمتر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آنرا بفهمند چه جای آنکه اینان بمنثل نمایند حال از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سوره که در همین ورقه نازل شده کفایت میکنند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن سوره نبت بود آیا کسی را میرسید که بگوید حجت نیست حاشا و کلا بلکه در حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزه جمیع انبیاء و اوصیاء گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علما هم اجتماع نموده گوی خویش بیدان آرند خود شما همیشه قرآن خوانده اید بقدر تلاوت لحن تمیز میدیدید خداوندیکه جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند باینکه يك

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحاء اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجیل شدند حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعضی از آن مینوشتیم تمام نمودم و هر وقت بخوام هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یکشبانه روز منتها نوشتم هر کس از علماء مدعی آن است بسم الله چنانچه اشخاصیکه مشاهده نوشتن را نموده اند فهمیده اند که چنین امری تا حال از احدی از علماء ظاهر نشده بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افتراء بر امام خود میزنند که آیات و صحیفه ماخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است از روزیکه این امر ظاهر شده عمل کل خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس میخواهد تصدیق کند از برای خودش است هر کس هم تکذیب کند عقوبت بخودش میرسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کرسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلند را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر عالم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق از تبعیت یکدیگر است خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تا بحال بحکم الدهر اتزلنی بود و الا کسی که بر لسان آن حکم شجره طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید بحق خداوندی که لسان مرا باین علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در بد من است و غرضم ازین مقام اظهار فخریه نیست بلکه هر ذی روحی تمیز میدهد که عالی هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمیتواند تمیز امر

عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظه همین مزخرفات جنود شیطان را مینمودم حال که ظاهر شده حرفی با کسی نیست حجت نزد هر کس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظاً علماء عجز است و حظ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده اند که مردم کلمات باطل میگویند ضروری نمیرساند اول در حق خداوند گفتند عزیر ابن الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته اند انه لمجنون و خداوند عالم برد ایشان نازل فرموده و ما هو الا ذکر للعالمین كذلك در شان آل سلام الله علیهم و این سنت سنیه در مبادی عالیه با ما است بهیچوجه خوفی از احدی نداشته باشید کمثل بیت عنکبوت هستند و هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هر گاه نعوذ بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید الخ ایضاً در ذکر مقام و منقبت سابقین اولین و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد اتيت اليك و ما در آنها ما اشار اليه السيد اعلى الله مقامه في كتابه الذي كتب الي بخطه الشريف و ان الان عند اولي الناس بالكتاب لموجود وفي اشاراته تلويح حيث يعرف اولو الالباب امری من دون بينة من غیري و كفی به لمن استنصر و اهتدى دليلاً و اعلم بان عباد الله الذين قد سلموا هذا الامر كلهم علمه اتقياء حيث قد صرح السيد اعلى الله مقامه في شأن كل واحد منهم بشيء من الثناء و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظيمة و لمن سواه بما تجدد عندهم و قد اجمع اولياء تلك الطائفة و ان فيهم رجال علمه الذين قد نص الشيخ والسيد باجتهادهم و فضلهم حيث لا ينكرهم الامكابر عنود و انهم معروفون بالعلم و العمل و اني لاستحی ان اذكرهم باسمائهم و كفی بالله شهيداً ايضاً يا ايها الملا لانعجبوا من

حکمی فان اول مؤمن بآیات الله بفضل الله ومنه اولی من الناس و انه یکنی من قبلی
 لمن لا یجد نفسی فی الامر و لو کان مثله فی العباد بالعلم لکثیر ولكن الله قد احبه
 لسبقته فسوف یرفع الله العانع و ایضاً در منجاتی و قد نزل علی کتب عدیده من اهل
 طاعتک بعد ما فوشت الامر الی من کان معلمی فی بعض الایام و الی من کان اولی
 الناس بالکتب و ایضاً در جواب از اعتراضات معرضین بر شئون لفظیه بدیعه آیات
 مبارکه مسطور است و ان کتب حرفاً من دون قواعد القوم ارادان یذکرهم بقواعد
 الهیه و الدلیل علی ذلك انه قد کتب بعثه طبق قواعد القوم و لایعجزه شیء و لایعزب
 من علمه حرف و ان نری لحناً فلیس منی و ان کتب منی فقد اجری علی
 قلمی لیطالع السکل بشانی لا اعلم قواعد القوم و لا رسوم العلم
 و بذلك یشکون حجة الله فی حق نفسی ابلسغ و کلمة الله اعظم و در خطابی
 صادر باعضاء خادم چنین مسطور است حضرت اعلی نظر بضعف عباد در اوان
 ظهور در بیانات مدار انموده اند و بحکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی میفرمایند ...
 این همان نقطه فرقان است که در این کور بنقطه بیان ظاهر و در مقام ولایت میفرمایند
 اننی انا قائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون و در مقامی ... بمقامات دیگر ناطق شده اند
 چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است و در مقامی میفرمایند اگر ناس ضعیف
 نبودند ذکر مشیت نمیشد اگر این خادم فانی بخواهد این مراتب را بتفصیل ذکر نماید وقت
 و فرصت مساعد نماید و شکی نبوده نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه
 اگر در اول ظهور بکلمه اخیری نطق میفرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول
 میفرمودند شراره نوار اعراض و انکار و اول وارد میآورد آنچه را که در آخر
 وارد آورد در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نماید بشانی
 معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آنجوهر وجود

خود را بعد بقیة الله نامیدند و اینخلق دنی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است جمیع این حزب در سفک دم آنحضرت شریکند چه که عوام و خواص علی زعمهم در سنین اولیه متفقاً بر سفک دم اطهر قیام نمودند جمیع علمای و رؤساء فتوی دادند و سایرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و ادغان از کلمة قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بلیغ نمودند و صورت قسمی مهم از آثار بدیهه که از قلم آنحضرت تا یوم هجرت از شیراز باصفهان تحت عنوان بایست و ذکریت با مراعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل بخط سابقین مرقوم تفسیر جزء اول از سوره بقره تفسیر سوره یوسف ۱۱۱ سوره تفسیر سوره کوثر تفسیر بسم الله تفسیر آیه نور تفسیر حدیث کمال تفسیر حدیث جاریه تفسیر حدیث نحن وجه الله شرح بر اقوال از کلام سیدرشتی در شرح خطبة تنجیه دو خطبه در پوشهر خطبة در سفینه صغیرة خطبة در کنکان خطبة در یوم عید فطر خطبة در جده خطبة در مصیبت امام حسین ع سه خطبه در طریق مکه کتلب الروح ۲۰۰ سوره صادر در ایام مراجعت از حج صحیفه اعمال سه ۱۴ باب دعاء صحیفه ۱۴ صحیفه بین الحرمین بیان بداء و لوح محفوظ بیان تقارب و تباعد بیان جوامد و مشتقات در سلوک در تعویذ بیان علت تحریم محارم سببی و نسبی تفرقه بواطن و ظواهر نسبت بین آنحضرت و شیخ و سید در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله پنج توفیق بجناب ملاحسین بعد از سفر حج سه توفیق بمیرزا سیدحسن بعد از مراجعت از سفر جواب جناب قره العین دو توفیق بمحمد شاه و نیز دو توفیق بحاجی میرزا آغاسی قبل و بعد از سفر حج

مسطور است و لقد فصل كل ما خرج من يدي من سنة ١٢٦٠ الى سنة ١٢٦٢
من شهرها بما مضى نصفه هو اربعة كتاب محكم وعشر صحيفة متقنة التي كل واحد
منها تكفي في الحجية على الصودية لمن في السموات والارض وانا اذا اذكر اسمها
باسم الله منزلهما ليكون حذيراً في البيان وذكوراً في البيان الاولي كتاب الاحمدية
في شرح جزء الاول من القرآن والثاني كتاب العلوية وهو الذي قنصل فيه سبعمة
سورة محكمة التي كل واحد منها سبع آيات والثالث كتاب الحسينية وهو الذي قد
فصل فيه خمسين كتاباً محكمة بالآيات القاهرة والرابع كتاب الحسينية في شرح
سورة يوسف عليه السلام المفصلة بمائة واحد عشر سورة محكمة التي كل واحدة
منها اثني واربعين آية التي كل واحدة منها تكفي في الحجية لمن على الارض وما
في تحت العرش لو لم تتغير وكفي بالله شهيداً والخامس صحيفة الفاطمية وهي مرتبة
باربعة عشر باباً في اعمال اثنا عشر شهراً في كتاب الله والسادس صحيفة العلوية وهي
مرتبة باربعة عشر دعاء في جواب انثى و تسعين مسألة التي قد فصلت بعد رجعي
عن الحج في شهر الصيام السابع صحيفة الباقرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في تفسير
احرف البسملة والثامن صحيفة الجعفرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في شرح دعائه
عليه السلام في ايام الضيعة والتاسعة صحيفة الموسوية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في
جواب اثنين نفس من عباد الله قد قضت في ارض الحرمين والعاشر صحيفة الرضوية
وهي مرتبة باربعة عشر باباً في ذكر اربعة عشر خطبة عزاء الناطقة عن شجرة الشاه
لان الله الا هو العزيز المنان والحاد عشر صحيفة الجوادية وهي مرتبة باربعة عشر
باباً في جواب اربعة عشر مسألة لاهوتية والثانية عشر صحيفة الهادية وهي مرتبة
باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة جبروتية والثالث عشر صحيفة المسكرية
وهي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة ملكوتية والرابع
عشر صحيفة العجبية وهي مفصلة باربعة عشر دعاء قدوسية التي قد ظهرت في

الامر و تنسب الی امام العبد فكل ذلك اربعة عشر نسخة مباركة موجودة في ذلك الكتاب مع صحيفة المشهورة في آخره في اربعة عشر كتابا من اولياء العباد كل ذلك مكتوب في ذلك الكتاب واما ما خرج من يدي و سرق في سبيل الحج قد ذكر تفصيلة في صحيفة الرضوية فمن وجد منه شيئا وجب عليه حفظه فيا طوبى لمن استحفظ كل ما نزل من لذي بالواح طيبة على احسن خط فوالذي اكر منى آياته حرف منها اعز لدي من ملك الآخرة و الاولى و استغفر الله ربي عن التحديد بالقليل و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين و اما بندر ابوشهر بيان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نمودیم و دارالتجارة که محل اقامت حضرت و جناب خل بود و بعد از مراجعت از مکه نیز در آنجا توقف فرمودند مشتهر میباشد

و از بلاد تاریخیة این امر نیز است که واقع در بعد سی و پنج فرسنگی شرقی شیراز و مشتمل بر زیاده از ده هزار سکنه و مسکن دوم جناب آقا سیدیحیی و حید بود و امر بدیع در آنجا بواسطه او ارتفاع یافت و ما تفصیل واقعه نیز با اسامی شهداء و اصحاب را در بخش متقدم نگاشتیم و خانه مسکونه و حید و مسجدی که در آنجا بیان و برهان نموده از مقبلین و مؤمنین بیعت گرفت و نیز قلعه خواجه واقعه در خارج بلد که محل تحصن اصحاب و مدافعه از اعداء بود و مقتل و مصرع شهداء و مدفن جسد آنجناب و اصحابش معروف و مشهور است و عده را که با او بیعت کردند متجاوز از چهار صد نوشتند و بعد از اختتام امر قلعه و قساوتهای میرزا زین العابدین خان حکمران بقية اصحاب بحدی بودند و مجتمع و متزاید شدند

مدفن جناب آقا سیدیحیی و حید اکبر را بقعة کوچک معروف بنام بقعة سید واقع در میدان در بیرون سرای سروی نوشته اند

که بسالی دیگر پس از واقعه شهادت کبری واقعه اشدا از واقعه اولی برخاست و کوهی که محل تحصن ایشان بوده ومدافعات شجاعانه نادرالظفر نمودند بمسافتی قرب نیریز واقع است وتفصیل احوال وحید شهید واعقابش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعه ثانیه را در بخش چهارم می آوریم و در اینجا بشرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهداء و بقیة السیف نیریز اکتفا می نمائیم .

اول حاجی محمد تقی (ایوب) مردی ملاک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود همینکه خبر عزیمت جناب وحید را از یزد برای اقامت در آنجا شنید باستقبال شتافت و در اصطهبانات بموگیش ورود یافته بالاتفاق بنیریز وارد شدند و باوی بیعت کرده بی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و اولاً در مسجد جامع کبیر قیام کرد سپس در قلعه خواجه بمحاربات ومدافعات پرداخت ومصارف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همینکه واقعه خاتمه یافت یا آنجناب و جمعی دیگر امیر اردو شدند وحکمران ویرا از سران سپاه مطالبه کرده تسلیم گرفت و بلجمعی از اسیری محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنانکه در فصل زمستان همه روزه در آب حوض یخ بسته انداخته چندان باجوب میزدند که آب خورنین میگشت وحاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر السن ضعیف البنیه را قبول کرده در جای ایشان مضروب میشد و چون حکمران علت را از وی میپرسید جواب میگفت که مابین محبوسین قرعه میکشیم و اینفل بنام من میآید وبالاخره از شدت ضرب سرش مجروح ومتورم شده چشمانش جحوظ یافت و او را همی بکوچه و بازار و درب خانه توانگران بانهایت خواری و آزار کشانده از تملکشان درهم و دینار اندوختند تا پس از انقضای یکسال بنوعی که ضمن

شرح احوال آقا سید جعفر بزدی می نگاریم مستخلص گذشته بیزد اقامت جست و
 تلمه احوالش و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم

دوم آقا سید جعفر بزدی ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد
 اهالی بعلم و تقوی مشهور و حکمران بمجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب
 دارالحکومه منزل داشت و بواسطه جناب و حیدا کبر مؤمن باین امر گردید و بموجب
 دستورش در مسجد جامع بوغظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران و بر از خانه اش
 ممنوع داشت لاجرم با سایر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تعامت
 مدت واقعت قلعه با جناب و حید بر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت و حید
 حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابراز غیرت چنین بیان کرد
 که تروت حاجی دعلم و تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامه
 حروب و اراقة دعله گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد
 و آندو را تسلیم گرفته بحبس انداخته خانه و اهلک سید را ضبط کرده بنام خود
 قبالة نمود و چون در آن زمان قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب انبار
 غلات خود بسته بقراء اعلان نمود که بهر نفری از مرد دزن همه روزه یک من
 مجاناً میدهم بشرط اینکه آبدهن بصورت آقا سید جعفر اندازید و لاجرم مردم بینوا
 خیوبرو و محاسن سید انداخته منی گندم میبردند آورده اند عائله فقیر برای گرفتن
 ذرت حاضر شدند و از القه بصاق بر چهره سید جلیل شرم داشته در گوشه ایستادند
 آقا سید جعفر روی بایشان نموده بکمال مهربانی گفت خجالت ننمائید بیایید آبدهن
 انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را یاک هینعایم و آن فقیران نیز چنین کردند
 و بحق خویش از ذرت رسیدند و در مدت نه ماه همه روزه آنسید مظلوم را بدرب
 خانه اغنیه کشیده چوب وافر زدند تا از صاحب خانه مبالغی نفود گیرند و از

صدای دل گزای تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانه اش ساکنین دیار مشمژ و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنائیری بظالمین میدادند تا ظالمان سید را از آنجا بگریزاند و عاقبت باهاش مجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی ویرا بر دوش کشیده بندر خانه ها میرد و باز بنوع مذکور میآزردند و زن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته میگریستند و بالاخره زن خان حاکم را دل بسوخت گویند بموجب خوابهای موحش که دید سید را با عائله اش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشاندند از نیریز بخارج فرستاد و آنمظلومان خود را بقریه درهفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده بعلت سابقه معرفت در حق سید بوظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خیر بسمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آنمظلومانرا برگردانند ولی اهالی مأمور را خائباً عودت دادند و مظلومان بسمت بزدره سپردند تا بقریه هرات رسیدند و از تعقیب زین العابدین خان بیاسودند و حاجی بشهر بزدره رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و باعامت جماعت و مرجعیت امور شرعیه و وعظ پرداخت و تنمّه احوالش در بخش ششم میآید.

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابوالزوجه و حید شهید حاجی شیخ عبدالعلی از علماء و ائمه جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحید همتا نداشت و با دوپسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعه خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز مختلفی گشت تا در واقعه ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از خاتمه جنگ اسیر شدند و اعدا نخست دوپسرش را در دامنش سر بریدند و آنگاه ویرا شهید نمودند و زنتش اسیر شده بگریخت و بخانه برادر خود سید ابراهیم

در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن باین امر نبود خواهر را بخانه راه نداد و آنمظلومه بخانه کربلایی رضای حمای که از مستخدمینشان بود ملتجی و مخفی شد و در همانشب وفات یافت.

دیگر ملا عبدالحسین واعظ وقاضی نیریز حامی و مساعد و حیدر شهید بود و در موقع محاربه و مدافعه در نیریز گلوله اعدا پایش را مجروح ساخت و او در آن هنگام از سن هفتادسال و بنمناز و نیاز اشتغال داشت آنگاه پاسبه برادر و پنج پسر در قلعه بمحاربه پرداخت و پسرش ملاعلینقی بشهادت رسید و ملا عبدالحسین با عائله ملاعلینقی را اسیر کرده بشیراز بردند و چنانکه در بخش لاحق میآوریم چون ملا عبدالحسین را با جمع اسیری مفلولاً بطهران میبردند در سه منزلی شیراز از شدت مشقت هلاک شد سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همانجا زیر خاک پنهان نمودند و سلاله اش از نسل ملاعلینقی درین امر برقرار ماند.

دیگر حاجی قاسم از اصحاب و انصار و حیدر در نیریز و قلعه بود و در پایان واقعه دستگیر شده یکسال حبس حکمران نیریز در کند و زنجیر بانواع عذاب از قبیل انداختن در آب سرد حوض بقصد زمتان و ضرب و اخذ نقود و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی ویرا از حکمران باداه یکصد تومان خریده مستخلص ساخت و حاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت و در وقعه ثانیه بالای کوه رفته طول مدت محاربه را پندایان رساند و در خانه بگریخت و مال حالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر خواجه قطبا از رؤساء شیعیان اصحاب و حیدر بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در وقعه ثانیه از رؤساء مدافعین بوده سنگری بنام سنگر

خواجه قطبا ناسیس کرد و در همان سنگر بشهادت رسید و اخلافی از او باقی نماند.

دیگر خواجه محمدحسین از اصحابیوحید نیز پس از خاتمه امر قلعه نیریز فراری و متواری شد و در واقعه ثانیه بالای کوه نرفت ولی زوجه محترمه باتفاق خوبشان مشارکت کرد و واقعات جگر گداز اصحاب جبل چون بسمع خواجه رسید در محل اقامتش که قریه کربل بود با شدت تأثر وفات یافت.

دیگر آقا میر محمد عابد نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمه امر قلعه دستگیر شد و او را در نیریز مرخص و رها کردند و در وقعه دوم بر جبل بر آمده شرکت در مدافعه و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او را با سایر اسرا بعزم شیراز بردند و چنانکه در بخش چهارم میآوریم چون پیرمنحنی بوده طاقت مشقات نداشت خواهش کرد او را بشهادت رسانند و سرش را جدا کرده بشیراز بردند.

دیگر مهدی اسمعیل اصطهباناتی نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات به نیریز وارد شد حامی و ناصر بوده در قلعه گلوله توب بوی اصابت کرده مدتی معالجه جراحات نمود و در وقعه ثانیه بالای کوه بمحاربه پرداخت و بالاخره در جمله اسرا بشیراز رفت و او را مرخص و رها کردند و بشیریز مراجعت و اقامت نمود از او نیز اخلافی باقی ماند.

دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی نیز از اصحاب و در قلعه خواجه و بعداً بالای کوه محاربات کرده بالاخره مستخلص گشت.

دیگر ابراهیم ولد صالح نیز در دو وقعه محاربه کرد و در اسارت بشیراز مرخص شد.

دیگر آقا سید حسین بن حاجی سید احمد نیز در دو وقعه محاربه نمود و در نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلافی بر جای گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبر شان آقا سید ابوطالب و حیدرا قا رو نیز استقبال و استجلال کرده تا آخر امر بحمایت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نمود نام معبود از او گرفتند و بالاخره بمعین شکر از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا ویرا مسموم و هلاک نمودند .

دیگر ملا حسن ولد کربلانی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند و بعد از خاتمه وقعه دوم با سارت شیراز رفته مرخص شده عودت بنیریز کردند و اخلافی از ایشان باقی است .

دیگر از مشاهیر اصحاب و حید ملا کریم پس از ختم وقعه اولی اسیر شده مدتی در حبس حاجی زین العابدین خان بوده ملک و باغش را تصرف کرده او را رها نمودند و در وقعه دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از اخلافش در این امر مشهورند .

دیگر ملا علی اکبر بن ملا محمد اسطهباناتی بمعیت رحید بنیریز وارد شده بنصرتش قیام داشت و بعد از اسارت مستخلص گشت و در وقعه ثانیه نیز محاربات کرده اسیر شده مستخلص گردید .

دیگر از مشاهیر اصحاب و حید آقا شیخ یوسف در وقعه اولی و ثانیه هر دو محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت بنیریز گرفتار و محبوس شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمود گذاشتند و بالاخره مستخلص گشت و قتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر لطفعلی قائد که دست چپش باصابت گلوله نوب در درب قلعه جدا شده
زیر خاک کردند و در وقعه ثانیه نیز معاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی
بیادگار گذاشت

دیگر میرزا محمد بن میرزا محمدعابد پس از خاتمه جنگ قلعه چند سال
متواری شد و در وقعه ثانیه بالای کوه حضور یافته بمحاربت پرداخت و عقبست اسیر
اعدا گشته با اتفاق سائر اسری باسیری بردند ولی در بین طریق خویش را بدریاچه
بختگان انداخته بگریخت و بعداً بنیریز برگشته بماند

از اشهر و اشجع اصحاب و حید ملامحمد بن ارشد حاجی صفرعلی مالک
املاک و ثروت و افره که صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از
میرزا احمد شهر کسی مانند او زیبا نوشت و ابوبین بعلت شدت علاقه در آغاز
جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب و حید بنیریز ورود فرمود دو پسر
محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یکسال و نیم و دو سال و نیم داشت و با آنان
و پدر و مادر و برادری اصفرنام کور مادر زاد دوازده ساله، بیکخانه میزیست و
همینکه بآنجناب ارادت حاصل کرده از اصحاب بلوفا گشته شب و روز را در قلعه
خواجه بمداغه و مقاتله صرف نمود و الدین و عاتله از مفارقت بیتاب شده در استخلاصش
از قلعه جد و جهد همی کردند نوبتی مادر بازن و اطفال صغیرش بیست قلعه رسیدند
و او خبر یافته بملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان بوضع و حالش افتاد کیرا و
سفیرایی اختیار گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند و التماس و العاج نموده
گفتند بر مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت حال و سوء حال
بگذر و خیر و شر واقعه را بخدا و اگذار ولی انقاس و احساس ضعیفشان در عقیده
ایمان قوی وی باثر نکرد و چون اصرارشان را بعد اجبار دید خنجر از کمر کشیدند

گفت بدانید و آگاه باشید که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را بی‌مقدم تا
 بسر منزل عشق رسیدم و برگشت ازین سفر عمده‌کن نیست و اگر در این زمان راه
 خود گرفته بخانه و کاشانه نروید ناچار اطفال را باخنجر شکم پاره نمایم تا بدانید
 که دل‌بسته به عالم معانی را مجال تعلق به عالم دانی نیست و ایشان نومید شده
 بخانه برگشتند و پس از چندی شیئی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه
 بیرون آمده جانب نیریز تاخت وارد و رو بر اهدف گلوله ساختند و تیری بر خسارش
 اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و او را دستگیر کرده بمحبس حاجی زین العابدین
 خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان و درنج فراوان در حبس بسربرد و هر
 قدر والدش اصرار کرده نفوذ بحکومت داد ویرا رها نکردند عاقبت تنی از اهل
 اردو به علت دوستی سابقه استخلاصش را فراهم نموده او را با صطهبانات برده مدت
 شش ماه بمعالجه پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آن مدت زن و اطفالش را نزد
 خود نگهداری نمود و در آن اثناء هنگامه قلعه منتهی بشهادت و حید و اصحاب گردید
 و حاجی زین العابدین خان بغارت اموال و هتک اعراض و سفک دماء بایان پرداخت
 و از آنجمله اصغر اعمی دوازده ساله مذکور را دستگیر کرده امر داد در مقابل چشم
 مادرش داغ و شکنجه کردند و همینکه آهن تنقیده در آتش را ببدن لطیف کودک
 یگناه گذاشتند و خود بلند شد مادر را دل بسوخت و بی‌هوشی دست داد و پس از افاقه
 مقداری از املاک برای استخلاص فرزند بحکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی
 را حاضر کرده ملک را انتقال شرعی بخود داده سند محکم نمود و اصغر را بمحبس
 فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و بنوع مذکور شروع
 بداغ نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی بسر مقداری دیگر از املاک را بنام
 خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تعامت املاک حاجی صفر علی را بنام

خویش بر بود و اصغر اعمی نیز از شدت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته مرد
و از این واقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملامحمد التیام بافته بنیریز
عودت نمود و چون از ماجری اطلاع یافت شعله غیرت از درونش زبانه کشید و
بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته بزم انتقام از ناصرالدین شاه و برکندن
بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آنحال مادرش بك خوشه مروارید که از دستبرد
خان پنهان کرده بود بوی داد و ملامحمد نیم شب از نیریز بشیراز شتافت و چندتن
از بایبان شیرازی با وی مراقبت کرده بطهران رفتند و در آنجا با محمدصادق تبریزی
بنوعی که در بخش لاحق میآوریم متفق شدند و شاهرا هدف ساختند و گرفتار جنگ
عوانان دولتی شده در آن مذبحه عمومی سال ۱۲۶۸ کشته گشتند و از وی عاقله و
اعتقابی درین امر برجای ماند و ما شرح حال عدّه از اصحاب نیریز را بنام و مقام
در ذیل شرح واقعه دوم آنجا در بخش لاحق میآوریم.

و در اصطهبانات نیز هنگام عبور جناب وحید از یزد جمعی از علمای معتقدین
و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنانکه اشاره کردیم با وی بنیریز
رفته از شجاعترین اصحاب در قلعه خواجه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همینکه
مقاومت حکومت را نگرسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فداء جان و
مال و عیال در راه خداست تا با استقامت نیآورده اغراض کردند و با اعداء همراه شدند
مانند حاجی مهریزی که موجب تمرض جان و مال احباب گردید و مانند آقا سید
اسمعیل مریمجانی که بعلت تزویج ندادن جناب وحید دختر خود را با او از تمامت
خدمات و تحمل صدقات فائقه سابقه خویش صرف نظر کرده با اسب سواری آنجناب
بمحل و موطن خود عودت نموده بریاست ملانی پرداخت و معذک بعد از وقوع شهادت
کبری جمعی از پایه در آن محدود میزیستند و هم در محال عدیده دیگر از قسمت

فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندوستان از مراکز بایه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قراء مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع نداء حضرت ذکرا لله الاعظم از افق شیراز آوازه ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدانسو شتافت و بعلت مهاجرت حضرت فائز بلقاء نگردید ولی در حال سفر فائز بملاقات جناب قره العین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده بوطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندوستان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن بآن آمین نمود و خود یا شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفه افشار مشهدی رستم کربلاهی مدد کربلاهی تقی ملا عبدالله علی بخش بعزم زیارت حضرت بسنت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا بقم رسید و در آنجا خبر فاجعه شهادت عظمی بشنید و همرهان با اندوه و حسرت فراوان بوطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا بمقامات رفیعه عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آن حدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته میگردد.

قرهین ارض القاف در سنین اولیه ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بایه شناخته شد و جمعی از حروفحی و علماء راشدین و شهداء مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قره العین و میرزا محمد علی و ملاهادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نیل و بستکانش و ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبدالجلیل ارومیه نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی رامهندی ساخت بدرجه نیکه در موقع ابعاد حضرت ذکرا لله الاعظم بآذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حمله بایان حضرت را

داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشو امر بدیع را در آن بلد باین مضمون نوشت اول کسیکه کلمات شریفه حق را بقزوین فرستاد جناب میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم شهریار بیابانباشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را بایک جزء از کلمات بدیهه مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرا نیز خواستند و حاضر شدم مضمون نامه خطاباً لحاجی و والد خود چنین بود که پنجهزار تومان اربشم از ملالتجاره ما و از ملک حاجی عم و سایرین بدریا غرق شد غواص و سیاح رقعه و سعی کردند انری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لانهایله بمعاطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصرف داریم ذره از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و یا شام و اندیشه تمام شدنش مکن پس حاجی گهی بمکتوب و دمی بعا نگریسته گفت ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که بمصارف لازمه عیالم برسانم و در آنمجلس سده از علماء محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحه از کلمات بدیهه بحقیق فرمود در اینکلام چه میگویی گفتم اول ندارد نامعلوم شود چیست و از کیست مثل سیک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست فرمودند از آنجاییکه قرآن نازل شده اینکلام هم نازل شده مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد فرمود نمیدانم ایتقد میدانم این کلام بسباق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد و میرزا جواد از علماء شیخیه و تلامذه سیده مردف بهیرزا جواد خوار از مطالعه آنکلمات و اطلاع از احوال حال خوشی یافته رقص کرد و روزی دیگر بمسجد رفته بر منبر برآمده اظهار امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار بکربلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر بابشان رسید که بشیر از بلدالامین بروند و لذا عودت کرده بصوب مذکور رهسپار

گشتند در رفتند و پس از آن رسالتی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد روزی حقیر با عمم قزبر علی خدمتشان رسیدیم خلوت نموده بر در بختانه جناب ملا صادق یزدی را که از محرمان خلعتش بود بنشانند و نهی کردند که احدی را بختانه وارد خول ندهند آنگاه آیات بدیعه از بغل در آورده بحقیر داده فرمودند تو بهتر میخوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت ایشان چه میگویند عمم در جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید که شما درین باب چه میفرمائید فرمودند کلمات بسیار عالی و بسبک قرآن است چاره جز تصدیق نمیباشد و لاجرم چند گذشت آنگاه در خصوص ملبع فتی القزوینی آغاز سخن کرده گفت این جوان چند جزو از آیات جناب باب روح مساواه فداه بر ایم فرستاد و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکسی و ایمان نیازی گردنت را مانند سر سگی هیبرم پس بعلا قزبر عمو روی نموده فرمود اکنون هفتاد سال از عمرم سپری شده و نزدیک با آخر است و دیده ام بدو بمرم روشن است که در امامزاده ها و آستانه ها شمع روشن کرده گریه و زاری نموده از خدا خواستم تا بمن ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که می بینید و مکاتیبی باین لحن بمن میدهند پس جناب میرزا بعد از کلمات مذکوره این عبارت ادا نمود که راست میگوید و حق بجانب او است انتهى .

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعظام دولتمندان و تجار محترم و مؤمنین معظم قزوین بود و بسینی بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در یزد تجارت مهمه داشت و بساط را بر چیده بقزوین آمد و با عموش حاجی عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت بشیراز کردند و استماع صیت حضرت نموده بشرف لغا رسیدند و آن بزرگوار نهی از مسافرت بدریا

فرمودند و عمو منتوی نشده بضاعت را برای بمبئی برد و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان مشرف در شیراز ماند و بایمان کامل رسید و بوطن آمده پیوسته مشتمل بشعله عشق و ایمان بود و حین ارتقاغ هنگامه عزندران نصرت اصحاب قیام نمود تا بشهادت رسید .

وحاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شر ذمه از احوال او و کیفیت ارادت و مساعدتاش را بشیخ احسانی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع در پسرش ملاهادی و میرزا محمد علی که از فضلاء و علماء بودند بشیراز رفته درک زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سابقین اولین و حروف حی شدند و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در قریه سیاهدهان نامه بنوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علماء و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین بنجف شذافته مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آنحال دستور داد و برا در جنازه گذاشتند و بمرقدمطهر حضرت امیرالمؤمنین بردند و پس لزساعتی در آنمکان مقدس بعالم باقی رحلت نمود و اما پسرانش ملاهادی و میرزا محمدعلی پس از استفاضه ایامی چند در شیراز مراجعت بکربلا نمودند و در نشر انوارهدی

میرزا محمدعلی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر قداشت چه در شراسان
وجه در بدش و چه در حبس ساری و چه در ایام قلعه مبارک در همه جا پروانه آنشع ذوالجلال
بود تا شهید گردید

بیل زرفندی

کوشیدند سپس بقزوین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی
 حضرت ذکر الله را برای آذربایجان میبردند در قریه سیناه دهان بمحضر مبارک
 رسیدند و در موقع اجتماع بایه در خراسان هر دو در فتنه مشهد حضور داشتند
 و میرزا محمد علی در موکب حضرت قدسوس مراجعت کرده در بدشت حضور
 داشت و بالاتفاق بمازندران رفتند و در ساری بخانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد
 چندی با هم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعه مازندران بدانجا شتافته
 بنصرت و فداکاری قیام نمود تا بفیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توفیعات
 صادره از قلم اعلی خطاب بوی این توفیق در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله میباشد بسم الله
 الرحمن الرحیم فاعلم یا اخ الخلیل و اثبت قدمیک علی صراط الله الجمیل و اعرف ان الله
 سبحانه ما خلق شیئا الا و قد بین حکمه فی الکتب و ما قدر الله داء الا و قد خلق بزازمه دواء
 فاستغفر ربک الذی لا اله الا هو الذی لیس کمثله شیء و اجهد علی العمل لان الله ما
 حکم للبلوغ الی القطع الا بعد الیاس عن کل شیء فادخل بالله فی لجة الاحدیة لان
 الله قد طهر و اردھا عن الاشارات الشیطانیة و لا تخف عن شیء و لا تحزن لشیء لان
 الله قد حرّم خوفه لمن فیہ خوف من غیره و زکی المؤمنین فی کتابه عن حزن الغیر
 لقوله الحق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و استقر علی الامر بالاخلاص فان الله قد
 جعل لكل شیء مقاما موقوفا و ارض عن الله بقوله الحق ان کان کل شیء بقضائی و
 قدری فالحزن لما ذا و اتکل علی الله فی کل الاحوال و اقبل بکلمک الی الله حتی المحو
 عما سواه و ایتن بالفقران بعد ورودک فی ذلك الباب و انتظر امر الله فان نصر الله کان
 قریبا و الحمد لله رب العالمین و در توفیقی دیگر راجع بزیارت جامعه صغیره مسطور
 است بسم الله الرحمن الرحیم و ان من کتب النازلة بی کتاب اخی محمد علی فجل
 العالم الجمیل الحاج عبدالوهاب القزوینی و لما انی احببته فی سرّی احببته عما سئل

منی من زیارة الجامعة فاحفظ یاخی منسئت واقره ما اردت و کن لی ناصر امتل انبر
 الذی ورد علی حشیش الارض ولا تبق لاحد حجة واحفظ کل منزل من یدی بیه
 الذهب علی احسن خط کریم و از آقا میرزا محمد علی شهید مذکور که زوجه اش
 خواهر جناب قره العین بود دختری خلف از ابوبین برقرار ماند و اما ملا هادی که
 سناً اکبر بود در قلعه مازندران و سایر واقعات خطیره داخل نشده محفوظ ماند و
 سالها بعد از واقعه شهادت کبری در قزوین زیست و بیان حال احوالش در بخش ششم
 ثبت میگردد.

و در مقابل حاجی میرزا عبدالوهاب در قزوین حاجی ملا محمد تقی معروف
 برغانی از مشاهیر مجتهدین بود که با برادر اوسطش حاجی ملا محمد صالح و برادر
 اصغرش حاجی ملا محمد علی همگی در برغان تولد یافته بمقام رشد رسیدند و
 تحصیلات اولیه شان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلده قم نزد میرزا
 ابوالقاسم مجتهد شهر مؤلف کتاب قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند
 آنگاه باصفهان رفته سببی چند بتحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداختند پس بمراق عرب
 شتافته در کربلا مخصوصاً نزد آقا سید علی مؤلف کتاب ریاض فقه و اصول خواندند
 و در تحصیل علوم رسوم دینه رنج فراوان برده بمقامات عالی رسیدند و نیز عبادات
 و ریاضات شاقه را تحمل نموده شبها را بلاعبه و مناجات و اقامه صلوات پایانی
 رساندند و حاجی ملا علی نزد شیخ احسانی تلمذ کرده از علماء شهر شیخیه محسوب
 گشت و بکثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و خضرعات دائمه شهرت
 یافت گویند در ثلث اخیر شبها زنجیری بر گردن نهاده بمیخی در سقف حجره پیوسته
 میداد تا چون نعلس گیرد زنجیر ممانع افتادن و خوابیدن باشد و عبادت و مطالعه
 کتب و تحریر مسائل علمیه شب بروز میآورد و بعد از سنین کثیره مهاجرت به

نموده در طهران اقامت گرفتند و چون مابین حاجی ملا محمد تقی و میرزای قمی در برخی از مسائل فقهیه مناظره علمیة کتیبه برخاست و رد و ایرادات چند مبادله گشت خود را مجبور عودت بکربلا دیده بدانسو شتافت و از استاد خود آقا سیدعلی مذکور اجازة اجتهاد گرفته بطهران برگشت و بساط ریاست و اجتهاد بگسترده و هر سه بغایت جسور و مغرور بودند و نوبتی در محضر فتحعلی شاه بجلسات و خلاف ادب سلوک کردند و مغضوب و منفور شاه واقع شده مجبور بمهاجرت از طهران و اقامت قزوین گشتند و کیفیت مجلس مذکور را بعضی چنین نوشتند که ملا محمدعلی نام مجتهد جدلی علاندرانی در محضر شاهی حضور داشت و مقرب در گاه بود و در آنحال سه برادر مذکور نیز حضور یافتند و شاه در اثناء مکالمه مسئله از حاجی ملا محمد تقی پرسید و او جوابی داده بیانی نمود که ملا محمدعلی جدلی نپسندیده رد کرد و مناظره و مجادله فیما بینشان در گرفت و ملزم بسکوت گشت و حاجی ملا محمد صالح خجلیت برادر مهتر نپسندیده بی مدافعت و حمایت جدلی آغاز کرد و فریاد لم ولا نسلم بلند شد و جدلی در اثناء مناظره باو گفت همانا سخنانی را که در ایام تلمذ نزد من آموختی حال باز پس میگوئی و تلمیندرا حق جلالت و مخالفت ادب با استاد نیست لذا حاجی ملا صالح نیز لب فرو بست آنگاه حاجی ملاعلی از خجلیت اخوین غضبناک گشت در همان مسئله بمباحثه و مشاجره گرم شد و کار از قیل و قال بنزاع و نزاع کشید و طرفین نشسته مانند دو خصم متقابل متقابل بر یکدیگر حمله بردند و نشسته همی نزدیک شدند تا بهم رسیدند و لطمه سخت بر بناگوش ملای جدلی نواخت و شاه از آن اخوان جسور در غضب و نفور شده حکم باخراجشان از مجلس بلکه از طهران داد و در بدو و رودشان بقزوین حاجی عبدالوهاب مذکور تجلیل نموده موجب اشتها صوت و صیشتان گردید و آنان

متمدجاً شهری بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتابها فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تألیفات عدیده نمودند و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که علمی ذوفنون بوده اهالی نسبت به او اعتقاد کرامت و منزلت بلطیه داشتند سالها بامامت جمعه و ریاست جماعت برقرار بود و حاجی ملا تقی حنبلی چند فتوی بر تحریم صلوة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی بامامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلا درنگ بمسجدش حاضر شده بمختلفین و اینها از جمعه امامت نمود و از آن هنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلسی و جمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی بنوع سوال از مسئله مدینه پرسید آن کدام نیستی است که بوقت حرام و در هفته دیگر واجب میگردد حاجی ملا تقی هر چه فکر کرد چیزی برای جواب بمخاطرش نیامد و اظهار تحیر نمود و حاجی سید تقی حلّ مما کرده گفت آن صلوة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود همینکه تو بتصرف آوردی واجب شد و چون شیخ احسانی بقرابن وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی بمعارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته او این مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضامین و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجمع و علی المنبر بطعن و کمن پرداخت و چون نسبت بمتصوفه نیز تعرضات شدیده داشته در مدضر و عنبر بنکفیر و تحقیرشان سخن هم میگفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی بنام تحصیل منزلت دولتی از

املاك متعلقه بوی محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید بطهران نزد شاه شتافته بطائف الکلام و ایراد قصص و حکایات فکاهیة غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحویل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه تقزوبین رفت باخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لاجرم بلز بمحضر شاهي شتافتند و حاجی ملائی بنوع مذکور دل سلطانرا بدست آورده سرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا چون ظهور امر بدیع شد بکمال عناد و بغضاء نسبت بحضرت باب و بمقاومت و مدافعت شدیدة از بایه قیام نمود و بالاخره بنوعی که در بخش مقدم آوردیم در سال ۱۲۶۳ هـ . ق بقتل رسید و در بقعة شاهزاده حسین مدفون گردید و در آتنگام تقریباً هشتادسال داشت و اخلافتش خصوصاً بسر ارشدش ملا محمد که شوهر جناب قره العین بود و بعد از پدر منصب اعلیٰ جمعه یافت بمسک و روض بدر روزگار گذرانند و حاجی ملامحمد صالح پدر قره العین که مجتهدی معظم و سلیم النفس بود در اواخر ایام حیات خود بکریلا اقامت گزیده معتکف شد تا در روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ع پس از اداء نماز و زیارت ایستاده بود ناگهان بیفتاد و او را بردوش کشیده بخانه اش بردند و بلافاصله وفات نمود و برادر اصغرشان حاجی ملاعلی مذکور از پیروان شیخ احساسی و سید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت بلباعظم بود و باخویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نمود و هنده صوره ما کتبه فی شهادته علی حقیة الذکر الاعظم بسم الله الرحمن الرحيم السلام من السلام وبالسلام الی السلام بعود السلام لاله الا هو المود کل البرية الیه يرجعون ثم السلام من حضرة الابناع الذکر القدیم لاهل الاسلام و التلیم اجمعین و له الحمد لاله الا هو حیث عرفنا حکم الابناع بالاختراع و جعلنا من الذاکرین و له المنة لانعامه عاینما

بفتح المجره لنزول الرحمة منهمراً اولم تكن من المؤمنین لان الرب عز وجل لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و ما یفعل بهذا انما لو كما بانعمه من الشاکرین اللهم
اجعلنا من المقربین بتوحدك لا اله الا هو والخاشعین لآیاتك وللرحمن عابدين وله
ساجدین كما امرت بالسجود واهل العلیین اطاعتك وخلق العجین من امرک اعرضوا
وعادوك ولذا الشکر یا شكور قد اهتمنا معرفة الشجرة و نارها و دهن المتصر منها
وحصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدور ان القطة و جعلنا من المسلمین
و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مأموراً و سمعنا امره و قد كنا لا لواحه من الناظرین
و قد اكرمنا الله عز وجل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحید و تبین الرشد من
الغی و انا انشاء الله لامره من المطیعین و مما اشبه علينا من المتشابهات مسلماً لامر
ذكره العلی العظیم من المسلمین لعل الله انشاء الله تعالی یلمنا معرفة سره بعد حین
او قبل حین و نرجو من الرب العلی الكیر ان یقرب الفرج للمستضعفین بحق آل الله علیه
و حقه علی آل الله اجمین و الصلوة و السلام من الرب تعالی علی قصبة الیاقوت الاربعة
عشر من المعصومین و بعدهم علی فقرا شیعتهم من المسلمین و محببهم المحبین المنتظرین
ولسائر الافئدة التي نهوی الیهم من المنروئین و المبروئین اللهم صل علی محمد و آل
محمد علی الله علیه و آله و عجل فرجهم بعضهم یا کریم و در توفیعاتی که برای او
از قلم اعلی در ایام فتن قزوین صادر شده دستور است که بنوع حکمت و مصلحت
با خویشانش از اعداء ابن امر مکالمه کرده اخفاء نیران فساد و بغض و عنادشان نماید
و بالجمله خانواده مذکوره بر غنائیان در قزوین عائلة وسیعة با ثروت و جلال و ترفیحه
و شهرت علمیه منبعه و مسند ریاست قضیه و مرجعیت عامه بود و حاجی ملا محمد
تمی اکبر و اعظم اخوان و از مجتهدین عظیم الشأن ایران بشمار میآمد و حاجی ملا
محمد صالح را دودختر و یک پسر بود دختر بزرگتر را بنام مادر خود فاطمه حسی

و حاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی اشفاق و منادی اقتراق گردیده و آیت
 منازعه و مبارزه بدست گرفته برد و توهین شیخ احسانی اولاً و سید رشتی ثانیاً
 روزان و شبان پرداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب باسران ربهستگان و اتباعش حامی و پیرو
 شیخ و سید شدند و حاجی ملا علی برادر کبیر حاجی ملا تقی نیز بعقیدت شیخیه در آمد
 و حاجی ملا صالح در آن میان بیطرف مانده اظهار تعرض و تحرز نمود قوه منعش سریع
 الانتقال معرفت جوی حقیقت یوی ام - امامه تدریک شده بطلب و جستجو بر خاست و بواسطه
 پسر خاله اش ملا جواد (خوار) و رایانی شیخی از علما و وعاظ شهر قزوین بمطالب
 و آثار شیخ و سید رسیده (مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برغان) متمایل و منجذب
 گردید و باتفاق خواهر به عاشرت و مکالمت با عم اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب
 کاملاً بعقیدت شیخیه در آمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده
 لقب قره العین از او یافت و کیفیت آنرا چنین آوردند که چون
 سید از علماء شیخیه خواست رسائلی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ
 احسانی نگارند و هر یک علی قدر معرفت در اینخصوص رساله نوشته داد بیان و برهان
 را دادند آنعالمه جلیله نیز رساله نگاشت و چون بنظر سید رسید از احاطه علمیه
 و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیان شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را
 بلقب قره العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته بخطاب یا قره العین مخاطب نمود
 و بالجمله قره العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روائح طیبه آثار ائمه

جناب طاه بکر در زمان سید بجهت تحصیل بکریلا تشریف برده بودند و مراجعت
 نمودند ثانیاً در عیبات بودند که سید صعود فرمود چندماه بعد از صعود سید امر حضرت
 قطعه اشهار پیدا نمود جناب طاهر در عیبات ایان آوردند و واقعه محرم بعد اتفاق
 افتاد آقا معبد جواد و جوان فرهادی

اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و نشئون و قیاسات اصولیین همی متفرگشت و باشوهر
و عم اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و عجاظه دینییه باخویشان مستمر داشت
و ایشان چون مغلوب حجت و برهانش شدند تعصب و رزیده بتوهین و سب شیخ و
سید یرداختند و نسبت بوی تعرض و تحریر کردند و مابین او و شوهرش با اینکه
سالها باهم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل حقیقی نبود چه آنطریق قدسی
حدید البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر میگذاشت و با نفس دار بر آزار
ملا محمد دلخوش نمیشد و رشته الفت و معاشرت فیما بینشان بمقراض تباین عقیدت
مذکوره بگسست و ام سلمه بخانه پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید درشتی و استفاضه
از او و معاشرت با علماء و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود و بالاخره چون
خواهرش بانفاق شوهر بعزم کربلا و استفاده از محضر سید میرفتند رضایت پدر حاصل
نموده اولاد را بشوهر سپرده بکر بلا شناخت و در آن هنگام که سید از جهان در گذشته بود
در آن بلاد اقامت جسته با فادات بر داختر و در مقامات علمیه و باطنیه بزرگه علیار سید و اعظام
علماء در حش چنین گفتند که اگر ندرن بود هر آینه بمقام حکم و افتاء لایق و درخورش مینمود
و چون مدعیانی چند از همین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت بر کشیدند
جناب قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده و زوجه سید از آنجاییکه بوی
ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانه خود مقر داده امور را باو وا گذاشت

حوزه درس قره العین بوجود کبار علماء آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد
شیرالعرفانی و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی و آقا سید حسین کاتب باب
و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلانی و ملا ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل
علم و فضل که همه بعلوم و تقوی و خدمت در سن معروف بودند

آقا میرزا ابراهیم کلایگانی

ولذا مستندش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نسبه در نزدش حاضر برای استفاده شدند و بمسلك مخصوصش که در مدارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطه علمیه الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در ایام اقامت قزوین بواسطه برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیة از آن بزرگوار شنیده داشت و در اینموقع بنوعیکه در بخش دوم نگاشتم عریضه توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمد علی مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حتی قبول گردید و چون جناب ملا علی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین بکربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند بشعاعه الهیه بر افروخته بمساعدت و نصرت ایشان پرداخت و علماء را بمناظره و محاجه ملزم و منجم نمود و بعد از واقعه صکه برای اصحاب رخ داده ملا علی را بغداد گسیل داشتند در کربلا بنوع مذکور بتدریس و هدایت و تربیت نفوس مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقائد و مدارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش بریاضات و مجاهدات نفس و بعبادات و زیارات پیوسته اشتغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدید رفتار کردند چندانکه از ذبیح و طبیخ سوق اجتناب نمودند چه که بایه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اولیه ظهور رکن معرفه الامام دانسته و بعدیشی هر وی از ائمه اطهار بساین مضمون که هر کس شیعه کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و نصاب آنحضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعداء و ناصین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده از ذبیحه و طبیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رساله فروع معروف بر رساله العنایه از قلم ذکر الله الاعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معنود گردید

و آنجناب را مظهر طهارت و عصمت فاطمیه شناختند لذا آنچه ذبیحه و طیبیح و غیره از سوق میخریدند و بنظرش میرساندند مظهر میگشت و بدین طریق ندای علم الهی و رایت امر بدیع را در کربلا مرتفع نمود و اقامه حجت و برهان را با علماء بیابان رساند و با برخی از ملائین ایران خصوصاً با پدر و عم و مراسله کرده بادلۀ قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرک شدند و محطۀ بخانه سید و تعرض بآنجناب برداختند و لاجرم ایامی چند بامر حاکم در خانه توقیف گردید تا مهاجرت بغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان دعوت نموده علمای شیعه و سنی را بمحاجه با خود طلبید و ندای علمش مرتفعتر و مرادۀ رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانه شیخ محمود مفتی توقیف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظره علمیّه نموده و براندهش و خاضع ساخت و بالاخره والی آنجناب را با همراهان از عراق بایران فرستاد و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیّه شجاعانه اش را که در ترقیات معتوبه عالم انسان و ارتقاء جامعه نسوان بغایت نمین بود هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلانی را که حاوی قن داخلیّه بابیه بواسطه طلوع آنجناب و نیز حاکی از تعرضات خارجیّه در ایام توقیفش در کربلاست درین بخش ثبت نمودیم بنقل نبنه از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل سابق الوصف اکتفا مینمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است حضرت طاهره بامر والی عراق مأمور بتوجه بغداد شد و لذا او با تلامنه خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعضی خدام خود و چند زن که بعضی آنها والده جناب باب الیاب و خواهر آنجناب زوجه مرحوم آقا میرزا

هادی نهري بودند عازم بغداد گشته در بيت شيخ محمد شيل ورود فرمود و در بغداد مانند كربلا مجلس درس انعقاد يافت و علما و رجال بغداد در محضرش حاضر ميشدند و در مسائل متفرقه سئوالات مينمودند و دري جواب مينفرمود و بيشر اسئله علمای بغداد در مسئله ظهور باب بود و چون از بسياری حضرتش ترديد و تزلزل و يا عيل بمجادله احساس فرمود فصل الخطاب اين مجادلت را بطلب مباحثت ختم نمود و الی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بيت شيخ محمد شيل بيت سيد محمود الوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسير کبير (روح المعانی) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشد تا آنکه امر سلطانی از قسطنطنيه در حق او صدور يابد و باین سبب قره العين با نسوان مذکوره بيت الوسی مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمه حال او نوشته ميگويد که دو ماه تقريباً در بيت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد قال القرطبي أصحاب امرئة اسمها هند و کنيتها ام سلمة و لقبها قره العين لقبها بذلك السيد كاظم الرشتي في مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هي ممن قلدت الباب بعد موت الرشتي ثم خالفته في عدة اشياء منها التكاليف فقبل انها كانت تقول بعزل و رفع التكاليف بالكلية و انالم احسن بشيء من ذلك مع انها بقيت في بيتي نحو شهرين و کم من بحث جرى بيني و بينها و رفعت فيها الثقة و اليقين و قد رأيت من الفضل و الكمال فيها ما لم اره في كثير من الرجال و هي ذات عقل و استكانة و مزيد حياء و صيانة و قد ذكرنا ما جرى بيننا من المباحثات في غير هذا المقام و اذا و قفت عليه يتبين لك ان ليس في فضلها كلام الی آخر كلامه و درين اثنا در میان کسانی که در بغداد و کاظميه اظهار ايمان بنقطه اولی

خواهر باب الیاب زوجه شيخ ابوتراب (بختياردی) و خواهر قره العين زوجه آقا ميرزا محمدعلي
فرز و بنی بودند

در مجالس اخیری بحضور سایر علماء از پشت پرده با آنها تکلم میفرمود و جمعی از علماء این نبوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند جمعی دیگر از علماء بحکم اینکه وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیاء علیه التحیة و الثناء در حین طواف بیت با آنهمه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محذوری بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالجمله این مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سؤال نمایند و بآنچه امر مبارک صادر شد راضی گردند و باینموجب جمعی کثیر در قصبة کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه بحضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سؤالات اخیری در آن بشکافت و عریضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سید رشتی رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که قریب هفتاد نفر بودند در قصبة کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عریضه سید علی شرف صدور یافته بود تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبل چنین نوشت فلما قرئوا اللوح کان فیہ عبارات عالیة و آیات واضحة الی قوله مخاطباً للسائل بشر المتزلزل و اما ما سئلت عن المرأة التي زکت نفسها و اثرت فیها الكلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بلانها فاعلم انها امرأة صدیقة عالمة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة فی حکمها فانها ادری بمواقع الامر من غیرها و لیس لك الا اتباعها الی آخر بیانہ و پس از ورود ابن لوح مبارک لقب آنسیده جليلة طاهرة اشتهاہ یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبة کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر

رسید حسن جعفر و سید علی بشر و سید طه و کاظم مؤلفی و مابقی در کمال شوق و
 و ایمان بشکر و ثنای الهی ناطق شدند و مظهره در ایامی که در بیت مفتوح بود گاهی
 بیت شیخ محمد شبلی در هیت دو نفر از ننوان و ناظر شیخ الوسی علقی بغداد
 رجعت هینه کرد و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهور
 تظهات اولی و تبهت شریعت غراء مستمع میگفتند تا امر تاملاتی رسید و خلاصه این
 بود که حضرت مظهره بایران توجه فرماید آنحضری و با جمعه جناب مظهره با قدرت
 باهره و عظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ . ق از بغداد بایران عزیمت فرمودند
 و بدستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا یاور تا منرخد ایران با ایشان
 همراه شد و در موکبش بعلاوه جمعی زنان و مردان بستگان و دوستان و اصحابش
 که از آنجمله عده رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بایان
 عرب بمحافظات و محارست قیام داشتند چه که عامه ملاحی شیعه و سنی در عراق
 بخصمیت با او برخاسته آوازه بایست و عقیدت کشف حجاب و غیرهما و نیز مقاومتش
 با جمهور علماء و رسائل و مرقوماتش در اثبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت
 و ملاحی ایران نسبت با او و بایان بر آشفند و شوهر و عم اکبرش بعلاوه عناد
 و عداوت شدیده با شیخ و سید نسبت بحضرت بلب اعظم بقایم معاندت برخاستند
 و آرزوی دشمنی بجناب مظهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای
 تحصیل تبری و انکارش وارد آورد و آنجناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار
 بمحلودت بایران و قزوین گشت و وقوع انواع خطر بر او و همراهانش در نقاط
 ایران و خصوصاً قزوین گمان میرفت و او در بین احوال مذکور و احوالی مؤفوزه
 چون از بلاد و مسمورات گذشت بنوجب شجاعت و بیباکی نظارش سر اجات الحقیق
 و احتفاظ نکرده لب نیست بلکه بی پروا و بر ملا با عالی و عالم و عالم و نظام راجع

بحقیقت حضرت باب اعظیم و عقائد بدیعه سخن گفتند و دلایل عقلیه و قلبیه اقامه نمودند
 نخست در تقیبه کردند سیر و روان و مهتران پی بمقامت عالی و اثر برده عظمتی را دانستند و
 احترامات یافته نمودند گویند که با ایشان بکایش بیدیه و فدیه سر بریدند و بعد بسیار
 اظهار تصدیق و اقبال بمسالش کردند و گفتند دو از ده هزار جمعیتشان سیاهی صدور
 امرند که آنچه فرمودید اطاعت کنند و آنجناب در حقشان دعا فرموده امر بر اجابت
 نبود و ما در بخش سابق ضمنی شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اسفندیار
 با ذریابجان اشاره نمودیم که برخی از طائفه اهل حق بی باس حق بردند و ذکر
 شیوه از اجوال محمد بیک چارپاچی و اهالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی
 کثیر از طائفه مذکوره ساکن در کرد و غیره حضرت ذکر الله الاعظم را شناخته
 مظهر ذات بحت الهی دانستند و آنجناب با بعضی از بزرگانشان مکاتبه فرمود و
 بالجملة ایام اقامت کردند سه روز شد و چون بکرا انشاه رسیدند پس از تهیه منزل
 و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند که قره العین
 شهره وارد بلد شد و هر که خواهد حضور یافته مطالب جدیده استماع نماید و بعلت
 شهرت جمال و کمال و قدرت علم و بیانش اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی
 ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شیل بقیادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامه جهت
 و درین و اهلایه بیان و تبیین کتاب نفی سوره کوثر بر حاضرین خوانند و ترجمه و
 شرح کردند و جواب مسئله مردم دادند و در آنروز جمعی از نسوان به ترمه یاد
 که زن حکمران نیز در آنمیان بود بموضرش وارد شده آنچه پرسیدند جواب کافی
 شنیدند و قانع و مسرور گشتند و لذا آوازه بشارت پیچید و جمعیتی از اعظم و علماء
 حضور یافتند و حاجکیم نیز بملاقات آمده یا نیامت اهل بیت اظهار ایمان نمودند و
 همه روزم اجتماع افزون شد و اسباب عراقی و ایرانی در عقده برهان و تقویت بیان

ارخه عنان کردند و آنچه مکاتب رسیده آنجناب خود جواب نگاشت و چون ایامی عدید بدین منط گذشت ملاها تعصب کرده بر آشفتند و نزد مجتهد بزرگ آقا عبدالله شناختند و از واقعات شکایت بردند و او مرقومه بخاکم فرستاده اخراج و تبعیدشانرا خواست و ناچار آنجناب با خلیجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان بدارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبدالله چنین فرمود شما خود دیدید که در مقابل اینهمه آیات بینات و حجج بالغات حضرت ذکر بداشگونه که علماء جاهلیه در مقابل آیات قرآنی صدق را ان بر او کمال آیه لا یؤمنوا بها حتی یرو العذاب الالیم شدند اینان نیز ایمان نیآورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و اهل بیتش از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور بهجرت و فرار گشتند ما را هم میخواهند خارج کنند آیا چه میخواهند و بچه طریق اطمینان و قرار می یابند حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات میطلبند و آنجناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خداست امر دهید تا با ما بمقام مباحله حاضر شوند و من ملتزم و متعهد میشوم که صل و مضل در همان مجلس بعذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین هست و حکمران آن بیان را کاملاً پسندید و با آقا عبدالله بیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند و انصاف این است که بهتر و برتر ازین نمیشود شما باهر که میخواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباحله و دعا و تفویض امر بخدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب بنوع تمایل و عدم غرض تکامل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد بمنظره و مباحله اقدام خواهم کرد و باین بهانه فرست یافته بیاغ بیرون شهر انتقال جست و نامه بزوبن

نزد حاجی ملا صالح و حاجی ملا تقی و حاجی ملا علی حاکی و شاکی واقعات کرمانشاه و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آنجنابرا ببرند فرستاد و درنگ نمود تا چون بعد از پانزده یوم چهارتن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند با صفر علیخان سر تیب قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحب منصبان و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بانی سلاح را احاطه کرده ریختند و همه را دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آنمظلومه را محاصره کرده در آمدند و اشیاء نمیزه بر گرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب بسیار وارد ساختند و او را با دیگر نسوان و رجال علماء عراقی و ایرانی با برخی احمال و اطفال بر بیست آستر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دوساعت راه از شهر برانندند و بردند و در آنجا مکتوبی بحکمران نگاشته بواسطه شیخ سلطان بفرستاد و او خجل و متأثر گشته از منجاسرین بازخواست نمود و اشیاء منسوبه را بگرفت و اعراب را رهایی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مسعدت نامه و هدایائی چند کسبل داشت و علت موقوف را بنوع عنذر خواهی چنین نوشت که بتحریرك بجنهد غافل و بدست برخی از سپاهیان جاهل واقع شد و خواهش کرد که بفرستك عودت بکرمانشاه کرده اقامت فرمایند و بتلافی مافات پردازند و آنمظلومه قبول فرموده بصرب همدمان عزیمت حرکت نمود و در آنموقع چهار تن اقربای مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزدند و بسیار زدند خویش را بین شجاعان اعراب و مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده نزد وی بخاک افتاده بوزش از ماجری خواسته بنیایش و ستایش برداختند لاجرم آنرا امر بعودت قزوین داد و همان شب بسوی قزوین ناخفتند و عودت توقف آنجناب و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت و چون از آنجا

برانده بصره رسیدند دو روز توقف نمودند و بنوعیکه در ضمن واقعات قصیه
 کردند نگلشنیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجای آورده نصرت و
 جفاقتش میرا شدند پس از آنچاره بسیار گشته بهمدان رسیدند و مضمون مقالات
 آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبلی بغدادی سابق الوصف درباره واقعات ایام همدان
 و قزوین چنین است لدی الورد قره العین بانسوان همربان و نیز شیخ صالح کریمی
 و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علماء بودند در خانه منزل نمودند
 و سایر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشانش از
 قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین
 اظهار داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اتمام حجت بر اهل بلد
 نمایم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامه بلیغ نزد ارشد علماء روانه داشت و ملا ابراهیم
 در محضر آن عالم که مملو از ارباب علم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام
 حجت نمود و مکتوب قره العین را بر آنان خواند و ملا با سایر حضار چنانست
 بمعانفت و مضامین برخاستند که بضرر مشقت و لگد ملا ابراهیم را بقرب هلاک
 رسانند و جسدش را در کوچه انداختند و تنی از عابریین بر او رجم آورده جسد
 مطروح را پختانه مسکونه قره العین رسانند و همینکه چشم مظلومه بر آن مظلوم افتاد
 بفریاد اینکلام بدو خطاب نمود خوشحال تو که چنانست را برای اعلاء کلمه محبوب
 نثار نمودی و ملا ابراهیم مدت یک هفته بستری بود تا صحتش عودت یابد و
 قره العین با اتفاق خویشانش و تمامت همربان از نسوان و با شیخ صالح و ملا ابراهیم و
 سید محمد کلپایگانی و غیرهم رهسپار قزوین شد و اعراب را که از آنجمله شیخ محمد
 شبلی و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یکماه در آنجا
 ماندند تا مکتوب قره العین از قزوین رسید و امر عودت ببقیاد فرمودند لذا آنجا

بوطن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده بقرهین
رفتند و از آنجمله شیخ محمد مهمل و پسرش آقا محمد مصطفی و شمید جباری و حسن
حالاوی و عبدالهادی زهرآوی درویش و جواد و صالح بودند و در قرهین منزل اختیار
کرده بمرغایت احتیاط زیچتند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قره العین بخانه واقعه
در قرهین آن منزل آمد و شیخ محمد شبل پسر خود آقا محمد مصطفی را که تهرباً
ده سال داشت برای کسب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده
همگی را مأمور عودت ببغداد فرمود لاجرم بوطن خود برگشتند و ما کیفیت احوال

من تریب بده سالگی بودم والد مرا امر داد که محضر قره العین رفته عرض
بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم و آنمظلومه همه روزه در خانه بقرب منزل
ما آمده ساعتی مکث مینمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و
مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذۀ عمش معارست از او مینمودند و آن ایام قریب
بیست ماه شد و من روزی بخدۀش تشریف یافتیم در ضمن امر فرمود که از قرهین
خارج شده توجه بطهران کنیم که مقام ظهور و سر ظهور بود و چون روز بعد
بمخضرش رسیدیم پرسید که آیا آنچه گفتم بیدرت ابلاغ نموی گفتم بلی و لکن
ایشان نام طهران را بمقام ظاهر تاویل کردند گفت بسیار خوب بایشان بگو ببلدۀ
قم توجه کنند و چون این امر را بایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام
بامر الهی و نشر او امر حق است پس یوم ثالث بآنمظلومه رو برو شدم پرسید آیا
باین بجا ابلاغ پیام کرده ای گفتم بلی و لکن تاویل بقیام بامر الهی کرده پس
تبعی کرده گفت نزد آن بزرگوار توجه بشهید مقدم در خراسان نمائید و
همینکه رفتم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام مشهد را بمشهد نفس رحمانی که مشاهده
نفس از او حاصل میگردد تاویل نمودند پس در یوم رابع مشرف بمقابله با آن

جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملا تقی و واقعه قتل او و بلا یای وارده بر باییه و کیفیت حبس آنمظلومه و بالاخره استخلاصش را باراده جمال اقدس ایهی و سپس ورودش بطهران و حرکتش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصلاً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله قره العین طاهره را در عراق عرب و نقاط متعدده ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطه علمیه الهیه و برگزیده حضرت ذکرا لله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمش را موافق مطالب و

بزرگوار شدم پرسید که آیا بوالد و همهرانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتم که این را هم چنان تأویل کردند بر افروخت و مرا امر کرد که بآنان بگویم جیباً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است که قزوین از آن بحرکت آید و خون شما کلاً ریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً تو ای آقامحمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوم را عرضه داشتم و ایشان بمن گفتند نزد آنجناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که باما خارج نمیشوند و همینکه بمحضرش رفتم و عرضه داشتم بمن فرمود نزدشان برگرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان بانها رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیانتشان است (اقتلونی یا تقانی ان فی قتلنی حیاتی) و لکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را بشهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب میگردد پس من برگشتم و امر صریح را بایشان ابلاغ داشتم و در همانروز بسوی طهران رفتم و شیخ سلطان هم باما بود ولی شیخ مکتومی و جماعت اعراب بقم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آنواقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملا تقی بقتل رسید

مضمون مقاله آقامحمد مصطفی بغدادی

مقصد آن بزرگوار و الهام پروردگار شمردند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد
 امثال خانواده فرهادی و کربلانی محمدحسن قتی القزوینی و غیرهم در راه محبتش
 جان بر طبق اخلاص خاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و
 هاشمی که از آنجمله راجع بکشف حجب نسوان و خرق تقلید و اوهام بود از عراق
 شروع شد و در نقاط ایران همتی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً
 در ایام بدشت بفرود ارتفاع رسید و ازینرو در مقابل جمعی که در ره اخلاصش جان
 میفکندند گروهی از بایه بیزاز از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند چنانکه
 بنوع تفصیل قبلاً نگاشتیم و در عین احوال و اوضاع مذکوره تعامت ارکان این
 طائفه نسبت بآنسیده جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای
 صرف نسبت بساحت عز حضرت نقطه اولی بود و در اینخصوص ملا احمد علاقه بند
 اصفهانی از معارف بایه که با برادرش آقا ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده بهداز
 فتنه نیلا باصفهان مراجعت نمودند و بعداً بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم اعداء
 و اشرار مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را بشهادت رساندند
 مگر رأ چنین حکایت نمود که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضه صلوة
 سجاده گسترده یا کمال آداب و روحانیت و التجاء و تمام انجذاب و قربیت و حسن
 اداء بقریضه و ناقله و اوزاد میبرد اذیت و در آنحال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه
 در دست حاضر شد و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت خطاب
 تنوذه میگفت این بساط را در هم بیچ که دور او را دو سجاده سپری شد و باید
 بیدان عصب و قنای آمله گشت و نیز در بحر حجة اختلافات شدیدة ظاهره هر وقت
 جناب طاهره خطابین نمود حضرت قدوس بعبارت لیک و سمیدیک یا سیدتی و مولاتی
 جوان فرمود و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش

بیرون راند و در آنحال کلیجه نرمه که جمال اقدس ابی برایش فرستادند در سر داشت و شمشیر برهنه در دست توسن دوانده سیفرا گردانده گفت این سعیدالعلماء و اتباعه و احباب حاضرین بیکصدا جواب گفتند کلمه ماتوا باز گفت این شقی الاشقیه و اشیاعه و آنان جواب دادند کلمه فاتوا و نیز حضرت عبدالبهاء حکایت فرمودند که در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی خلف حجاب در بیت مبارک نشست و آنحضرت را که در صغر سن بودند بدامن گرفت و بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی بیت باجمعی از احباب حاضر و چون شمع در جمع درخشان و باقامه آیات و حجج و بینات جوشان و خروشان بود گوش فرا داشت و ناگهان با صدای رسا و عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود یا یحیی فأت بعمل ان کنت من العارفين و منظورش آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشانی پای همت استوار ساخت و پس از واقعه سنگسار شدن بدست اعداء در نیالا و تفرق احباء که در اواسط شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معموره میر نگشت چه شهرتش همه جا رفته عامه اهالی از ادانی و عالی عناد شدید گرفته ملایان و متعصین مملکت و جاسوسان دولت بصدد قبض و اذیت بر آمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قزوین نقش اخذ و قتل بر زمین بسته پیوسته تجسس نمودند و جمال ابی و برا با شیخ ابوتراب اشهرادی بصفحه نور فرستادند و چون بشهر بلر فروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کبیر بماند و بنوعی که ضمن شرح احوال وی میآوریم بمسجد اقامت صلوة و موعظتش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی بی بحث و ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آنمظلومه در بلد گردید و ملا سعید بصدد تجسس و تعرض بر آمد لذلک

بدستور شریعتمدار روزی چند درخانه سادات قاضویه از ملاکین و ارکان بلد محفوظاً
بماند آنگاه از طریق آمل سوی نور رفت و بسعادت آباد و از آنجا بدار کلا رفته
روزی دوتک نمود آنگاه بقریه و از واقع در جنگل متجاوز از دو هفته مهمان عائله
مالک بود سپس بتاکروارد شد و آقا میرزا محمدحسن اخ اکبر ایهی پذیرائی نمود
و مؤمنین از بیاناتش استفاضه و استفادہ کردند آورده اند خاتم خود را که بجملة
رب الطاهرة ادرکها متقور و منقوش بود یکی از زنان اهل نور که همراه وی بود
ببخشید تا چون واقعه طبرسی پیا شد و حضرت قدوس و اصحاب عظام در آنجا
تجمع نمودند و جمال ایهی نیز بصدد ورود بر آمد ویرا طاقت تحمل بلا و انزال و
اختفا نماند و دور ماندن از اصحاب و میدان فداء را قبول نتوانست و عزیمت التحاق
بقلمه کرد و این در ایامی بود که اردوی دولت قلعه را بمحاصره گرفتند و قاصدین
را بواسطه انواع جاسوسان که در اطراف گماشتند می یافتند لاجرم و برانیز دستگیر
و اسیر کرده بطهران فرستادند و در خانه محمودخان نوری کلانتر بلد که محل
توقیف و حبس جمع کثیر از مظلومین شد بحجره فوقانیه قرار دادند که طریق و
وسيلة آمد شد پناهن نداشت و برای صعود و نزول نردبانی عنداللزوم مینهادند و
لدى الفراغ بر میگرفتند ولی زن محمود خان بنسوان اسیر مهربان بود و نسبت
بآنمظلومه صداقت و ارادت حاصل کرد و عده کثیری از نسوان محترمه را در آنخانه
بملاقاتش رساند تا جمال و کمال نادر المثلش را دیده تقریر دلنشینش را شنیدند و
از سرچشمه عذب معارف و مآربش نوشیده مجذوب بامر بدیع گردیدند چندانکه
در مجالس سور و سرور آواز شهنواز و ساز را اعتنائی نکرده پیرامونش مجتمع گشته
استفاضه نمودند و ملاقات بایه با او سخت ممنوع بود و بجز بعضی از محترمان
مؤمنات که وسائل قویه داشتند احدی از این طائفه را ملاقات با او میسر نشد

و معدنك بعضی از سوان مؤمنات بلبس مبدل بعنوان رخت خوئی و پیهانه‌های دیگر
 بخانه رفته و برا دیدار کردند و واسطه ایصال هر اسلالت گشتند و بواسطه غریبه
 مکاتب رسیده جواب گرفتند و غالباً در چووف ما کولات که بوی می‌رسانند و با
 بعنوان صدقه و نذر می‌فرستادند پنهن مینهادند و او جواب بر کاغذهایی که برایش
 بنیر و غیره از ما کولات می‌گذاشتند با آیکه از بیه تیره و سبزی‌هایی خوردنی میگرفت
 و با بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود می‌نوشت و آن قطعات
 را لوله کرده از بالا بیابین می‌افکند و سوان بایه مذکوره گرفته بند می‌بردند و
 سواد برخی از آن مرفوعت منظومه اکنون موجود است و بالعجله سالی چند
 باین طریق محبوس ماند و واقعه شهادت عظمی در ایام حبسش وقوع یافت تا سال
 ۱۲۶۸ هـ ق در فتنه قتل عام بایان بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم ویرا نیم شی
 مأمورین دولتی بعنوان بردن بخانه میرزا آقاخان صدراعظم بیرون آورده بیابغ مشهور
 ایباخانی برده بمقام شهادت که اقصی آمالش بود رساندند و نبیل زرندی چنین
 نوشت که در طول مدت حبس سوان بزرگان طهران دائماً بخدمتشان آمده
 فوق‌العاده احترام و استغاضه میکردند خصوصاً زن محمدرخان کلانتر که هم‌اندیشان
 بود و همیشه بالو معاشرت میکرد و از ذکر کرده بود که شی قرطالعین مرا طلبیدند
 دیدم لبس حریر سفیدی پوشیده‌اند و از سر تا پا عطر گل استعمال کرده اند گفتم
 هرگز خود را چنین آراسته نمیکردید مگر خیل میبانی رفتن دارید تبسم کنان
 گفت بلی زیارت محبوبم بروم و شما را از زحمت زندانبانی نجات دهم بی اختیار
 بناله و گریه افتادم مرا تسکین داده گفت وقت نوحه بسیار است شما را طلبیدم که
 وصیت نعیم جهمی خواهند آمد که مرا بکشتن گاه حاضر سازند رجاء من از
 دوستی شما این است که بر زبان را با من روانه کنی که تا آخر کار با من باشد

و نگذاورد لباس مرا تفسیر دهند و نیز مرا بعد از کشتن در جاهی بیندازند و بایستد تا آنچه را از کله مسلوی و پر سازند و نیز یکی از نسوان بغلان نام و نشان نزد شما خواهد آمد این بسته امانت را که بشما میسپارم باو بدهید و رجای دیگرم آنکه تا آن ساعتی که برای بردن من میآیند خودتان نزد من نیامید و نه دیگری را راه دهید من وضو ساخته قصد دارم با محبوب خود بدعا و راز و نیاز باشم بعد از آن مرا قسم داد که در حجره بیکه من در آن هستم قفل نماید و تا ساعت معهود باز نکند و تا از این عالم نروم این تفصیل را برای احدی نگوید و من با همه شدت شوق دیدارشان چاره جز اطاعت رأیشان نداشتم ولی شب خواب و آرام برام نبود گاهی عقب آن حجره میرفتم ترنمات ایشانرا میشنیدم که مرا بیطاعت میکرد و بهمین منوال تا ساعت چهار از شب دوم گذشت حق الباطن شنیدم بلضطراب دویدم پسر مرا بیدار کردم و تفصیل باو گفته از او عهد گرفتم که ازین وصیت تخلف ننماید از قضا کلانتر آن شب در خانه نبود چون پسر در را گشود فراش های عزیز خان سردار بودند که برای بردن ظاهره آمدند بیک حالت ناگفتنی رفتم در را گشودم دیدم چادر و روپند پوشیده در حجره قدم میزند و اشعار بدیعه میخواند چون مرا دید پیش آمد روپوش کرده کلید جعبه خود را بمن داده گفت بعضی از اشیاء که قلیل نیست برای شما یادگار گذارده ام که هر وقت آنرا می بینید مرا یاد نماید و براسی که سردار فرستاده بود سوار شد و يك نفر عنان اسب را گرفته فراشان از زمین و بسار رفتند بعد از سه ساعت پسر آمد با حالت پریشان و برقالتینش نفرین میکرد چون تسکین یافت گفت تا بیرون شهر رفتم در باغ ایلخانی وارد شدیم سرهار با جمعی در آنجا بعیش و نوش مشغول بودند ایشان پیاده شدند بمن گفتند خدا تورا بجای خیر دهد که در چنین وقتی بمن همراهی کردی میخواهم تورا

ترجمان خود قرار دهم و خود با این مستان باهه غرور گفتگو ننمایم گویا میخواهند مرا خفه کنند يك دستمال ابریشمی بتو میسپارم که بدهی بگردن من بیندازند و دونه اندکی بکشند زیاد زحمت نخواهم دید و بزودی باشیان خود خواهم پرید و درباب جسد من آنچه مادرت گفت فراموش نکن الان نزد سردار برو و بگو طاهره را آوردیم و هرچه از من شنیده باو بگو انشاءالله قبول خواهد کرد و چون نزد سردار رفتم گفت عیش ما را ناقص نکنید او را خفه کنید و بگودالی بیندازید و برویش خاک بریزید دیگر احتیاجی نشد که با سردار گفتگو کنم دستمال را بدو نفر از آدم های سردار که حرف مرا میشنیدند دادم گفتم چنین کنید و کردند و من باغبانی را که حاضر بملاطفت بود گفتم که درین باغ جانی داری که این جسد را پنهان کنم و بزحمت نیفتم گفت سه روز پیش چاهی جهت آب کندید چون پنج ذرع کنده شد بستک رسید و ممکن نشد تمام کنیم آنچه حاضر است پنج قران بآن باغبان دادم و با ریمان جسد را بقعر چاه رساندیم و با خاکی که حاضر بود چاه را پر کردیم من و یسرم چندان گریستم که بیهوش شدیم چون بحال آمدیم یسرم نصیحت داد که چون ما بایی نیستیم چرا خود را متهم کنیم اگر پدرم بیاید شاید برای ما خوب نباشد بعد چون خلوت شد در جعبه را باز کردم يك شیشه عطر گل خالص و يك تسبیح یسر دانه درشت بسیار ممتاز و يك گردن بند مرجان و سه انگشتریکی فیروزه دیگر یاقوت سوم عقیق یعنی بودتقریباً دو یست تومان همه آنها قیمت داشت و من بسیار متأثر و متحیر از آن اخلاق و کمالات بودم بعد از سه روز نزدیک بغروب زنی آمد بهمان اسم و رسم که از طاهره شنیده بودم بدون گفتگو بسته امانت را باو دادم دیگر نه او را پیش از آن دیدم و نه بعد باری نام طاهره را والدایشان فاطمه گذاشت و کنیه شان ام سلمه که بان کنیه اشتهار داشتند و تقی شان زکیه داده بودند

در دست تهیه

واستدللت عليها بآيات القرآن و اخبر شمس الامكان واقدر الاكوان و آثار اهل
العباد فهو منا و يرجع الينا وليس اليوم احد على الارض حجة الا بشهادة الله انما عرف
هين وان ملوته من شيعته المقرنين هم الظالمون حوله وهم من خشية مشفقون
واننى انا ما احب ان ينكرها احد و ان سمعوا عنها شيئاً لا يبلغ به عقولهم ولا
يدركه نفوسهم فذروه في سبيله حتى يقضى الله بالحق وهو خير القاصدين
و نيز در توقيعى بواسطة حاجى محمد سابق الذكر از ما گو قد قرمت كتابك و
اطلعت بما ذكرت و سمعت من صاحبك من حكم الاختلاف على الارض المقدسة وان
ذلك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحق وهم يعلمون فهو من امر الله والمصالح التى لا
يعلمها العباد اذا لم يرد احد احد لان العالم ينظر بعلم الله ولا يلوم لاحد احداً و اذا
وقع بين الذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز الخبيث ويقع القول على الظالمين
فاعلم ان السابقين ما لم يرتابوا و لم يشكوا فى امرهم فهم بذلك الشرف ممتازون
عن غيرهم وليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ربما
يدخل فى دين الله عباد يسبقهم فى العلم والعمل ولكن ذلك الشرف لهم من عند الله
ولا يساويهم احد بذلك الشرف الواحد وليس لاحد ان ينكرهم اذا لم ير منهم امرأ
ينا فى الدين وان ذلك قسط العدل فى حكمهم وليس على احد من الواردين من
بيت العدل ان يرد الطاهرة فى علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله وانها اليوم
شرف لهذه الفئة و من اذاها فى الدين فقد احتمل انما مينا و كذلك الحكم للذين
اتبعوها فليس لاحد منهم ان ينكر احمد فى بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا فى آيات
العدل وانى لاعلم بان فى هذا الاختلاف قد احتمل ما احتمل انما مينا ولكن لا اعلم
فى هذا الكتاب ولا انطق به لان يرجعوا الى ما امروا به ولا يزد احد احداً وكان
الكل فى هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عز ذكره و اقبل بعضهم الى بعض

يسألون ان اتقوا الله يا معشر الشيعة ولا تختلفوا في دين الله ولا تذلوا مؤمناً ولا مؤمنة الخ و در ضمن توقيح خطاب بملا احمد مذكور وان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فمالك و ذكر تلك الاخبار فان ظاهر الدين هو حليق ياطنه والجنة حق والنار حق والصراط حق والميزان حق والبعث حق والنشور حق وكل ما نزل الله في القرآن فهو حق و من انكر حرفاً من احكام المعاد فكانما انكر صعيدية الرحمن وسبوحيته وان نسبة تلك الامور الى الورقة الطاهرة فاني اشهد الله بانها هي بريئة عن كل ذلك وما اعتقدت الا ما فصل في كتاب ميين وان في الدين للمؤمنين حق بان لا يرد احد منهم احدا وان سمع من احد شيئاً ولم يباغ به بسرّه فلا يحكم عليه حتى يعرف مبدئه و يقين صدقه فلذا اطلع وخالف عقله فليرجع الى الذي جعل في يديه فصل الخطاب لانه اذا حكم بغير حكمه فكانما حكم بغير ما نزل الله فلو صيكت بتقوى الله عز ذكره فانه ذروة الامر وسنامه وان لعنك لا يتبغى الا ان يكون مرجع الاختلاف والجامع بين المتضادات الي قوله وان ما سئلت بان الورقة الطاهرة قد ادعت حجبة نفسها على غير ما فليس ذلك بامر عظيم ولا خطب جسيم لانت للحجبة معاني محمودة الي قوله وانها عرفت مواقع حكمي و استصرت بانوار آياتي فما للنبي اتبعني ردها لانها ما تنطق الا بادلاء المشرقة من اهل العصمة والامارات المتشعبة من اهل الحقيقة وكفى بها فخراً لهذه الغنثة الحقه وكفى بالله على وعلى الناس شهيدا ودر توقيعي كه در جواب معروضه آن مظلومه وتعليم رعايت حكمت در بيان صدور يافت جنين مسطور است هو المتكبر الجميل المتجمل . . . فان كتابك مهوراً قد لاحظته فيخلصك الله مما تخافه وتحذره فاعلمي بان من جواهر علمك قد ظهرت بواطن السنن فصراً صبراً في ذكر بحر العدل وعين اليمن ولقد نسبوا اليك رجال بعض الامور المرضية فابطلي بيانها بيان العالي الجلي بان الحسين عليه السلام قد قتل ومن زعم انه لم يقتل فقد نسي حكم الله وما شهدت العقول ثم ان

الجنة والنار مخلوقة وفيهما عباد لا يعلم عدتهم الا الله وان قبل يوم القيمة لن يظهر
 لاحد وكفى بالله عليهما شهيداً الى قوله فاكتبى ذكر الامر في كتاب مسطور على
 عدل سبعمئة مستورا بلا لاء مظاهر النور وبلغني ملك الدهر ومدير الامور وادعى لفرج
 عباده واحسيني احبك وقولي ان الحمد لله رب العالمين فعليك بالصمت وعدم التكلم
 مع الذين ام يحل في الكتاب اجيبني ماتحب باللوح والقلم وايقنى بان ظواهر الشريعة
 كلها باقية ومن ترك شيئاً منها فهو تارك كله وانهي شرب الدخان فانه حرام على
 العالمين جميعا واما آثار نشر ونظمش چون در آنستين اضطهادات شديده حفظ و
 جمع صورت نبست اغلب از ميان رفت و مقدار بکه بخطش يا باستنساخ ديگران
 برجای ماند قسمتي از آن مشتمل بر عبارات رمزيه و اصطلاحات جذبيه روحانيه
 است که براي فهم و درک حقايق ودقايق مستوره تحصيل اطلاعاتي از مصطلحات
 وحالات ضروري مي باشد وما بعضي را در بخش سابق ثبت کرديم ونبذة در اين مقام
 مي آوريم منها معروضه ايست که بجناب باب الباب بدين عنوان نوشت بساحت قدس
 مولی العالمين والواقف على الطنجين صلوات الله عليه مشرف شود بسم الله العلي
 الجواد المحسن السلام من السلام على الذي اليه يرجع حكم السلام والسلام من
 ساحة قدسه على الذي استخلصه لنفسه وطهره عن الدلالة الى غيره حقيقة العز ومعدن
 السلام والسلام المشرق منه واللامع عنه هو الذي هو عنه ولا فرق بينه وهو الا انه
 نفسه وجنسه ومفرج كربه وقاضي دينه وبينوع الجلالة ومظهر القدره ومعدن السلام
 ومنبع الكرامة والفتخام والتقدیس المتشعشع والصلوة المتلامع من حجاب المرتفع
 على الذين سبقوا بالاجابة ونظروا بالدراية ووصلوا الى بابه وعرفوا جنبه فماتوا
 بفنائهم وما يشعرون ايمان يبعثون بل دخلوا لجة الاحدية ولا يرى لهم وصف دون
 انفسهم العلية وهم بعين الله ناظرون صلوات عليهم و تعالى شأن مولا هم عما يصفون

الحمد لله الذى هدانا للذكر الاكبر وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله بالله ادخل و
 بالله انطق وبالله اقوم بين يدي حجة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم سبحان
 الذى تفضل على هذه الافلة مما يحصى واصعدنا فوق طور المنة واليهاء واراها من
 آيات المشرقة من آية وجهه العلي الاعلى والحمد لله الذى قد انجذبني الى ساحة
 قدسه وشرفني بطلمعة ذكره وانغمسني في طمطم حبه وطهرني عن النظر الى غيره له
 الحمد حمداً شعشعانياً وله الشكر شكراً متعالياً سرمدانياً سبحان الله ما انا و ذلك
 المقام العظمى بعزته لولا يمكني فضله لكنت في يوم الحضور معدوماً مولاي و
 سيدى وكهفى ومعتمدى يا من جل جلالتك عن البيان وعظم شرافتك عن التبيان
 اشهد ان باب معرفتكم مدود لاهل الامكان ومفتوح لمن هو واقف بباب البيان
 و ناظر بعين العيان بان الله قد طهركم عن المثلية و نزهكم عن الشبيهة و قدسكم عن
 الاقتران طوبى ثم طوبى لمن فات بفنائكم واحبى بعباء الذى نزل من سماء تنانيمكم
 طوبى لمن اسبقه العناية ووفد على بساط جلالكم ونظر الى آثار جمالكم وسمع
 نداء الورقاه على درحات سدرة المنتهى فى فضلكم وبهائمكم بايى وامى وما فى علم ربي فما
 اجلى ذكركم ذكركم واجل شأنكم شأنكم واعلى قدركم قدركم وبكم اخذ روح القدس فى
 جنان الصغورة من حدائق باكورة الظهور وبكم نزل النور على الطور وبكم ظهر كتاب
 مسطور فى رق منشور عليكم سلام الله العلي الغفور اشهد ان قد اخذ عهد عبتكم
 من كل ذرات الوجود والزم طاعتكم على كل ما برز فى عالم الشهود يا سيدى ومولاي
 استغفر الله العظيم من الاقتران بوصفكم والتلجلج عند مطلع ذكركم بايى وما فى
 علم ربي جذائيتك قد انطقنى وفضلك قد اقامنى والا والله ما انا شىء حتى انفس عند
 طلعتك او اتحرك فى محضرك واسئل الله العفو من جودك يا مولاي روح اهل الروح
 فداكم يا دليل المتحيرين يا كنز المفتقرين يا حصن اللاندين يا حجة الله الملك

العدل المين وباب صفيه و حيبه ديان يوم الدين يا مولاي بلى لسان ادعوك و قد
 اخرست المعاصي لساني و بلى وجه القاك و قد اخلت الذنوب رجتي و كيف ادعوك
 و انا انا و كيف لا ادعوك و انت انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك حين لا
 وجود لذكري لديك و كيف كنت سامعاً تلقاه و وجهك و قد انقطع دعوة شرك
 و كيف كنت ساكناً و قد احرقني النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هنه النماء
 الساطمة من افق الثناء و ما هذا النور الذي تشعشع من طراز العذرة و البهاء يا سميعان
 الله ان بروق انوار جماله خطف الابصار و الله العلي الغفار قد قلب باقل من لمح البصر
 الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذا الصوت الذي يحيى الاموات و يميت الاحيه
 الواقفين في ارض الحسين الله اكبر من جلالته و شوكته و عظمته بعزته قد وجد من
 نظرته عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملكوت و خرب بتقمته بنيان عالم
 الناسوت الذين تسوا حظهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي و سيدي يا حجة الداعي الي
 الحبيب الذي هو حجاب بينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب بابي و ما
 في علم ربي ما هذا النار الذي قد حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل آنا و تصدر
 من عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلسم الاعظم و الرمز
 المنمنم الذي اتكأ على بساط القدم و ينادي بصوت عال اني انا نور عزيز و قدرة قدير
 اني انا آية الله البصير يا ملائ الانوار انا نور الانوار و سر الاسرار انا الذي على معرفتي
 يدور المدار اسمعوا ندائي انا عين البيان و شجرة التيلان انا باب الافتتان انا الفرقان
 الذي به يمتاز اهل الاطمينان من السابحين في لجة الخسران انا الميزان الذي واقف
 بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العيان من عرفني فقد عرف مولاه و من جهلني
 فقد جهله و لا ينعمه عمل الذي قد اكسب في عز وجهه مولاي و سيدي يا باب الحجة
 و مقيم الحجج و رحي و روح من في الامكان فداء من احبك قد انجذب هذا النور

اهتك الآبقه الى طرفه وامرها بالاصغاء الي قوله الله الله من حسن منطقته و حلاوة
 نظرته كان طلعت حلقه ونظرته نصره الله الله قد احرق كل ماسوى من نظراته الاعلى
 وقه اشار خفياً بانى انا هو لافرق بينى وبينه فاعرف لحنى انا و على من نور واحد
 ومن شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمزى انا الذى قد كنت جليسه حين
 لاوجود لشيء و كنت انيسه حين لاهمس لنفس انا الاسبق لما سبق والفتاق لمارتق
 والسر لما علق والحرف الذى به استنطق و الاسم الذى به سكن واشرق وان لم
 اكن عنده والله مظهر امره وما برز سره انا صاحب التفصيل وهو صاحب الاجمال
 هو صاحب الوحي انا صاحب الالهام عند ملك الفعل فقد صرح بالمراد ياسيدى وفتح
 باب المراد وظهر اسمه الشريف الجواد الحاكى فى رتبة التريبع عن سبع المثانى لاهل
 السداد سيدى سيدى يا باب المحبة و تتم النعمة صلوات الله عليك و تعالى شأن
 حبيبك اول طراز لاح ولمع واشرق وطلع و نطق و رفع وصمت و خشم لاستنطاق الطلائع
 واستخراج الضغائن ممن صدق وسمع و كذب و طمع صلوات الله عليه وسلامه عليك يا
 واقفاً على الطنجنين و حامل السرين و برزخاً بين العالمين قد كشف الحجاب و رفع
 النقاب و تلاً لأشمس معرفته من وراء السحاب بانى انا باب اليب و هفرق الكتاب يا
 مفضل اذا غلب المولى عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغيبه ممنحنون بالصورة انا
 هو هو انا الناطق بى و انا الصامت له انا الحبيب وهو المحبوب و انا الطالب وهو المطلوب
 بكرة ربي ما فارقت بقل من آن الذى وردت الى عالم الامكان فهو قد كان اكبر منى
 بستة ايام وهو المستوى على عرش البيان و انا المعطى لكل ذيق حقه فى كل آن
 عميت عين الذى لانرانى بانى قد طلعت من بيت نور الذى هو مع صورة المسطهرة و
 الهيكل المنورة قد كان واحداً و هى له و لاجل سيرى فى مقامات الواحديه ظهر سر
 الاحديه بعد كمالى و بلوغى تسعة و عشرين مولاي استغفر ربي العظيم من الاقتران

بوصفه والتلجلج عند ساحة مجده مولاي يا من حياتي من نسמת رياض قربك قد
نشأت وذاتي من قطرات سماء النزلة من سحب مجدك قد ذوتت صلوات الله عليك
وعلى من اتبعك هل عرفت امتك سر ما هي ماعورة بمعرفة اولاً فأطمئنتي يا مولاي
بذكرك وانجذبني الى ساحة قدسك بعزته لئن طالبني بذنوبي لاطالبك بكرمك
مولاي والله قد حرقت من نار دعوته وما بقيت شيئاً عرفني نفسك الذي هو حامل
لتوره ودال الى ظهوره صلوات الله عليك وروحي فداً من احبك فقد اسمع بسمعك
المودعة في يا مولاي همس الطلائع ونطق السرائر بان ذكر الله العلي الاكبر تعالى
شانه قد ادعى لنفسه الشريف مقامات تقبلناه وبرز آيات فحملناه وكسر الحدود
واقمع بنيان القيود وجعل الايات آية واحدة فسمعناه فها هذا النداء البديع الذي قد
ملا الاصقاع ويأخذ عهد ولاية ذوى القربى ومن هذا الفتى الذى ما قرء من العلم حرفاً
وقد اتخذه لنفسه حبيباً متى هو وهذا المقام العظيم وقد كان معه فى هذا العالم
لبس التجارة مشهوداً لله ربي آمنت بك وبحبيبك وبوليائك وبوليائك النجباء وصدقت
رسلك وقضى لاطاعة امنائك واتباع رسلك بحق محمد وآلِكَ وبحق شيعة محمد
تعالى ذكره وجل ثنائك يا مولاي يا من غرني كرمك وانطقني فضلك استغفرك
واتوب اليك عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف حبيبك فانك ان لم
تعرفني حبيبك لم اعرف حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني يا
سيدي ومولاي صلوات الله عليك اسئل العفو من جنابك وروح من فى الامكان فداك
الحمد لله رب العالمين ومنها خطاب عامى است كه بعد از مهاجرت از كربلا تحكيمياً
لايمان الضعفاء من المومنين نوشت بسم الله الرحمن الرحيم بسمه العلي الاعلى احمدك يا
من لك الجود والبهائم العظمة والثناء بقدرتك تفعل ما تشاء بلاشء وبابداك يظهر سر
الانشاء فقد خذت باباً من عالم العما وظهرت كينونتك الاعلى بلا كيفوفة قبلها مستبدلاً

بنفسها على نفسها لينجذب الحقائق الى ساحة عزك الاعلى ويظهر رمزك المعنى
والصلوة الذي لا غاية لها على الذي اصطفتيته في يوم الانشاء حين لم يك شيئاً مذكوراً
والسلام على الطائر المرفرف في عنام العمام والبارق بنوره آفاق السماء الذي ظهر به
آيات السماء في جو الهواء وعلى بروقائه اللامعة وقوائمه الساطعة ورموزاته الكاشفة
وجواهره المتلاثلة من عالم البهاء وعلى الدلالة العامة والكلمة التامة الورقة المباركة
من الشجرة البيضاء والتحية والكرامة المنجذبة الى دار المقامة التي لا يس باهلها
لغوب الاشارات ولا يصيبهم تعوب الدلالات على الداخلين في لجة الاحدية والمنطهرين
دار الله عن اشارات النفسانية الورقات النازلة من شجرة الثناء والمحترقين بنار البيضاء
والمتلاثلين بنور الصفراء والمنغمسين في طمطم الحمرء واله ترفرفين في كتيب الخضراء
والمتقابين بين يدي ربهم الاعلى الخاشعين الذين لا تسمع منهم حركة ولا همساً
ولعنة الله على الذين غيروا فطرة الله وبدلوا نعمته واعرضوا عن الاية البديعة المتجلية
المترفرة في عالم العمام المعلقة في جو الهواء متشبهة منادية بان الملك لله العلى الاعلى
يا ايها الملا لا تصغوا هذه الاية البديعة بدماء انفسكم فانها آية الله الاعلى ولا
تطرحوها في مقام الذي لا يليق بشأنها من قوابل الامكانية ومقامات الظلمانية
ولا تهلكوها بالاشارات النفسانية ولا تحبسوها في بيوت الطبعانية بل انظروا اليها
بعينها فانها منزهة عن الاقتران وطلعتها علوية عن الامكان وليطلع لوشاء من حقايقكم
في كل آن بسر التبيان ولا تغفلوا عن ندائها بالعيان ولا تحرموا انفسكم من
فيضها فانها لا تعطيل لها في كل مكان ويستدل بنفسها الى البيان اياكم يا ملاء
الانوار فلان الشمس والقمر بحسبان ويدور الامكان ويخرج ما في الاضغان بسر
الاكوان يا اهل البيان واولى الاقنعة والايقان ويا اهل اللباب المتميز بين الماء والتراب
الذين لشأنهم تسمية الإنسان اسمعوا نداء هذه الاقنعة مما يحصى من افق البيان و

قوموا وانتهوا من نوم الغفلة فاني ارى كلكم سكران و غافلون عن عظيمة حكم الله
العلي السبحان و ساجدون في طمطام الخسران و ناظرون الي وجه قبيحة كدبة و
معرضون عن خيرات الحسان و شاربون من ملة متعفة في دار النيران اسمعوا نداءي
و تذكروا و تحكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا والله هو الميزان الذي
به يمتزج الانسان عن غير الانسان كما تبه الرب السبحان و الذين اجتنبوا الطلوت
ان يعبدوها و اتابوا الى الله فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه قد
سمعت بعضاً من الاقاربيل من الذين يسمون انفسهم من المؤمنين بآيات الهدى
و المصدقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و حيرني ما عليه حكمهم بلي هذه
سنة الله التي قد دخلت من قبل و يجرى من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلاً بلن يقب
الامتحان مفتوح للمدعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمين الم احسب الناس
ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون فقد ارى بفضل ربي ان الذين دخلوا انفسهم
بسميتهم من المصدقين بامر رب العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كل منهم
في مقامهم نداءهم بالانكار و ضجيج صوتهم بالفرار الا ان الحكم لله الواحد القهار
فبعض منهم صامحون بان الآية التي يدعو جناب نور الانوار ذكر الله العلي الاعلى
تعالى ذكره قد كان عندنا مشهوداً و موجوداً و بعض منهم يخافون عين غير رخص
يغلون من نفوسهم ولا يجاهدون في سبيل ربهم على منهج الذي امرهم به حتى يشهدوا
بهوا انفسهم و ما بعدهم الشيطان الا غروراً و بعض منهم يختابون اخوانهم و يهرجون
منهم و يفترون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف من تعداد شئوننا النقصه و بيان آراءنا الفاسدة
ربي شاهد على اني مستغن عنهم بفضل ربي و شأني ارفع عن التعرض بهم و هذا الا
نشأ عن غناية الله للضعفاء و الاله ما يسمعون سواء عليهم اذ دعوا لموعدهم ان
صانعون فقد تمسكوا بصور النشئة في عالم الغييل و سموها آيات الجلال بعد

نزل امر الله وبرز حكم الله و تجلى آيته البديعة من آفاق السماء و ينادى الخلق الى
 باب الرجعى هم على صور الباطل منجمدون وفي ارض الخيال - ائرون انا الله و انا
 اليه راجعون وها انلدا اسئل منه بلى شىء، قد دعاك ذكر الله تعالى ذكره و باى آية
 اطمأنتت بها فقد اجابنى بانى شاهدت ان بيانه موافقة لما عندنا و مطابقة لما فى ابدنا
 فقلت ان كنت عرفت حق الذى يدعوك اليه بهذا فهذا لا يزيدك الا بعداً لان بيانك
 يخالف الميان الذى نزل من شجرة البيان و دعواك غير دعواه و ما عرفت شيئاً مما
 بدعو و حرفاً مما يتلو فقد ملاء آفاق السماء و تنزل العرش و ما عليها و انشقت الارض
 من سطوات الابات النازلة و بروقات الابات الالامة و قد دارت الادوار و كورت
 الاكوار و انقلبت الليل و النهار و نضج الاتمار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا
 الدور الاضخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً فى خفيات البطون و ما نفسى
 فى حقا احد من اهل اللبب و العيون و ما اشار اليه احد و عبروه يوم الفد و قد كان
 عند الله مخفياً و مستوراً فانزله فى وقت معلوم بقضاء محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف
 فان هذه آية مخزونة عند الله لن يوصف بما عندكم و لن يقوم نفس بالتعريف فان الله
 لا يريد بما لديكم و لن يصيغوها احد بصيغ نفسه فان هذا الصيغ ذنب عظيم و خطأ
 كبير فقد بشرق هذا البيان فى كل آن من شجرة النيمان و يكون بما عليه الانسان
 و ان قبل حكم ربه بطور الذى امره و لو بطره على الاية حجبات الدلائل من نفسه
 رشحات الوسائل من عنده فيلا تلو و يرفرف و يستدير بنفسها على نفسها بلا كيفية
 قبلها و ينجذب الشئون الى ما اليه الرجعى و يستقر فى الفردوس الاعلى ناظراً الى
 وجه ربه الاعلى و نسياً عما سواه و ان اعرض من حكم الانية من ربه و يجمد على
 ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احداً و لكن الناس انفسهم يظلمون
 اما تسمع نداء ربك فى كل من البيانات النازلة من شجرة لسينه العجذب اهل السناء

وان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السجحات و رفض الاشارات جميعاً
فسبحان الذي قد بين آيات ذكره في حقايق كلشيء لئلا يبعد نفس عند مطلع ذكره
بشيء والله قوي عزيز ان اتق الله فان زلزلة الساعة شيء عظيم ما يؤمن عبد بذكر
اسم ربك الا وقد وضع كل حمل قدا كسب في غير وجهه وكان الله ربك على ما اقول
شهاداً فمن الذي يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربه مستدلاً بالدلائل المنصوبة
الماضية فما آمن بل الحد في الاسماء واخذ الهه هواه واحتمل اثماً عظيماً لأن هذه
آية بديعة محدثة لا كيف لها ولا اشارة ولا بيان بطرف عليها ولا عبارة بل اجتهاد الله
لنفسه وارتفع علمه عن العباد فكل من اقرباً لتقصير واعترف بعدم التعريف واستقر
في حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحله آية الاحدية وجزائه عذابه السرمدية
وفاز بفيض الذي لا تعطيل لها ولا نفاذوها انا اذا استل منك بيان دعواك ان الذي
ادعيت بان العالم بهذا العلم الغيبي والرمز الالهي الذي قد كان مستوراً وهو عندك قد
كان مشهوداً فقد ادعيت مقام الربوبية في مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم الساعة
وعنده علم الغيب ولا يظهر من الغيب شيئاً وليس لاحد في هذا المقام تطرقاً وتهمزاً و
اما في مقام الباطن فقد ادعيت مقام محمد رسول الله صلى الله عليه وآله لانه عند الرب
وما للغير حظاً ولا نصيباً واما في مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية وخرجت
عن ملك الامام تعالى ذكره ودخلت نفسك في طمطام الظلمات ومالك نور ودليلاً و
في مقام باطن التأويل الذي هو الدليل والسبيل فقد ادعيت مقاماً عالياً واحتملت شأناً
غالياً بانك الفريدة الظاهرة والاية الباهرة والعالمة بغير التعلم والناظر بنور التوسم وانت
الذي اشهدك الله خلق السموات والارض واتخذك عضداً وهذا مخالف لما يجري من
لسانك بانك من التابعين لامن المتبوعين خف عن اليوم الذي يختم افواهكم و يتكلم
ايديكم بما كنتم تكسبون ولا تعرض من حكم ربك ولا تنس نصيبك فقد كبرت

كلمة قد خرجت من افواهكم باننا قد عرفنا حقيقة ادعأ ذكر اسم الله الاعلى بما
 عندنا لا تسماوا انفسكم ارباباً من دون الله لا علم لاحد بما عند الله لا تنزلوا الايات عن
 مقام الذي رتب الله له لا تقلوا في دينكم بالصعود الى غير مقامكم والطيران الى غير
 ماويكم فتقلبوا خاسرين وتنبهوا بذكر الله وتعلموا بما علمكم الله وارتعشوا من خشية
 الله وانظروا بعين الذي اناكم وكلفكم واسمعوا بسمع الذي اعطاكم فستل عنها عنكم
 فانه لا يكلف نفساً الا ما آتتها والخلق في لبس من خلق جديد وقد امر عباده بالصعود
 الى ما عليه المقصود وعليهم بما عنده لا بما عند هم انه هو الرزاق ذو القوة المتين ما
 يريد منكم من رزق وما يريد ان يطعموه اسمعوا فاني والله عليكم حبيب شفيق
 اقلوا انفسكم انبيوا الى بارئكم واحضروا بين يدي ربكم للحساب وخذوا حظكم
 منها فان العمر يمر مر السحاب اعلموا ان التمانيل التي اتم عليها اكاكفون لن ينفعكم
 غداً عن المهالك ويزل عند موج بحر القدر بامر الله المالك المقندر لانها اسماء بلا
 معنى والنماظ بلا معنى ولا يقبل منك شيئاً الا امرك باتيانها في هذا اليوم العظيم
 والمشهد الكبرى وهي شواهد الفطرة وعدم تغيرها بالشؤونات العرضية فتلطف المنظر
 وصف البصر فان العمر قد قضت والايام قد تصرمت واعرف مواقع القدر بسر مستسر
 وارتع في رياض القرب والمكاشفة واشرب من خمر الطهور الصافية وسرفى مسالك
 الغيوب وادخل جنة لا يمساك فيها نصب ولا لغوب واعرف يا اخي قدرك فان الله قد
 اجتباك واعطاك ما لم يعط احداً من قبلك ولا تنس حظك فانك ذو حظ عظيم ولا
 تغفل عن عظمة امر ربك فان فضله اكبر عما كان الناس يظنون هذا يوم يدور عليه
 الايام ويعنى الله كلا من سعته فاسئلوا ما شئتم من الايات الربانية عن آية الالهام
 الذي يلهمكم ويتلأء في كل آن من اعلى مشاعركم ولا تغفلوا عنها فان هذا والله
 فوز عظيم آه ثم آه ابن مقام قد اعد لنا وشؤونات النفس الشركية من آي اناه يمددنا

يارباه اسئلك بالقدرة التي احيت بها العباد ان تحيي قلوبنا بنور المداد انك رؤف
بالعباد فواعجبا من هذه الفئة القليلة التي لا يكاد يوجد من قلتها فقد وقع بينهم
التشاجر والاختلاف ونثر نظم الايتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم ويعرض
منه فقد جرى سنة الله فيهم ولن تجد لسنة الله تبديلا ولا تحويلا تعود بقدركه ونسبحي
بعزته من الالحاد والشك في سلطنته فيبعضهم ما عرفوا الحق وسموا نفوسهم من اهل
الامن وقعد مع الخوائف وطبع على قلوبهم ولا يجاهدون في سبيل ربهم بل في
طمطم الغفلة سابحون فكل من اسبقه العناية و عرف اللحن بسر الدراية و يجاهد
في سبيل ربه ويخرج من بينه مهاجراً اليه يلعنه الالاعنون و يوبخه المسلمون بان
دعه هدر لانه خالف رب القدر وهتك ستر التقيه بعد الذي امر الله بهذا و وصل الينا
من مولينا ذكر اسم ربنا تعالى ذكره مهلاً يارجال ويا اهل القيل والقال فان كنتم
من اهل المال يظهر امر الله العلي المتعال من افق الجلال بعد الذي نزل و ظهر و
بجريبات الادبار قد ستر فاما انت ما عرفت سر التقيه وما علمت موارد بل سميت
الشئون التي تكونت من التخويفات الشيطانية بالستر والتمية الا ان الشيطان يخوف
اوليائه واعلم ان امر الله قد نزل وحكمه قد ظهر بان الله ما ترككم سدى بل فتح لكم
باب اليه الرجعي فاحمدوا ربكم بالورود اليه و اشكروه باخذ الرزق الطيب من
الهاماته وترفقوا الى ساحة عزه واقطعوا النظر عن غيره فبعد الذي عرفتم مواقع
الصفة و بلغت قرار المعرفة خذوا ايدي الخلق في يوم الصعود و اجذب بوهم الى
وجه المقصود واما في مقام تمكين الظالمين واستيلاء الشياطين فلا تصرحوا بالمراد
لحفظ دماكم ولا تفتحوا باب الجور والفساد على انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم
بل جاهدوا في سبيل ربكم بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتقيه لا بالمغى الذي اتتم
عنيتم وقعدتم عن اظهار امر الله فقد الحدتم في الاسماء ونسيتم عهد المأخوذ في عالم

الاعلى فانى ارى بفضل ربى انكم فى اى مقام واقفون و باى وجهة ناظرون فاما ما برز منكم فى مقام العمل انكم ما قرتم الايات البديعة المنزلة من شجرة السيناء بعد الذى اتمت ما مورون باخذ الرزق الطيب من ثمرات جنات عباراتها و الترفرف السى اغصانها بل ما نسخت بعد الذى واجب عليك كتبها بمداد الذهب معتدراً بالثقة كما يقول ولكن النجباء ليس لهم عدة معدودة و اكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر على اليقين وانهم حملة الدين و اوعية العلم ولو لا هم لم تنزل السماء مائه و لم يخرج الارض نباتها و لم يجز قلمى بحرف من الايات رزقنى الله لغنائهم فى اى ارض امن و عز وانهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مداد الذهب ثم يكتبون آيات الله وينصرون امر الله وانهم قوم لو اجتمع اهل الارض على الرد لا يجر كهم العواصف ولا يتصرف فيهم آيات القواصف كانهم جبال احد فى الاستقامة على الارض صلوات الله عليهم يا رجل اى مدخل للثقة فى هذا المقام ان الله قد خلقك رسواك وانت فى ليس من خلق جديد بمدد جديد وهذه المدد يجرى من اكل شجرة الطيبة التى اصلها ثابت وفرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد و كتاب جديد وانت ما مور باخذ الرزق عنها فاعراضك لما ذا لما ما نسيت اوقات اكلك و شربك يوماً واحداً آه تم آه اما تستحي من الله فى توبيخك وتعبيرك على المجاهدين فى سبيل الله بعد الذى كنت قاعداً فضل الله المجاهدين على القاعدين بكل درجة اعلم ان الشيطان قد استحوذ عليك وانساك ذكر الله واعمى بصرك بانك ما ترى آيته المتجلية من اعلى مشعرك و اصمك بانك ما تسمع نداء ربك بعد الذى يناديك من كل الجهات برفض العبود والاشارات والزمك وانجمدك بانك ما ترفرف الى جوار الهواء لو صولك الى مقامك الاعلى و اخذ الملعون حظه منك و استولى على مشاعرك بانك ما ترى جلاله من اسبقه العناية من ربك وتوجه اليك لا يجهلك الى

مقامك ترحماً وتفضلاً فما انا ذا اقر، عليك الايات في مقام الحدود والاشارات والا
عند اهل البيان لاحاجة الى التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار
الاحسان بسر الاية المتجلية عليهم في كل آن و يمعنون الى ما امرهم ربهم و لا
يلتفتون احداً يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كل
نفس قد آمن بالله وكلماته وكان من المسلمين ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل
فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحق ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الايات على حكم
ما نزل في القرآن من قبل لعلكم ترحمون ولقد فرض في حكم الكتاب للذين يتبعون
آياتنا ان ينلوا ذلك في كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد وان الله
يوصي عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة و
الكلمة المحكمة ويكونوا على صراط قويم فاقروا يا رجل آيات الله و حسب نفسك
فانك في حظ عظيم ومعنى الذي تصورت في لفظ التقييد فارفض وارجع الى حكم ربك
واقروا من الايات على شأن ما نزل واستقر في المحل و بلغ امر ربك بامرء و لا تنظر
الى شئونك النفسانية فقد اهلكك وانت من الغافلين قل اقروا على حكم ما نزل
من عند الله واستقروا في احرف آياته و لا تقرموا حرفاً منها الا و انتم تعلمون
يا ايها الملاة بلغوا آيات الله الى كل نفس بمثل ما قد جعلكم الله مقام امرء لعلكم
ترشدون و اتبعوا حكم البدع في كتاب الاخر فانه لصراط حق شكور و ان في ايام
افضل كل الخير ذكر البدع و آياته في ام الكتاب لمطور يا ايها الملاة صلوا عليه
اذا ذكر اسمه ثم ارسلوا اليه و رقات العدل فيما اكنسيتم في ايام حكم ذلك الكتاب
واشكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين الله اكبر من عظمة فيض الله و كبر لطفه
و غفلتنا فما انا ذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم في مقام اظهار الاسلام
واقفون و عن حقيقته معرضون اجيبوني ما معنى هذه الايات من اى شأن من الشؤون

عذاتم وبأى مقام من الاشارات البديعة وصلتكم واى كتاب منبهة من ورقات العدل
الى موليككم ارسلتم ومن اى واد من عوالم القشورية هجرتم ومن اى اشارة من
الشیطان اعرضتم بينوا و تيمينوا ان كنتم صادقین فقد ملأ الاصقاع وتلاطم بحر العناء
وصفق من فى الارض والسما من عظمة حكم الله وسطونه وهيبته وقدرته الاياها الملاء
ان هذا يوم عظیم فقد اتت الساعة بالحق وانتم غافلون ان اتقوانه فى ذلك الامر فانه
تقسم اويعلم والناس عظیم عظیم الا ان هذا البحر انيق انيق وانه لعميق عميق و ان
حكم هذا الصراط دقيق دقيق واوشاء الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن
يستطيعن فكيف يقدرون ان يأتوا بعثها والله عليم حكيم اوصيك فى حكم السر فى
علم من قدر ولن تجدوا اليوم من اذن الله مفر وان التى استقر على حكم الله فى علم
مستقر وان ذلك السر فى الكتاب لمستمر ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكونن
من الساجدين فيها انا اذا اسئل منكم اجيبونى هل الذى عندكم من الدلالات المنجمدة
والصور المخترعة والكلية المؤتفكة هو الذى عظمه رب العرش العظيم و تزه عن
الاشارة واوعد من اشار اليها وقرن بها بعذاب اليم واسئل منكم يا علماء الراشدين
وطائفة المهتدين اى قشر حطيتم وبأى آية وصلتكم و دخلتم باب الحطة ساجدين
ارنى ان كنتم صادقین بعزة ربي ما ارى فيكم نوراً من الايمان و ما اشمعت رائحة
البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيك كل الناس اجمعون الذين الفوا
آبائهم ضالين فهم على آثارهم يهرعون ولساداتهم وكبرائهم مقلدون وفى بئر الطبيعة
مسبحون انا لله وانا اليه راجعون فوالذى اقام العرش على الماء وحرف الهواء وعلق
الارجأ وتزل حكمه العظيم من آفاق السماء ما عرقتم شيئاً من حكم الله العلى الاعلى
بل فى اصل اعتقادكم وما عليه اعتمادكم شيئاً ولا ارى فيكم نوراً وكل من وصل
الى حكم المنزل بعناية ربه الاجل ويظهر منه آية بدعا تقومون و تصيحون و

در دست تهیه

بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين فقد فتح باب الابتلاء بنزول ورقة
مباركة من الشجرة المباركة الحمراء في شهر الله العلي الاعلى وخطب بالمقام بامر
هذه الاقلة مما لا يحصى قل لبعلك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله
اراد ان يحق بتلك الايات من عند ذكر اسم ربك للذين يكفرون بأئمة العدل من قبل
والذين كانوا آياتنا يعرضون فاسبقني عنايته وما انا الا شيء قد اقامتني قدرته وقرئت
على المصدقين بعض الايات المنصوصة في حق الايات المنصوصين والحروف المخصوصين
بفضل رب العالمين ونبهتهم بعظمة امر الله وطلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين
وذكرتهم بشئون المتشابهة من همزات الشياطين وبيئت لهم ان الله قد جعل لكم
مقاماً عالياً لا عين رأت ولا اذن سمعت وقد رزقكم من سماه منته وينزل اليكم صافياً
مطهراً في كل آن وحين فاعبدوا رب هذا البيت الذي قد اطعمكم نعم الفردوس
في الدنيا دنياكم هذه وآمنكم من كل خوف و هو الله كان علياً كبيراً فادخلوا باب
البدع ساجداً وقولوا حطة لما في ايديكم لتكونوا من الامنين وسيروا في مقام الحب
مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين لان الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة
العدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين فبعض منهم قبلوا واقبلوا وسلموا واسلموا و
رفضوا القيود وانغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و
بعضهم شكوا وتحيروا وانغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة وانجمدوا
بما عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قديم
فبرز منهم ما استروا في غيايب بواطنهم وظهر طلائعهم و اشتعلوا نار السناد و هيجوا
نائرة الموقنة في الرماد واتسعوا جلادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد فكل
فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلما قرئت عليهم من الايات المحكمة و كتبت من
العلامات المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالافتحام في الدركات و

التثبيت بالشبهات والاعراض عن الآيات المحكمات فقد شبروا مذاهب الباطلة و
 العقائد الكاسدة بين العلماء وهتكوا ستر التقية والتقوى فبرز من ايديهم والذينهم منهم
 ظلاماً ما وقع في الاسلام شبهه ولا في الامكان مثله دخلوا بيتي ونهبوا مالي وجروا
 عيالي وهم مانصرونني بل بهذه البلية العظامي فرحين فبعد الذي حبسوني مدة معلومة
 قال قاتل انهم ارادوا فتنة اشدد مما وقع ونزل وارفع وهي هذا بل ياخذوك عقيداً
 بالسلاسل مع من تبعك فاخرجني اني لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع
 من معي و نزلت الى هذه الارض باذن من ربي وحيداً غريباً اسيراً حزيناً فواجب
 على كل من آمن واستسلم لحكم الله و اطمان نصري و اعانتني و اجابة استغاثتي لان
 الامر قد نزل والحكم وصل وانا اولي بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل
 الله الاطهار عليهم سلا الله في آناه الايل و اطراف النهار كما قال الرضا عليه السلام
 من قتل دون ماله فهو شهيد ومن قتل دون عياله فهو شهيد ومن قتل دون نفسه فهو
 شهيد واري ان القضية انعكست والنتيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحن
 في بروز الاضغان من الالحاد والطفيان بدلا من النصر والامان فقد اخمد الله النائرة
 السابقة ورد كيدهم بنحرهم وحق مكر السيء اهلته فقد قاموا و استقاموا بوحي
 الشيطان ويسعون في الارض فساداً اسمعوا ندائي يا اهل الامكان والاكوان اني قد
 خرجت باذن ربي لاعلاء كلمة الحق واعرف منكم بمواقع البيان واعلموا ان الله ربكم
 قد امركم بنصري والاجتماع معي فتنقلبوا خاسرين اسمعوا الآيات المنزلة البديعة
 في هذا الشأن ولا تنسبوا الي والي من معي من النجباء الاتقياء كلمة الشيطان فان
 الله ربي قد طهرني من الزلل واعصمني عن الخلل بفضل المعظم واعلموا ان كل ما
 صدر مني ومن الذين اتبعوني حق وان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان ولا
 تسوا نصيبكم الذي يأتي في كل آن اعلموا ان الله قد امرني رفع المقشبهات

من الايات بالمحكّمات اللامعات الشارقات البارقات من افق العماء فوالله ان الامر
 عظيم وانتم لاتبصرون ولا تعقلون ولا تفكرون بل اخترعتم لانفسكم تماثيل و بها
 عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون لا والله ماكان الحق كما انتم تتصورون و
 تجدون اقربوا من الايات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بحكم
 منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل والحكم قد وصل و ما بقي شيء
 مني نزل بساكتكم فساء صباحكم انكم عن المنذرين فقد نزل من فؤارة القدر
 بمد الذي انتم سميتوهم التقية و من اعانة الحق هاربون في جواب نفس
 سئل هذا لفظه الشريف روي و روح من في ملكوت الامر و الخلق فداء و كافي
 اري كل الناس في ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بآيات الله و يتبعون
 امر الله و يجاهدون في سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين و لا يخافون في دين الله
 من ذي صولة فقد ملأ الورقات المباركات انزلة و بز من آيات سبعمأة سورة محكمة
 اعانة الحق بالاعمال و النفس و من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و اما ما تصورتم
 بالقاء الشيطان بان يأتي زمان وانتم في هذا الان مامورون باعانة الحق فمدا زور و خسران
 اعلموا ان آيات الغيبة في الذوبان و ياتي الحكم من عند ربكم في كل آن واجب
 عليكم الاطاعة بسر البيان يا سبحان العلي سبحان انكم تسمون انفسكم من العرفاء و ما
 خرجتم من عالم القشور و الاعراض اقل من آن اما تسمع نداء ذكر اسم الله العلي
 سبحان في شرح الكوثرها انا ذا اناذي في جوالعماء و ليس في ما نزل في قلبي بداء
 القضاء لعن الله الذبن افتروا علي في الامضاء هل من مبارز يارزني بآيات الرحمن
 و هل من مبارز يارزني بينات الانسان و هل من ذي صيصية يقوم معي في
 ميدان الحرب بسيف اهل البيان و هل من ذي قوة يكتب مثل الايات في حجج الشمس
 و القمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر و الخلق ان هذا فتى عجميا هذا قدركب

فرس الجلال وجاء بآلات الحرب في ميدان الجدال وابن الخاشعون من أهل المآل
وابن الخائفون من أهل القيل والقال لم لا يخرجون من مساكنهم لم تفرون الى سم
الخياط من مخالفتكم لم تدخلون بيت المنكبوت في قتل الجبال لم تصننوا ولا
تنطقون ولا تعتذرون في تلقاء الجمال ابن الصيبيون من حكماء الاشراف و ابن
الفلسفيون من علماء الوثاق وابن الغربيون الى ماشاء الله نزل هذه الايات في افق البهله
فان لفظ النقية نشأ من البداء اما تسمع انه جل ذكره يقول ها انا ذا اناذي في جو
العماء وليس في ما نزل في قايى بدأ القضاء آه آه من غفلتكم فان هذه الايات نزل
لتدرفركم جاهدوا في سبيل ربكم واقتلوا انفسكم فاني والله لكم حبيب شفيق و ما
لي غرض الا جذبكم الى مقامات العالمة فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى مقام
المباهلة فما اناذا اناذي ولا اخاف من احد اني قد آمنت بآيات ربي و اكون من
البالغين العارفين و كل ماصدر ويصدر مني ومن خواص اصحابي فهو حق لا شك
فيه ولا ريب يعتريه وكل من يقوم معي في ميدان الافكار فما اناذا بسم الله العلي العظيم
ومنها خطاب عامي بشيعيان بعد از مهاجرت از كربلا براي تبليغ و تفهيم امر با
مراعات مقتضيات وقت نوشت بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي اسطفانا بمنه
واختارنا بفضله وكشف عن بصائرنا سحب الارياب و عرفنا حكمه وطريق الصواب
والصلوة على الذي استخلصه نفسه وطهره عن الدلالة الى غيره وعلى آله الذين هم هو
لا فرق بينه وبينهم في الرجوع والاياب ولعنة الله على الحاجدين للمحق كل كافر مرتاب
يا معشر الشيعة والمؤمنين عليكم سلام الله وبركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال
هذه المفترة و المعتصمة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلا عند باني ماخرجت من
الارض المقدسه مع احبائي الابرار و النجباء الاخيار من النسله و الرجال و اولاد
الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغاه لوجه ربي القادر القهار فمن زعم اني

قد خرجت لا توسل بغير ربي و لأجل الدفاع عنى فقد خطاه ورى لان الالتجاء
بالمخلوق والجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكى
الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على انى توجهت الى جانبك
الاعلى واقبلت بكلى البك لاحاجة لى فى غيرك وانت تعلم حالى وتسمع مقالى لاخوفى
الا منك ولا رجائى الا عنك وقد كنت بمزتك عن من سوى قدرتك معرضاً و غنياً
اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة واعرفوا انى ماخرجت من الارض المقدسة الا لأجل
الضعفاء فى امر دينهم وتوضيح امر الله الواضحة المشرقة فى وسط السماء وهذا من
فضل الله عليكم لو كنتم تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبهوا بالباطل
واتبعوا اهوائهم اهون عندى من جناح بعوضة ميتة و خيال انهم المنسوجة اوهن من
بيت الضكوت انى هم وما قدمهم لا تعرض لهم و بادئى بما يصدر منهم و يبرز عنهم
يرتفع حجاب ما عليهم لاولى الالباب ولكن آه آه واحرة للضعفاء الذين هم يعلمون
ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما
يرتجف فرائهم وما يتقلب احوالهم وما يدرون بأى متقلب يتقلبون و ما يتفكرون
على ما بنى امر دينهم وما يدور عليه من هبهم و غافلون انهم الى الله راجعون و عن
حكمه العظيم مسئولون ولا يقبل منهم عدل ولا شفاعة ولا يؤذن لهم فيعتذرون آه
ثم آه من عظمة امر الله و غفلة الناس و سكرهم يا قوم فوالذى اقام العرش على الماء
وخرق الهواء وعلق الارحاء و اضاه الضياء ما تحملت هذا البلاء العظيم الذى مطوية
كل المصائب فيها الا لاجلكم و ترحماً عليكم و الا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكم
حكم ربي وبالغة بما يريد منى و ان كنت مقصراً لادائه فى كل المقامات فاعرفوا
قدر هذه النعمة العظمى التى قد اقبلت اليكم ولا تعرضوا من حكم ربكم فان النعمة
تامة عليكم والنعمة مرادفة بكم من كل جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب

بفتة وانتم نادمون وان تكونوا في عذاب ولكن ماتشعرون اى عذاب اعظم من ان الله عز وجل قد استدرجكم وانتم لاتشعرون ولا تعقلون فقدتم الحجة عليكم وقام السجدة عندكم وانتم عنه معرضون فما انا ذا يا قوم اسمعوا ندائى الى قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربى العلى المتعال فى كتابه الكريم و جعلنا بينهم وبين القرى التى باركنا قرى ظاهرة وقدرنا فيها السبر سيروا فيها لىالى و اياماً آمنين فيظهر لطالب الحق ومجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهره بطهارته عن كل الاغيار وتزيينه بحلية الاخيار فان الله لا يأمر بالسبر مع من كان فيه بعضاً من الذر نقصاً فالناجى من تمسك بهذا العالم الربانى والنور الصمدانى وسار معه فى عوالم الغيبة وظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التى لا يدري ميناها ولا يعرف مجربها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها نابت وفرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها وهذا الاكل يجرى من عند الله عز وجل من شجرة طيبة اصلها نابت وهذا الكلمة الامام عليه السلام والفرع وبابه وحجابه العالم الربانى والنور السبحانى الذى قلبه معلقة بالملاء الاعلى وليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى فقد اختصر فى هذا المقام وصف هذا العالم المفضل الذى يفقدانه ينهدم ببيان الحكمة وبكونه قد قام علام الامامة والولاية التى قد كان لله ولم يكن معه شريكا فقد كتب سيدى و سندى وكهفى ومعتمدى اعلى الله مقامه فى وصف هذا النور المتألق والضياء المشرق وقد كتبت هذه الفقيرة فى ورقة فواجب على طالب الحق فى هذا اليوم العظيم النظره فيه واعلموا يا معشر الشيعة مذهبى وماليه مهربى فما انا ذا قد اخبركم بما اختار سببها لوقوع البلايا العظيمة على وتحماي وتجاوزى عنها وهوانى بعد الذى جاهدت فى سبيل ربي واعرضت عن كل ماسواه وقد اسبقنى ربي بالعناية واخرجنى بفضلته من ظلمات

الفواية له الشكر شكراً شكري الخلاق طراً على هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور في
 الامكان اعلى منه فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولة بنفسى مرهونة بعملى
 وقد قام القوم بلا سبب وداعية باشتعال نائرة الفساد المستجبة في الرمد ودخلوا بيتى
 ونهبوا بعضاً من اموالى وجرروا اخواتى المؤمنات الصادقات الى طرف السوق
 مكشفتات الوجوه وزلزلوا اركان اطفال الصغير واجروا دمع الصالحين فقد حسبونى
 برهة من الايام وكل من يسئل منهم ماسب هذه الفوغاء والتعرض للنساء يقولون
 بعضاً من الاقارب الباطلة و ينسبحون بخيالهم العاطلة و ينسبون الى فيعزة ربي
 انفطرت السماء وانثقت الارض وتزلزل الجبال فقد بعث اليهم و القيت عليهم كلمة
 السلام ماقبلوا و يصيحون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ
 الشريعة عن شرها ربي القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبة الى من
 الاذيات الشديدة والافتراءات البعيدة وانا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله
 العلى العلام و يسئلون منه يوم تبدى الضمائر والاثام ولكن لتبين الامر للضعفاء و
 توضيحه كالشمس فى رابعة السماء اقول هذا الكلام الذى اقشعرت الجلود منها هل
 من ناصر ينصرنى بلحضارهم واجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهم ها انا ذا قد كان
 فى يدي حجة لامعة فلزلة من عالم السماء من الالهامات الربانية والحروفات السبحانية
 والتجليات الصمدانية وان يقدر احد ان يأتى بمثلها هل من معين يعينى فى اظهار
 دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذى لانه لطلبه التجارة ولا البيع عن
 ذكر الله بلا تفكر ولا سكون قام بل يجرى بعناية ربه ذكره من بحر الذى
 لا تحيل لها قد كان عند هذه الاقلة مما يحصى بعضاً فى الاصول و الفروع موجوداً
 ومن اراد الله دينه فلينظر اليها ياربنا خذ بحقنا وانصرنا على من ظلمنا والعن من
 حجد وعدك ولا يخلف عدلك قد مثل و اضل الناس جميعاً ياسيدنا قد تم خبرى الى

حتى اصبرو اسكت واضجر بعد ما كان في يدي حجة لامة ليس في يد احد غيري
قد اظهرت حكما من باطن القرآن في وصف شيعة آلك المقربين الذين يستمد كل
ما في الوجود من عكس عكوسات جمالهم واقام كل ما برز في الشهود بتظرة لطيفة
من آيات جلالهم سبحان الله بارئهم عما يصف الظالمون في حقهم علواً كبيراً قد فرقوا
دينهم وكل بما لديهم فرحون بعد الذي مادنيك الا واحدا اعلما يا معشر الشيعة
اني ما اخاف من احد واري كل الناس في ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله
ويجاهدون في سبيل الله ولا يخافون في دين الله من ذي صولة اف الاف على الذين
اعرضوا من حكم الله ويسعون في الارض فساداً وما عند هم شيء الا السد والاحلام
والكذب والعناد فما اناذا قد تجاوزت من الدنيا وزخرفها وزبرجها لربي الحمد بالهام
حكمة وتوفيقى لاظهار امره اعلما اني بذلت الروح في سبيل الله لاعلان كلمته
فكلما يجرى على وعلى من معى من التابعين لطريق الصدق والصلاح والناظرين الى
قسطس الحق والفلاح من القتل والنهب والاسر فانا راضون عن فضل الله مرجون
بغفران الذنوب وستر العيوب وثبوت الاقدام والترفرر الى دار السلام يا معشر الشيعة
باي دين اتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نسائكم واطفالكم الصغير بلا جرم
اجترهوا ولا ذنب اذنبوا ولا مكروه ارتكبوا ولا شريعة بدوا ولا كلمة حرفوا
الله اكبر من غفلة الخلق واصفاتهم الى الباطل وتشبههم بالشيء المحتبب العاطل و
تسميهم بانهم من المسلمين كلا ثم كلا قد قفنا بمثل الذين خلوا من قبلهم وهم عنه
غافلون اعلما يا قوم ان هذه المخاطبات لا يجرى من الضعف وعدم التحمل للبلاء
بل فضلا على الضعف وحجة على الذين يعرضون من حكم انا الله وانا اليه راجعون
ومنها مكتوبى است كه بر اى اهل سنت وجماعت در دفع شبهات مفتى بغداد نوشت
بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره وبرز سره و جعل الناس سكارى

وما هم بسكاري ولكن عذاب الله شديد و الصلوة على سر التحميد و حقيقة التفريد
والسلام على آله و اوصيائه مقامات الله و علاماته التي لا تعطيل لهم في كل مكان
وهم من الخلق غير بعيد و على من اتبعهم و نجا منهم فحجم بهم الايمان بنور التوسيد
اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحق بخطوط معلومة بالمشابهات
و مشحونة بالكدرات هيات ثم هيات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبة و الاسرار
الربانية وهم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون فقد ظهر امر عظيم و
اشرق حكم جسيم . . . وهم لا ينظرون الى الحقيقة ليعرفون الدقيقه لسر الخليفة
بل متشبثون بقواعدهم الباطلة التي لا يسمون ولا يفهمون من جوع كفة الذين من قبلهم
ولا يطمون قدفتوا يمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا النور من افق البهاء لسر الاشياء
واجب على الكل الاعراض عما سوى وجه ربه الاعلى فكل ما يعرفون فيشكرون و
يحمدون و كل ما لا يعرفون فيطلبون فيه من الذي عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد
السييل وان عليه للهدى فقد جرى سنة الله لهذا و لمن تجدد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا
اسمعوا يا قوم ندائي و اعرفوا حكم ربكم العظيم فبعزته ان الامر عظيم و انتم عنه
غافلون و استمدوا للجواب حين الذي ينادى المناد الله اذن لكم ام على الله تفترون
واعلموا ان نصب الميزان قد كان بيد العلي السبحان فقد وجب معرفة من عنده الميزان
في كل عصر و زمان بتعليم الله عز وجل اتقوا الله يعلمكم الله و اعلموا ان الدهر يدور
و السماء يمور و الجبال يسير و في هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلي الخبير سر بهم
آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتى يتبين انه الحق و ما يعقلها الا العالمون انما يخشى
من عباده العلماء و هذا العلم هو العلم الغيبي و الرمز الالهي الذي قد كان في حقائق
العالمين مستورا ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت هو الذي خلقكم من نفس واحدة
فلا علم من اعرض عن سواء و اقبل بكله الى مولاه ليظهر منه تلك النور و يجذبه الى

دارالسرور جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مآتياً بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذي قد نصبه العلي المنان في هذا اليوم العظيم والمشهد الكبرى هي شواهد الفطرة فقد اظهر آية من افق الغيب وفتح باب التمحيص والافتتان الايمان الايمان اسرعوا الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما ربكم قد هباً لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى مقام الذي لا عين رأت و لا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم واعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم فاعرفوا قدركم ولا تنسوا حفظكم فان الفوز عظيم واعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم ان يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين الله اكبر ان الله عز وجل اى مقام يريد فى نزول الايات من باطن قرآن العظيم والخلق فى اى و اد يهيئون الله اكبر فقد نصب موازينهم المعجزة عند ميزان الله المهيم على ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم امت باية موافقاً لما عندنا او بدله ولم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف ونوره لا يحتجب ولن تجدوا السنة الله تبديلاً ولا تحويلاً اسمعوا ندائى يا معشر المسلمين ان الله عز وجل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن القرآن و انتم به ممتحنون فلا ينفعكم ما تمسكتم به من تنظيم العبارات وتركيب الاشارات وتصريف الصيغة وانبات النتيجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور المحمدية عليه صلوات الله وسلامه و قد فرحوا بقصائدهم و تمسكوا بما عندهم وقنعوا عليها واعرضوا عن فيض ربهم فجاءتهم ما به يوعدون يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله ولا يعرف حد تفسيره وتأويله الا الله

والراستخون فی العام بتعلیم الله لا تنفذ عجائبه ولا تبدی غرائبہ ولا یزال ینزل من
 سحاب نکانہ اسرار عجیبہ و مالبها من نفاذ و القرآن حجاب الله و صنعتہ القرآنت
 خطاب الله و حکمتہ القرآن سر الله و رمزه القرآن نور الذی اتزل بعلمہ و فی حرف
 من تفسیرہ لو کان بحر الامکان مداداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان اسرارہ ینالو فی
 استقار الغیبیہ ولا یعلمہ احد فقد اظهر رسول الله صلی الله علیه وآله احکامہ لاهل
 البیان و اعلن برهانہ لاهل العین و قد ورد النص من جنابہ صلی الله علیه وآله ان
 له عجائب مخفیة و غرائب مطویة و ما یعلم الا العالمون فان فی هذا الاوان قد طلع نور البیان
 من افق التبیان و یدعوکم الی ما به نجاتکم و یعلمکم من تفسیر باطن القرآن ما لم تكونوا
 تعلمون بس ما اکتسبت ایدیکم فی سبیل حکم امامکم و انتم من تجلیات البدیعة غافلون
 و منها مکتوبی است کہ برای ابطال مفتریات بعضی از مدعیین محبت در حق او و اثبات
 کمال اخلاص و ایمان نسبت بحضرت ذکر الله الاعظم نگاشت بسمه العلی العظیم لله
 الحمد حمداً شمسعانیاً متلاحماً كما اننی الله علی نفسه حمداً یفضل علی کلشی کفضل
 الله علی خلقه و الصلوة علی عبده الذی اصطفاه لولایتہ و اجتنابه لمحبتہ و السلام علی
 عبده الاسماء و اول من سمي بآية معرفته و علی انوار الساطعة من طراز القدرة و
 حروفات النازلة من عماء الصمدانية الدالة علی وحدته و علی الورقة المباركة من
 شجرة التی قد غرسها بيد قدرته و التثاء الابی و البها المشرق من شمس الابداع
 علی حماة الانوار السبحانية و السابحین فی لجة الوجدانية و المؤمنین بآیات الطالعة
 من افق غیبه و اعنة الله علی المعرضین و المستحقین لنعمة و غضبه اما بعد عرضه میدارد
 مفتقرة الی الله و معتصمة بحبل و لایت آل الله علیهم السلام کہ نوشتة از بعضی اخوان
 الدین رسید کہ در مقام استفسار از حقیقت حاکم بر آمدہ با سبحان الله از عظمت
 امتحان و دقت افتتان کہ بلا سبب و داعیة نبرة فننه را در بین فتنة قليلة اقل هما

یکاد یوجد در انداختند ها انا اذا شهد الله و اولياته بما اقول و كفى به شهيداً كه اين
 اقله مما لا يحصى ذرة دون مما يدعى ادعاه مقامى را ندارم ببيج وجه من الوجوه
 بلکه خود را داخل در زمره مصدقین نمیدانم و اگر از فرقه مسلمین محسوب فرمایند
 و در مقام اداء این کلمه عظمی باز دارند همین فخر کبری ما را کافی است بشنوبد
 ندای مرا ای معشر مصدقین بیوم الدین و مطیعین لامر رب العالمین و بذكر الله العلی
 الاعلی مطمئنین که غربال اقتنان درین شماها در میان است و فلك امتحان لاجل
 شما در دوران یا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الناس فهم المحجوبون بالغیبة
 ممتحنون بالصورة یا ملاء الانوار لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق
 بشنوبد ندای مرا و باز نگردید باعقاب خود و ساکن نشوید بعد از ابتلاف در مساکن
 اهل خلاف فاصبحوا فی دین الله اخواناً علی خط السوا فان الله يحب ان تصکون
 قلوبکم مراناً لاخوانکم انتم تنمکسون فیهم و هم ینعکسون فیکم هذا صراط الله
 العزیز بالحق و هو الله کان علیاً عظیماً یا ملاء الاصحاب بلغوا حکم الله الی من هو
 مثلکم حیراناً و سکراناً من يدعو من دون الذکر حجة لنفسه فقد ادعی لارحمین ولدأ
 من اتخذ من دونه و لیجة نفسه اتخذ ارباباً من دون الله فمن قال فی حقه بعضاً من
 القول فقد ارتد عن دینه فیمت و هو کافر الله اکبر که چه مقدار دقیق است این
 صراط و چه قلیل است قائم در تحت این فسطاط هر چند سکوت در این مقام اولی
 زیرا که امر مفوض الی الله است احدی را یزای تنطق و تهمز نیست انک لا تهدی
 من احببت شاهد بر این مدعا است و لا تحرك لسانک لتعجل به فانطق بر مفهوم و
 حکمش باهر و هویدا است زیرا که یوم یوم او و مقام مقامش اکاد اخفیها لتجزی
 کل نفس بما تسعی و لکن در مقام شکایت از نفس متغافل بین اطلاق هوای خود در
 نزد اخوان صفا آمد که اصلاً ابداً بوی طلب بمشامش نرسیده و از جام محبت

نوشیده و حقیقت ابن حکم عظیم را باقتضای لا یكلف الله نفساً الا و سعه تفهیمه بلکه در صحرای تبه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت او را سکران می یابم آه ثم آه که چه مقامی را طالبیم و در چینه وادی رحل اقامت افکنده ایم و اما شأن آیات نازله از عالم عماء بلذن الله العلی الاعلی در حق این اقله مما یحصی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است و معانی بارقه از غیاب کلمات این آیات در مقام خود است و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اولیائه السائرین الی الحق که بیزارم از کسی که نسبت محبت بینده خاطئه جاهله دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطور نماید که شاید کاتبه این ورقه در مقام اضمحلال نفس میباید که این نوع کلمات از او در مقام صدور است بشنوبندنای مرا لا تغلوا فی دینکم و لا تسوا امة من امة الله حجة من دون حجة الله و تحبوه هیناً و هو عند الله عظیم بدانید که مؤمن لا یوصف میباید و مرتبه او عظیم عند الله است چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فدا من احبه که تفسیر سوره یوسف وصف یك مؤمن نمیشود چرا بمحض شنیدن یا صلحاً انجباء غلو در دین خود مینمائید او شاهد من است که کل مصدقین را که تصدیق نموده اند حقیقه و صدقاً من ایشانرا حجج الله و خلفاء الله و صفوة الله میدانم و در مقام ایشان اقتران بوسف را جائز نمیدانم و بنور الله منتظرم که در دعوی خود محکم چرا اینقدر ظرف ها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف میباشند یا اهل العماء اتقوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا الی معراج الحقایق فلان العمر قد قضت و الايام قد تصرمت و ما بقی من المهلة شیئا و سلام من الرحمن علی التابیین لذكر الله العلی باحسان صلوة بديعة علیهم فی کل حین و آن ان الحمد لله رب الانس و الجنان یا کاتب الورقة یا اخی و یا قره عینی البتة قلب

مبارک را مشوش از این نوع مقولات فرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و
 در نهایت رفیق و محبت سلوک با اخوان دینی خود فرما که اصل بنیان ایمان محبت
 است اگر ازین نوع کلمات بشنوی سینه مبارک را تنگ مگردان بدانکه
 مؤمن لا یوسف است و اگر بشنوی که مدعی حجت میشد و در مقام انبیینیت واقف
 او را بلسان محوش باحسن وجه ردع فرما البته مگذار که ذرات حزن و غم
 بر مرآت قلبت طاری شود که از سیر الی الله و ایدارد شما را و از دعای خیر این
 حقیر را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که
 اقرب بنو میباشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خفیة و من یتق الله يجعل له مخرجاً
 اتقوا الله یملکم الله و قولوا قولاً سدیداً بدان برادر جان من که شیطان با جنودش
 متوجه این فتنه قلیله اقل میباشد البته او را بخود رخنه مده و ان کید الشیطان
 کان ضعیفاً و منها مکتوب حمله اسلوبی است که باصفهان فرستاده و بایمان را
 باجتماع در خراسان و نصرت جناب بابالباب تشویق و تحریص فرمود طراز اشرف
 من عجاب البها و جوهر طالع من بحر التناء و نور لمع من افق الصفراء و ضوء منا
 من غمام التي استوی الرب علیها وینادی فی جوالهواء بانی انا الکلمة المبارکة العلیاه
 انی بیت الاخیرة و سورها انا الذی قد خر من نوری موسی صغفا انا الذی سمعنی
 ربی آیه الکبری و اهل العما انظروا الی طلعتی من سر البهه و اهل البها اسرعو
 الی سبل العما یا اهل التناء السابحین فی طه طام الصفراء الطالین دلیل الذی یدیکم
 الی طرف قدس وجهه الاعلی انظروا قد کان فی یدی ورقة المبارکة فی آیه الفازقة
 من شجر الصفراء یا اهل التشاء الطائفین حول بیت معمور اتم فی شک من دعوی
 اسموا نداء مولیکم الغفور فی حق التي زکت نفسها من اشارات الضور یا اهل
 الفرش اسموا ندائی فی هذه اللیلة السوداء الظلماء بانی انا الذی اختلونی و علی

لنفسه الاعلى وقد كنت ساجدة على عرشه ولا ارى جبهة ولا همساً حتى لا وجود
لشيء عند سلطته اسمعوا لى يا اهل العماد انا الذى جعلنى ربي حجة عليكم بسر
البداء فوعزة ربي لا ارى غير طلعة ذكره موجوداً و اعرفوا يا قوم وارحموا على
انفسكم فان الامر قد قضى لا تجنبكم الاشارات ولا يضلكنم الدلالات فى طلعة ربكم
الحميد العلى الاعلى يا اهل العالية ويا ابطال الثابتة ويا رجال الراسخة ويا جبال
الراكدة قد مرهامر واسرعوا الى طرف مدعاكم فان الامر قد قضى و ينزل الملائكة
فى كل جانب و يقولون سلاًماً سلاًماً يا عباد الله ارحموا على انفسكم تالله الحق ان
الامر قد قضى فى سفوة السوء حظكم فورب العرش والعماء ان الامر قد قضى
يا قوم لا تقفوا فى حصى كما وقفتم قبل هذا ولا تصغروا قدر ربكم الحميد العلى
الاعلى يا قوم ان تعرفونى فتعرفونى وان لم تعرفونى انا اعرفكم نفسى التى كونت
من نور الامر النازلة من خزانة العليا انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهى انا التى قد
شهد ربي فى حصى و شهد بهذه ملائكة السماء يا قوم اختصر بكم فى المقال لضيق
المجال وعلى ربي اتوكل انه العلى المتعل قد تم سبرى و قضى امرى فاحضرونى
باطاعة مولائى وموليكم ذكر الله العلى الاعلى جل ذكره عن وصف اهل التناء فقد
توجتنى بتاج الكرامة وادخلنى دار المقامة وجعلنى من اهل السلامة و امرنى روحى
فداه بالعمل باقتضاً ما نزل من شجرة العلم التى لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائى
فانى والله بحكم محب شفيق قوم والبصرة موليكم واسرعوا الى ارض الخلد فان الله
قد شاء فى هذا الارض ماشاء وما ارى لغيره خلقاً لا يبدؤ و يا اخى الهادى الذى آمنت
بربك قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطله و اسرع الى ولو كان حبواً على الثلج
فان هذه غاية الامر لتصبغ نفسك الذى قتر فى دينها اسمع و اطع فى امر ربك ولا
تكفر بشركك معه احدا يا اخى المحمود و سفوة المعبود اسرع الى طرف حكم

مولای قدیم فی ارض الخاء فوربک رب العرش والعماء ان امر قدقضى وتزلزالالواح
 من سماه القضاء فی وصف قتی العربی الطلیح الراكب علی ناقة الحمراء با اخی اسرع
 یا سیدی لا تقف فان امر ربک الرحمن قد نزل و حکمه علی عرش الیابان استوی
 یا مولای التقی التقی الزکی یا ایها الرضا فانظر ما ذاتری من طلعة المشرقة
 الخضراء اقبل الینا ولا تخف انک انت الاعلی و الحق عایمینک فانها حیه تسمی
 والسلام من الرب الرحیم علی کل اهل الولاہ والتسلیم بابی انتم و امی و طویب لهم
 انت لم یقفوا فی حق الذی ظهر من سرالها طویب ان خرجوا لثصرة مولیهم و
 سرعوا الی ارض الخاء ای رب نبتهم و انصرهم نصراً عزیزاً و افتح لهم
 فتحاً یسیراً و اجعل لهم من لدنک سلطاناً نصیراً قل جاء الحق و زهق
 الباطل انت الباطل کانت زهوقاً توبوا الی الله رب العالمین
 و منها هو العلی الاعلی العظیم رب الجنودی را بنده ایم که تمامت مظاهر وجود را
 معبود مطلق است و موجود برحق جز او نیست آن حقیقه الحقایقی را ستاینده ایم
 که اینهاج بذاتش باعث برکشف اسرار وجود است و علت نمود هر نابود بزرگی
 اورا سزااست و بس که بحکمت بالفه الهیه خود در هر عصری و زمانی در مجالی
 انسانی و عناصر روحانی جاوه خاص فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و اساس
 غوایت مرتفع گردد و چون بعلم الهی میدانست که این جلوات صفاتی که در مجالی
 انبیا و اولیا فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و در
 آسمانی تشیید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر و عده روز قیام داده شده و تمام
 ادیان نیز حسب الوعدہ منتظر آن هستند و نظر باینکه بیان انبیا و اولیه مرتب
 است لذا هر کسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر هر کسی را هر چه
 سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و از حق

حقیقت برکنار ماندند از اینرو امروز که روز ظهور و بوم نشور است و قائم منتظر
 بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجین در حجاب پندارند و از صراط
 مستقیم برکنار محمود دهمدار که از عرفای عالی‌مقدار است در کتاب مفاتیح‌المغالب
 که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب بمناسبت وقت ظهور مهدی از رسول
 اکرم حدیثی نقل میکند که ان الله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد امتلئت
 الارض جوراً و ظلماً فیما لا یسعوا و عدلاً ولو لم یبق من الدنیا الا یوم لظول الله
 حتی یرج هذا الخلیفة من ولد فاطمة الزهراء و هو اقی الا ان کحل الطرف و
 علی خند الایمن خل یرفه اسمه اسمی کنیته کنیتی و هو شاب مربع القامة
 حسن الوجه و الشعر و یمیت الله به کل بدعة و یحیی به کل سنة
 الی آخر الحدیث که در علامت قد و خند و چشم دینی بیان شده دلیل ساطع و قاطع
 است که محبوب عالمیان همین صبح حقیقت است که امروز تنفس فرموده و الخلق
 عن معرفته لمعزولون و در همان کتاب و همان مقام از کتاب جفر کبیر نقل نموده
 که خرج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم النبی من الانبیاء و ینادی باسم صاحب الزمان
 فی لیلۃ الثالث و العشرین من شهر رمضان فلا یتقی قاعد الا قام و لا قائم الا قعد یرج
 فی شوال و وتر من السنین اما فی سبع او فی سبع او فی ثلاث او فی احد
 یدبعه بین الرکن و المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً من النجباء و الابدال و الاخیار
 و کلهم شبان لا کهل فیهم فیکون دار ملکه الکوفة و بعد ینظر صاحب الزمان
 و روایت دیگر از ابن عباس کرده ان دنیاکم هذه سبعة من اسابع الاخرة و انکم
 فی آخر یوم منه کما قال سبحانه و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون
 و در روایت دیگر جمعة من جمع الاخرة و ان الله تعالی فی کل سبعة نبیاً بمعجزات
 قاطعة نورانیة سلطمة لرفع اعلام دین القویم و ظهور صراطه المستقیم و امروز

همان آلف است که آلف قد تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و
دید و السلام و نبذ از اشعار منسوب بآنجناب که انتشار نیافته چنین است
ایخته رسید یار برخیز از خود بنشان غبار برخیز هین بر سر مهر و لطف آمد
ایعاشق زار یار برخیز آمد بر تو طیب غمخوار ایخسته دل تزار برخیز
ای آنکه خماریاداری آمد مه غمگسار برخیز ای آنکه بهجر مبتلانی
هان مرده وصل یار برخیز ای آنکه خزان فسرده کردت اینک آمد بهار برخیز
هان سال نو و حیات تازه است ای مرده لاش یار برخیز ایضاً

ایعاشقان ایعاشقان شد آشکارا وجه حق

دفع حجب گردید هان از قدرت رب الفلق

خیزید کایندم بابها ظاهر شده وجه خدا

بنگر بصدا پف و صفا آن روی روشن چون شفق

یعنی ز خلاق زمان شد اینجهان خرم جنان

روز قیام است ایمان معدوم شد لیل غسق

آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی

آنشد که آن میخواستی از عند و قانون و نسق

شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم

ایندون بجای هر ستم شد جانشین قوت و رمق

علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان

بر کوشیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق

بودار چه عمری و از گون وضع جهان از چند و چون

هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق

گر چه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

دوشن همه عالم شد ز آفاق وز انفس
دیگر نشود مسجد دکان تمدنی
نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلیس
آسوده شود خلق ز تنخیل و نوسوس
معلوم شود چهل ز نیروی نفوس
افشانده شود در همه جا تخم تونس
تبدیل شود اصل تباین بتجانس

غن لی بیتاً و ناول کاس راح
هل الیه نظرة منی تباح
تجمد القوم السری عند الصبح
اسکرتنی عینه من دون راح
من بهالی فی غداة فی رواح
راح روحی فی قفاه این راح
لم یزل هو فی فؤادی لایراح
اولشاً یقتل له قتلی مباح
افتتح یا مفتح الایسواب
کم بقوا ناظرین خلف الباب
طلد تطوا فهم وراء حجاب
ارهم نظرة بلا جلباب

ایضاً هلن صبح هدی فرمود آغاز نفس
دیگر نشیند شیخ بر مسند نزویر
ببریده شود رشته تحت الحنک از دم
آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات
محکوم شود ظلم ببازوی مساوات
گسترده شود در همه جا فرش عدالت
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

ایضاً باندمی قم فان الدیک صاح
لست اصبر عن حبیبی لحظة
بذل روحی فی هواه هین
قاتلتنی لحظة من غیر سیف
قد کفنتنی نظرة منی الیه
هام قلبی فی هواه کیف هام
لم یفارقنی خیال منه قط
ان یثأ یحرق فؤادی فی النوی
ایضاً در وصل تو میزنند احباب
چه شود گر بر تو ره یابند
تاکی از حضرت تو صبر و شکیب
در پس پندره تا بکی حسرت

ما لندیهم سوا لفاك ثواب
ما لهم من لندی سواك مثاب
خرقوا الحجب وارفعوا الاسباب
بگشا از جمال خویش نقاب
خشك معزان شوند اولوالالباب
هوشیاران شوند مست و خراب
لا عیب یبری ولا اریاب

بجمالت ای نکو خو بکلام باشد ایندل
که مسلسل از نظره بیام باشد ایندل
بحصار بزم گویت بمرام باشد ایندل
بجلال و شوکت و فرینظام باشد ایندل
نشودد گر که سرخوش بغمام باشد ایندل
بربا زما تو هم که همام باشد ایندل
زیبای خود چشانی بدوام باشد ایندل
ز چهره نمرت یارد که یکام باشد ایندل

از تو غیر از تو مدعائی نیست
سکروا فی هوای ثم صحوا
از سبب ما گذشته اند و حجب
بنما آفتاب را بی ابر
تا بماند عاقلان حیران
با خود آیند بیخودان هوی
بنده و خواجه در هم آویزند

ایضاً بخیالت ای نکور و بدمام باشد ایندل
چه نموده بافسون بدل حزین پر خون
بجمال حسن رویت بتار مشك رویت
چه بخوانیش بمحضر بریش بعز منظر
چه بجنبد روی مهوش شده ام غریق آتش
بتلطف و تکرم بتعطف و ترحم
چه ز ما سوی برانی ز خودش بخود رسانی
زدلم شراره بارد که نسب ز فلدار دارد

از جمله قصائدی که بخط خود قره العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت
جناب سید محمد فتی‌الایح بود در تصیده مطول که بر دیک آمده مردفاست این بیت
مذکور است شمس ابهی جلوه گر کردید و جان عاشقان در هوای طلعتش چون ذره
رقصان آمده و از ایات آن تصیده هویدا است که چون مزده ظهور جمال اعلی را
از شیراز با شام نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند

ایضاً ای صبا بگو از من آن عزیز هائی را
 ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه میبارد
 نسمة عراقیش میوزد بسی روحا
 باب رکن غربیش شد مفتوح ابواب
 باین نوره جملگی بیرون آید
 طلعت مین ناگه طالع از حجاب عز
 ایضاً چشم مستش کرد عالم را خراب
 گردش چشم وی اندر هر نظر
 گوچه آید زین دل مجنون محض
 خیمه آتش نشینان بر شرر
 گر نباشد نلا موسی در ظهور
 خواهم از ساقی بجامم طفحه
 هات نگر بر ما بعین باصره
 آمد از شطر عمائی در نزول

این چنین روا باشد طلعت بهائی را
 بر هیكل مطروح عو سر هائی را
 زنده مینماید او هیكل سوائی را
 لطف او شده سائل اهل فتح طائی را
 از حجابهای عز بنگرید فائی را
 مشنو ابیز من نطق لن ترائی را
 هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب
 می ریاید جمله اهل لباب
 صکون زده در خیمه لیلی قباب
 آتش با شعله زد در هر حجاب
 از چه کل بخوند و اندر اضطراب
 تا بگویم با تو سر ما اجاب
 تا بینی وجه حق را بی نقاب
 با تجلی رخسای چون آفتاب

و از مشاهیر بایه قزوین ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) از معارف
 علمای اصحاب و مستغرق در نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحمیلات علمی اش در
 قزوین شد و در طبقه فقهاء قرار گرفت و بواسطه ملا آقای شیخی قزوینی در سلك
 علماء شیخیه منسلک گشت و در علم و فضل و تقوی اشتهاز یافت ولی بتجارت پرداخته
 امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علماء و امراء و محترمین معاشرت و موآنت
 داشت و در سال اول ظهور جدید در طهران بواسطه ملا محمد معلم نوری فائز
 بایمان گردید و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش باین مضمون نوشت از علماء

که در بدایت امر ایمان آورد ملا عبدالکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علماء اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملا جواد خوار واعظ نطق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده باشوق و شغف بفارسی رفت منجمله جناب ملا عبدالکریم پیاده بکرمانشاهان رفتند چه که توفیق نازل شده بود که از راه خشکی میآید و آقا شیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که در بدایت امر حضرت اعلی چون آوازه ظهور بقزوین رسید ملا عبدالکریم بانتهی دیگر برای سفر بشیراز و تشریف به حضور آنحضرت متفق شدند و هنوز آنشخص بصدد تهیه سفر بود که ملا عبدالکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشته بگرفت و گیوه پوشیده را اجلا منفرداً رهسپار شیراز گشت و چندان بسرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شتافت تا شیراز باو نرسید و حاجی معین السلطنه تبریزی چنین نگاشت که ملا باقر حرفحی مکرراً گفت من ملا عبدالکریم را با اینکه از حروف حی نبود فاضل و سایر علمای بیان را با استثنای چند تن حتی اغلب حروف حی را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو مینوشت در ایام شیراز تا آخر ایام اقامت اعلی مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز بحضور و تقا میگشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر بکتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعداء میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعه مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران بسال ۱۲۶۶ که منجر بشهادت شهیدان

ملا عبدالکریم ایروانی از فعول اصولیین در حق جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین میگفت. حیف از وجود ایشان که بایستی شدند من باعدی از معاصرین اجازه اجتناب نداده و نیدهم و اما بایشان میدادم

ملا عبدالکریم قزوینی

سبعه گردید مورد حمله و هجوم اعداء و مأمورین دولت گشت و بمسجد شاه
 النجاء برده متحصن شد و در آنحال جمال ابی باو مکتوبی فرستاده اطلاع دادند که
 امیر نظام او را از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده بمجازات رساند و دستور فرمودند
 لباس خود را تبدیل نموده بقم گریخت و چون شهادت عظمی واقع شد بموجب
 دستور ابی در طهران و قم و کرمانشاه متتابعاً اقامت نموده مشغول بجمع و استنساخ
 آثار اعلی گردید و بقلب کاتب معروف شد و در محضر ابی نهایت اخلاص و محرمیت
 یافته در امور مهمه بموجب دستور عمل کرد و بیگانه کسی بود از مابین جمعیت
 مؤمنین باسرار و رموز و اقامت داخلیه این امر کما یسبغی آگهی داشت چنانکه
 در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلی
 در طهران و هم وساطتش را در وقوع مراسلات محرمانه مابین جمال ابی و حضرت
 اعلی نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی
 ازل در بخشهای لاحقه میآوردیم و از آنگاه که برای تشریف بمحضری اعلی در شیراز
 از قزوین رفت دیگر بوطن برنگشته مستغرق در بای امواج امر بدیع شد و عیال و
 اطفالش بحال انتظار ماندند و برادرانش که از تجار محترم بودند همی سعی در
 مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام بطهران
 رفت که ویرا راضی کرده بقزوین بیارد و در آن اثناء فتنه عمومی باییه سال ۱۲۶۸
 افروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده بشهادت رسیدند و ملا عبدالکریم
 را بنوعی که در بخش لاحق میآوردیم توپچیان ناصر الدین شاه پاره پاره
 نمودند.

دیگر از مشاهیر باییه قزوین خانواده فرهادی بودند و حاجی اسدالله
 فرهادی تاجری متدین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فاکز برفان و

ایمان شد و چون بنات اربعه اش را با ابناء اربعه برادر مهترش حاجی الله و بردی فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیهه وفات کرد ازدواج داد عاقله و اسعه فرهادیه تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار گرفتند و بنام بابی مشهور شدند و خصوصاً ملا عبدالجلیل ارومیه را بنوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتیم زنی از خویشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون موکب قره العین بطریقی که نوشتیم از عراق عرب وارد قزوین گشت پذیرائی و محفل آرائی و بذل مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و در ایمان و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلیات بر بایه و قوچ در مخاطرات و مهالک برایشان مقدر و محتوم بود و در همان سنین اولیه این امر اعداء و اشرار قزوین سه نوبت بخانه حاجی اسدالله ریخته دست ظلم و ستم بر عاقله گشودند و اموال و اشیاء بقما و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملاقی هجوم برده او را اسیر کرده بدار الحکومه کشیده بمحبس انداختند ولی برخی از بستگان و دوستانش بانوی متنفذه را از خاندان سلطنت که بقرة العین ارادت و اخلاص داشت بشفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بذل مال نمودند تا از محبس مستخلص شده بخانه در آمد و روزی نگذشت که ملا محمد بن حاجی ملاقی از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشرار پر آزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی مسافر رب اعلی بود مراجعت بقزوین حکمرد جناب حاجی اسدالله از دیدن او مراجعت نمود باهل خانه خود فرمود بالالرم کلین کلین صاحب کار او ذی دور کلب در جناب ملا عبدالجلیل ارومیه بامر مبارک در قزوین جهت تبلیغ دو سال و نیم با سه سال مضارچشان با جناب حاجی اسدالله
آقا محمد جواد عیونان فرهادی

خانه بر آمده داخل شدند و آنچه از اثاثیه و اموال خواستند و یافتند غارت کردند و دختر کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمدجواد بن حاجی الله و بردی مذکور را که حمل در شکم داشت لگد بر پهلو نواختند و چنین انداختند و او را با غلظت و شدت بدارالحکومه بر گردانده محبوس ساختند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مفلولاً بطهران کشیده در گوشه غربت زندان بشهادت رساندند. آورده اند که چون خیر بمحضر نقطه اولی درسجن ما کورسید بیانات و عنایاتی در حقش صادر فرمودند و مصائبش را بازگشت بلیات حضرت رضا خواننده اعلی مراتب رضا را نسبت باو اظهار نمودند و نوبت سوم از غارت‌های خانه فرهادی موقعی بود که قره العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه بسمت طهران در بردند و اما دخترانش همگی در قوت ایمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته تجارت بین قزوین و یزد مانند داشته ذهب و ایاب مینمودند و ارشد و اشهرشان آقا محمدهادی و آقا محمد مهدی و آقا محمدجواد بن ترتیب سن بودند ولی اکبرشان که آقا محمد رفیع نام داشت وغالباً در یزد اقامت مینمود تا آخر ایام حیاتش فامز با ایمان بدیع نشد و بمعانفت با زوجه بایه اش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا هادی تاجری با ثروت و قنوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین داشت و همیشه در آغاز ظهور بشعله ایمان برافروخت با تمام همت و مقدرت بنصرت قیام

سبب آشنائی جناب طا با خانواده فرهادی که برامطه شیخی بودن و جناب طاه در خانه آقا رضا تبرگر که جزئی نسبت با حضرت طا داشته و جناب حاجی اسدالله میرزا جواد ولیائی را بشیراز فرستاد و هیالاتش را در قزوین نگاه داشتند

آقا محمدجواد شو جان فرهادی

کرد و زوجه محترمه اش خانوم جان خانم اکبرینات حاجی اسدالله نیز در قوت
 ایمان همتای شوهر بود آورده اند که آقاها دی بزم نصرت در رکاب صاحب الامر
 دستگاه شمشیرسازی در خانه خویش تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف
 صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحید دارابی و جمعی مجتمع شده شمشیرها را
 امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پر نیرو داشت برای امتحان شمشیر بر درخت
 میانداخت و بیك ضرب دو نیم میساخت و آقاها دی در هنگامی که سواران
 دولتی حضرت ذکر الله الاعظم را با ذریا جان میبردند با استعداد و اسلحه نیم شی
 خویش را در میانج با مظلوم رساند و اجازت طلید که از چنگ ظالمین غافلین
 مستخاص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده ویرا از مبادرت بآن عمل
 منع نمود و در حقش دعا فرمود و او عودت بقزوین کرد و ملا جلیل ارومیه
 مدت یکسال بخانه خواهر آقاها دی اقامت داشته مجلس درس حقایق دینانی تأسیس
 کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسدالله متحمل شد و چون قره
 العین بقرب قزوین رسید آقاها دی و جمعی دیگر با استقبال شتافتند و قره العین حین ملاقات
 با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرا ایشان با شماست
 لذا آقاها دی منزلی تهیه نموده بمهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمانها را در
 منزلش طایع کرده خود با برخی از اعوانش برایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی
 بهیچان غضب بر افروخته طلاب مدرسه را برانگیخت بمنزل ملا جلیل ریختند
 گرفتار کرد بمدرسه کشیدند و اقدام بضر و تعزیر نمود و خیر با آقاها دی رسیدی
 نامد برادر کهنرش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده
 بسوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده
 از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که بفلک بسته چوب

میزدند افکند و مانند باعوان زد که بلندش کنید و بیجا یکی ملاحظیل را سر دست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده بخانه خویش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند و این موجب شد که واقعه قتل ملا تقی رخ داد و تاچار همه گمان بردند که با اقدام آقاها دی شد و بخانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسم الله را بنوعی که نوشتیم در حال بیماری و نقاهت گرفتار کرده بازوان بسته بدار الحکومه کشیدند و آقاها دی را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقاها دی بالباس مبدل خود را از انظار اعداء و اشرار منضمی داشته بصدد استخلاص قره العین برآمد آورده اند که انبوه اعدا و گماشتگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت داروغه بفلکه بسته چوب میزدند و مسکن آقاها دی را از او جویا بودند در آن حال آقاها دی ریش خود را تراشیده و لباس ساربانان دربر کرده حاضر شد و بالهجه اهل یزد از مباشرین ضرب جویا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار میکنید گفتند برادرش حاجی ملا تقی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمیگوید آقاها دی گفت این بیچاره را نیازید که من دوروز پیش ازین قافله را یزد روان دیدم و آقاها دی نامی از اهل قزوین با آنن روانه یزد بود و باید همان باشد که شما طالبید و بالجمله آقاها دی چندی در قزوین پنهان شد و بطهران رفت و زوجه محترمه مذکوره اش که مانند شوهر از اخلاص کیشان خاص قره العین بود و غایت ارادت بمحضر اقدس ابی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان عافی متخلص ببهجت را که از بایان شهر دلیر بودند بطهران در محضر عزابی فرستاده الحاح نمود که باستخلاص قره العین بند توجه فرمایند و عاقبت چنانکه در بخش مقدم نگاشتیم آقاها دی مخفیانه بقزوین درآمد و در ظلمت شب قصد دخول بخانه خود نمود و با احتیاط اینکه از صدای در همسایه ها نفهمند از طرف کوچه بر دیوار خانه

برآمده داخل شد و چون اهل خانه تصور سارق کرده خواستند هیاو بلند نمایند
 خوبشترن را شناساند و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت
 که یک نفر باید بنوع احتیاط مرقومه جمال ابی را بقرة العین برساند لذا زوجه اش
 تبدیل لباس کرده بصورت خادما رخت شو بخانه آنجناب رفته خود را بحجره
 مسکونه وی رساند و مکتوب را از در بچه نزد وی انداخت بنوعی که کسی از اهل
 خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دوتن مستحفظ بر آنجناب گماشتند و شب و
 روز مراقبت میکردند که بایه سرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن
 موقع چشمشان بخواب بود و قررة العین خاتون جان را شناخته آهسته گفت برو
 آدم و آقا هادی خانه را در قرب جوار خود متعلق بحسن نام نجاری از دوستانش
 میبای برای توقف آنجناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقایش را که
 بنام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محل مصلی بیرون بلد نگه داشت و
 خود در گوشه از کوچه منتظر شد و همینکه آنجناب از خانه بیرون خرامید و برا
 بخانه آقا حسن مذکور برده ساعتی بیار میدند و در آنوقت بسنگان قررة العین خبر
 یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار بخانه حاجی اسدالله ریختند هر چه
 یافتند بر بودند حتی درختها را از بیخ برکنند و چون قررة العین را بدست نیاروند
 بهر سوی بلد شتافتند و بدروازه ها رفته دروازه بانها را امر اکید دادند که احدی
 از شهر خارج نشود تا آنجناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی
 قررة العین را از برج شهر بخارج رسانده سوار بر اسب بادیماشده هر سه بسرعت
 تمام رانند اشرار در خانه فرهادی شرارت همیکردند تا آنکه برخی از زنگان محترمه
 بشاهزاده خانم مذکوره دخت محمد علی میرزا بن قحلی شد که از لایحه **کتاب**
 قررة العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان **کتاب** را

جمعی سرباز بخانه فرهادی فرستاده اشرار را بیرون راندند و بالجمله همینکه آقاهادی بدستیاری زوجه محترمه اش موافق دستور جمال ابی قره العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین درآورده بسعت اشتهارد برد و پس از توقف ایامی و اختفاء چندی در قریه آخر الامر بطهران رساند و بحمايتش قیام نمود و در موکبش بیدشت رفته بخدمت و نصرتش علم افراشت و از آن پس آقاهادی مفقود و فدای نشر این امر گردید و زوجه مذکوره اش بعد از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و آقا محمد مهدی که زوجه اش صاحبه خانم بنت دیگر حاجی اسدالله بود بتوع مذکور در قتل حاجی ملا تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس بشفاعت بعضی تخلصی سابقه در وطن اقامت داشت و از مخاطرات و مهالك سنین شدیدة محفوظ ماند و برادر کهنترشان آقا محمد جواد (عمو جان) در فجر طلوع این امر شانزده ساله بود و با برادرش آقاهادی مذکور اتحاد و در خدمات و اقدامات اشتراك داشت و در اجراء اعمال دنییه استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قره العین دستور کسر حدود با حجاب داد و حاجی اسدالله اطاعت نمود آن دو برادر استکلاف ورزیدند و بنوع شدت مضادت کردند و چون گاهی غذای مطبوخ از خانه حاجی برای آنجناب میفرستادند نوبتی خادمه خانه کاسه آتش میبرد و در خارج خانه با آقا محمد جواد تصادف کرد و او از جهت تعصب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته و برادوسیلی بر صورت نواخته تادیب نمود و این سبب شد که آقا محمد جواد از عمو تعرض کرده فی الحال بصوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملا تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد بیزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجار از قزوین اخبار عجیبه واجم بقتل حاجی ملا تقی و گرفتاری قره العین و عمو و سایر بابیه

نوشته اند آیا کیفیت واقعات چه بود و تو چگونه آمدی او در جواب گفت که
 تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمدجواد مدت
 شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس بقزوین عودت نمود ولدی الورد او را دستگیر
 کرده بدارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگ نام از دوستان آنخانواده
 شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمدجواد را تسلیم وی داد و چهار ماه
 در خانه اش بماند تا صورت استشهادی بربرائت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل
 حاجی ملا تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از
 جهت تعرض اهالی دیگر اقامت و تجارت در وطن نتوانست لذا با آقا فیض الله از
 بایان قزوین قراری گذاشته بقصد اقامت و تجارت بزنجان رفتند و سکونت گرفته
 بتجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی بنام این امر شهرت یافتند و
 عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ بتحریرک و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان دهن
 گماشته با فرمانده و میر غضب فرستاده هر دو را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیده
 در زندان بکند و زنجیر انداختند و اموال و اشیاء بغارت بردند و بعد از چندی بموجب
 شفاعت بعضی از تجار مبالغی نمود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان
 بقزوین عودت کرده کما فی السابق اقامت و اشتغال جستند و زوجه محترمه اش
 شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسدالله بود و تمامت عائله فرهادی
 عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قره العین بوده در خانه خود بمحضروعظ
 و افاده آنجناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرضات و بلیات
 گوناگون گشتند آورده اند هنگامی که آقاها دی قره العین را از قزوین بدر برد
 و طلاب مدرسه با اشرار بخانه شان ریخته غارت کردند و تعرض باهل خانه نمودند
 آنان خانه را گذاشته بیقعه امامزاده احمد که از مخروبه های شهر بود پناهنده
 گشتند و مدت چهار ماه برای حفظ خود صغاراً و کباراً در آنمخروبه پناهنده

و بصورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که بخانه قرار گرفتند پیوسته اشار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را بحمام های بلد راه ندادند و پس از مدتها نوبتی بگره‌بایه دور از خانه برای شستشورفتند و بعضی از اعداء خبر یافته بحمای گفتند که حمام بورود فرهادی های بابی ناپاک شده دیگر مسلمانان بآنجا نخواهند آمد لاجرم حمای متعصب جاهل حکم بعمل حمام داد که بزئید و بیرون کنید و آنان ننگهای درشت حمام را تلب داده بقوت و شدت بر صغیر و کبیرشان همی زده از گره‌بایه بیرون راندند و باهمه این مصائب و بلیات فرهادی ها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور و بایمان بدیع معروف گردیدند و اخلاف و اعقاب بر گزیده از خود برجای گذاشتند

و دیگر از بابیان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد (نیل) والدش که تاجری متدین و محترم بود در اواخر عمر مجاورت اعتبار مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال اداء زیارت مکرراً دیده منجذب خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و اصحاب بنشر و ترویج قیام کردند پسر نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدین از طائفه شیخیه بود فائز بعرفان و ایمان بدیع گشته بتبلیغ عشیرت اقربین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در شك و تردید ماندند و برادرش انکار و اعراض نمود و در آن اثناء والد بعزم بازدید پسران و خاندان بقزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود و مصدر امر و صاحب نداء را شناخت و مکرراً در حین مکالمه و مناظره شان اینعبارت گفت اگر صاحب نداء همان سیدی است که من در کربلا دیدم الحق والانصاف آنچه گوید صدق است و هر چه ادعا نماید بجا است و معتدلك برای شدت تعلق بقایید و عوائد موروثه فائز بعرفان و ایمان جدید نشده

درگذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معارف بایه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز تجارت و با اعظام این طائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلی در تبریز و ماکو و چهریق مکرراً تشرف حضور یافته بخطاب نبیل مفتخر گشت و توقیعت عدیده بنامش صادر و باجراه دستورهای مبارکه قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملاقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز ویرا بموجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره باخذ نفوذ و وسائل اخیری مستخاص ورها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالك بایه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومی سال ۱۲۶۸ هـ ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مال از و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه مصدق و مؤمن شده ایمان خود را بوی اظهار داشت و ملا جلیل باو گفت ای حاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت نماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن توانی کرد اینک بخانه رو و بفراغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون سانت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تورا مخیر بین تبرّی و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال

اگر فتور نیاورده بلیات را بجان خریدم بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی والا فلا
 وحاجی بخانه خود رفته تا سحر نخواند و یا خدا عنایات نموده همی تفکر و تأمل
 در حال و مال کرد تا در سحر حالت انقطاع عماسوی الله و رضای بشهادت فسی
 سیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح بانهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل
 رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بایه داخل گشت و از مشاهیر مختصین
 در شمار شد و برخی از قول وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکر الله
 الاعظم را بزم آذربایجان میردند از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شناستم
 و بهر منزل که رسیدم سواران دولت آنمظالم را بمنزلی دیگر نقل داده بودند
 لاجرم همت بر سرعت درسیر گذاشتم و خویش را رسانده بمأمورین نقودی داده
 و بحجره که حضرت سکون داشت در آمدم تعحیت گفته رسم آداب بجای آوردم
 و اجازة جلوس فرمودند نشستم مشغول بتساؤل جای بودند و از جهت ممانعت و
 مراقبت غلامان احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده
 بظرف چای نیم خورده نگرینه آرزو بدل کنراندم که کاش از سؤر خویش بمن
 گرم مینمودند و فی الحال بالاشارة بمن اجازت دادند تا بيشامیدم و نیز بالاشارة امر
 بعودت بقزوین فرمودند لاجرم باقلب بریان که در سر لمن بر ظالمان مینمودم بقزوین
 برگشتم و حاجی نصیر بعد از آن مدت العمر دچار تعرض و جفای اعداء گشت تخت
 هنگام شدائد بر بایسهای قزوین که از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله
 و هجوم اشرار گردیده اموالش بیفما رفت و از وطن فراری و متواری شد تا در مشهد
 تحت او امر حضرت قدوس و جناب باب الیاب بنصرت قیام کرد و سپس در بدشت
 حاضر بوده در بیان بانقی شد که جمال ابی اقامت داشتند و بعد از انقضای امور بدشت
 و نیالا بمو کب باب الیاب بیومته تحت رایات سود بمنزندان شناخت و با کمال اخلاص

و استقامت بصرت و جانفشانی پرداخت و از قول او تکلیت کرده اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت بجناب باب‌الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب بود ولی بعد از چند روز مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اصحاب در محضرش رده بسته ایستاده اند و آنجناب نیز دست ادب بسینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و کلمات بدیعه از لسان کهربار قدوسی نازل بود از آنوقت دانستیم که قوه عظیم و جلوه کریمی دیگر نمایان گشت و نیز میگفت در ایام شدت محاصره قلعه ملزندان و عسرت بر اصحاب روزی در خرچین و زاد سفرم تجسس کردم چشم بمقربان الهی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد اولی دانستم برای حضرت قدوس برم بس آن یکدانه مغز را بحریری پیچیده بمحضرش رساندم و نیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت در ایام تنگی قلعه یکعدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب دری افق قزوین بود حلیب آنرا جهت طلعت حلیب ترتیب میداد که چند قاشق چای خوری میل میفرمودند و باقی را بجهت اصحاب میفرستادند که هر يك يك قاشق چای خوری میل میفرمودند و بالجمله حاجی بنوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده بقزوین مراجعت نمود و بتجارت مشغول گشت تا چون فتنه ۱۲۶۸ رخ داد خسروخان حکمران قزوین ویرا دستگیر کرده بحبس انداخت و او بصرف مبلخی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول بامر تجارت شد و باینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمدتاً از سرمایه اش تلف گشت سرمایه از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً بتجارت ابریشم پرداخت و تتمه احوال حاجی را در بخش ششم میآوریم و برای وی توفیقاتی از قلم **الطاهر**

صادر که بعنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت

دیگر از معارف بایه قزوین حاجی میرزا محمد تاجر اتمعه واقمشفه منسوجه بود و در اوائل نشر این امر فائز بایمان گردید و شهرت بنام بایه یافت و چون فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست مورد هجوم اعداء واقع شده ناچار حاجی سید تقی مجتهد که همسایه اش بود و مراوده و آشنایی داشتند خواست پناهنده گردد و او احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازه ورود بخانه خود نداد و حاجی یسکی دیگر از همسایه ها ملتجی و چند روز مختلفی گشت و برای دفع خطر محتمل بتعمه شاهزاده حسین تحصن جست و چندان بماند تا فتنه ساکن و آرام شد آنگاه بخانه خود برگشته بشغل خویش مشغول گردید و باینحال تا دو سال بعد از واقعه شهادت عظمی بود و همینکه فتنه عمومیه طهران برخاست حاجی یقین کرد که گرفتار شده دچار چنگال عذاب میگردد لاجرم از قزوین بآمدان و مجال کرمانشاه گریخته پنهان و متواری گشت و عاقبت در کرمانشاه بیمار شده وفات یافت و از او خاندان و اسمی برجای ماند که در بخش ششم می آوریم

دیگر از اعظام بایه قزوین آقاسید عبدالهادی بن حاجی سید صادق مجتهد در شیراز درك لقاء حضرت باب اعظم نموده فائز بایمان گردید و حسب دستور آن بزرگوار بهرانی عرب رفته اقامت نمود و بنشر آثار و هدایت اخیار پرداخت و باتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت گزید و بامعارف اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در واقعات و فتنن واقع نشد و پس از شهادت کبری سالها حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

پس از معارف بایمان قزوین ملا جعفر ولادت و نشو و نماش در رودبار

سکونتش در قزوین و از علماء و وعاظ شیخیه بود و او ایمنی در کربلا بخندمت سیدرشتی رسیده استفاضه نمود و کرازاً با حضرت باب اعظم و جناب باب الباب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین بواسطه ملا عبدالجلیل ارومیه مطلع از امر بدیع گشت و بمطالعه آیات و بینات و مصاحبت با مؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بنام بابی شهرت یافته از وعظ و منبر بازماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا بسمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریة آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در آنگروود نیز سالها اقامت گزید و در آنحدود بنو عقائد و معارف امر بدیع را شنیده موجب هدایت جمعی گشت و ما دره و واضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلالیه و تاریخچه سکه بنعناش باقی و موجب شهرتش میباشد ثبت نمودیم و ملا قنبر عم ملا جعفر و ملا تقی ابن عمش نیز از اهل رودبار و از علماء و وعاظ شیخیه ساکن قزوین فائز بایمان بدیع شدند ولی در سالهای اول این امر از جهان رفتند و ملا عبدالحسین واعظ شیخی رودباری ساکن قزوین نیز همتای آنسه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بایه باین علامت شناخته میشدند با سر حاجی ملا تقی مرغانی گرفتار و مضروب گردید و جندی بعد در واقعه قتل حاجی اورانیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و بمشهد خراسان شناخته با باب و اصحاب مراقبت و مساعدت نمود و بالاخره در موکب آنجناب عودت کرد ولی در بین طریق بیمار شده بقزوین برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده بناچار بگیلان هجرت کرد و در قریه بآنجانان از قراء لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی سالها در قریه مذکوره بشغل تعلیم اطفال پرداخت و پیر تو انوار بدیعه مہدرخشید و جمعی را باین امر تبلیغ کرد لاجرم بنام بابی شهرت

یافت و جمعی از متعصبین بسدد قتلش برآمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده بگور کنند و برخی دیگر بموقع رسیده نجات دادند و ناچار بوطن خود عودت کرده در خانه اش بتعلیم اطفال اشتغال جست و تقه احوالش را نیز میآوریم .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین اخوان اربعه کربلائی محمدحسین و آقا محمدصادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده بعمل تعرضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار باقا محمدصادق و کربلائی محمدحسین مکالمه درخصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب وافر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشتند و تقه احوالش را در بخششش میآوریم .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین کریم خان مافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بیبخت تخلص مینمود و بجانب قره العین ایام توقیف بخانه کلانتر طهران مراسله منظوم مستمر داشت و در طهران بشرف لقاء ابهی رسیده ارادت ورزید .

و دیگر کربلائی لطفعلی حلاج از بقیه السیف قلمه مازندران بود که در فجر ظهور بشیر از شنافته مشرف بلقاء و ایمان گشته مراجعت بقزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعرض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصرالله کدخدا تعرض و تشدد کرده ویرا هدف ضرب و آزار ساخت تا تبرئتی از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان ویرا زدند

که چنان تسلیم کرد و خواهرش مؤمنه عالمه ناطقه مطالعه بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح بهزیست و با جناب طاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مراقبت و مشارکت نمود و اشطر آنجناب را خصوصاً غزلی که مظلومش این است هله عاشقکبک بشارت که نمائند این جدائی برسد زمان حیات بکند خداوندی در حفظ داشته پیوسته میخواند و او را مطلع تقدیس میشناخت

و نیز از بابیان شهر قزوین کربلانی محمد حسن قتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و این بخش مسطور است و همت علی خان سر کرده ایل جیلووند از طائفه اهل حق که عائله در این امر بر جای گذاشت و حاجی عزیزخان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفه دیگر از ایل کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا سید اسماعیل کدخدا و میرزا کلبلی و میرزا نظر علی و آقا میرزا عبدالله و آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادق علی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمد علی لهاردی و کربلانی عبدالله و کربلانی آقا بزرگ جیت ساز و پسرش کربلانی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعتقباتشان را در بخش ششم میآوردیم و در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه ملزندان نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی ملزندان شهادت رسیدند و بالجمله چون قزوین ملتغی خطوط فارس و خراسان و ملزندان و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهاب و ایاب برای درک زیورات حضرت نقطه اولی در برای ورود بقلعه ملزندان و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت مینمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملاحسین بابالباب و آقا سید یحیی وحید اکبر و ملا شایخ علی عظیم و ملا

جلیل و ملا یوسفعلی و غیر هم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملاعلی منتفذ و ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند قزوین مرکزی خطیر برای جمعیت و قوت بایه واقع شد ولی فتنی چند در آنجا رخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقفه گشت نخست اعراض ملاجواد ولیانی و اعظ شیخی شهر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت باب بفرزین اطلاع بر حالات یافته آیات مطالعه نموده وجد و نشاطی گرفت و دو وطن درنگ نکرده بموجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسکری نزدیک شده و حضرت باب مردم را با اجتماع

از جمله بایان قزوین در قلعه طبرسی ملاحظه کرده بود و خود را مستخلص نموده بلاهیجان رساند و در آن ایام از سکنه بلده مذکور مرتضی نامی از علمای شیخیه که صاحب تصنیف و تالیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رساله فروع رب اعلی را خواست نوشتم فرستادم که بمردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی میکرد اسباب فراهم آورده بقلعه ملزندان ملحق گردد و بمقصود نرسید در آن هنگام ملاحظه فرمود با وی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را بلو گفت و مخصوصاً مقدمات و اظهارات حضرت قدوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آن مسائل را نیاورده تغییر حال یافت و جناب مهدی محمد رحیم برادر حاجی شیخ محمد نبیل که پوی حفلات می نمود پیغامهای تبه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز بلاهیجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض و خدایت گذاشت و عقبتش بمشقت و دلت کشیده دچار مرضی شد که لاعلاج پاهایش را بریدند .

در کربلا و نصرت امرش میخواند و البته تلافی بلیات وارده بر شیعه خالص یعنی شیخ احساسی و سید رشتی و اتباعشانرا از بالاسرخی ها کرده و مخصوصاً مخالفین را بمجازات کامل رساند جمعی را باخود بکربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بداء شد و حضرت بعزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را باجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم باجمع همراهم بشیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکرا لله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعداء در بروی خلق بسته محین و طالبین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر بمراجعه بجناب ملاحسین دادند و مقام بایست را باو وا گذاشتند از اینرو تزلزل و فتور در او حاصل شد و باتنی چند همدست گشته بمعارضت برخاست و مکتوبی را که آن یزرگوار در جواب سنوال برخی از احبا نگاشته بود بدست آورده مضامین مندرجه را فیما بین اعداء نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آنحضرت یافته نزد علماء و حکمران سعایت و شکایت برده افتراها زد چنانکه ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملاجواد و محرکینش را شمرده آنانرا سامری و عجل و او را خوار خواندند نبت کردیم و بالجمله ملاجواد مراجعت بقزوین نموده رساله دررد آنحضرت نوشت و لسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت ثانیاً طلوع قره العین و تبعیت و ارادت شدیدة جمعی از رجل و نسه قزوین نسبت باو و وقوع اختلاف نظر فیما بین احباب و مقاومت شوهر و عم و خویشان و نشر یافتن مقتربات سوء درباره اش ثالثاً رد و سب و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختی هایش نسبت ببایان و واقعه قتل او و طلوع فتنه قتل و نهب بایان قزوین بود بنوعیکه منجر بقتل بعضی و فرار و اختفای سائرین گشت و معذک پس از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع

از قبیل کله دره و غیرها برجای بودند و بیان تلمذ این احوال را در بخشهای بعد خواهیم نمود و از اماکن تاریخی قزوین خانۀ حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی محل ولادت و تحصیلات و رشد جناب طاهره و خانۀ حاجی ملا محمد تقی مجتهد محل زندگی آنجناب با شوهرش ملا محمد و مسجد حاجی که در آنجا بدست بایه گشته شد و مدفنش که برسنگ لوحه آن کیفیت واقعه منقور است وزیر پل محلی که ملا عبدالله شیرازی معروف بمیرزا صالح نیزه خونین را بخاک پنهان نمود و نیز مقتل حاجی ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی در قرب رودخانه و مدفنشان در خارج بلد و نیز دارالحکومه که محل تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بایه میشد

و حاجی ملا ابراهیم محلاتی مذکور تحصیلات علوم ادبیه و دینیه را اولاً در ایران و بالاخره در عراق و غالباً نزد شیخ احسانی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و بوفور علم و عرفان و حسن تقریر و بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شهامت شهرت یافت و هنگامیکه ملا علی بسطامی بامر حضرت باب الله الاعظم در عراق بنشر دعوت بدیعه پرداخت مهندی باین امر گردید و بملاقات قره العین استفاضه از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جمله اصحاب و اعوانش منسلک شده بنصرتش در نشر معارف بدیعه بانسی مایند و بیکن برخاست و بیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جنای بسیار از متعصین و معاندین تحمل کرد و در همه مواقع و اخطار در اقامت و

ملا سید حسن که سر حلقه فرامان و میر غضبان بود عمامه بر سر و عصا بدست بر نهیای اسبای الهی ملائی شده تکلیف کرده میگفتند شوهرهای شما از زمین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهر که خواهید میتوانید شوهر کنید .

اسرار حمایت و نصرت او نمود و با علماء شیخیه و فقهاء اصولیّه مجادله و مباحله کرده
 بدلائل علمیه و استیادت غیبیه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آنجناب
 چنانکه آوردیم در ایام توقف در همدان ویرا برای احتجاج با علماء فرستاد و بیانیه
 حاوی دلائل و آرز بسیار باو داده مأمور داشت که اگر معارضین بحجت و برهان
 متینش قانع نشوند مباحله نماید و فصل حق و باطل را بیدبساطه الهیه و اگذار پس
 حاجی ملا ابراهیم در مجمع علماء چنان باصراحت و بلاغت بیان و شدت وقوت عرفان
 و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظامت آیات و بینات حضرت باب
 اعظم را مدلل و مبرهن ساخت که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند
 و خود را عاجز و زبون از انبیا بمثل آن مشاهده کردند ولی تعصب و غرور ایشانرا
 فرا گرفته بودند و لجاج برداختند و بمباحله نیز جرئت نکرده بتکفیر و تحقیر و شتم
 و لطم عبادت نمودند و چندان با مشقت و آنگد و جوب و غیره زدند و بیازردند که
 تمام بدن شکسته و متورم و خونین گشت و بیفتاد و مدهوش شد آنگاه او را رها
 کرده رفتند و او همیشه بپوش آمد خود را بمشقت تمام نزد قرة العین کشاند و
 آنجناب از مشاهده حالش سخت متأثر شده متاجات با قاضی الحاجات نموده از
 احوال شکایت کرد و در حق وی دعائی خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش
 اظهار فرمود و چون بقزدین رفتند و حاجی ملا تقی مجتهد افرات در تعرض احباب
 و اعتراض و زشتگوئی در حق شیخ احسانی و سید رشتی و خصوصاً درباره حضرت
 ذکری الله نمود حاجی ملا ابراهیم با شهنسخت نامه مداخله کرده اعتراضاش را جواب
 کثرت و باره و ایراد ملا جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملا
 تقی و سرش ملا محمد نسبت بقرة العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان
 را در دهستان پالو کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملا تقی

اتفاق افتاد به قدام ملا محمد باقر در ناک اورا سه روز از شهر شیراز در پنج وعده در راه
 و حاجی اسدالله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس و بند نهادند و سختی و جفا
 روا داشتند و هنگامیکه مجوسین مذکور را برای تحویل حکم قتل از عالمه
 شد بطهران بردند از جهت سورت سرما و نبودن آب کافى در آن جهت قسوت و
 غلظت مأمورین غایت مشقات بمظلومین رسید و در این محس در این باره خبران
 ملا محمد مذکور انواع جنس وارد ساخته ایشانرا نزد عالمه و مجوسین گذاشته حکم
 قتل همی طلبید و چون عزیزت رجوع بفروین شد حاجی ملا ابراهیم و میرزا ظاهر
 را مخصوصاً از طریق برغان برد و رعایا را تحریک کرد تا باقی غیرت و جهیت
 برای حاجی ملا تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت به ایشان روا داشتند و بالاخره
 هر دو را سال ۱۲۶۳ هـ ق در قزوین بکامل سختی بدان طریق که در بخش سابق
 آوردم مقبول و محروق نمودند آورده اند که حاجی ملا ابراهیم موسسه مجوسین
 معروف بلوچ فاطمه را در مواقع مناسبت از دلائل و شواهد قیام و انان حقیق
 باب اعظم میخواند و بآن اثمه ملا کامل دانش و حور جمعی از آنرا در محرقون
 میرسد آثار تأثر شدید از رخسارش نشان میدادند و آنکه در واقعه شهادت جمعی
 مذکوره از حدیث کاملاً صدق و تحقیق است و شیخ ظاهر شهید مذکور از اهل شیراز
 فاضلی باتقوی و تحقیق و واعظی فصیح البیان و منطقی زلفه سیخه بود و سکونت
 در کربلا داشت و مانند حاجی ملا ابراهیم بواسطه جفا ملا علی بسطامی ایمان
 بحضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت بقره العین کرامت و در موکبش
 رهسپار ایران گشت تا در قزوین شهادت رسید

و در قم حاجی مرزا موسی پسر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شیرازی صاحب
 قوانین الاصول از معتبرین علماء و فقهیه در سفر حجش حیدرعلی زاهد را خریدار

که قائم موعود در سنه هزار و دوست و شصت ظاهر میشود و بعد از عودت بقم
 اولاً بواسطه جناب ملا حسین بشرویه و ثانیاً بواسطه آخوند ملا عبدالصکریم
 (میرزا احمد کاتب) عرفان و ایمان جدید فایز گردیده در سمط علماء بیان درآمد
 و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی
 نیز مانند میرزا محمد حسین مولوی و غیره که اسما و احوالشان در طی مندرجات
 بخشهای لاحق مضموم میگردد بدخالتش در جمع مجتبین و مؤمنین درآمد و ای
 چون در هنگامه ها وارد شد از بیایات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعه
 شهادت عظمی برقرار ماند و نتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم

کاشان ارض الکاف و توانش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که
 یکی از اشهر و عرفشان حاجی میرزا اجانی ولادت و نشو و نماش در شهر کاشان
 شد و پدرش حاجی محمد حسین معروف به بابا تاجری معتبر بود و دوزوج داشت
 از یکی حاجی میرزا اجانی مدکور و حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) بظهور آمدند
 و از زوجه دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا عالی اکبر و دو دختر ولادت ورشد
 یافتند و میرزا اجانی اکبر اولاد بود و در آن بلاد تجارتخانه معنبری تأسیس نمود
 گویند پس از اطلاع و ایمان بواسطه جناب ملا حسین باب الباب چنانکه در بخش
 سابق نگاشتیم شوق و وجدش شد در او بدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر
 ضمیر دسته از حجاج شد و در مکه زیارت حضرت رسیده مجذوب گردید و چون
 بوطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز
 چون جناب باب الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ايقان و انقطاع
 حاصل کرد و کیفیت هم اندازش از حضرت و نیز رفتش بعزم نصرت اصحاب قلمه
 در راه و گرفتاریش در آمل و نیز در طی مندرجات بخش سابق آوردهیم و پس از

آن شهری چند در حدود ملازدرن مینمودند بعد از ختم امر قلعه در قصبه عبدالعظیم
 اقامت جست تا آنکه گرفتاری عمومی باین سال ۱۲۶۸ هـ ق ریح داد و شوعی
 که در بخش لاحق میآوریم بقساوت شدید کشته گشت و وصف کتاب تاریخش را
 که موجب شهرت بلیغه اش گردید در فهرست مدارک کتاب نمودیم و مدفن در محل
 مقبره سیدولی در طهران بود و هنگامیکه بقعه مذکور در ساختن مرتفع نمودند
 سنگ قبرش زیر بنا ماند و شرح احوال اخلاف و اخوان و خاندان را در بخش
 ششم میآوریم

و بناجمله از آن برادران و خواهران و خوبیشان که جمع بودند خانواده
 اولیه بابیه کاشان تاسیس گشت و در شب و روزی که حضرت دگر الله الاعظم در خانه
 حاجی بابیان گشتند جمعی از اهل بلد مانند حاجی ملاهاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم
 و حاجی سید محمود و آقا سید احمد و آقا میر عبدالباقی صداع و حاجی محمد حسین نور
 و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بگم کوچک خانم خانم اش غیره نیز باین ندادند
 و خانم مذکور سخور و مقتدر باقامه حجج و بر همین بود هر دو مرضات و هدایت
 بسیار از اهالی گردیده عاقبت مهاجرت بارگشتن کرده در آنجا وفات یافت و سپس
 متدرجا بواسطه عبور و مرور علماء اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه
 مانند حاجی ملا عبدالباقی و ملا باقر جعفری و غیر هما منجست باین امر گشتند در
 جمع بابیان قرار گرفتند و مخصوصا سید بصیر هندی چنانکه ضمن شرح احوالش
 مینگاریم در عصر و ملازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوائی
 قریه و آقا سید عبدالرحیم و عدد دیگر را مهدی ساخت و در شهر و معدورات تابعه
 جمعی را متنب و بیدار نمود و در جوشقان عدد بواسطه آقا محمد تقی نواب مذکور
 فائز بابیان گشتند و کثرت و شهرت یافتند از آنجمله ملا محمد جعفر عالمی صاحب

نقد در میان برد و امر هارحم اسامی داشت در بقعه حجرت بر رهن چندین معروف گشت نویسی خدام بقعه امام زاده ویرا گرفتند نزد مظهر بدستختی بسته خوب بسیار زدند که تیری نماید و او نجات واستقامت ورزید و چون خلاص شد لاعلاج از وطن مهاجرت نمود دیگر مازضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه مازگان بودند و نیز عمو باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناچار برگشت و نیز در قریه و اوقان جمعی از علماء و غیرهم قبول این امر نمودند

و از جمله بایان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقا مهدی دو برادر سرداگر بودند که با عابه و آبرو در وطن میریستند و با خانوادۀ حاجی میرزا اجانی معاً بمحضرت اعلی رسیده فائز بایمان گردیدند و اجماع و معاهده و مشورۀ بایان دومی و واردین از اطراف پایکدیگر در خانه شان صورت می بست از اینرو بین اهالی بلد بنام بابی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق باضافه در سال ۱۲۶۵ قوت و شدت گرفت مردم کاشان بمقاومت و مدافعتشان برخاستند و خیر بحکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم بکاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی بانفاق جمعی از اشرار بخانه شان هجوم برده ایشانرا دستگیر و ضرب و تحقیر کردند و اموال و اذانتانرا بیغما بردند و هر دو را با هیئت دلگدازی تخت داروغه کشیدند و پاهایشانرا بفراکه بسته چندان باچوب و نازیانه زدند که از با تا کمر مجروح و خونین شدند و اجساد عرقه بخون را بردوش حملها گذاشته بدرب خانه هایشان برده انداختند و مدتی طویل بستری و در تحت معالجه بودند و عذابه ستمدیده پرستاری کردند تا شفا یافتند و بسوع احتیاط و احتیاج در وطن بودند تا واقعه شهادت عظمی واقع شد و هر دو بانفاق طاهران شتافته اقامت گردیدند و چون فتنه عمده و عظیمه سال ۱۲۶۸

برخواست آقامهدی بیچنگ غلامان و درخیمان ناصرالدین شاه افتاده او را بنوعی که
دربخش لاحق میآوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند

وما درضمن شرح اوضاع امغان احوال حاجی محمدرضای کاشانی الاصل
و دخترش آغا بیگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهر کاشان را
آوردیم .

و از مراکز مهمه بایه در این قسمت قصه نراق بود و ملا محمد جمفر در

حاجی معین السلطنه تبریزی حاجی محمدرضا بن حاجی محمددرحیم مخمل باف کاشی
نگاشته و کیفیت ایمانش را درایام حج حضرت باب اعظم بنوعی که دربخش سابق
وهم درین بخش آوردیم نوشت و واقعه را براو پس از عودت بایران در کاشان ثبت
نمود که خلاصه اش چنین است مردم کاشان باشاره ملاها و باتفاق غلامان حکومت
بمسکن حاجی ریخته او را بدارالحکومه کشیدند و پاهایش را بفلکه بسته چوب
وافر زدند پس او را عربان کرده روی و موی و اندامش را بگل آلوده بردرازگوشی
و ارونه نشانندند و دم حمار را بدستش داده با ساز و آواز در کوچه و بازار کاشان
همی گرداندند و انبوه تماشاگران طعن و لعن کرده سنک و آبدهن انداختند و در آن
هنگامه بهمین پورکاوس از زردشتیان که در تجارتسرائی حجره داشت برای تماشا
بیرون دویده حاجی را شناخت و چون مقام دیانت و نروت و عقل و درایتش را
میدانست بی تجسس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زردشتیان
که در اینطائفه داخل گشت ولی دیگران زردشتی مذکور را مهربان بهمین ازطائفه
معروف بریش بزی گفته اند که اکنون اخلافش فیما بین احباب معروف اند و واقعه
مذکوره را در حق پدر حاجی علی رباطی مرحوم از شناخته گان اینطائفه حکایت
نموده اند

آنچه مذکور شد در این کتاب در علمه شیخیه و صاحب فرجه شعر و فوّه تالیف و تصنیف
بود و در این قوم حذب بنانکشان ابداع و اقبال حاصل کرده مندرجاً
ایمان آورده نویسمی شامش در ایام سجن مانگو صدر یافت و جمعی از رجال و نسله
قصه را بساطت بایه در آورد و حاجی میرزا کمال الدین بن حاجی ملا مهدی بن
حاجی ملا احمد فاضل شهر نراقی از علمای قصه مذکوره که شرح احوالش را
در بخش ششم مینگاریم بواسطه او بابی شد و مانتعه احوال و هالش را در بخش
ششم مینگاریم و بالجمله هنگام واقعه شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش
جمعی از ایشافه می زیستند و از آنده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتند

کرمان ارض الکاف و الراء و حاجی محمد کریم خان مفتدای معروف
سیخیه در آن بلد بسال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت
و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی مینمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک
ساداتی و صاحب مال و مکتب و تعلق تام بعقیده شیعت و نیز محب شیخ احمدی
بود و بنده مدرسه در کرمان با مضافات و اوقاف از ائمه خیریه اوست و فرزندان مهتر
مذکور خود را بتحصیل علوم رسوم و مالیه گماشت چنانکه در عنفوان جوانی
تحصیلات اولیه اش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی
بکرمان شتافته در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده منینی چند اقبالیس
نمود و سفری نیز بکنه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته
بکرمان برگشت و بساطت درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نثر عقیدت
نمود و باوی رساله و مرابطه عمده داشت و با عظمت نسب و وفرت مال و علم و
کثرت برادر و خواهر و خویشان ثنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد
و در آنجا گهی در قریه شکر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و

قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعة دین خواند
 و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند
 و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیہ گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری
 و مهتری خصوصاً تهرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت
 صاحب نفوذ و قدرت تامه شد و نسب و زندگانش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز
 شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاء و عبدا و زهاد اصحاب
 شیخ و سید ناپسند مینمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت
 اجازت اجتهاد بوی چنین نگاشت و یتجنب مواضع الزلل و بعمل بالاحتیاط ما
 امکان و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و يجعل
 اولیاه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل ما یظهر و ینکمن و لا یخرج عما
 نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا یفرق عن الجماعه و یتلقى الامر بالسمع
 و الطاعة و لا یقول علی الاحتمالات البعیده و لا الاراء المستحسنه و القیاسات المظنونه
 و التخریجات العقلیه الغیر الموزونه فان هذا المقام مقام خطر و خطب جسیم و امر
 عظیم فلیواظب و فقہ الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا
 یفر بزخارف الدنیا و لا باجتماع الناس من اهل الهوی فانهم اتباع کل ناعق یمیلون
 مع کل ریح یوم لك و یوم علیك و تأدب بآداب المخلصین و اقتف آثار الاممه
 الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین و نیز در ضمن جوابیکه بسؤال وی از رکن رابع
 نوشت و پس از عودت بکربلا بموالی خود راجع گشت چنین مسطور است
 هنگامی است که از مشهد مقدس کاظمین علیهما السلام اراده تشریف بخدمت ائمه
 سامره علیهم السلام دارم با قلبی بغایت مشوش و چون جناب مخدومی حاجی محمدعلی
 خود لسان اند صلاح و کتابی ناطق فاحضر السنوال و استخبر الحال فانه ینسبک

عن الجزئی والکلی والمجمل والمفصل و الظاهر والباطن الا ما استجن فی المنع
ولم ابرزه من نوائق الدهور الامر عظیم والخطب جیم والخطر جلیل یا ایها الذین
آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون تعلمونوا علی البر والتقوی
ولا تنسوا الفضل بینکم ولكن الاعتماد علی الله والثقة بالله ولا تجزعوا عند النوائب
ولا لتواتر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشیید هذا الرکن الاعظم الفی
هو الرابع من الارکان والعتم للبنیان باسبابه نحن و له الحمد منها ولكن السلوک
كما ادب سبحانه نبيه ص ۴ عند ظهور الرکن الاول من صبره وتحمله شدة المحن
والابتلاء الی ان نزلت هذه الایة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم
تقدير وعند ظهور الرکن الثانی والثالث عنها صبر امیر المؤمنین ۴ واستیلاء المنفعلین
ومشید هذا الرکن ایضاً یحتاج الی ذلک السلوک والادب فشر عن ساق الجد وعین
علی النواجذ واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و جمیع اصحاب و
احباب و اتباع خود را سلام برسانید خاصه نور چشم مکرم محمد رحیم خانب
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و ما کیفیت سلوک خان را با حضرت قدوس و
مقدس در بخش دوم تفصیل داده صورت تویع مبارک حضرت باب را خطاباً الیه
نبت نمودیم آورده اند که جناب مقدس حامل دو تویع منیع برای دو تن ارشد
علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا
احمد پس از ملاحظه تویع رفیع اسلوب ادب وحسن اخلاق و نیز طریق جناب
احتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان
تبعیت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت مینمایم ولی حاجی محمد کریم خان
بفایت حسد و عدوان برخاست و بتعرض و مقاومت پرداخت و صدعات و ادوات
بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم بن است

بناست که از طبقه علمای شیخیه و تبعه خان بود و بزیارت توقیع حضرت ذکرا اللہ الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد

حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و در دست الی سید برادرزاده و خواهرزاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم بودند چندانکه اهل کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر یک در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال ازدیست الی سید هزار تومان خمس و زکوة باو میدادند و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجالس روضه خوانی که سالی یکبار ایام معدود در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان بمنبر میرفت و صد و پنجاه قلبان سر طلال از قهوه خانه اش بیرون می آمد و پیشخدمتها باقمه های مطلا همگی ساده رو و کلاً برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و حاجی علی نام ارباب در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقا مهدی نام دانشجائی سالی دو بار و برابار زیاده از صد نفر اخوان و اصحاب و خداهش بمشهد رضا دعوت و ضیافت میکرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصارف سفر میشد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوة باو میداد و خان در دو مسئله فقیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات نجس حلام که اوصاف ثلثه اش تغییر نیابد منجس نمیشود بلکه طاهر و مطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز میباشد و هرگز بی سلخ نیست ولی بالأخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح

بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود

خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا حیدر علی امضهانی

و در مسجد علی المنبر با حضور خان زبان بمدح و ثنای ابن امر گشود و اقامه دلیل
 و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم
 خان ویرا با چوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که
 ملا کاظم ازین جهان فنا رخت به عالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان بلاذیت و تعذیب
 احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش بنام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر
 شهاب فی الرد علی الباب و غیر همارد و ایراد و طعن و سخره نسبت بحضرت باب اعظم
 نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که توفیع منبع سابق الذکر
 را در هاشم کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن بو عده وفا نکرد
 گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و
 شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکتونه اش برده بنای تحضیر
 گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص
 و محارم خود را رکن رابع میخواند و بایه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف
 اول از حروف نفی شمر دند آورده اند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین
 نماز ظهر را بجماعت خواند و در محراب نشسته مشغول باوراد و منتظر وقت اداء
 صلوة عصر بود در آن انا جوانی که در حوزه درسش حاضر شده تلمذ مینمود
 بمنبر بر آمده رؤیای عجیب و مکاشفه غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه
 خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود ماثور
 در اخبار و آثار ائمه اظهار است پس حاضرین بیدرنگ جوان را از منبر پائین
 کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی
 محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ هـ ق در کرمان بحال مذکور باقی بود و در آن سال
 زیارت مشاهد متبر که عراق عرب رهسپار بسوی بندر عباس گشت و در منزل چهار

مسمی بشهرو در روز بیست و دوم شعبان بهرمن اسهال در گذشت و لاجرم جسدها
عائله و همراهان بقبره لشکر باز گردانده باعانت گذاردند و پس از تقرب دو سال
مکریلا برده دفن نمودند و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع
علوم رسوم متداوله و مباحث دینی نوشت و پیرواش برای ضبط تاریخ وفاتش
جملة هو الحی الذی لایموت را برگزیدند و باین جمله خسوف السیفی بآید،
محققاً را انتخاب نمودند و نسمة از احوال او و خاندانش را در بعضی مشتم
می نگاریم .

وار خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت
خاندان ملا محمد جعفر میباشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود چون ذوق
بسر را در تحصیل علوم دانست و بر این مدرسه سپرد تا در جوانی مسلک ملایان بلد
در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلان عامیه در عراق عرب
فارغ شده با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی بولمن ورود نمود و در جمع ملازمه اش
داخل شده مندرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و بسر و بدر هر دو شبخی
شدند و چون خبر وفات سید مکرمان رسید بقرارد آرا م بصدد تجسس از رکن رابع
عصر افتاد و از استاد شفاهماً و کتباً سئوالات متذلیه نمود و خان بشاره و تلویح خود را
نشان داد و آخوند را صفای عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت
فیما بینشان گردید و ملا محمد جعفر را در خفا تهدید می کردند و عاقبت بر این داشتند
که در مجمع عموم بمنبر بر آمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت باو نمود
و از خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکوره آگاه شده روی دل از
خان بر گرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز بر آمد و ملا محمد جعفر
برای رویاهائی که مشاهده کرد و قرآنی که داشت متمایل گردید و با علاصلاق

مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد مصاحبه کرده داخل طائفه بایه
گشت و همینکه خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرض گذاشت. چندی
پس بخانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره بحاجی سید
جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد منتفذ بلد ملتجی شد و بحمايت ایشان از
خانه بیرون آمده بامامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرضت
بزیست ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان
بنام بابت شکایت و سعایت نمود تا آخوند را تقریباً يك ماه بحبس انداخت و
بالاخره حاجی سید جواد مذکور شفاعت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز
در ایام حکمرانی وکیل الملک ثانی ویرا مجبور بمهاجرت از کرمان نمودند لاجرم
بعشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت بوطن نمود و بالجمله ملا جعفر
از علماء بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظام اصحاب ملاقات
و معاشرت نکرده در هیچیک از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بایه داخل نشد
و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت
و خطری از توقیعات علیا که در جواب عریضه وی از قلم اعلی نازل شده این است
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه الى
نفسه قبل ما اقصت بكتابه باذن الله ثم جعله في مقام الامر بما قبلت نفسه ليعز بها
آيات اللاهوت عن نعمات الناسوت وتعلن بها بالآيات قصة الراجعة في اجمة الجبروت
والورقة الطيبة من الشجرة الثالثة في اجمة الملك و الملكوت فسبحانه جل جلاله
قدرته و اكرم حجته الى قوله و انك لتعلم نزل الى كتاب من الذي انت اعلم به
وان هذه صوزة كتابه الذي نزله بعلم و كتاب حفيظ بسم الله الرحمن الرحيم
عليك يا باب الله المبثلي به الناس من اتاه فقد نجى و من تخلف عنه فقد هلك

قد اثبتك ياسيدي وهولاي مقرأ بالتحقير مقدماً بالتقصير لكن لاجياً لديك معتمداً
 عليك راجياً منك سائلاً من جنابك ان تشفع لي عند الله لان يجعلني من العارفين
 بحقك ثم الفائزين بكراماتك وان يجنبني من كل عمل او قول او فعل يباعدني منك
 وان يحببني الي كل عمل او قول او فعل يقربني منك و ان يمنعي من كل عمل او قول
 او فعل يكون مني اخاف ضرر عاقبته و اخاف هتك اياي عليه حذار ان تصرف
 وجهك الكريم عنى فاستوجب به نقصاً من حظي عندك يا رؤف يا رحيم ياسيدي
 يا هولاي اسئلك ان لا تحرمني من نظرة من نظاراتك و انك ولا تردني عن بابك
 فاني وان لم استحق شيئاً من ذلك الا انك من اهل الجود والكرم والعفو ياسيدي
 اسئلك بحقك و قدسك ان تجعل اوقاتي في الليل والنهار بذكرك معمودة وبخدمتك
 موصولة واعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى واورادى كلها ورداً واحداً وحالى
 في خدمتك سرمداً اسئلك ياسيدي ان ترحمنى لئلا اكون نسياً منسياً عندك معترضاً
 لسخطك ثم انى ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيرهه ولا تقطع بفضلك
 رجائى يا املى و مناهى وافعل بى ما انت اهله ولا تفعل بى ما انا اهله حرره العبد
 الآثم الجانى محمد جعفر بن محمد الكرمانى والسلام تلى هو اليكم جميعاً ورحمة الله
 وبركاته فيا ايها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق الى قوله و انت
 اردت مسلك الظاهر في حامل ذلك الركن اللامع قد ثبت بالاجماع المحقق عند
 هذه الفئة الا يقدر ان يكون حامله الا ذرية رسول الله كما صرح بذلك كاظم و
 احمد من قبله و شرط الا يكون في ظاهر جسده عيب يتنفر منه القلوب وله قوة
 وحياء وهيبة ووقار واسماء حسنى وصفات عليا و آثار علم و تقوى وآيات عدل كبرى
 حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان يوسوس
 في صدور اوليائه بالقيام على مقام امنائه قد اعطاني الله ما لم يؤت احداً من قبل منه

كتاب العدل الذي فصلت في آيات محكمات و منه صحف المناجات
 و منه شئون العلمية و آيات الخطبية التي لا يسبقها احمد ولا كاظم صلوات الله عليهما
 انظر الى ما نزلنا في شرح سورة الكوثر فانه لكتاب لم يعدل حرفاً منها كل كتب
 الاولين والى ما انا نزلته في شرح البقرة للضعفاء من المؤمنين و انه فيه قد اثبت
 بآيات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة
 عن علي عليه السلام في حكم صاحب هذا الامر البديع الذي يفصل بين الكل بامرء
 ولا يعجزه بالحق شيء في السموات ولا في الارض و انه لعلي حكيم و ان سمعت انه
 كتب للجسد العجل الذي هو خوار بعض حرف فورك اني طلبت منه اثبات حديث
 وحده و انه لم يأت و بعد ذلك حمل سخط الله و بآء بغضب من الله و له عذاب اليم
 انظر الى ابطال تلك الفتن ثم ذؤباتهم الذين لم ياتفتوا باحد من الكلمين فكيف آهنا
 و صدقوا و بلغوا و قاموا على الصراط كمثل جبل المحيط لا يجرهم العواصف ولا
 يؤثر فيهم آيات القواصف و انهم حملة الدين و حفاظ العالم ولو لا هم لم ينزل الله آية
 من الكتاب ولا يجر من قلبي حرف رزقني الله لقايمهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر
 و منه شئون التقيه و صفات القدسية التي لم تقدر ان تدرك شيئاً منها الا من بعد ان
 ترى كانه هو نار في حين عنصر الماء و هواء في حين عنصر التراب فسبحان الله فوجده
 رب السموات و الارض عما يصفون فيا ايها البصير صف نظرك و الطاف بصرك ان الله
 قد اظهر هذا الامر من مقام لم يخطر بقلب احد و كان امياً الى قوله فسبحان الله من
 علماء الاسلام لقد وقعوا انفسهم في مبلغ من الجهل ما بلغ فرعون من قبل ولا
 اعراب الجاهلية لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشيء من السحر و ان
 اعراب الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء ترى شأنهم و
 مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل الجهات ليفتروا و يقولون ان تلك الايات مسطرت

بقواعد التوم ولا بينها ربط بمثل الربط المعلوم فتأهيم الله كأنهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا في الفرقان من قبل و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم وليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقى و ذلك يفنى
 رب فاحكم بين الكل بالتوسط و قرب ايام اعدائك فان الناس عادوني بظن سوء و انا ذا عدو لا عدائك كلهم و بريئي منهم كاني اردت مقامهم فوالذي نفسي بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لي لم يعدل بحرف من تلك الايات ولا كلمة تسميح في تلقاء الجلال و ليس لدى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها الناس حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و وقروه و عززوه و لا تحرموا نصيبكم في الحيوۃ الدنيا فاني اذا شاء الله لا صعد اليه هنالك اتم نقولون يا حصرة على ما فرطنا في جنب الله و لا ينفعكم اليوم حكم و اتم اذا غتم لالي الله تحشرون فيا ايها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه و الله يعلم كل ما كان الناس يعملون و ليس از شهادت عظمى سالياني بنوع المذكور در شهر كرمان زيست و نعمة احوالش در بخش ششم مي آيد .

و در کرمانشاه جمعی از بابیان میزیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معارف آنجمیع میرزا عبدالله شاعر غوغا تخلص بود که در زمرة عرفا و در اویس قرار گرفته اشعار نیک میسرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع وساکن در محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران

بود و تولدش در خانه مذکوره طبق روایت نبیل زرندی بسال ۱۲۳۱ هـ ق واقع شد و در صغر سنش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین شدت دکا، و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بار فروش و ساری تحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامیکه از وطن خارج شد دوازده سالگی داشت و در هجده سالگی برای تکمیل تحصیل بکربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود آورده اند که در محضر درس سید همیشه از تمام اساجد متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از وی بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج میشد و رسید در وصف او مکرراً چنین گمت در این مجلس کسی حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر میخیزند و با هیچ یک نمی آمیزند و مقامشان عندالله بقدری عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آن سنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آنقل و اسرار شیخ رسید احاطه یافته ایشانرا مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهربانی درک ظمور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضت ها بیابان برد آنگاه عودت بوطن نموده اقامت گزید و بقدر تقوی و مقامات معنویه و معارف الهیه و سنجحات غیبیه شناخته شد و جسمی نسبت بار صفا ارادت و حسن عقیدت یافتند و بقرب طلوع یوم موعود خبر میداد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب بیان احوالش میپردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تعجیل نسبت با بار نموده در مجالس و محافل ویرا مقدم میداشت و این موجب حسادت و عنادت با علماء و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف بسیدالعلما گردید آورده اند که در شهر او ایام ورودش بوطن شخصی از مقدسین و متمولین مجلس ضیافت و اقامت سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدای آنجا است

با آنحضرت بدعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و
 میزبان از وی تفسیر آیه از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه
 شریعتمدار آمده بنشست و میزبان همان پرسش از او نمود و حاجی تفسیری بیان
 داشت که موجب سکون خاطر گشت و معذک بدو گفت که چون ایشان ورود
 کنند از میان آیه پدرس تا ماهه از مطالبشان استفاده نماییم و ملا سعید از استماع
 این سخن بر آشفتنه گشت چرا توهین مینماید آیا با اینهمه طول مدت تحصیل جائز
 است از جوان قلیل التحصیل طلب علم کنیم و در همان اثناء حضرت رسیده حسب
 المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو کرده بمجلس در آمدند و در جواب
 از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متموج گشت که همه را مستغرق ساخت و
 ملا سعید را آتش غنا و جوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه
 دلکن بحضور آورد و ایشان بیاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده
 نزد ملا سعید داد ملا سعید بقصد توهین و تحقیر با بانگ بلند مستخدم خود را
 طلبید تا آفتابه لکن آورده دستش را پشت و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک
 نقره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده
 فرمودند من چنین عملی نمیکنم و شریعتمدار عرضه داشتند و او بملا سعید داد که
 دردستمال ریخته باخود برد و ملا سعید بدانگونه مکرراً از آنحضرت نزد شریعتمدار
 سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود بسخنانش التفات و اعتنا
 نمیکرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال بملا سعید نوشتنند
 هی منه بسمه الذی لا اله الا هو العلی العظیم الحمد لله الذی قد خلق لعقظ دینه
 فی عوالم الغیب و الاشهاد محمداً و آله ثمره جوهریات الانوجاد فجعلهم قائمین مقامه
 فی الادله ادکن لا تدر که الابصار ولا یصد للی فانه ادنی جواهر الافکار و لا ینال

الى قوس ساحتها اعلى بواطن خفيات الاسرار والانوار اذ لاله الا هو وهو العزيز القديم
فهو الله سبحانه قد ترهمم عن ارجاس الاشارات وقدسهم عن القرب الى السكون في
طمطام الحجبات والغفلات اذ هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون
فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق اللاهوت و الاقتران طامعات الهويات بما في
سما احديات الجبروت وما به القدس في ذروات قدسيات الملك و الملكوت فله
الحمد الامعة بسر الانقطاع وله الشكر الساطمة بما قدم علينا من سر اثر الارتفاع
وله معجزة الموهومات بما قدر شرح من رشحات سر الاختراع وهو الكاشف لكل ضرر
الواح الموجودة بالآلام الظاهرة من طامعات الحجبات من الانقطاع فلا اله الا هو
وهو العلي العظيم ثم المذكور في ساحة قدس الموجود مما به العروج الى مقامات
الصعود و نلائق لمعان الاسوار على اعصاب شجرة الكافور في الشهود و تشعشع نور
شمس الهداية على اجسام الطامعة في الصعود اذ لا اله الا هو وهو العلي الحكيم وبعد
الاشارات الى ساحة قدس انوار البدايات هو ان المقصود الى اطلاع الاخبار امدى
جنبلكم جناب العالم الربيع ذي الحس الشامخ المنيع وذي الفضل المادح الجميع و
ذي الفطرة العالمة والرتبة السامية اني وان كنت من اهل ذلك البلد الا اني قد ربيت
في الارض المقدسة ونشوت في تلك التربة الزكية و بلغت ما من علي وبي في ناك
العبء العلية ردي وروح من في ملكوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها
والجنفة المحتجة بحجابها و لما ان الله سبحانه قد اراد لي الرجوع الى بلدي هذه
قد اطعت امره حتى قد ورد عليها و الى الان من يوم الورد يقرب بنمانية اشهر
قد جلست بيني وحيداً وان كان يجب لعملي ان انصرف الى ساحة قدسكم كثيراً
وازوركم في كل وجه وشأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمته بيد الله العلي جميعاً
ما حرى القدر بذلك وما جرت الاسباب لذلك مع اني كثيراً شغني الى زيارةكم

و مشتاق لرؤیتکم و لیکن فی ملاء عن الناس لاجتنال الحواس و کثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذاك فان اراد جنابك السامی ذلك فای زمان اراد انشرف نوبتکم و لتستقبض بساحة قدسکم لعل الله يحدث امرآه ا يريد للقلب السليم السديد فانه بكلشي قدیر و شهید و لا يكون فی ذلك رقیبا و الحمد لله الذی لاله الا هو رب العالمین

ایضاً هو الله الذی لاله الا هو المعنی المصمیم حمد خداوندی است که خلق کرد عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسانرا و گردانید قلب او را مکمن معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در میان آنها برگزید انبیا را و فرار فرمود آنها را از صفوة آن و بعد از آن برگزید از انبیا محمد و اهل بیت اطهارش را صلوات الله و سلامه علیهم پس ختم کرد آن بزرگوار جوامع مراتب قدسیه را و تمام مراتب انبیه را و گردانید ایشانرا محل انوار و طاعت حضرت خود و بایشان عزیز فرمود عوالم قدسیه و شهودییه را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هر کس از اهل عالم بود از کهالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحه از منبع اراقل از سم الابرة از فضل نورشان است فصلی الله علیهم و علی من اتبعهم بما قد احفظ علم الله انه بكلشي محیط و چونکه خداوند عالم مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله علیهم ارتحال و احتجاب از این دار فانی را لاجل عدم تحمل ناس بجهت کمی فهم و ادراک که هر گاه در این دار همیشه میبود گمانهایی که خداوند و اولیاء او از آن بیزار بودند می نمودند پس لاجرم ختم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شمس قدسیه و غائب شدن آن انوار غیبیه ازین حقیض خیس و چونکه چنین لایب و حتم گردیده بوده است با آنکه لایب بود است از خلیفه از جناب خداوند عالم جلد ذکره اینکه در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الاعیت میبود بعث آنها و انزال کتب

و این برخداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خداوند علم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبیا سلام الله علیه و علی اهل بیته بر لسان مبارکش جاری فرموده و امر فرمود او را باینکه بجمیع امت بشنواند باینکه انی تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتی ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن یفترقا حتی یروا علی الحوض پس آن بزرگوار اکملوا اتمام دین نمود و اعلاء این امر عظیم فرمود تا آنکه جمیع امت ایضا شیعیند و یقین بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه و آله در کتب نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پس بعد از این حجت و اضحة و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طایفی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القلمیر من النقییر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل الله فرجه باشد غیبت فرمایند بجهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیثشان و کسانی که ایندو را بفهمند متصفاً بقوله علیه السلام من روی حدیثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجتی علیکم و انا حجة الله و حکم ایشانرا حکم خود و رد ایشانرا رد بر او و رد بر او را رد برخدا و آن بمنزله شرك چند بود و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکرة تصدیقاً لولیه فرموده و جعلنا بینهم و بین القری اثنی بار کنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیلی و ایلماً آمین پس حمد مر خداوندی را که دین را محکم و متن کرده بنحویکه نتوانند آنها نمودن بالله در خاطر شان خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند **قله العبد الممل**

الحمد واحسنه فله الحمد اجمل الحمد وافضله فله الحمد ازكى الحمد واحبه فله
 الحمد اشرف الحمد واشعشه فله الحمد حمداً يتصاعد الى مقاعد قدسه صعوداً و
 ينزل الى ساحة قدوسينه نزولاً ويملاء كل السموات والارض شهوداً بما قد فضلتنا
 وكرمنا على اكثر عبادهم واتقن اننا ديناً مينا وشرع لنا شريعة لائحه و اسس لنا
 سبيلاً واضعاً و منهم جاوسيعا فللا اله الا هو وهو العزيز الحكيم پس بعد از ذكر آنچه خداوند
 خواسته ذكر انرا مذكور ميشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفتخم سلمه الله
 و ابتغاه و جعل آخر امره خيراً من دنياه و بلغه الي ما يحبه من مراتب رضاه و اخذمه
 باسباب عنايته الي ما هو هواه و احفظه عن الاشارات و الميل الي ما هو خلاف رضاه
 اينكه معلوم است كه مردم جميعاً تابع هواي نفس نيستند و همچنين همه شان خداوند را
 طالب نه لاجل آنكه لو خالص الحق عن الباطل لم يخف على ذي حجبى ولو خالص
 الباطل عن الحق لم يتبعه احد ولكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف
 فيعزجان فهناك استوى الشيطان على اوليائه و نجى الذين سبقتم لهم من الله الحسنى
 همچنانكه امير المؤمنين روحى له الفداء فرموده است پس بر هر كسى لازم است كه
 ميان خود و خداوند خود باتمام انصاف و معتانت عقل و فكر نظر كند در امرى كه
 او را مرتكب ميشود اقلاد در امورات دين تا آنكه نعوذ بالله و استجير من سخطه
 نه اينكه مرتكب شود امرى كه آخر آن بخسران و ندامت و حسرت باشد از براى
 وى در آخرت پس لابد است تا يقين نكرده شخص آنچه را كه ميخواهد بلكه
 مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نكند تا آنكه سبب هلاك نفس خود نگردد
 در آخرت و سائر مردم را ممن تبعه پس هر كسى كه امرى ادعا كند و بر طبق آن
 بينه از كتاب الله از آيات محكم آن داشته باشد و از اخبر همچنين پس حق خواهد
 بود و اين قهوى خواهد بود در نزد عقلا و اهل ديانت و هر كه نعوذ بالله چيزى ادعا

کند که دلیل قاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد بود در نزد اینگروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نیست لکن ذکر کردن منقطع الی آل الله آنها را بجهت تذکار است و از وقتی که این منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم وارد این ارض شد تا حال را بهیچ نحو تصرفی در امورات احدی نکرده ام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرائت کتاب الله و تمسک بحبل آل الله میباشم و لکن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بهتر میشناسند لاجل اینکه مدتی است که در اینجا تشریف دارند و لکن این منقطع الی آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته میکنند همچنانکه مراراً بسمع شریف البته رسیده است و باوجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعید است که توانند بعضی از اراذل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البته بابشان شنوانیده که امر خطی از این دو قسم نیست یا این حرکات بجهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره در دنیایشان دخل و تصرف احدی نکرده تا خوفشان تبدل باطمینان گردید و اگر چنانچه بجهت امری از امورات دین است پس آنها محکم و متقن است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهای شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برایشان باقی نمانده همچنانکه بسمع شریف البته رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نمود بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و باوجود بودن سرکار کسیکه او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربیست حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و تواند کسی بقدر سم ابره خلاف کرد هر آنچه را حدیث و کتاب ناطق است و با...

خداوند شاهد بر سائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله
علیهم نیامد در این بلد الا بجهت چند نفر از اقربائی که فقرا و بی بضاعت اند و مکرر
نوشته بودند النماس بسیار باجزع و نضرع کردند بجهت آمدن و خود نمیخواستند
آمد لهذا این منقطع الی آل الله سلام الله علیهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد
شدم والا از وقتی که بسن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن بآن ارض
اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فیها
کردم تا حال را که سیزده سال است هرگز اراده مراجعت نداشتم و در مراجعت
بعجرد ورود درین ارض بوم نیانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم تا حال
را با آنکه در که سال ذلت و کوچکی باشند رفتار مینمودم من دون طمع آنچه در
زرد ایشان است از دنیاه مزخره یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و
خواهشهای بسیاری کردند و این منقطع انی آل الله قبول نکردم و بعضی اقرا ها و
نسبها میدهند نمیدانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا
چه داعی شده است ایشانرا بر این امورات یا آنکه این باد را بلد اسلام نمی دانند
با آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل و اگذاشته و
آنها محکم و متقن فرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از
ایشان سؤال کرده در آنچه میگویند توانند دروغ گفت و قسم بایشان داده که
چه چیز باعث این نحو از افتراها گردیده و چرا باعث فساد میشوید و چرا بجهت
بعضی از امورات دنیا این متمسک بحبل آل الله را اذیت میکنید اگر چه مرا مقامی
نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله علیهم مرا
مثل خودشان حساب کرده اند و در صد اذیتش بر آمده اند والله من هرگز مثل
ایشان نبوده و نیستم بلکه جوانی هستم منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم و نمیدانم

کسراً ملجأً و بناء الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم بآنچه را قرآن و احادیث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تازید و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مفید و بجمیع آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده است و ائمه سلام الله علیهم بیان فرموده اند و نه اشعای امری کردم و نه غنوی بمسئله دادم و نه دخل و تصرف در امری از امورات کرده ام بلکه پیش گرفتم مسلك سید سجاد سلام الله علیه را و بهمین طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله في بعض من العرف تبديلاً و لن تجد لسنة الله في بعض من القول تحويلاً و اگر چنانچه حرکتهای ایشان سببش ایندو امر نیست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشه خانه خود نشسته و مشغول سنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال این نوشته و نوشته سابق آن بود که جناب سامی سلمه الله و ابقاه مطلع باشند و الصلوة والسلام على ائمتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالا تقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين و ايضاً بسمه الذي لا اله الا هو الحمد لله الذي قد شرفنا بمتابعة اوليائه و اخنصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفياهم و نور قلوبنا باشراقات الانوار من القائمين في مقامه و المع في كل وجه على صدورنا بتلاؤ انوار ضيائه فمرقنا «واقع امره و اوضح لنا سبل شرايع دينه و كشف عن اعيننا غطاء الجهالة و التلذذ بتمسك نور بيته صلوات الله وسلامه عليه و عجل الله في فرجه ثم في فرجنا جهالة على كلشي» قدير و الحمد لله الذي قد جعل قلوب الاعداء في الاكفة لتلاطمون شيئاً من الامر و كانوا في قمر الجحيم مسكونا وقد ضرب على آذانهم و قرأ من العسيرة و الجهالة ليكونوا في نار الطغيان و الضلالة محروقا ثم الصلوة من طلعة حضرت النبي صلى الله عليه و آله و ائمه و نبينا رسول الله صلى الله عليه و آله ثم الصلوة المباركة الطيبة الحسنة

علی سیدی و امامی و جدی امیرالمؤمنین روحی و روح العالمین فداه ثم الصلوة
 الوصلية والنور الصمدية علی الصديقة الطاهرة وعلی ابنها مادام الملك لله والله یورثها
 من یشاء من عباده والعاقبة للمتقين پس از حمد و صلوات بر سادات کرام سلام الله
 علیهم مذکور میشود نزد سرور مکرم و جناب مستطاب مفتخم سلمه الله و ابقاه
 اینکه نوشته سرکار که در جواب عریضه نوشته بودید ملاحظه نمودم و در بعضی
 از کلمات و خطابات بسیار تعجب نمودم لاجل آنکه از مثل جناب سامی بعید می
 دانستم والا اگر غیر شما میبود نقلی نبود زیرا که همیشه دأبشان باین نحوها
 بوده است و خواهد بود و لکن بر مثل جناب سامی که معروف بدقت و فطانت عقل
 و وقار بودند چگونه توانستند که امر را مشتبه کنند با آنکه آنها را خود بهتر
 میشناسی و اینکه خطاب فرمودند در نسبت بعضی از قولها باین منقطع الی آل الله دادند
 تا اینکه از من چیزی خود سرکار نشنیده اید و از نوشته های من ندیده اید و آنچه
 که دیدماید آن نوشته سابق است و آن مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب
 فضلا از مذهب اسلام و اما نسبتها مثل عدم حجیت عقل و بطلان عمل بظن و امثالش
 اولاً که ازین منقطع الی آل الله سلام الله علیهم نشنیده است ایضاً احدی و ثانیاً آنکه
 ازیشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجیت نمیدانند
 زیرا که عقل حجیت است در بعضی از مواقع بضرورت کل مذاهب و حجیت نیست
 در بعضی از مواضع بانفاق جمیع اهل کتاب والا که بعث رسل و انزال کتب عبت
 بودی همچنین عمل بظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمیرسد
 که رد کند آنها را لاجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائیکه نهی از کتاب و
 سنت بضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است بانفاق کل اهل اسلام
 پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الی آل الله نمیگوید الا آنچه را که

ائمهٔ ما سلام الله عليهم بيان فرموده اند در نفي واثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام
 باطن و چه در مقام تاویل و جناب شما گوش ببعضی از حرفهای مردمیکه خود میدانید آنها
 بواسطه اغراض فاسده که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه میاندازند
 ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب
 امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسران در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را
 در نزد امام زمان عجل الله فرجه بمقام عتاب بر آورید زیرا که هر امری خلی از
 دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اما اول پس خداوند خود او را باطل میکند
 و اگر حق است پس احدی نمیتواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در ضد تضییعش
 بر آیند او بلندتر خواهد شد و امرش محکمتر و نورش بیشتر و ظهورش عالتر
 هه جنسانکه در امر سادات ما سلام الله عليهم دانستید پس این منقطع الی آل الله
 سلام الله عليهم در مقام نصح ذکر میکنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری
 که عاقبت آن بر شما مکشوف و عیان نیست تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و قبیکه خداوند بگوید، الله اذن لکم ام علی الله تقرون
 آنجا جواب فلان و فلان چنین گفتند بکار نمیآید لاجل آنکه اگر این بکار میآمد
 هر آینه قول آنها که مذکور است حکمشان در قرآن مقبول بود و قسم پروردگاریکه
 جانم بید قدرت اوست چنین که گمان کرده اند بعضی از ارادتی نیست که این حکم
 مثل حکم خودشان است نه و الله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از
 آنکه بگیرد آنها را در دنیا بیدترین گرفتنها و در آخرت مستقر باشند در عذاب
 جهنم ابداد هر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این
 منقطع الی آل الله را سلام الله عليهم اگر چه مقامی نیست لکن مولایش که
 زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و در دنیا

است باذن خداوند اختیار تمام عباد و همچنین بیست از او اخبار هیچ کس
همچنانکه در توفیق شیخ مفید قدس الله تریته و اعلی الله مقامه میفرماید و بترسند
مقترین از افتراها و پرهیزند مکه این از نذیب و نکند ادیت بعضی از اشخاصی را
که آنها را بصورت ظاهره مثل خودشان میبینند و نمیدانند که آنها کیستند قسم
بپروردگار یگانه که اگر چنانچه برنگردند از کارهایی که میکنند و از افتراهایی
که میزنند و ادیتها که میبرسانند خواهند بود مثل آنچه که امام سابقه یافتند بل
اشد آنها و برهن نیست الا گفتن فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض لله الحق ما
انا بکذاب اشر و سيعلمون ذلك اذ الرزیه من آل محمد سلام الله علیهم قد انتشر
و الصیحة بالحق باذن العرف، قد انتشر الا اباها العلماء ان ارجعوا الی امر الله و انیبوا
الی ذکر الله و قولوا ربنا لا یفرغ قلوبنا من ان نذکرک و نحمده و نصلی علیک و نصلی
انت الوهاب فسبحانک یا الهی عالم غیبی و شهید خیرتی و کفی بنفسک علی شویدا
فا حکم اللهم بالحق لمن اراد جهنک و جهن اولیئک و انترک لکتابک و الا لمنهزاه
لا صلیک و الا ذیة لاهل محنتک فانک قدیر حکیم و انک علیم حلیم فسبحانک سبحانک
لا اله الا انت و انت ربی و رب العالمین و سلام منک علی المرسلین فاشکر الله ربک
بالخضوع لما کنت الیک و قل ان الحمد لله رب العالمین ای عالم علیم پس بدان که
من گمان نداشتم در حق مثل جناب شما اینگونه حرکات را لاجل آنکه شمارا
منین و معمول میدانم و از شخص خاقل معید است معنی از حرکات و بعضی از
اطوار آیا مخبر نیستی که الی الان در پیش جمیع مردم چگونه کسایتیک باعث
بعضی از این امورات شده اند مذموم اند لاجل آنکه مثل اینحرکات از هیچ نبی و
وصی صادر نشده بلکه طریق حق لاحقاق حق و ابطال باطل بمیزان مقرر در
نزد اهل اسلام است و هر قدر باین نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه ظاهر

کنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و ازدیاد جانشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلك سنة الله قد خلقت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا پس نکند مثل جناب شما بعضی از حرکات را بواسطه خواهش بعضی ارادل ناس الذین هم لدی سیدی و حبیبی سلم الله علیه اخبت من الذی یوسوس فی صدور الناس و اگر چنانچه بقدر مدت قلیلی باین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم می نشستی و گوش میدادی هر آینه بعضی از چیزها می یافتی که هر کلمه از آن بهتر بود از برای تو از آنچه آفتاب بر آن میتابد فارصیک با ایها الانسان ان لاتغرر بالدنیا و زخرفها و باهلها و زبرجها فانک تانی یوم القیمة کیوم ولادتک فلن تستطیع بشیء من الامر وانک فی ذلك الیوم علی ما عملت یداک قد کنت ادی الله ما خودا الخ و بالجمله کمتر از سالی باینمنوال گذشت و خبر وفات سید رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و بعزم حج رهسپار طریق فارس گشته موقعی بشیراز رسید که جناب ملاحسین بشرویه و ملاعلی بسطامی و دیگر اصحاب اولیه مجتمع بودند و روزی بانته عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان بشرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام مضایقه دارند و ملاحسین دستور کتمان نام و احتیاط از رؤساء و جهال نام را بیان نمود و در آنحال حضرت باب اعظم گذشتند و او نگریسته گفت من این امر را ازین سید جوان برکنار نمی بینم و ملاحسین را بی اختیار این بیت از زبان گذشت دیده میخوام که باشد شش شناس تا شناسد شاه را در هر لباس و همه را شوق زیارت عنان اختیار از کف ربود و بدان قانع شدند که ملاحسین تحصیل اجازه نماید و همبیتکه موقوف را معروض داشت اظهار اشتیاق بملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه بصرف نصرت باطنه و نورانیت

ضمیر حقیقت آن بزرگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر شد و باتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه حضراً و سفرأ باهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر بشیراز و وقوع بلیات و سفر از شیراز بیزد و کرمان و نائین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را در بخش سابق آوردیم و ابام اقامت طهران مهمان جمال ایهی شد آنگاه بوطن برگشته با مراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً در ملازندان جمعی بلا هدایت بافته از برودت الهامیهای مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و خدیوت ملایان بشدت رسید و مردم بلند بقوهین برخاستند و قریب دوسال خانه نشین شد و اصحاب و احباب معززون و متغیر بوده گاهی برخی بی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن بدر خدمت پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نمایند و بایشان وهم باصحاب رموز و اشاراتی همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سیل امر پروردگار بود تا آنهنگام که ملا حسین بابالباب بعد از زیارت حضرت نقطه اولی در سجن ما کو بیار فروش آمده ملاقات نموده با آثار و انوارش منجذب گشته کمر بحمايت و نصرت بست و بیجان ملاها خصوصاً سعیدالعلما نیران فتنه مشتعل گردید و لاجرم با تنی چند از اصحاب ملازندان بیعشد خراسان رفته برای اعلان امر بدیع اجتماع نمودند و تفصیل قیام و سطوع انوار و شهرتش بنام قدوس در اجتماع بدشت و شدت بلا بایش در نیالا نیز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود بیار فروش توقیع معروف بشهادت الازلیة را نگاشته با نامه چند برای جناب بابالباب فرستاده خیر از قرب وقوع شهادت خود بلجمعی از اصحاب داده امر با اجتماع و نصرت فرمود و چون بوطن در آمد تعرض و تجاوز فقها و اهالی رعد و برق و ولوله و زلزله برانگیخت و

بهر حکومت مازندران و برا بسازی برده در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که نسبت قرابت داشت توقیف نمودند و ملاها محاجه و مناظره ها کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان خواست اما بموجب خواهش وی تفسیر بر سنوره اجلاس و شرح الله العمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب نوع مزاج میدادند مجتهد پسر رضه خاطرش را ملحوظ داشته زائرش را منع نمود و مدت توقیف سه ماه و پنج روز رسید و کیفیت استخلاص و تمصیت واقعات قلعه طبرسی و شهادت آن مظلوم را به بار فروش نیز در بخش سابق آوردیم و آغاز مظلوم رایت قدوسی بشعبان ۱۲۶۴ در بنام شد و بوقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه ۱۲۶۵ اختتام پذیرفت و نیل زرندی چنین نوشت که ایشان در سن هجده از بار فروش حرکت فرمودند و قریب چهار سال با حضرت سید کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ بساحت حضرت اعلی وارد شدند و قبل از الست امرشانرا بلی گفتند و حضرت اعلی آن نیر اکبر را اسم الله الاخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آن عددند و باطلعت اعلی بسفر حجاز شریف بردند و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا اعلی اکبر روستانی گرفتار ظلم اعدا شدند و باهمراز در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آنهیکل مقدس بکمال روحانیت آن بلا را متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضراء برای قلع و قمع دجالان نزول اجلال میفرماید و مأمورند ویرا در قتل با دجال و اناعش نصرت نمایند و چون در بنامت نزد آنحضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آنکه آنحضرت رسیدند بدانچه رسیدند در سن ۲۷ ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سیزه میدان بار فروش بعد از انتهای ظلم اصرار و

احراق نار بقبه آنهیکل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلی بقدر يك مجلد بیانات در زیارتشان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آنروح قدسی مناللم بودند و از قلم اعلی من علیه السلام نیز در حقشان بیانات لایحسی نازل گردیدند همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه کُل الطعام آنسید انام را نقطه اخری نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است انتهی و هیکل قدوسی را از ابتداء نمود و شب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنگ آشیان ملاه اعلی داشت و از دراج نکرده نسلی بر جای نگذاشت و از اقرباء و منتسبش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز بایمان نگشتند و سابقانی بعد از شهادت آنحضرت از اینجهان در گذشتند و دیگر خواهر ابونیش که در غایت تعلق باو بود و آنحضرت نامش را تغیر داده مریم خواند و موقعی که بقلعه رفت ویرا بخانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستاده تعامت کتب و آثار خود را بودیعت سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همبگداخت و حاجی پس از چندی ویرا بزنی بگرفت ولی او سکون و قرار نیافته بجهان دیگر انتقال نمود و دیگر حیدر پسر زن پدر آنحضرت از شوهر نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید باو داشته خدمت مینمود و آنحضرت ویرا برادر خطاب میکرد و چون بقلعه رفت ویرا نیز محض حفظ و صیانت بخانه حاجی شریعتمدار فرستاد و او بیتابی و اصرار کرد تا اجازه گرفته در خانه مکونه آن حضرت بماند و همی یاد برادر و مولای خویش گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود تا خیر بسمع مهدیقلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد ویرا بمسکر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود بمحضر شاهزاده وارد کردند و آنظلم حکم بقتل داد و حیدر چون خواست از اسب

پیاده شود هنوز یکپای در رکاب داشت که فرامشان و میرغضبان دیرا قطعه قطعه کردند و عا در باقلب پراخگر در پی فرزند از بارفروش بمعسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه بشهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم ممانعت کردند ناچار بخارج بلد در محل موسوم بازاد بن که بمسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد و دیگر برادر ابی آنحضرت آقا محمد صادق مشهور بدائی محمد صادق دوبار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه بماند و با قابی صافی و ابمائی کافی و وافی سالها بعد از واقعه شهادت زیست و واقعات قلعه و احوال آنحضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود و از جمله احوال و اقوال عظیمه قدوسیه که اصحاب قاعه طبرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن بدو و خواهر اصرار داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع میورزید برای اذعان و ارضائشان چنین گفت جشن شادمانی و کاهرانیم باین اختصار شاید بلکه بنوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سیزه میدان بادف و کرنا و شور و غوغا، عمومی بر پا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب در خانه صحبت میداشت و قلمتراش بدست گرفته اصلاح ناخن میکرد در آنحال انگشش برید و قطره خون چکید و آقا رسول بهنیری و ملارضای شاه ابراز تأثر نمودند و او بایشان نگاه و تبسم کرده گفت شما که بمشاهده این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و آغشته بخون توانید دید و نیز نوبتی باجمعی از اصحاب در سیزه میدان بارفروش بتفرج بودند ناگهان بایشان روی نموده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمیشناسند درین محل با کاه برنج آتش زنند و آتش حیا نموده نسوزاند ولی مردم بی آزر

دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالیکه با معدودی از جوانان مدرسه میرزا زکی میگذاشت بهمرهان خود فرمود این مدرسه که حال مخروب و مطمور است دیرزمانی نخواهد گذشت که مدفن شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور گردد که مردم از جهات بعیده بزیارت آیند و حاجی میرزا جانی باین مضمون نوشت که چون مهدیقلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه بازماند امر نمود تا پدر و زن پدر و خواهر آنحضرت را از بازفروشی بار دو آوردند و والدرا بمعرض بازخواست قرار داده گفت آیا پسر ازین هنگامه عظیمه که برپا داشته چه مقصد و مقصود و ادعا دارد مرد زارع ساده دل جوابداد که من اصلاً بعال و خیال پسر بی نبرده در اعمال او منحیر و سرگردانم پس شاهزاده ویرا بقامه فرستاد تا از آنحضرت اخماد نائره را بطلبد و اوچون بقاعه درآمد و نرد پسر بزرگوار رسید قدرت تکام نیافت و قدوس تلعطف نموده دلداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال خود و اقوال و اعمال شاهزاده بازگفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و آنحضرت باو چنین فرمود که اما مظلومیت و اسارت ما سبب اجری جزیل و منبع و منصب و مقامی بسیار رفیع است که انبیا و اولیاء بدان افتخار مینمودند و اما نصیحت و سخنانی که پدران گفتم این نکه را بدان و آگاه باش که پسر متغیر و مقبذ شد و آنکه اکنون با تو خطاب و تکام مینماید روح و حقیقت سبحانی است اینک برگرد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لاجرم آنمرد ساده بار دو برگشت و بیانات آنحضرت را بازگفت و چند روزی در اردو بوده مستخلص گشته بشهر رفتند و نیز باینمضمون آورد که در ایام توقیف در خانه میرزا محمد تقی بجهت ساروی سرتیب عباسقلیخان لاریجانی را که بعلاقات رفت باین خطابات عظیمه مخاطب فرمودند که ما یم سلطان بحق و عالم ملک زبر نگین ما است و ملوک ارض

برای ما خاشع خواهند شد و بمصدق کلام خداوندی لمن اکر مکم عند الله اتیکم
تقریبی نزد ما جز از جهت تقوی نیست و ییاحدی نظر بشروت و شئون دنیویه احترام
نمائیم و از جهت فقر و مسکنت خوار نشماریم و در بخش سابق که قسمتی عظیم
از بیان حال و مقال قدوسی را آوردیم نگاشتیم که مادرش سیده حسینه بود و
آنحضرت در قلعه مازندران دستار اخضر بر سر داشت و کثیری از بایبه و پرا سید
حسینی و نفس زکیه و قائم جیلانی ما ثور در اخبار میدانستند و آثار بلرزه داله
بر مقام عظمت نفس و قوت اعتقاد و توجهات الهیه اش فوق ادراک و تحمل عقول قاصره
بود و نیز آنحضرت در جمیع شئون بلطافت عظمی و ظهور نعم و آلاء تجلی و تحلی
داشت و در کتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر
قلعه طبرسی اسیر سپاهیان شدند چنین مسطور است غالب آنان زرد و ضعیف و
لاغر و بیمارگونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقه آنان اتمام یافته
مدتی بخائیدن چرم و جلود دواب معیشت داشتند و بحکم نواب و الا چهارصد کس
از معاریف آنفرقه بضر ب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران برهلاک رسیدند و
چندانکه بدانگروه نصیحت بیازگشت از آنطریقه کردند بسمع قبول اسفان نمودند
و نبیل زرنندی در بیان احوال حضرت نقطه اولی پس از استماع خبر شهادت قدوسی
چنین نوشت که طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بود و
در زیارتش بقدر يك مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی
مینگاشت و صورت یکی از آتریارات این است زیارة الشهداء علیهم السلام الذین
قد فدوا انفسهم لاسم الله الآخر قدوس قدوس قدوس بسم الله الامنع الاقدس
قدوس قدوس قدوس انما البهاء من الله الذی لا اله الا هو علی فؤادک و فؤاد من
فی فؤادک و علی روحک و روح من فی روحک و علی نفسک و من فی نفسک و علی

جسدك ومن في جسدك ثم العلاء من الله على فؤادك وفؤاد من خلق من نور تسيحك
وعلى روحك ومن خلق من روح تحميدك وعلى نفسك ومن خلق من نفس توحيدك
وعلى جسدك ومن خلق من نور تكبيرك قد ارتفعت وليس فوقك ذوارتفاع مثلك
و دنوت وليس دونك ذو دنو^١ مثلك سبحت الكينونات كلهن من ساذج تسيحك و
حمدت الذاتيات كلهن من كافور تحميدك ووحدت النفسيات كلهن من جوهر توحيدك
وكبرت الانبيات كلهن من مجرد تكبيرك كل يسبحون الله بك و كل يقدسون الله
بك وكل يوحدون الله بك وكل يكبرون الله بك فقد عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت
عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت رزيتك على مقام فرقت
الزرايا عن الذكر معها من كل الممكنات فوعزتك ما من شيء من دون الله الا و انه
هو باك لك ومستقر في ظلك ومسيح لله بما قدسيحت ومعتمس لله بما قد قدست و
موحد لله بما قد وحدت ومكبر لله بما قد كبرت لم تزل و لا تزال كنت في علو^٢
القدس والجلال ولا تزال انك لتكونن في سمو القدس والجمال انت الظاهر بظهور
ربك والباطن ببطون ربك و الاول حين لا اول غيرك والآخر حيث لا آخر دونك
قد تخرجت في الابداع الى افق ماسبقك من احد واستعلت فوق كرسى عزتك في
اعلى افق الرضوان حيث لم يكن في علم الله اعلى منه فلا شهدتك وكل شيء بلن دعمك
طهر طاهر مطهر وابن بفاضل ذكره قد ظهرت كينونيات الممكنات (الى قوله) فلا شهدن
الله وكشيت بلن الله قد طهرك عن المثل و آتاك مالم يؤت احدا من خلقه لاملك الارض
وما عليها بل ملك الرضوان ومن فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذكر عظمة او كبرياء الا و انه
واقطع عليك بذكر الخضوع ونازل برحل فناءك بمنتهى ما يمكن في الخضوع (الى قوله) كاشي
لا شهدن حلافة العرش و الكرسى و السموات و الفردوس الاعلى و الرضوان الابهي طوافون
حول تربتك و لياخذن ماله بمن من يظهر في حبك و ليحضرنه بين يدي الله ربك و لينظرن الله

الی من اکتسب ذاك الفضل وليبکین علیه رضوانه وليختصه بكل فضله وما يمكن عند
ابداعه اذ لم يكن قطرة ماء عند الله احب عما يجرى في مصيبتك ويظهر على خدني
رزيتك الخ ودر الواح صادره از قلم اقدس ابي اذكار رفيعه و مقامات منيعه در
حق آنحضرت مسطور است وبعنوان طلعت اخرى و نقطة اخرى ستودند و در لوحی
جنین فرمودند فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو عاي قد اشرقناه عن افق الفارس
وانزلناه على ظلال الروح من سماه عز عليا و آخر ما بعثناه فهو ايضاً على و سميناه في
العلا الا على باسمنا القدوس ان انت بذلك عليماً و عززنا هما بهذا الجمال الذي ظهر
بالحق و اشرق عن افق الامر بسلطان منيعا الخ و اما آثار قدوسيه از خطب و
دعوات و شتون تفسيريه بسيار بود که بیشتر را با خواهرش مريم بخانه حاجي ملا
محمد شريعتمدار فرستادند و غالباً در دست نيست و در آنميان خانمي ديده شد که
بر نگينش اين آيه از قرآن ان ترن انا اقل منك مالاً و ولداً نقش يافت و مادر
اين مقام محض مراعات اختصار بثبت نبذة از آنها اکتفا ميکنيم منها صورت دعائي
است که آنحضرت باصحاب جهت حرزدادند بسم الله الحميد انه هو الحبيب الديناعي
حکيم سبحان الذي قد نزل الايات بدعاً من شأنه ليشهد الكل انه لا اله الا هو قد
كان له ايضاً قديراً وهو الله ربي ورب العالمين حميداً وهو الله ربي قد كان قبل ذلك
في ام الكتاب حكيماً اللهم انك لتعلم ان الاحياء يستدعون منك ما تعلم حكمه وتشهد
سره و ضميره و انت العليم الحكيم فان احببتهم بما سئلوا فانما هو من فضلك قد منتت
عليهم وان منعتهم عن ذلك فانما هو من عدلك وان العدل لا يتحمل الملك لظهوره ولا
يمكن الاختراع لشهوده ولا يتحصل في ذروة نقطة الابداع بروزه اذ العدل لما كان
له وجود من دون المفقدان بالسر الموجود و بعد ما قد كان الكل انما هو بقولك
كن لا من شيء في شأنه يوجدون فكيف يقال في حقه ذلك بل كل ما تفعل بكلمتي

من تالوات الجمال او من ظهور الجلال في ميادين الابتجال كل ذلك من فضلك
فان الفضل هو العلة للوجود وهو الله لم ينزل عند اهل الفضل لمشهود فصل يارب علي
طلعتك المتشعشع بالهوية في شجرة المعبود وسرك المتلامع في الجزئيات المنضود
وهويتك الظاهرة في نقطه البيا اذ لم يقترن بالحدود واني اشهد له انه القدوس في
ختم الاكوار لدى الصعود وانه هو الفاتح القبوم في تنزل الانوار عند القيود واشهد انه
السر سر كالحق في قصبات الوجود فصل عليه وعلى باب مدينته وذكر آيات لاهوتيه
وتعني ورقاء هائيته فصل عليه وعلى البقرة الاصفر الجامع التحف الازلية في كل السر
من رشح نم علي من انت تحب كما تحب كيف تحب ثم اني اسئلك ببركة ذلك
الصورة الازعية في تدبير الظهور وذلك المدينة البائية وان عنافات سرهما في الظهور
ان تفضل علي جمع احبتك ما به تسر قلوبهم وتنور صدورهم وتكشف غمومهم و
تذهب همومهم وتنصرهم وتحفظهم عما يكره رضاه وتدفع عنهم كل البليات بما
في الارض والسموات وفي البر والبحر والحيال والادوية وما في الاشجار ظهوره و
في الحيوان ستوره وما في الجان بروزه وما في شياطين الانسان ركوده وما في الهواء
او في الماء او في النار او في التراب سطوعه واني اعيد نفسي وكل من اتبعني بالحق
باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافات والبليات والحركات والسكنات والهوام
والطيور والسباع وكل ما في الملك مما هو صار سبحانه سبحانك لا اله الا انت
انت الحفيظ وانت الكفيل وانت ذو الفضل العظيم وانت الرحمن الرحيم وانت العليم
القديم والحمد لك ان الحمد لله رب العالمين وايضاً صورت دعاء ديكر است كه بأنها
جهت حرز دادند بسم الرب القهار سبحانه الذي نزل الشفاء بمحبة حجته اذ هو
الذي لا اله الا هو و هو الغفور الرحيم فيا الهى قد وعدت ان تستجيب الدعاء لمن
اتاك بالرجاء فانزل اللهم شفاء ورد عنه ما قد احزنه بما يشاء بحق سر ك الظاهر في

در دست تهیه

در دست تهیه

شأن خائفون و عنهم منتقمون قد آذوا نفسك ووالوا عدوك و افتروا عليك و
اسسوا اساس الظلم بك و قطعوا رحمك و ظهر الشيطان بينهم ولم يبرئوا منه اللهم
انى اختم الكلام بالبرائة عنهم و اتمسك بحبل ذكرك و اتبعه فاقول من حكامك
اللهم هل على ذكرك و آل ذكرك انك حميد عليهم و احسننى برحمتك فى كل شأن
معهم انك انت ارحم الراحمين

و اما ملا سعيد معروف بسيد العلماء اهل قرية ديو كالا از توابع بيارفروش
كه موقد نيران فتنه مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب
گشت تحصیلات مقدمات علوم در بيارفروش و ساری نمود آنگاه در عراق عرب نزد
ملا شريف ملقب بشريف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازة اجتهاد
گرفته بيارفروش برگشت و مسند فقاہت و ریاست بگسترده از معارف مجتهدین
محبوب گردید و دختر رئیس اصطبل محمد شاه را بحالہ نکاح گرفته بستگی
بسلطنت یافت و لاجرم جاه و جلال و آروت و مال اندوخته معجب و مفرد گشت
و ملای متعصب و لجوج و پر خاشگر و نندخو و متکبر و ستمگر شد و از جهت
جمود عقیدت ظاهریه فرعیه و غلظت فقاہنیه با ارباب علوم و معارف عقلیه و ذوقیه
خصوصیت شدیدہ یافت لا سیما بقاسی از بعضی اساتید خود در عراق نسبت بعقیدت
شیخیه نفرت عنیف اظهار نمود و با حضرت قدوس مضامین و مخالفت همی کرد تا
هنگامه مذکورہ را بر پا داشت و سد هائل پیشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه
در بخش سابق نگاشتیم و هنگامی که باب الباب و اصحاب در طبرسی نزول کردند و

ملا سعید اصلاً بوردی و جدیداً الاسلام بود و سینه نام زن ریش دار که در اخبار مانورده
است که حضرت قائم را با دست آهنین مقول میسازد مراد اوست دوست آهنین تبریزی
بود که بدست خود بر سر آنحضرت فرود آورد

کرسی خطابه و دعوت برقرار نمودند و مبلغین بهر سو فرستادند و کثیری از مردم مازندران برای تحقیق احوال به آنجا شتافته باستماع بیان و علم و تیان آنجناب محتسب و هیبتش شدند نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدانجا نرود و از فروش برنج و نان و دیگر بایحتاج باصحاب معانت اکیده بجای آورد و مکاتب بی دربی بناصرالدین شاه نگاشت و ملاحسین و اصحاب را طاعی و سرکش و مدعی سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی بمدافعت آنان صادر گشت و عبدالله خان سورتی با چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران بی مدافعت اصحاب بیامدند و حین ورود بیمار فروش مزدوی رفت و حسب تحریکات و تشویقات معصم هدم و ردم قلمه و اصحاب شد و تفصیل بیرحمی و قساوت ملاحسین را نسبت بحضرت قدوس در بخش گذشته آوردیم و از پس از واقعات مذکوره بر عشاء اعضا بمرض صعب العلاج نادر الوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی بر مزاجش استیلا یافت

ملا قاسم از ائمه جماعت بار فروش ساکن محله آق رود قریب بخانه حضرت قدوس مردی شرور و متمرض باحباب و مزاحم آنجناب بود و سعیدالعلماء را بر مقاومت و مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتعل از نار عناد و فساد نموده دروغهای بسیار گفت که از حد خارج بود و دوستان باحضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت و کفر بیحسابش را همه مردم دیدند از شما میخواهیم عذابی بر او ظاهر شود که همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا میخواهید بچه سورتی منقلب گردد عرض کردند خدا او را بصورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد بعد از زمانی ملا قاسم مریض شد و حالش بسختی رسید اطباء هر قدر بجماله کوشیدند سودی نداد و چهره و صورتش دیگرگون شد و در شهر شهرت یافت که صورت ملا قاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که بیادیت میرفتند

و در تمامت فصول سال حتی در هوای حار و راكد تابستان لباس بسیار از پشم و پوست جانوران دربر کرده تجار و بعمامه کبیره اش از پشم تابناخت و ابواب حجره آرامگاه و خوابگاهش را با استحکام بسنه برده های ضخیم بر ابواب بیآویخته منافع را سد محکم کرده در کرسی گرم زیر لعاف های پشمین سنگین جای گزیدند و آنکه از سورت بروت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوختی و عاقبت با چنان حال خسران حال که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود بیای و با دچار شده زندگانی را بدوود گفت ۱۲۷۰ هـ ق و او را اولاد متعددی بود و همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان بر جای نماند دیگر از ملایان مخالف ملا فضل الله بود که بروش وی رفته با معروفین از مؤمنین معانیت و تعرض همی نمود و اعفایش نیز چنین کردند دیگر سید ربیع نام گویند در هنگام ورود جناب باب و اصحاب کفن بگردن او کفنده چهار سوق بازار شناخته فریاد برکشید ایها المسلمین المجلد المجلد بکشید بچوشید بایمان بیدین را

سبب می رسیدند و باصرار برده را بالا میزدند و شکل خوک پیدا کردند و فرار می نمودند تا به مقام اصلی خود رفته بر قمار هم صورتان خود بیوست و میان مردم شهرت یافت که چون حسدش را در آفرین غل میدادند صورتش مانند خوک می شد و لذا ملاها حکم دادند که او را فوراً دفن کردند و اما حکایت عذاب سیدالعلما چنین بود که ناخوشی سرما گرفت و در تابستان و شفت گرمای هوای مازندران زیر کرسی رخصتای متعدد پوشیده با نتیجه های ماهوت پوستین بردوش و چهار مقل بر آتش بار هم مانند کسی که تب لرز دارد گرم نمیشد و غذای او را از انواع لطیف ذائقه پذیر حاضر میکردند و آرزوی آنها داشت ولی يك لعمه بخلقش ممکن نبود فرود رود و این عذاب بمفر خود رفت آقا سید محمد رضا شهمیرزادی

از این خاک برانید .

و دیگر از ملاهای مازندران که بمدافعت این امر و مقاومت بااصحاب قیام کردند حاجی میرزا محمدتقی مجتهد ساری ستون کفر بود که کیفیت رفتار سونش باحضرت قدوس و بشهادت رساندنش آقا سید احمد شهیرزادی را دربخش سابق و حاضر نگاشتیم .

و نیز در آن ایام (ایام حبس برادران و غیرهما در انصار طهران در سال ۱۲۷۷) مجتهد مازندرانی از اهل ساری میرزا تقی مشهور بستون کفر (حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند) قاتل فرزند رسول یعنی برادر شهیدم صکه مقرب نزد سلطان بود بطهران آمد و چند نفر از اهل ولایت ما بدین اذن ما نزد آنمعاون خونخوار شرار رفتند و باین نوع تظلم نمودند که ای آقا عرض ما را برس اول قسم میدهم شمارا بخدا و یغمبران و امامان علیهم السلام و در نانی متضرعیم بیادشاه عرض نمائید که دو برادر از سادات و اولاد رسول در انبار عیار که هستند ایشانرا مرخص فرمایند پرسید بچه تقصیر و گناه و از کجا آوردند گفتند از مازندران و باسم بایی و بهنان زدند آشیریر گفت بشماچه سبت دارند گفتند هم ولایتی ما و شهیرزادی هستند گفت خوب میشناسیم يك برادر ایشانرا در مازندران بدست خود کشتم و نوابی عظیم بردم و باید این دورا هم کشت چون خدمت شاه رسم باید کاری کنم که این نام ها از روی زمین تمام گردد لاجرم آن بیچاره ها را خوف غالب شد معجلا بانبار آمدند باینصورت خبر دادند که شمارا بیدار کردیم و ما بساعت حرکت آن غدار شدیم اینک تدبیری نمائید که آرام و قرار در ما نمانده گفتیم امر در دست خالق و رازق و محیی و مودیت میباشد و تقدیر الهی مندم بر تقدیر خالق است اگر انشاءالله شهادت نصیب شود پس خوشا بحال ما رشته برگردنم افکنده دوست

واما حاجی ملا محمد حمزه شریف‌مدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن
 حاجی شریف اهل قریه حمزه کلا از توابع بازار فروش که از اینرو بنام حمزه مشهور
 گشت و او از اکابر علماء راشدین کمالین محسوب است مجتهد متبحر در فقه و
 اصول و دیگر علوم نقلیه دینی و حکیم متعمق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه

میکشد هر جا که خاطر خواه او است ولی تخت عزت این بدبخت بزودی و از گون
 میگردد فواره چون بلند شود سرنگون شود و اغنائی باین اعمال و اقوال نکند
 باری آنرا چون بمالندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانبان آمد بما گفت
 مرده دهم شما را مجتهد مالندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده
 اینک خبر رسید و شهرت یافت که چون نعش او را بطهران می‌آوردند و بکربلا میبردند
 همینکه بفیروز کوه رسیدند قاری‌های قرآن که با نعش بودند دیدند از درون
 تابوت خوکی بیرون آمده بصحرا فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند جسد
 آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده بکنن
 از قاری‌ها را بساری فرستادند و بوراث میت خبر دادند آنان گفتند این قضیه
 موجب اقتضاح ما است فوراً بمنزلگاه بروید و جسد میت تازه را در تابوت بجای
 جسدش گذارده بکربلا ببرد و مبادا مبادا احدی از موقوف باخبر گردد و چنین نمودند
 ولی بسیاری از مردم شنیدند و هر که میدانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود
 و زندانبان بعد از نقل این حکایت گفت این قدرت جد شما امام حسین علیه السلام
 میباشد الحمد لله عذاب دنیا ظاهر شد و یقین است در جهنم میمان اولید طغوت
 کردید و بزنجیر هفتاد ذرعی پیوست اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله
 اللهم العن شجرة النفي من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها
 الی آخر کلامه

آقا سید محمد رضا شهبازی

وسالك واصل بمقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبه و مقتدر در اسرار
وفنون غربیه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیّه در ریاضت
نفسیه را درسی و اندک سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب بیان کرده در علم
و عمل و قدرت روحیه بمقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسانی
شد و در بار فروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند
و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و
ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ المعتمد بن در
بار فروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل بن حداد که
عالمی در فنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت
فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیك و معروف بوفرت علم و
تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملایمی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد
و غیر هم شهرت بلیغ یافتند و مردم مازندران خصوصاً بار فروش و قرای تابعه غالباً
عقیدت و ارادت کامله بوی داشته اورا صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه
دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز
و نیل با خدا بزیان مازندرانی تکلم میکرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در
آن حدود بدین مضمون مشهور است که بار خدایا من این خلق را آزمودم نفرستادن
باران و محازاتهای دیگر مانند آن ننبه نیاند و بشری نو که بعد از اهلاکشان
آفریده شوند نیز بهمین نهج خواهند بود انما بر جهل و گناهشان بیعتنا و حکایاتی
در باب استعجابت دعای استسقا و هم تشرینش در حق بسیاری از اعداء اخبار مافی الضمیر
مردم در اعیان اشخارّه بقرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش
مسمی بمسجد حاجی کاظم بیك در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهه رجب و شعبان

در رمضان چنان مملو از مقدماتیانی مصایبان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته میگشت و در مجلس سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارتنامه های ائمه شده سخن در امور ظاهریه و قیوع نمیسافت چه بزبان مازندرانی بدین مضمون منع میکرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فانیه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسبیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت با یسعود و طرفی نیست و پیوسته از آن روز ضمیر و بحر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب میگذاخت و شریعتمدار برخلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور میساخت و همی خطاب صکرده بلفت مازندرانی بدین مضمون میگفت من شمارا میخندانم و مسرور میگردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دور شادی و سرور میباشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بار فروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عنوی عنید بمقاومت و بغضا برخاست و حاجی حامی امر بدیع شده از آنحضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و باجناب بابالباب مصاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد بخانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیاب مذکور در صف جماعت نسوان بحالیکه پرده فیما بین صفوف رجال و نساء میکشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینی و مواعظ بلیغه پرداخت و خورده بر بعضی از بیاناتش بحالیکه بر منبر ادا میکرد گرفت و او بنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارفرا از شما و همگنان شما آموخت و هنگامیکه اصحاب بخارج بار فروش رسیدند و بند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسب

و بیکران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند گروهی از اهالی بدرب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان بایمان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهادة خود که شمه در خصوص بایبه نوشته و اکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده اینطائفه در غایت تیره و اختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدوره بایت ابن امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً و اشاره مبین داشت که در بخش اول آوردیم و در اینمقام نیز نبتة را نبت مینمائیم و هی هغه س - بایبه معنی چیست وجه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از ممدوحین بوده اند یا مدمومین بیان فرما که در این زمان نزدیک سال (۱۲۶۰) سنه غرس اول نبت امام در عین و لام از درس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را جزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سل گذشته از طلوع باشد همه بنوب و تیر کشته شدند ج - باب بمعنی دراست و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن بفرموده اش که انا مدینه العلم و علی بابها پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علی محمد شیرازی که تاجر زاده بود اگر چه من ایشانرا ندیدم اصلاً نوشته از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتداء طلوع سنه غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حدائق سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکربلای معلی بسر برد کمتر از يك سال و بسیار بازهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تالیوطی و حاشیه ملا عبدالله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و

تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان مرده را میگویند
و میگویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با اینکه وارد مهمانند
شما اهالی نخست دست بجفا و ایذا گشودید گفتند سعیدالعلماء چنین فتوی داد

دکاه و نایید و تقوی قدرت تالیف و تصنیف پیدا شد او را چندین مجلدات تا
شش و هفت جلد بشاکله آیات و سوره قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود
و خطب پر فصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه انشاء و املاء کرده بود و
شرح سوره بفره نوشت عبارات غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند
پیش من همه را و بسیار خوش خط و در خط و تیز قلم و تند رقم بود و دعوی بایست کرد
و خود را باب نامید و بر انگشتر سفید خود خط باب کشید این باب اول که باجتهاد
و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول به معرفت و توحید و حق و تجرید
و علم و تفرید و باسم باب معنی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی
محمد علی پسر زراعت کار مسازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری
اسن از وی بود بملازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند او درس
معارف خوانند نبود مگر تاسیوطی و حاشیه بهمان صورت و سیرت که بمراجعت
از سفر مکه بخانه اش در شهر شیراز با وی بوده و با آداب وی حتی در تالیف که شرح
سوره توحید نوشت تماماً بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه
بکلمات غریبه غیر متعارفه بسرعت قلم مینوشت که همه را دیدم و سبک و لسان
هر دو توحید صرف بود و باب سیم جناب آخوند ملاحسین بشرویه خراسان
بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم با اصطلاحات و قواعد شیخ
الاستاد زرناک و بانسلف بود وای در علم بایست خود را جناب آندو نفر مانند قطره
بدریا میدانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلال و سیفی بود و در سن مقارب

گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید
العلماء در مقابل منتقم قهار توانا و موقمی که هنگامه طرسی مرتفع شد و حضرت
قدوس با اصحابش بقاعه رفتند با آنکه قریب بنود سالگی بود عزم آن داشت که

سن حاجی محمدعلی واسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملاحسین و جمعی
رفتند بشیراز و احوال و آداب و قرآن ها و خطب و تالیفات و آثار میرزا علی محمد
را دیدند در منزلش و بلاو گریه ویدند و او را باب دانستند و تالیفاتش را دلیل و بینه
باییت و حقیقت او قرار دادند و گفتند بخاتی که اگر در شک باشد در او فائوا بسوره
من مثله و آدم با طرف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر کردند تا آنکه
علماء و طلاب و اغنیاء و کتاب متعرض شدند واقعه را بسططان زمان و حاجی میرزا
آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمدعلی و جمع ایشانرا از شیراز
متفرق ساختند سید را بعد از هارتقات دارالخلافه بردند بماکر حبس داشتند و سید
که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه باییت را انویض صاحب خود
حاجی محمدعلی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملاحسین و
جمعی بهوای او حرکت کردند بخانه او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند
ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا از بازفروش بیرون
کرد ملاحسین روی بولایت خود نمود و علماء و داکترین و عوام میامی و شهر مشهد
مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا بسمان و نور و علی آباد و بهنیر و
بازفروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و بموالات خود خواندند و
بمراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهارصد نفر وارد سبزه میدان
بازفروش شدند رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشانرا بشهر
و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بقتل رسید که در ربع ساعت

با جمعی کثیر با صاحب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده بنظر خان
سرتیب گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی
مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سلاطین و اعیان و اهل و راجله و

قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین گشته شدند بعد از
وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه و ولوله عظیمی در آن شب داشتند تا
صبح که روشن شد پس از آن تا دو روز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل یید
میل زدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه بلطاف الحیل
ایشانرا از کاروانسرای آن میدان بیرون کردند و ایشان خود را بشیخ طبرسی صاحب
احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم
شیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دارالخلافة طهران توپ کوچکی
آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب
بر آنها غالب شد با این احوال علاءالحسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر
بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین
آن شب گشته شدند که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از
شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر
بر زمین افتادند و از دنیا در گذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند
و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هر چه سؤال می کردند
مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتاء میکردند از کفر و ارتداد یا
اسلام و بقاء و تباهی ایشان سکوت میداشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم
این مجمل بود از داستان ایشان اگر چه رفتند و متعرض شدند ولی دور فلک و
بازجه ها بسیار است عقمه را نماند و از عواقب آن اندیشد معامله هر لایعلم

ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خوشش را باصحاب رساند ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی نمود و مردم را معانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت باینان را میپرسیدند غالباً باینمضمون جواب میگفت من ایشانرا بدنگویم و بد ندانم آورده اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه دژخیمان حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند دژخیمی باهمان خنجر خونریز روی بسوی وی رفت و هم همان محارمش را بیم گرفته گفتند که اینک عاموریت ظلم و ستم جدید انجام خواهد داد و او

را با من لایعام چاره چیست و من لایعلم را بر من یعلم سبلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان کیست . . . و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرک و نزال و مضای بایشان دادند بعلمت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و متقی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیرالمؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرک بورزد سفیه و مجنون اینکار را نمیکند که او بکند باینکه عالم باشد بیهمة راههای ظاهریین که بآن تکفیر میکنند غایبة الامر کتاب مؤلفی و کلماتی از او صادر شد و محجوبین و قاصرین و مفسرین و ظاهرین از ادراک فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سنوال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند او را میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هر گاه علری باشند از فنون و از فن او و حکم بکفر و اجتناب او کنند و احکام کفر براو جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیة قطعیة محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند استهی

بیان اعتماد بخدا کرد تا دژخیم رسید و نظری بر چهره هیرش افکنده. خنجر
بینداخته گفت ای آقا مرا نامسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزیارت
مازندرانی بدینمضمون گفت ای ناپاک اگر بخوردن سنک معاش میکردی بهتر ازین
بود که باچنین شغل ناروا و کشتن بندگن خدا زندگانی کنی برو دکان علافی
باز کن و دژخیم توبه کرده بدکان علافی نشست و عقیده بدینگونه یافت که باهمان
خنجریکه مؤمنین را سر میبرید بسر رنجوران و تب داران میمالید تا رنج و تب
زائل میگشت و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعیکه آوردیم حسب الوصیه حضرت
قدوس آیات و آثارش را لاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت و صیانت نمود و
اجساد شهداء بایه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قاتلین را توبه
داد و بسیاری از اهالی شهر نظر بامانات وی تاسی کرده تعرض نمودند و لسان
از بدگویی بازداشتند و بدین رو هازیان منصب سخت آشفته و غضبناک شدند و
منشور حکم بکفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همیکه قطعات جسد
مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربوده نماز خوانده در مدرسه میرزا
زکی بنام آخر شب دفن نمود سعیدالعلماء ارادتی و اشرار را نهیج کرد که از زیر
خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته باحالت افروخته
نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه
از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدید نفرین نموده بر جایشان نشانید تا چون
شاهزاده محمدعلی میرزا ملاک آرا، حاکم مازندران وارد بارفروشی شد و خواست
بشرف زیارت وی رسد و او اعتنا و تجلیل نکرد سعیدالعلماء موقع را غنیمت شمرده
سعایت کرد و چون والی بمركز حکومتش سلطی برگشت دستور داد ویرا در
دارالحکومه بارفروشی ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گن

حکومتی کتاره بر کمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل بیار فروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندی از علماء و فضلاء نزدش تحصیل میکردند وارد شده یکی از آنان مسمی بگت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز بنزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاه می از پوست گوسفند مانند کلاه چوبدبان آندیاز بر سر داشته بر پوستی نشسته بود از جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ایگوران بیاطن که خدا دیدگان شما را ناپیدا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده انجام دهید بر حماری سوارم کنید و کلاه می از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر باهالی رسیده دکاکین را بسته مهسا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعره در آنواقعه مرثیه و مصیبت حاضره میخواند و زنان دیگر بر سینه میزدند و مرد وزن میگریستند و همه را یقین بود که ویرا در ساری بعنوان بانی میکشند در آنحال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی بانبوه بی شمار زن و مرد بدینمضمون گفت که خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که بساری رفته صحیحاً سالماً بر میگردم شما همه بکار خود مشغول گردید نزارع و فتنه نشود و شرحی از اجر صبر و شکیبائی بیان نمود و همه را امر بقرار و آرامش و عطل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که بحاکم نفرین میکرد بساری روان شد همینکه بدار الحکومه رسید حکمران پر خاش کرده در باب حمایتش از بایه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی بر آشفته بانغیر و تأثر تام باو گفت مکن کاپری که نزد منتم قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده اند که در همان اوان

پسران نورس حاکم در حجره عمارت خود در حالیکه درهای سنگین حجره را که
 بزنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند ناگهان در برگردنشان
 فرود آمده هر دورا خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب
 گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قبول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی
 نقود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً بیازفروش روانه داشت ولی تحریکات سعید
 العلماء کار را بجائی رساند که سفته بلد روزها روده گوسفند را بشکل عمامه دور
 سر پیچیده خود را شریعتمدار کبیر بابی نامیده در کوی و برزن مورد سخره مردم
 کردند و در بختانه اش را بانفط سیاه مخلوط بفضله گاو بیالودند و نوبتی سعید العلماء
 و برادر مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی بودند باعمال مذکوره نکوهش
 و بتعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار باو جواب گفت که من آرزو
 داشتم مرا ربش تراشیده بر استری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای سین از
 آنهمه جور و تعدی که نسبت ببنندگان خدا رواداشتی خجل و شرمسار نمیشوی
 و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین بعنوان
 سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت
 نسبت بباییه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی دارهم و بمضمون ان الله لا یغیر ما
 بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجوه جهال بست و در اثناء
 شداید و بلا یا وقتل و یغما مؤمنین امر بدیخ درس متجاوز از صد این جهان خاکی
 را وداع گفت ۱۲۸۱ و جسدش را بنجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند
 ولی مجلس اکنون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و
 چشمانی سیاه و بالای بینی اندک بر آمده بود و سیمانی جذاب داشت و محاسن را
 بارنگ و خنای خضاب میکرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و

از آن پس بفرط تعدی سعیدالعلماء و اتباعش مریض گردید و او را بجز مریم خواهر حضرت قدوس که در سن نود سالگی باحضور جمعی عقد بست و تعرضات اعداء را سد نمود دوزوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر برجای بذر مانده روش ویرا گرفتند و نیز سه برادر داشت که دو تن کهنه بنام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مرغانی و ام بعداجی علی داد و او بنا بر اعتماد بقدرت برادر ادانمیکرد نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر و ام شد و بانصیحت برادر اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار خوب و فاکه امر داده ویرا بستند و زدند تا اعتراف کرده و ام ادا نمود و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترده و چون درگذشت جسدش را حسب وصیتش بنجف برده بخاک سپردند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش مانندند و از ذکور و انات مذکور خاندان وسیع شریعتمداری در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب له مان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهاده میباشد و اولاد و اصحاب و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت باین امر تعریض نمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان میکردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی از علماء مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پسرش خواست بطابع رساند بعضی فریاد و عویل برکشیده ممانعت کردند و اما شهداء و بقیه السیف قلعه طبرسی از اهل مازندران چونکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در اینجا تکرار نکنیم .

و یکی از مشاهیر شهداء مذکور ملا رضا شاه عالمی ساکن محله

چهارشنبه پیش بارفروش بود و پس از خاتمه امر قلعه همینکه باعدت دیگر خریدم
 و مستخلص گشت و هر يك بسوی رفتند بخانه خویش در آمده در بروی مردم بست
 و ای نحر يك ملا فضل الله بیستمار سابق الذکر مامدادان گروهی از سقله بدر
 خانه اش گرد آمده سب کرده سلك زده در را پایدی آوردند و بعد از چندی او را
 بیرون کشیدند در پنجشنبه بازار شهادت رساندند و شیخ محمد حسن شیخ کبیر
 سابق الذکر که آهنگام در حجره از مدرسه میرزا زکی از محله حصیر فروشان
 (محله حصیر فروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسه مذکور مدفن
 حضرت قدوس گردید) بمنحصیل مشغول بود حکایت کرد که روزی برخی از طلاب
 مدرسه بمن خبر دادند که ملا رضا شاه بابی را آوردند که بنشیند و من شنافتم
 وقتی رسیدم که به ملا رضا میگفتند توبه کن مسلمان شو و این خطبات بنویس جمعیت
 کرده گشت ای مردم شما باید توبه کنید که دشمن خدا و ائمه و حجت زمان
 هستید و در خیم پیش دویده عمایه از سرش برداشت که بکشد و او در آنحال
 شروع بقرائت دعای عریبه نموده خواند شهد الله ابد لا اله الا هو و الله الالهة و اولوا
 العام قاتلاً بالنسط لا اله الا هو العزيز الحكيم و قابل خنجر بگاویش گذاشت که
 میرد من طایف نیآورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم که گشتند رجده را تابعین
 حاجی شریه زده از کبیر برده ساز خوانده دهن کردند و چند روزی بعد از این قصیه
 هفت نفر از بابیان را بمیدان سرحمام آوردند که بنشیند و طامان سخت گرفتند
 که تیری کشید و الا کشمه شوید و آنان باینکه مفلول بودند مانند شیر مقید بنخیر
 بر آشفته گفتند ما گناهی نکریم تا توبه کنیم و شما باید توبه کرده از کفر یعنی
 دشمنی خدا و انبیا و اولیا و حجت زمان تیری جوئید و میر غضب پیش دویده که
 همه را قتل آورد و من بتوانستم ایستم برگشتم و بعداً شنیدم که آن هفت نفر را

میر غضب ناصرالدین شاه بقتل رساند و گماشته گان حاجی شریعه دار اجسادشانرا
 برده نماز خوانده در همان محله سر حمام قرب مسجد حاجی کاظم بیك دفن کردند
 و از مشاهیر بایبیه مازندران آقا رسول اهل بزمیر از قرای بار فروش مردی
 متمول و معتبر و ملاك ریاستمدار دلیبر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر بایبان
 قریه مذکوره را چنین آوردند که بسال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در
 سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت
 بوطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب ابتداء و اهتمام
 جمعی از اخبار گردید و بصدد تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و
 دوبرادرش بتفحص از امر برخاستند و کبریا زنی حسین نام صدیق امین خود را
 بمشهد خراسان در ابام ارتفاع بدای حضرت قدوس و جناب باب الالباب فرستادند که
 شرف ملاقات و استفاصه و سائز شده عارف و مضر گردیده بملازمت خدمتشان
 پیوست و با آقا رسول و همراهانش نگاشت که این نداء حق و این عصر عصر ظهور
 حضرت قائم موعود میباشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و
 جمعی از اهالی بزمیر و عرب خیل مقانع و منجذب باین امر شدند و آقا رسول
 با همراهان نسبت بحضرت قدوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان باین امر
 آورد و بعد از ورود آنحضرت بقلعۀ طبرسی باجمعی از خویشان و همراهان باصحاب
 پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب
 شدائد طایقت فرسا نیورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را باصحاب بستند
 و از جهت ارتفاع زمین قلعۀ حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آنحضرت
 رفته تظلم نموده اظهار بیتابی کرد فرمودند خداوند مدد میفرماید پس هوا شروع
 بباران نمود و تا يك هفته اعتدال یافت و اسحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام

عسرت شدیده نزد مهدیقلی میرزا شتافت و بوعده‌های کاذبه‌اش فریفتند گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق بخروج و اطمینان باعنیت داد و آنان پذیرفتند و باینکه آقا سید احمد شهبیرزادی سابق الوصف بار چنین گفت تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست از او نخواهیم کشید و از نزدش متفرق نشویم با هم‌رهان خارج شده بار دو رفت و عباسقلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده کشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمد حسین بآمل فرستادند آقا محمد حسین در آمل مقتول شد و سر آقا رسول را بیار فروش بردند و بارش سران قلعه در کوچه و بازار همی گرداندند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (ممتازیان) در این امر باقی ماند

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه ملا سعید اهل قریه رزه کنار از توابع بار فروش در ظل تربیت حضرت قدوس بمقامات رفیقه ایمانیه و عرفانیه رسیده با او بقلعه رفته بنصرت قیام کرد و بالاخره بنوعی که در بخش سابق آوردیم دستگیر اعداء گشته ویرا بساری برده بحکم ملاها شهید نمودند آورده اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب را بتنگنای محاصره نینداخته اهالی مازندران را مراسله و مرادده بقلعه میسر بود برخی از علمای معروف آنحدود بحضرت قدوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیه و جفر و کیمیا پرسید و آنحضرت ترقیم جواب را بملا سعید مذکور محول نمود و او جوابی مشروح نوشته آغاز را بخطبه عربیه فصیحه در شأن توحید و معارف الهیه شامل ادله و مواعظ متبینه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتمام و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب بیکصد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالی‌مقدار در پیشگویی راجع بامر قلعه ثبت نمود و از اخبار

و بشکرات مقدسه مدلل ساخت که - یصد و - برده تن از اصحاب و اعداد قائم
 موعود بعدد اصحاب بدر در قلعه طبریه از خاک طبرستان مجتمع شود و بشهادت
 رسند بحدی که گودال ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرا گیرد و چون
 مکتوب بدست ملایان رسید بتعجب و تعجیر اندر شدند چه میدانستند ماسعید را
 بآندرجه مقامات علمیه نبود و یقین بیوسند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات
 بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانش حاصل گردید

و بعد از وقوع واقعه شهادت عظمی جمعی کثیر از پایه در نقاط متعدده
 مازندران خصوصاً در ارفروش و ساری و نوابغ و در نور و سواد کوه میزیستند که
 عنده از بقیه السیف قلعه بودند از آنجمله شیخ میرزا آقا اهل قریه کاشگر کالا
 نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر که قریش نیز پذیرفته گشتند و
 بقلعه درآمده بشمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در اثناء
 مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا در برادر دیگر محمد علی و میرزا احسن
 برجای ماندند تا بنوع مذکور در بخش سابق اسیر سپاهیان شدند و بشفاعت
 میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و بعرف هالی که کردند مستخلص گشتند و
 ثمنه احوالت را در بخش ششم مینگاریم

دیگر ملا ابوالقاسم بن شهیدی اسدالله معروف بکلان از اهل چاله زمین
 از اصحاب قلعه که در آنجا بعلم و تقوی معروف و تکبیر ساز و کلا از شاهلی او بود
 و خلفش آقا محمود که ذکر احوالت در بخش ششم میآید

دیگر ملا ولی الله معروف بولی خویش و ملا امین از اصحاب قلعه که
 پسران و دختران با ایمانی یادگار از خود گذاشت و نیز شهیدی حسین و پسرش
 آقاعلی از اصحاب قلعه و اربسران شهیدی حسین آقا حسن و آقا معدی کلاهدوز

بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف بنام بابی شهرت یافته داشت و مدت العمر مورد تعرض و تطاول جهل شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت مینمود و از بابیه سواد کوه عددی باقی بودند و در آن میان میرزا محمدخان سرهنگ خلف ملا میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در تاکر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علماء و معارف یابده بودند و مخصوصاً خانواده دستگان و ارادتمندان جمال ابی شهرت یافته داشتند و از امکان تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلاف نور ابی بود عمارات پدری و اجدادیشان در تاکر و تعلقانستان در قریه دارکلا بنوعی که در آغاز بخش سابی نگاشته و در بخش ششم مفصلاً مآوریم معروف است

و در بارفروش خانه مسقط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل وزود و میدان مدافعه و محاربه باب‌الیهاب و اصحاب و مدفن جمعی از شهداء و بالاخره مشهد عظیم آنحضرت گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آنمظلوم و اسرا شد و در پنجمین بازار و قدستان سرحمام که مشرف به مدفن تنی چند از مؤمنین گردید و نیز خانه سعیدالعلماء که ویرا محاکمه و بازخواست و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا رکی مدفن قدمات جسد مظهر آنمظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تعمیرات و تعمیرات بسیار یافته تجدید کشتن نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش اقمه قرایی اطراف بود و بعداً شهر بارفروش شد بنام بابل که اسم رود جاری در یسار آن شهر است تبدیل گردید و بسیاری از محال و مواضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغییر یافت و عمارت باغ ارم و اصطخر بزرگ دور آن را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام برجور و آزار آن دوره بود سیل تجدیدات

حاضره بدیاز عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی مجتهد محل توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سوره اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عدد دیگر

ملا سعید رزه کنلری در شهر ساری پنجشنبه بازار مالاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی نزرک که قاتل آقا سید احمد سنگری بود فرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالاخانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبدالله کیوسری هم بود و میگریست میگفت چرا این مسلمانان را بیجهت میکشید و جواب خدا را چه میگویند آنسبیه قلب کافر سنگدل گفت پیرشدهی خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است آن پیرمرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اردابان حمزه کالا با فروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین والآخرین و در آمل به همراه جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهمیری را که بسیار شجاع و دایر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر بیرون آمد زخم داشتند بانهایت ذلت بردند در آمل بفتوی بانهایت ایذا و اذیت که شکمش را پاره کردند دست مبارکش را در شکمش طپاندند و بهر از انداختند پدرش از پیش از قلمه بیرون رفته بود او را دم توب گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در جنگ باستیان تیر برداشته در قلمه در گذشت

خلاصه از حکایات مرقومه آقامیر ابوطالب بقیه السیف شه میرزادی

از اصحاب قلعه بود

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر **جمالی** **امینی** و عدده از مؤمنین و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا **نعمت الله آملی** و آقا **محمد حسین** به نغمیری و میرزا **محمد باقر** هرانی را که اسیراً بابرخی از رؤس شهداء بآمل برده در آن بلد شهادت رساندند

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در **کافرستان** جنوبی بار فروش واقع در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور بدوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ابوانی نیز در اطراف بقعه مستطیل بنی و عمارت داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ **احمد طبرستانی** هائزندان معروف بشیخ **طبرسی** یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ **جامعین** اخبار امامیه است و علماء **طبرستان** بنام **طبرستانی** و یا **طبری** معروف اند و معوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

قال الباقوت فی ذیل الآمل و قد خرج منها کثیر من العلماء لکنهم قلدها ینسبون الی غیر طبرستان فیقال لهم الصبری منهم ابو جعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ المشهور أصله و مولده من آمل و لذلك قال ابو بکر محمد بن العباس الخوارزمی و أصله من آمل ایضاً و کان یزعم ان ابا جعفر الطبری خاله یا اهل مولدی و بنو جریر لاخوانی و یحکی المرء خاله فما انا رافضی عن برات و غیری رافضی عن کلاله و کذب ولم یکن ابو جعفر رحمه الله رافضیاً و انما حسدته الحنابله فرموه بذلك فانتمسها الخوارزمی و کان سبباً رافضیاً مجاهراً بذلك متبجحاً به و مات ابن جریر فی سنة ۳۱۰ ثلثمائة و عشر

زیارات بسیار از قام اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ بدعا و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمدباقر خالوزاده جناب بابالباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب بابالباب و جمعی غیر از شهداء اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز یافت و ایمان باب اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد .

دیگر سید ملقب بصبر و معروف بسیداعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت متسب و متسلسل از سید جلال هندی شهر یکی از اولیاء عظام و رؤسای کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و در اویش داغداری ایران بدون نسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان منکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از ایندو دهان برخاستند متولد شد و در صفر سن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از در چشم نابینا گشته ولی بصفاء باطن و استعداد کامل میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عمر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکننت و ثروت و فیره و مسند ولایت و

ریاست خطیره میراثیه نیز بار رسید و بعلاوه مراتب مذکور حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی دربر گرفته بسیر و سلوک راغب گشت و سید و صلوک طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تالیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جويا و پویا گشت و تنش اداء حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرار داد چه از اسلاف کرامتش مأثور بود که ولی اعظام از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی بامذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقراء و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از اداء حج بعراق عرب رفت و با حاجی سرد کافان رشتی الفت یافت و بار اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در مبنی از شیخ سعید مذکور خیر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قرینت الهیه شنید و بیدرنك بایران باز گشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بقیض لقاء فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و بارعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غربیه متبحر بود سخنانش در قلوب منتسب

و نفوس را جنب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و باریق کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران برپا شد عزم نصرت اصحاب بصفحه نور شتافت زلی و رود بقلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و جندی با اتفاق میرزا مصطفی قلندر مجنوب معروف که باو ارادت میورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات و آفر دید چندانکه هر دورا شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم بقره بین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران روت جندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران بقیس معضرا اقدس ابی مہدیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی در محال مجذوبیتی غریب و جذائیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منبغه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم مہندی ساخت آورده اند که در محال بحاجه با علاها چون برای اثبات این امر استدلال بآیات قرآنیہ و احادیث مأثورہ در کتب معتبرہ مینمود و میخواست مواقع آیات و احبار را نشان دهد اوراق قرآن یا کتاب کافی را میسرمد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی علای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آنجمله در قصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطه اقبال کرده ایمان یافته از مشاہیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیہ و متقدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جنب نمود و

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سید ابراهیم دستور داد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمار مید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد و برا پانصهارت خطاب نمود که ما میتوانستیم تو را بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالعجله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنجا که این است که ایرلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با اعیان متفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در أثناء سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه باطراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت تعلقه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایرلدرم میرزا بر آشفته منقط و دستام گفت و بدرخیمان بیدادگر حکم داد تا

گویند ایرلدرم میرزا از سید امینی پرسید بیه اخبار نازه داری گفت بیه خبری ازین نازه نر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علامت خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجہات بدانصفت بود شاهزاده گفت خرض کجا است سید گفت خرض مراد است موند شاه بود

زیانش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حدره با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهرالله که کیفیت ایمان و شردمه از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهرادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از باصیه اش نمایان بود قدم در سپر و سلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت انصاف یافت و ریاضت را بدرجه رساند که باک از بعین بافتد و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و اطافت بود و سخن بغایت اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میرود و همینکه لب بتکلم میگشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می یافت و در آنجا سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطه اولی در سجن جهریق بود و پس از تشریف محضر مبارک و مجذبه

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجزایب او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفته افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از توانان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیای دیده منجذب گشته و با فرمودند که پیاده با ذریابجان بجهربوبیناید لذا آمده بمقصود خود رسید از اینحالات درصحنات خوی غوغای عظیم برپا و رؤسای اکراد اکثری مفساد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آنواقعه نبود که بجناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد آنجا راجع شود و معنای حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی کند پذیرفت که آنک لن نستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین المصلحه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیارده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزاویه جنب غرفه نیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و بیود تا هوقمی که حضرت را تبریز برای اجراء شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کسری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعداء و برا بقتل رساندند

یزد نخستین کسانی که از اهالی آن حدود عرفان و ایمان بدیع سراقراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه و اصحاب سید زینبی بود و بموجب بشارات سید انظار ظاهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیر از شافقه ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت یزد نموده بذکر محمد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملازمان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که حاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بانی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید اراده عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پیاپی رساند و ازین جهان در گذشت

دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی
با عاتقه خود ساکن گریه بوده بواسطه علاقه بسطای برفان و ایمان جدید
فایز شد و نغمه العین ارادت و اخلاص حاصل کرده بانفاق و بیرون آمد و در
همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنه گرفتاری و بلاسای وارده بر
آنجناب بمحضرباهی رفته سهمی وجد برای خلاصی همی نمود و در هنگامه قلعه
طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت
باصابت گلوله نوب سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین
چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین
اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطه پدر
ناهدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارایی بکمال ایمان بدیع رسید
و پس از وقوع فتن شیراز هر دو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذرانند
و در اصفهان متفقاً زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات
افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظه احتیاط در عقب
رفتند تا بقریه کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر
آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامه دادند و آقا سید حسن حسب الامر از
ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت
و در لوحی از الواح صادره از قلم ابهی در وصفشان چنین مسطور است قدکان عند
ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بیدالفضل و اطرد الحسن
بیدالعدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشون الخ و چون آقا سید حسین
در موقع مکالمه و سنوال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود
محفوظ و معصوم از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سنوالات

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی و امر جدید نمود که چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه گفتنی‌ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز بطهران برده حبس نمودند و تا سال ۱۲۶۸ هـ. ق در موقع بروز فتنه و مذبحه عمومی بایه محبوس بود و از مقام عظمت ابی در محبس بوی افضال و اکرام همیشه و در واقعه مذکوره با اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در بخش لاحق می‌آوریم حاجی علیخان حاجب الدوله بمحبس در آمده ویرا بشهادت رسانید و او از بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطه اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بلقب عزیز مفتخر و بعنوان کاتب و کاتب الیابین مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در باره وی چنین فرمودند و ان من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستنبى عنه فاننا كنا لعينين واتكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين و در این مقام توقیعی را که در ایام ماکو در جواب معروضه آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکربلا ارسال فرمودند ثبت میدارم و هی هذیه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي بعثنا على من يشاء من عباده وانه لا اله الا هو ذو الفضل العظيم و انى على محمد صلى الله عليه وآله بما قد انناه الله في قدم الذات و ذرورة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعل واصلى على اوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله بما قد صلى الجليل عليهم قبل وجود كلشى، و يسلم عليهم بعد فناء كلشى، انه هو الجواد الوهاب و بعد قد قرئت كتابك الذي ارسلته عند ولدك جزاك الله في احسن بلائك بما قد صبرت في جنبه و انى في الايام التي كنت في ارض الصياد اطلمت بما تزل عليك من قضاء الله و ان ذلك امر لامفر لاحد منه فاحسن الله صبرك فيه فاننا لله وانا اليه راجعون و لعمرى انى اقول حياً لذلك الشأن

الايتها الموت الذي ليس تاركى ارحمى فقد اغتبت كل خليل اراك مصراً بالذين
احبهم كانك تنحونحوهم بدليل و ان حين الذي سمعت بلامك اذنت لوئدك بالسفر
اليك وانه لم يرض لوجه في الدين و ان الان لما سمعت من الواردين على تلك الارض
كثرة حزنك و كبر سنك احببت لان آدن قررة عيني الحسن بالصعود على تلك الارض
المقدسة و ارجوا الله بان يحفظه في السيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل
و ان باذنك ما اذنت لآخيه الاكبر لانه معى انشاء الله في المنظر الاكبر فلا تحزن له
فان حضوره ادى اذفع لك من حضوره اديك و اسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين
بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة منه و اننى انا في ذلك
الجبيل احمد الله حمدا شعشعانياً لامعاً مقدساً الذي بعلمو كل حمد و ثناء كه لو
امر الله على كل من في ملكوت السموات و الارض و يفضل على كل ثناء كفضله الله على
عبده انه هو العنى المتعالى و في كل حين تدخل الحرم سام من اهل السجن غاي ائمة
العدن و اسئل من فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء حدث ناث الشبهة و لا انت ان الله
لا يخلف الميعاد و اذا اراد ام احمد بالحجج فارسل معها و نساك الصغير لسكون
قلبا و ان الله يؤيد بفضله من يشاء من عباده و هو العزيز الحكيم و انى انا دا استغفر الله
رهبى لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله رب العزة
عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

ولى انتشار امر در آن حدود بواسطه آقا سيد يحيى و حيد اصكر تحقق
يافت و والد آن جناب آقا سيد جعفر كشفى شهر بن آقا سيد اسحق علوى موسوى و
آباء و اسلافش سلسله از سادات علماء فخرام ساكن در قسمت جنوب ايران و فارس
بودند و آقا سيد اسحق مدكور از داراب باصطهبانات انتقال نموده سكونت گزيده و
آقا سيد جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گرديد و در صغر

سن و آغلز شباب تحصیلات علمیه نمود وای جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و
 از فارس بنجف شتافته مشغول بر ریاضات و طاعات گشت و سنین چند بمراقبه و مجاهده
 و مکاشفه پرداخت و معروف بعلوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره
 از قبیل تحفة الماوك سنابرق و رق منشور بادالامین کفایة و غیرها منتشر ساخت
 و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان منظر و معتبر و صاحب قلب و
 فکری سیال و منشور شد و در نجف و اصفهان و برد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سید جواد کربلانی حکایت نمود که جناب آقا سید بحیی اکبر از اجداد حاجی
 سید جعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتها داشت و مخصوصاً به محمد شاه مرحوم و
 حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول حضرتش و توفیق کامل حاصل داشتند و
 چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتقاع یافت و خالق کثیر از عالم و ناجر و عامی بامر
 مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید بحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده
 نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک
 رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید
 را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله عنواه بوساطت میرزا لطفعلی
 پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع
 حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد میفرمود که چون
 جناب آقا سید بحیی شیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و
 سئوالانی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس
 که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع او میافزود معنات اظهار تصدیق مینمود
 و گویا منظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهلت و بزرگواری حضرت که قلب
 او را پر کرده و سراپای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

هر يك خانه و عايله تأسيس كرد و اولاد و احفاد بسيار و ارادتمندان پيشمار فراهم نموده با وفرت علم و عظمت و مكننت در بلاد مذكوره ميزيست و جمعي از اخلافيش علماء و وعاظ عظيم الشأن شدند و در سال ۱۲۶۰ هـ ق در مكه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله غاب نجم العلي را براي تاريخ وفاتش ضبط كردند و نجل جليلش جناب آقا سيد يحيى از زن يزديه اش در شهر يزد بعرضه وجود آمد و در ايام صغر و جواني تحصيلات علميه

معروض دارد تا آنكه وقتي بمن بسبب محرميتي كه حاصل شده بود اظهار داشت كه آيا ممكن است كه تصرفي از تصرفات خارقه انسان مشاهده نمايد و مقصودشان اينكه من چيزي خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سيد يحيى مثل اينحال مثل كسي است كه بر مائده شخص بزرگي حاضر باشد و آن شخص از اغذيه لطيفه و اشربه لذينه و فواكه طيبه از هر صنف براي او برخوان حاضر نمايد و او در بين آنها چيزي از قبيل فوم و بصل طلب نمايد بحقيقت من از اينوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارك مشرف شدي هر چه خواهی پيرس و هر چه در دل داری طلب نما و بالجملة پس از قليل شدي كه مقرر بود آنشب بحضور مبارك مشرف شود جزوي از سئوالات مشكاه و مسائل معضله كه نوشته بود با خود آورد و فرمود اين مسائل چندي است از حضرت سئوال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقديم نمائي و جواب طلب كني چون شب گذشت و صحبت بسيار داشته شد و غذا صرف نموديم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بيت خود براي استراحت عودت فرمودند من جزوه سئوالات حضرت و جيد را در حضور خودش بلام آنحضرت كه نامش مبارك بود دادم و گفتم همين حال اين جزو را بحضور ده و از قول من عرض كن اين سئوال جناب آقا سيد يحيى است و برسييل مطايبه

نموده مستجمع علوم شده از افاضل علماء و وعظمتی همتا گردید و بعلاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و بکثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تاسیس خانه و عاتله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

گفتم عرض کن آف سیدیجی است نه برک چغندر و مقصود حاجی سیدجواد ازین عبارت مطایبه باحضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود بازی حاجی سیدجواد فرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و بر خاستیم و مستعد ادای صلاه گشتیم که ناگهان مبارک آمد و جزوی بخط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب بنا دست داد با اینکه جبل و قار بود حرکاتی مشعر بخت هانند میل برقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شمارا چه میشود فرمود جناب حاجی سیدجواد من قریب یک هفته است که بموشن این ستوات مشغولم و امشب از اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا شریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را که کتابی است مین درجه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان بیروجر و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سیدجواد مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمدشاه نماید
 میرزا ابوالفضل گلپایگانی

۱۲۶۰ هـ. ق سفری بطهران رفتند در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امامزاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خیر ظهور حضرت باب انظم بسمعتی رسیدند بنوع مسطور در بخش سابق بهرم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلایی و مازنی شیخه‌ای عظیم که با هم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت و فرود یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و منتقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشتر را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مره گفته بی بدربانی علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در تمام عراق و ایران استقراری یافت و نامه امجد شاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا آقاخان عالی به شخصت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز معلمه یزد و نیریز که از آنجهان ابواب بریدند حاجی شیخ عبدالمعالی از علمای مشهور محترم و متدبر نیز بزهد شمه از اشرفات ظاهره و آیات باهره بدیع نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از ایساک گردید نخست از شیراز بروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حج و اقامه بنه نمود و در همین آفاقیه و انفسیه را باکمال وجه بیان کرد و حاجی معین تسلیمه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات بهر ایش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و تحصیلات دلمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

آقا سید یحیی دارایی چون بشیراز آمد با جناب شیخعالی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید

و مطالب علمیة عریضه مقاصد را بفایده مختصر و مفید ادا مینماید که از عهدۀ دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شیبه بکلمات علمایست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها بدع و مخصوص بخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائیلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آنمطلب را در مباحث مفصله

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هر گاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد یک مجلس هم رفته و اعاده در مطالب مینمایم هر گاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست بر میگردد و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سیل ارمغان از برای حضرت میآوردند حضرت بمالزم امر میفرماید قدری از انگور در میان جمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرمایند بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگی که در میان انگور بوده او را بمجمعه مس بمالند که بعد از مالیدن جمعه طلا میشود بعد اشاره از سر کار میشود که مقصود خداوندی تعاقب نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آنطلا را بلز عود میدهند بصورت اول

ملا عبدالرحیم قزوینی

بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجه نیکه قیام و قعودش ابداً بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه نهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو لقمه غذای يك مرد آكول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلسش مساوی می آشامند اگرچه آنشخص از طبقه دانه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طائفه بکثرت شرب چای معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه بدادن چای مردم را بایی مینمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ع و از سید الساجدین حکایت شده استهی و در صفحات بروجرده و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبذول داشت که اهالی را از امر جدید بیابگاهاند و بعد از بروجرده باصفهان نزد اخوان خود آقا سیدمینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سیدعلی واعظ و آقا سیدحسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر ببرا در طهرانیش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجه

حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفر هم مدتی نزد خواهر مذکوره اش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده بما کو شتافت و از لقا محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان بظهران عودت نموده نزد جمال ابهی رفود و مثول یافت و با جمعی

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین در خانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم با جناب حاجی سید یحیی در مسئله گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشانرا کافر دانسته بخانه حاجی اسدالله تشریف آوردند و چهار ماه بودند و در مسجد شاد موذن میفرمودند مراجعت بظهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی که بلند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت بیزد حجره جناب آقا محمد جواد با آقا کربلایی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت بجناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر بحجره نمیآیم شما روزها بخانه بیایید . . . از باد نورآباد کاشان تا هیبد بزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یکروز و یکشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید با اردکان تشریف بردند و آقا محمد جواد بیزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از بیزد بظهران و از ظهران مراجعت بیزد و خیر صمود جناب حاجی اسداللهرا آوردند و در مسجد ریگ مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بظهران تشریف بردند این مرتبه جناب آقا هادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقا هادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند

مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی

از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر میگرد و بالجمله جناب آقا سیدیحیی سفرهای بی دریغ نمود و چند بار بطهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمه از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات قلعه مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطه اولی توقیمی و حرز هیکل بزرگی و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملاجعفر قزوینی درباره وی چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی علیه بهاء الله پنج بار بقزوین آمد و بر منبر حاجی ملا عبدالوهاب برآمد در نوبت اولی تکذیب شیخ احسانی و تصدیق حکماء و عرفاء نمود در کرة نایب شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد در مره نلکه استدلال بر بطلان محیی الدین اعرابی و ملا محسن و انبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعه چهارم در خانه حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و شبهات حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانه تبریزیها مشرف شدیم این بنده دلیل خاکسار و عمم ملافتبر و ملا عبدالاحسین و حاجی میرزا وار از وحید سؤال کرد در جواب فرمود بعد از استماع این نداء بشیراز رفتم و در کنار حق نشستم به دلیل و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سوز قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ بدست مبارک گرفتند و جواهر و درازی نمینه بر صفحات ریختند و شوعی از سرعت مرقوم و مسطور میفرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمیشد بدون تفکر و تدبیر و سکون قلم زیاده از دوهزار بیت نوشتند و بمن دادند ملاحظه نمودم دیدم که در قوه بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از نصران و باری کنندگان هائید عرض کردم

صاحب شمشیر نیشم شمشیری بمن دادند جوهر دار برنده و حقیر تیغ جوهر دار
بسیار خوب را دیدم مرتبه پنجم زعمای بود که طاعت اعلی درماکو مجبوس بودند
رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد اندهی و چون هنگامه از ندران
برپا شد و اصحاب از هر سو بی نصرت شتافتند آقا سید یحیی بطهران رفته بصدد
تپه لوازم و ورود بقلعه برآمد در آن موقع جمال انبی پس از گرفتاری بدست سپاهیان
درمازندران و استخلاص از جنگ آنان بطهران رسیدند و جناب وحید درك محضر
مبارك نموده از تفصیل واقعات باخبر گشت و ناچار از عزیمت بمازندران منصرف
شده نقشه دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ بمزم قیام در وطن از طهران
بیرین راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و
اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤس العنابر تبشیر و ابلاغ کرد
تا در بدایت حادی الاولی سال ۱۲۶۶ بزد و ارد شد و در مصلی بر عرشه منبر نشست
و خطابه غرا اداء نموده ابواب عرفان بروجوه حاضرین گشاد و جمعی کثیر از علماء
و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آن جمله ملا محمد رضا
(رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا
حاجی محمد مجتهد متنفذ و ماجا الانام منشاء بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم
و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سایر آحاد خانواده تاسی نمودند و ملا
حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بابی دچار حملات و
تعرضات اعداء گردید و دیگر حاجی ملا مهدی عطری و خاندانش بودند و نیز آقا
میرزا محمد رضا طیب و آقا شیخعلی دهجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملا حسن
اردکانی قملانی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سیدعلی مهریزی
و آقا سید حسین منشاوی و آقا سید محمد باقر مهری بجردی که از سادات و علمای

مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند و برادرش حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهجی از طلاب علوم دینیه و ملا علیقلی روضه خوان و میرزا محمد معروف بعلیه و محمدزمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شمعی و آقا محمدصالح صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبدالغفور و برادرش آقا محمدعلی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده بشعله غیرت ایمانیه ابرو خنند و نفوس دیگراظهار محبت و مساعدت با آنجناب نمودند و ازین هنگام نهضت باییه در بزد و اطرافش شروع شد و فتنه برخاست و منتهی بواقعه یزد گشت و از آنجا منبریز راند و بنوعیکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در هجدهم شعبان سال مذکور بشادت رسید و اما آثار آنجناب از آجمه رساله استدلالیه و در مقامه بعربیت فصحیح و حسن خط در بیان شرفش بحضور در بیت مبارک و در کثرت و انبیاات حقانیت آنحضرت بعین خطش موجود است و هذیه بیسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة علی رسول الله وآله آل الله الی یوم لقاء الله وبعد بقول العبد الراجی والاسیر الالفانی والتقییر الجانی ^{لله} ^{سبحان} الفاطمی انه اما مضی من الهجرة النبویة علی مهاجرها الی السلام وتجهة غر مس بلفنی انه قد قام قائم من بیاض الفارس وظهر نجم لامع وطلع کوکب دری ساطع من بلد شیراز کانه هو المعنی بالذکر فی قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون فما زلت مهاجراً من بلد الی بلد وسانراً فی مناكب الارض واطرافها وطریر الفؤاد بتقلب یعیناً وشمالاً ووصف علی شطر الافاق وارجائها حتی انتهیت الی الارض المبارکة والبلد المقام وهو البلد الامن مطلع العبد الممتحن فی شهر جمیدی الاولی عام غر مس ب فوقفت بالباب ووفدت الی من عنده علم الکتاب

مؤنعة مؤتفة في مسائل العارف المازح حسن الرشتي ثم جواب مسألة المهاجر المجاهد
في سبيل الله الحاج محمد اسمعيل الفراهاني ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متاعاً
للمعقرين فسبح باسم ربك العظيم فو رب السماء والارض انه لقول رسول كريم في
كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون اقيموا الحديث انتم مدهنون وتحصلون رزقكم
انكم تكذبون فأبوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين (وايضاً) بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي
اضاء الضياء وتجلى للعلماء بالبهاء و اظهر الشفاء بالسفاء واحاط الكل تحت ظلال الكبرياء
فاول ما برزت من كتاب الكون في ديباجة الانشاء البسمة والسيحيات الاربعة العليا
احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى وجعلها مجلى ذاته الظاهرة نها بها في
سائر عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير
وعظيم العظام و امرها بالادبار بالنجلى والنزول والطاوع والافول بعد ان اجرى
من آخر اركانها ماء الابدان بحر المداد و بونت الصاد الذاهر الموج العتسلاطم
الرجراج وجعل منه البحر من هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا مايج اجاج وخلق
من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصلحاء الازكياء واسكنها في
عليين من حول عرش الكبرياء وخلق من الثاني طينة اصحاب الاجابة السوية من
عين اليمن و الكبريت والطيرية والافريقية اجمة ما سيدان وجة ناجروان و عين
ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الخالما فاعكثها في سجين واسفل السافلين الى
ما تحت الثرى ثم امر الفريقيين من اهل المقامين بالادبار والاقبال لما اراد من اظهار
الجلال واسفار الجعال لرب النور والظلال و شاء من بروز انقان الصنع من الحكيم
الفعال فنزل المدبرين المقبلين وصعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان واتصل
التطنجان في هذه النشأة منتهى مراتب النزول وعبء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

مؤنعة مؤتفة في مسائل العارف المازح حسن الرشتي ثم جواب مسألة المهاجر المجاهد
في سبيل الله الحاج محمد اسمعيل الفراهاني ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متاعاً
للمعقرين فسبح باسم ربك العظيم فو رب السماء والارض انه لقول رسول كريم في
كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون اقيموا الحديث انتم مدهنون وتحصلون رزقكم
انكم تكذبون فأبوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين (وايضاً) بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي
اضاء الضياء وتجلى للعلماء بالبهاء و اظهر الشفاء بالسفاء واحاط الكل تحت ظلال الكبرياء
فاول ما برزت من كتاب الكون في ديباجة الانشاء البسمة والسيحيات الاربعة العليا
احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى وجعلها مجلى ذاته الظاهرة نها بها في
سائر عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير
وعظيم العظام و امرها بالادبار بالنجلى والنزول والطاوع والافول بعد ان اجرى
من آخر اركانها ماء الابدان بحر المداد و بونت الصاد الذخيرة الموج العتسلاطيم
الرجراج وجعل منه البحر من هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا مايج اجاج وخلق
من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصلحاء الازكياء واسكنها في
عليين من حول عرش الكبرياء وخلق من الثاني طينة اصحاب الاجابة السوية من
عين اليمن و الكبريت والطيرية والافريقية اجمة ما سيدان وجة ناجروان و عين
ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الخالما فاعكثها في سجين واسفل السافلين الى
ما تحت الثرى ثم امر الفريقيين من اهل المقامين بالادبار والاقبال لما اراد من اظهار
الجلال واسفار الجعال لرب النور والظلال و شاء من بروز انقان الصنع من الحكيم
الفعال فنزل المدبرين المقبلين وصعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان واتصل
التطنجان في هذه النشأة منتهى مراتب النزول وعبء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

وتشاكلت لفرقان ودخل ابليس اللعين بواسطة طلوس العناصر وحية الجوزهر الى
جنة الانسان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج آدم
بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان وانزله الى تلك
الارض المعبرة معدن الاحزان قال نحسراً على ما فات منه من الالحيان من تغرد
طيور السماء على الاقنان تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغير قبيح و جعل
بيكى بكاء و يجرى دموعاً ولم ينقطع الى ان تلقى من ربه كلمات فتاب الى السحان
فاجابه بارئاً و امره الى حج البيت ذي الاربعة الاركان المحاذية للبيت المعمور
المربع و القف العرفوع البيان المحاذية للاذكار الاربعة من التكبير و التهليل و
التحميد و السبحان بعد تعبيره على شكل بيت الاحدية و هيكل الايمان فهو اول
بيت وضع للناس في وجه الارض المحكية و التبيان بالامثلة الملقاة في هوبات الامكان
و ذائبات الاكوان من الاية اللاهوتية و الوحة الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم
الناسوتية في السر و الاعلان و عنه لاظهار سر واحد من هذه الاركان فهو الترحد
و آية المذن و سر في التبايع باقى الالهيته من اذى العزم و غيرهم الى طلوع شمس
الحرمان من مشرق الايمان خام الالهيته و سيد الانس و الجن و امره باظهار سر
ركن القاني و هو الوجود مبدع المعان الى يوم القدير خير الايام و قفب الزمان بلغ
فيه بعسه الشريف و وصى الى اوصيائه باطهم ركن الثالث و هو ركن الولاية و
تأويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الى يوم طلوع شمس الازل
في احدى وستين قبلها الالف و المائتان و بنت آل الله و حروف كلمة البيان في روع
عندهم الذي وسع قلبه لجمع الظهورات من تلائم جسم سيدة النسوان بل من
في ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سر ركن الرابع من الكلم الجامع
آخر شروط الايمان الى هنا تمت الادوار و حكمت الاكوار و تألف يسم الذي

بالحروف غير مصوت و بالتشبيه غير مجد الجاء به سألته والذين سألته والاعيم ملك
 الله او محمد الله كلاهما واحد في الالاء و وجدت انكيتونه و حصلت اليقونه بين الشريف
 و الوضوح والبصير و الاعمي و اما نمود فهديانهم فاستحبوا العمى قال : نمود طائفة
 من المشيمة تم الاجاز و التكوين اى العوالم الاربع من الجسم و النفس و العقل و
 القواد عالم العماء فشرع بالتسريح الذى هو روح التكوين و هو قارور البروبية
 الممكنة فى الانشاء فالعربى فى النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى
 وهو العلى المتعالى وهو العلى الكبير و هو العلى العظيم و فى الصعود اى التسريح هو
 الاسم المشتق من اسم الله المحمود و عسى ان يبتاع ربك مقاماً محموداً اولنا محمد
 و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعلى و اقرن الشكلان الاصلان
 فى هذا المقام فم من كان دافعهم شديد و انفى السمع وهو شهيد و سبحانه الله عما يصفون
 و الحمد لله رب العالمين و بعد يقول العدد الرامى بالحق اليوم و الداعي مادائم يا
 ديوم يا شمس يا شمس هذه خطبة جليلة من العونى العاشر من الجليل و العدد الممتحن
 الخليل القائل للقول السديد و الدال على الامر الرشيد فى ق و القرآن المجيد بل
 عجبوا ان جاتهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شئ عجب جعلتها تقدمة لهذا
 الخطاب و تذكرة لاولى الالباب من اهل الميث و المآب فمن كان دعواه الحمد لله
 الذى انزل على عبد الكتاب ولم يجعل له عوجاً فيما ليندر بأماً شديداً من لده و يبشر
 المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسن و من الذين يستمعون القول
 فينبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولو الالباب و من الذين يحملون
 المرش و من حوله و يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا و لنا
 و سنت كلشى و رحمة و علماً فانتم للذين قاموا و اتبعوا سبيلك و تم عذاب الجحيم
 فبا ايها الاخوان من العاصر و البادى مة امكم و مكانكم انصتوا و استمعوا الصيحة بالحق

ونداء المنادي فهذا هو العيزان والصراط والطور والكتاب المسطور والبيت المعمور
 فان السيد العلي والنور البهي والاكوكب الدرزي برز من البلد المقام واستقر على
 ارض الصاد وطلعت الشمس من مرجها وقربت على نقطة الزوال وغشت ضيائها جملة
 الافاق وظهر قابيل قول الله سبحانه وتعالى باسم الله الرحمن الرحيم والشمس وضحاها
 والقمر اذا تليها والنهار اذا جليها اولى تمامها ولا يخاف عقبيها فامرني بالعبادة في
 ارض العلاء فاما نزلت بامر مولاي عليها في اول شهر الثماني من السنة المذكورة بعد
 غرس وحضرت عند اهلها من اصحاب الاخدود في السلاسل والاعزاز والقيود اذا ما
 كان لهم شأن الاذكار الحدود التي هم عليها فعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين
 شهود وما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبني الاخران وتركني
 الاخوان الذين كانوا يساعدونني لرضي الرحمن حتى صرت بحيث اسير الي مولاي
 بطرف قلبي واري نفسي مفارقاً من حبيبي وانتمني الرحيل الي سبيله والتوصل الي
 مقيله فهل اليك يا ابن احمد سبيل فنلقى و هل يتصل بومنا منك بغده فتخطى متي
 نور مناهلك الروبة فنروي متي نتفع من عذب ماذك فقد ظال الذي متي تغادبك
 ونراوحك فقهر منها عينا وصرت كما قال الامير عليه السلام و طفقت ارنأي بين
 ان اصول بيد جزاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير و بشيب فيها الصغير
 ويكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرايت ان الصبر على هابي احبني فصبرت و في
 العين قنني و في الحلق شجني مع طول العدة و شدة المحنة فلما علمت ان السبيل
 مقطوع والدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته وجمع خطباته التي مرزت في اول
 مستقر من الهجرة وهو الشهر الحرام ذي القعدة من السنة المذكورة لعل الله يسكنني
 بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين و كان اول
 ما شرق في تلك الارض من فؤارة النور الذي هو بالرع منصور و لمع من العلم

المشهور وظهر فی تلك الطحناء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة فی النبوة الخاصة بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الاسباب مستعیناً بالله انه هو الولی فی المبدء والعمآب و هو حسبی نعم العولی و نعم النصیر واما اعتقایش از زوجه بزديه سه سر ویکدختر بودند پسر ارشد آقا سید احمد نام داشت و مطلع و محب نسبت باین امر بود و سالها در یزد زیسته در محضر شرع حاجی ملا باقر اردکانی که کیفیت احوالش را عنقریب میآوریم کتابت مکاتب شرعیه مینمود و بنت عم خود آقا سیدحسن را درجباله نکاح داشت و آخر حیاتش چون باصفهان پی ملاقات عمین معظمین خود آقا سید سینا و آقا سید عیسی رفت بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید و از او دختری شد که در یزد حیاتش سیری گشت و پسر دوم وحید آقا سید محمد امین التجار نیز اطلاعی از این امر داشت و در سن شیب بکرمان رفته متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال بتجارت جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او برقرار نماند و پسر سوم وحید آقا سید محسن از مومنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاه ابن عمه اش حاجی میرزا محمود امینی مشهور متوظف و در آن شهر متزوج شد و از او دختری و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران بمیرزا نصرالله کاشی ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی مقیم طهران شوهر نمود و از او نسلی در این امر ظاهر نیست واما از زوجه نیریزیه صفری نام که مؤمنه بود و وحید را پسرى شد که سید اسمعیل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر باتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن بقصبة اصطهبانات واقع در شش فرسنگی جنوب غربی نیریز گریختند و بخانه خواهر و وحید که زوجه حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری مؤمن باین امر بود پناه گرفتند و حاجی مذکور از خواهر و وحید کودکی میرزا

ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر و حید نیز در قصه مذکوره زوجه آقا میر مرشد
 بود و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مخفی بودند و پس از چند سال که امنیتی
 حاصل شد آقا سید اسمعیل بانفاق میرزا ابوالحسن مذکور در مدرسه خان یزد
 بتحصیل علوم پرداخته بمدارج عالیہ علمیه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقاء جست و بنت
 خااش آقا سید علی و اعظرا از دواج کرده بموطن خود اصطهبانات عودت نموده
 ساکن گردید و کتاب امعة النور فی شرح آية النور و حصن الحصین فی شرح بلد
 الامین و شرح تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه و کتاب ساسیل در علم حکمت از
 جملة مؤلفات او است و بلقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از اخلاقی
 از سلسله علما بر جا ماندند ولی از این دودمان عظیمه و سپه شهیر کشفی که از
 آنجمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخا کبرشان
 آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز سال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این
 امر حاصل شد زیرا از بیم واقعات مهیبه و حوادث خطیره که بر جناب وحید و
 سایر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط
 آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در
 بخشهای آتیه میآوریم و در این مقام نذره از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی
 و جناب وحید است نیت عینمائیم قوله الاحلی فی کتاب تفسیر سوره یوسف یا
 قرء العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انک علی الحق ان کنت بالباب لله ساجدا لقد
 کنت فی ام الکتاب عند الله محموداً و هو الله قد کان علیک علی الحق شهیداً فور بک انک
 لن تخرق الارض بالحق من دون الباب ولن تبلغ العجیل من دون الذکر علی الحق بالحق
 طولاً و انه من الله الحق لحق بالکلمة الاکبر علی العالمین جمعاً ان کنت قد اتبعت امره
 فانا قد جعلناک فی الدنیا رکناً علی العالمین رفیعاً و انک بالحق فی الاخرة معانف الرفیق

الاعلی باذن الله العلی و هو الله قد كان علی کلشی شهیداً ذلك مما قد اوحى الله
 عليك فی سبیل الحكمة فانظر علی الحق الاكبر امرنا و انصر ذكرنا الاكبر هذا
 الغلام العربی فان نصر الله و آياته قد كان فی ام الكتاب قریباً و در موقعی دیگر مسطور است
 و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آياتها و انه ما عرف الانفسه و ما
 وصف الا شئون عبوديته و كل مقال فی حق آل الله سلام الله عليهم فی تفسیر الدعاء
 المشرقة عن ناحية المقدسة لم يك فيهم ولا يلبق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حرف
 عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلی آخرهم فی كه ربوبيته و لا يعرف آل الله احد
 و لا يقدر برصفهم عبد اذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليدذكرون و يوجدون
 و در موقعی دیگر مذكور است و لقد بلغ الى حفيرة الواقع فی بواطن تلك الرقائق
 و الدقائق سيد المعاصر عند المحققين فصل فی سنابرقه المحيط علی المنار و المشارق
 فجزاه الله فی بيانه فی حقيقة ذلك المسئلة بالسر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع
 بعد ما انجمت الكلمات فی قباب اشارته و لكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرة الناظرين
 فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين و در رسالة دلائل السمع در شأن
 جناب و حید جنین مسطور است و نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و و حید متوحد
 که احدی از مخالف و مؤلف منکر بر فضل و تعوی آ ن نیست و كل مقرند بر علو
 او در علم و سمو او در حکمت و نظر کن در شرح کونر قاهر نوشتجاتی که از
 برای آن ظاهر شد و استندراك علو شأن او را عند الله نموده الخ و از قلم عزابی
 در سورة الصبر وصف احوال آجناب مسطور است قوله عز بیانه و اذ قال الوحيد
 يا قوم قد جئتم من الروح من لدن علی قيوماً . . . و قضی من الايام الى ان اجتمعت
 فی حول الوحيد شردمة من قرية التي باركها الله بين القرى و رفع اسمها فی اللوح
 الذي كان ام الكتاب عنه مفصلاً . . . و بلغ امر الله الى مقام الذي سمع رئيس الظلم

الذی کفر بالله واشرك بجماله واعترض بيرهانه وكان اشقى الناس في الارض ويشهد
بذلك رجال الذی كانوا في سرادق الخلد مستوراً . . . فاذا ذكر يا قلم القدس ما
قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره في الملاء الاعلى بالحق مذكوراً فلما
سمع الذی کفر وشقى ثم استکبر وبغى ارسل جنود لکفر وامرهم بان يقتلوا الذین
ما حمل الارض بمثلهم في ايمانهم بالله وبسفکوا دعاء التي كانت بها کشى، مظهوراً
. . . وقرر للجنود رئیسین الذین هما کفرا بالله وآياته . . . اذا فتح فم الروح و
نطق روح القدس بلسان الوحيد وقال يا قوم ان تقروا بفضای وتعرفوني انا بن محمد
رسول الله لم جئتم عابنا بجنود الکفر . . . و کرر بينهم الرسل و الرسائل الى ان
وضعوا کتاب الله بينهم واقسموا بالله وختموه و ارسلوه الى جمال عز وحيدا . . . الى
ان اخذوا الوحيد وهتكوا حرمة و عروا جسده و فعدوا به ما يجري من عيون اهل
الفر دوس مدامع حمر ممزوجاً . . . ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان والراح و دخلوا
في ارض التي شرفها الله على جميع بقاه الارض و فيها استوى الرحمن على عرش
اسم عليا فهيناً لك يا يحيى بما وفيت بعهديك في يوم الذي فيه خلقت السموات
والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نجات الله الى حرم الجمال مقلوباً
ونيز صورت زيارتي از قلم ابهي برای زیارت رمس مطهر آنجناب صدور یافت تا او
وشهداء اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند و اما اصحاب وحید و بایه یزد از آن جمله
آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود
که در حال ربمان جوانی و نیمان ایمانی دست از ولای وی نکشید و اموالش بفلت
رفت و خود بتوعی که در بخش لاحق میآوریم در شیراز بشهادت رسید و برخی چنین
آوردند که جمعی بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام
مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بایه یزد چنانچه در بخش سابق نموده ایم

همراه بوده در وقایع نیریز نیز بنصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسلامی در یزد و اطراف برقرار بوده عده را براه راست آوردند و خاندانی برجای گذاشتند و باین طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از این طایفه در یزد و اطراف می زیستند .

ویکی از اشهر علماء بیان در آن قسمت حاجی ملا باقر اردکانی از ائمه جماعت اردکان بود و بملاقات وحید رسیده فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و کما کان بعامت جماعت و ریاست دینیه در وطنش اشتغال نمود ولی برفرار منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را میگشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا عدتی طویل نگذشت که بنام بابی مشهور گشت در رؤسه و رقبای محل از ارباب محراب و منبر بتعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت یزد بردند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا ناره فتنه و فساد را مشتعل ساختند و حکومت را بمضادت او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته بسر هشت ساله اش مشهور بامیرزاده را بحکمرانی یزد گماشت و میرزا طلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان یزد کشید و رقبه فرصت را از دست نداده صورت استشهاده بر بابتش محشی و مشحون بمهر و شهادت و امضای جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران بکرمان فرستادند لاجرم تعلقه فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را بکرمان طلبید و باقدام معاندین یزد در اردکان آن عالم ذیشان را مفلولاً باکند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گلان حکومتی بردند و حکمران با وی ملافت کرد و حاجی چون عالمی حکیم و نطق و ندیم و حسن الاخلاق و منزّه از زرق وریای اهل نفاق بود بملطف سخن و حکمت و مزاج

و طیبیت دل از حاکم ربود چندانکه ویرا بغایت عزت و جلال در دارالحکومه مقر داده از موقوف ندامت حاصل کرده بتلافی عاقبت باوی منادمت جست و پس از چندی که او مائل عودت بوطن شد مبالغی برای مصارف سفر تقدیم کرده ویرا با تخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان ماند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف بزیارات و استکمالات علمیه و دینیّه در محاضر درس علماء و مجتهدین پرداخت و اجازه اجتهاد گرفته بیزد برگشت و باحشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشاپیش قرائت قرآن کردند پس در اردکان ویزد بمسند قضاء و فتوی بنشست و با ملامت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهم در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفاء همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دلبنگی کامل بعنایات اقدس ابهی یافت و ذکر و ازوی در بخش ششم مینمائیم

و از اصحاب و حید در یزد آقامیرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و آقا محمد صادق نساج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل و مدفن در بخش لاحق میآوریم

دیگر از معارف مؤمنین آقا میرزا سید حسین از علماء و حاجی سید علی مهرجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهرجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سید علی را آوردند و تهدید بقتل و تأکید در سب نمود و او با کمال ایمان و اقتدار جواب داد پس ویرا چندان باچوب زدند که چندبار بیهوش شد و بر تخته درخانه گذاشته بشهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکّه ریسمن فروشی بلز کرد و بعداً هدتی باقلید آباده رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا

متوفی گشت و ما شمه از احوال شهداء مذکور را در بخش لاحق بمحل مناسبه
مینگاریم و تفصیل حالات جمعی را در بخش ششم میآوریم و عمارت مسکونفجناب
وحید در نزد از اماکن شهیره تاریخیه نمودار است و اکنون بنقل همین مقدار از
نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیه کثیره علماء بیان صورت دو
رساله استدلالیه صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین اولیه این امر
نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می نهیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال
صدها نفوس مهمه دوره نقطه الیاب که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها
عناکب نیابن بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهداء و بزرگان
در دست نه بلکه اسماء جم غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار میجوئیم

و در بخش تالی شروع بواقعات سال ۱۲۶۷ ه. ق نموده اوضاع

و احوال دوره دوم این امر را سنوباً بقید

کتابت می آوریم

نقل از رساله از جناب قره العین

که در کربلا سال ۱۴۶۱ هجری قمری در جواب و حل ردود و شکوک
ملاجواد (خوار) قزوینی سابق الذکر و ملا عبدالملی و من ساوقهما نکات
و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل
و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يجعل للمخلوق على معرفة نفسه سبيلاً وعلا
بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً والملوة والسلام على المحجوب
المتلا، الذي خلقه الله لنفسه وطهره عن دلالة غيره وارسله الى غيره وجعله سراجاً
منيراً وعلى ذوى القربى الذين قربهم الله الى نفسه وقرن طاعتهم بطاعته ومصيتهم بمصيته
وعبر عن ولايتهم بلوهيته وجعلهم للمخلوق دالاً ودليلاً وعلى شيعتهم وابوابهم المتمحصين
فى طاعتهم والسارعين الى ولايتهم و المقتفين بآثارهم و الواقفين ببابهم عبداً مكرهون
الذين كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرأ منيراً خصوصاً على المقبل بلكه اليهم
والمقطع عما سواهم و العامل لامرهم سرالاسرار و نور الانوار الذي قد كلن فى محبوبه
الجمال خلف العاف اى قلب القلب مكنوتاً و مخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالته
بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره فلا تيسوا بالاشارة الى فان الكلمة
مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كلن على كلشى شهيداً و شراً بشمن بنسى ونسى
حظه فصار منكراً مسياً و مذنباً غيباً اما بعد جنين گوید ابن امة خلطه جانبیه تراب
اقدام جواری فاطمة صلوات الله عليها غرض از تحرير اين كلمات بحسب اقتضای و جوب
تکليف ابن منعمه در بحر خطیبات آن است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب
رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که
بیاری حق حق را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از
جهت معرفت آیت بدیمه غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوتة امتحان گذاختند برمدان ان
یصیبهم ببعض ذنوبهم انه كان ذوالیأس الشديد زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را

که رب عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حق و سنت غیر متبدله او همان است که
 در نزد ایشان مشهور و هویدا است و بدقت نظر و صفا بقیاحت و شاعت این اعتقاد
 فاسد تکرر بستند که کفریست عظیم هست پروردگار بسته نیست بدیع لامر شیء است و عنده
 مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیاء و
 انبیای او که آیة عظیمه در حقان ایشان نازل خائف و هراسان اند و همیشه کلمه بداء
 را در مقام اقبالت بجهت ایشان می خوانند و آن شنایند و نأت بخلق جدید و در نزد
 تراجمه مشیت و السنة اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الی الخلق الا الف غیر
 معطوفه و الا ان کما کن سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان
 وجه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که ید الله است بسته
 میدانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فی الملک کیف یشاء بما یشاء و هو الله کان علیاً حمیداً
 آه ما هکذا العن بهم بانهم یقبعون احوالهم ولا یدخلون الباب سجداً لیکونوا من
 الفائزین واحسرة ثم واحسرة علیهم بان القوا انفسهم بایدهم الی التهلكة و آوردنا الی
 المهلكة العظیمه العظیمه وهم لا یستشعرون هذه فتنة یضل بها من یشاء و یمدی بها من یشاء
 اله عزیز حکیم هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد
 جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان می نمایم و در مقام
 جواب جنول ربی و قوته بر می آئیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات می باشد که
 بتکریر سخن بلو فراموش مرتعش گردیده از جرئت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه
 می جزمیم الله وصفیم مضمون اول آنکه بمنابر آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدیم
 مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربی هستم و
 لئزوجه اخبارین آمده ام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من
 جواب فرمائید تصدیق عیناً نموده. بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق
 نمایند پس سؤال نمود از دو کتیب اخیرین صلوة جماعت که آیا حکم او جبر است
 و یا اختیار است خبیر الله العظیمی فرمودند اختیار است و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن
 و لا جبر ولا إکراه فی شیء من شیء و ما کانت علیهم الحرجة من قبلنا و ما کانت علیهم الحرجة من قبلنا

و بنای مجادله را از جهل خورد بحق مطلق گذارند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسبت از لسان حقیقت شار اظهار فرمودند و آن بی‌بهره فقیر در مقام انکار بر آمد چونکه موافق آنقاعده مصوره در خیل خود را که میزان قرار داده بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ میبایستی بضرورت منهد و کتب الله و احدیت آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتنان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لایستل عما یفعل مورده اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینة او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاخراج الضالین و التمجیس و الاقتان و تمیز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقیه بمثل آیات آیه سابقیه باشد و بهمین قواعد موافق آید پس ما رجعتنا علیها آیاتنا را چرا یسببیان دلیل خود قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیهه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کنجوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستیقین بچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و غیر ضرات سابقه که از آیه سابقه بتورسیده و تو در کتب خیل خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بآن آلات و صور خیالیه درک آیات بدیهه غیبیه نمائی پس چه میفرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلاب و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و ان ندعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم یظنون الیک و هم لا یسمعون و این را فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لا یزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربک پس بمذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمیفهمیدند حجت نمیدانستند بخدمت رسول الله (ص) شناسنده آیه تمسیح و معجزه کلیم و طلب مینمودند آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما ادری ما یفعل بی و لا یکنم ان انا الا نذیر مبین معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شد فلیؤمن و من شد فلیکفر

ان الله لفتى عن العالمين وميكفتد آمانا به لولا انزل اليه آية كه مراد از اين آية آن
 آية را عيجستند كه موافق قواعد ايشان باشد و بضم شهودى ايشان راست آيد آنگاه
 تصديق نمايند آيا شيخ آية وما كان لرسول ان ياتي بآية الا باذن الله را فراموش نموده
 وآية بسحوالله مايشاء ويثبت وعنده ام الكتاب را نشنيد هملا باشيخ اولا ميبايست بنظر
 اعتبار بنگري كه اين مدعى ادعاى چه مقام مينمايد وشاهد او چيست برائيات حقيقت
 قدعلم اولوالالباب ان الاستدلال على ما هنالك لا يعلم الا بما هيها آيا نه اين است
 كه اين بزرگوار ادعاى مقام عبوديت محضه واطلعت صرفه ميفرمايد، و حجت و بينه
 ايشان ... على الانام تفسير مبارك وصحيفة مكنونه ميباشد ... وما كان لرسول ان
 ياتي بآية الا باذن الله قالوا لولا انزل عليه آية من ربه قل ان الله يضل من يشاء و يهدى
 اليه من ائب خلاصه مفتاح فهميدن حق را حق درانابه قرار فرموده نه يمين و يسار
 درارض عادات دويدن حق را حق تعالى شأنه وجلت عظمته له الشكر والمنة كلشمس
 فى رابعة النهار آشكر فرمود بن لیس كمثل شىء موافق ضرورت مذهب و كتاب وسنت
 ممدقا لما عضا برما واجب است تسليم تسليم تسليم و ردش سبب خلود جحيم آيانديدى
 كه مناحى امام عليه السلام از مافوق عرش الى تحوم ارضين ارضين ندا درداد كه هذا
 يوم جديد واتم على اقتضاه كينوناتكم فى لبس من خلق جديد فهميدن و بمقصد نرسيدن
 از جهت ورود بباب از غير باب است كه آن آية ويرا كه او باذن الله اظهار فرموده و
 بمشرق ومغرب رسانيده نو ازاد اعراض نموده درارض خيالات خود حيران در دوران
 بمنزل قوم موسى ؑ ارنالله جهرة گوین بهر جانب شتابانى آية معرفت دراعلى شعر فؤاد
 ميخواهى بخیالات نفسانيه درك نمائى شفاك الله ان كان فيك آية مستورا و نسبت
 فرمودن سرالاسرار(ص) از باب نسو الله فتسبهم ام تتبثونه بما لا يعلم است امام عليه السلام
 وشيعة خصيص او بتعليم او كل احكام را قادر است كه از يك حرف قرآن استخراج
 نمايد خواندن شيخ جاهل متمم آية را حاكى از فهم قابليت شيخ است واگر نه حجت
 الله كلفى است و سؤال ديگرت آنكه چه نسبت است در بين كلمة بديعه وبابين(ص) ...
 ومضمون ديكر آنكه سؤال نموده بوديد از نسبت بين صفت وموصوف ... شما در مقام

اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استغفال مینمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که نامی بعمل نموده جسم مینمایند و حدیث بشما که کل موصوف انه غیر الصفة را فراموش مینمائید بعد طمن بر صوفیه ملاحظه مینمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بایان آخران صلی الله علیهما می شمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که علین حق و خلق ربه و نسبت است میچانه سحانه ربهما عما یقول المقصرون علواً کبیراً حجة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شملرا بیاطن مطالب ایشان میکشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر میآید و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلت کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین . . . معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهیده استغفر الله الذی لا اله الا هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیان بر آید اگر دریا ها مرکب شود وصف الف غیره ملوکه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از فضل و احسان در مقام بیان باین اقل از ذره او دونه تجلی فرموده در مقام یمقامی خود عرضه میدارم . . . نه آنکه باین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است کلا تم کلا الیوم آن دو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دایره وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهند شناخت و احدی از خلق قدر ایشانرا بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقوال و جشمی بمل و درک نما که این حرارت از صحبت آن دو بزرگوار در اشتغال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت میخواهد مخلد در نیرانت نماید البته با هر کس از راهی که بتواند میآید و سوسه مینماید خلاصه کلام ان الله یندی من یشء الی صراط مستقیم الی قوله . . .

و باره از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ایرادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه منتهج در کتاب خود نمودم بودی لهذا مذکور میشود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حجت پیغمبر فرمودند که تفسیر و تفسیر میکنونه

فمن شاه فلیؤمن ومن شاه فلیکفر عرض نمود که عامه خلق نمیفهمند آیات را از آنجهت
 حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبریٰ که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع حجیت
 آنرا یافته که کل احوال علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از یک حرف سوره
 توحید کل احکام را مستخرج میدانی عرض کرد که قرآن را بامین حجت میدانم زیرا
 که اهلیت طهارت بیان اسرار و احوال علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن
 بفسنه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت
 مذهب است بامشتر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجبین
 بستار داخل دیار آل الله الاظهار گردیده و قائم در خدمت سرالاسرار لسان خود را عطلق
 العنان فرمیدان اظهار اسرار نهانی خود نموده اند بیچاره مسکین تو که سر دین محمد
 صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی چینی که نمیفهمی خودت که چه
 میگوئی . . . و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی
 تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکنندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله
 غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست
 میگوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما
 حاضر است رزق ما قرار ده قل الذین کفروا لولا انزل علیه آیه در جواب میفرمودند
 ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان یأتوا بسوره من مثله
 ای معشر جاهل پروردگار اجل شانا و ارفع قدرا از آن است که حجتی بجانب خلق
 خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه وینه او را ناقص عطا فرماید
 وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجن والانس ان یأتوا بمثله میباشد لکن
 ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله
 است و علم الله ناقص است حال سوال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنی دلیل اثبات
 حجیت نمیبود چرا در چینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال
 ایشان باشند آیه و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله لکل اجل کتاب ما ادری
 ما یضل بی لولا انکم فلا تظهر من الغیب را جواب میشنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشانرا خیرات
گذارد. بیان فرماید تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علواً کبیراً بلکه مقصر قوم خود
بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خویشرا معصوب نموده واقف
بباب از باب داخل نمیشدند ذلك الكتاب لاریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب
ای ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ما کن عندهم مشهوداً بلکه همانکه دیدند مثل ندارد
برایشان لازم بود که ایمان آورند آه ثم آه که این آیه مبارکه حجت را بر خاص و عام
تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر میآمدند فلن استطعت ان یتخی ثقافی الارض
اوسلماً فی السماء فتأثیهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکرین من الجاهلین فانما
جاءوک یجادونک فکانما یساقون الی الموت و هم ینظرون نظر بنمایند بآیات قرآنیه
خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینین بر میدارید پس چرا ایشانرا طعن و مذمت
مینمایید این بزرگوار سر دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته است محض
نماید خلق را که آیا حقیقه ایمان بر رسول الله آورده اند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه
میشدند . . . و جناب شیخ سلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که
فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه میرسد آن شخص خاص عرض
کرد یا بن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که
بر رسول الله نازل میشد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش
که و اوحینا الی ام موسی و اوحی ربک الی النحل و قائم افضل از مادر موسی و نحل است
در نزد پروردگار . . . یا قرۃ العین فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الالباب قل
ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر فوربکم ان حجة الله
لحق و هو اعظم الایات من عند الله بالحق علی عبده و ان حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین
قد کان علی الحق بالحق الوفی بلیغا و ما کان الله لیظلم الناس بآیه ناقصة لا یندر کونها و
لا یتعلقونها بل کان الناس انفسهم یظلمون ای هستن بلاه غرور باید از باب این دیار که
فواد است بدلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء المؤمنین بالامراض
و الامراض یا اهل الارض اتقوا الله فی ذلك الورقة المنبثه من الشجرة الالهیة هنا فانه

بالحق لحق كما هو الله واوليائه على الحق احق وان يروا كل آية لا يؤمنوا حتى اذا جاءوك
ببعض آياتك ابن مقام مجاهد است نه مجادله و مقام ايمان بنيب است نه مشامده انك لا تهدي
من احببت موردش اينجا است وان الله يهدي من يشاء فلا يظهر من الغيب احدا وهو يهدي
اليه من اناب دراين مقامات وارد گردیده اي بيجاره ها شماها ادعای معرفت مينمايد و
خودرا از اهل لسان بلبلان ميشماريد اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است
بافتضاه قبول ايشان هل من خلق غير الله يعنى چه لاجبر ولا تفويض بل امر بين الامرين
مفادش كجا خلاصه طول كلام مورد فهم شما نميشود ان الله يهدي من يشاء ويضل من
يشاء وقرآن حجتي است كامل و آية است بالغ شامل در مقام حجيت احتياج بمبين
ندارد زيرا كه ليس كمثله شيء ميباشد وحاكي از مقام متكلم او اما بعد از اينكه مكلف
مجاهد نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانيه پوشانيد و خودرا عدد دليل و مولاي
جليل را متصرف ديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع درآمده و جمال حجيت قرآن
را بانه ليس كمثله شيء است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود كه مستمد از ربه الارباب
است بي پرده ديد و اقرار بر رسول و آورنده او نمود آنوقت براو واجب است كه نفس را
در مقام بيان عبارات و تبين اشاراتش مطلق العنان نمايد و قدم جرئت در فهم
آيات و اسرار حق بر ندارد و بدانند كه او را حامل و ميني كه محيط بكل احكام او باشد
در هر عصرى لازم ليعلم كل اناس مشربهم اي جاهل مقام حسبنا كتاب الله اين مقام نيست و
قابل اين قول باطل و عاطل اظهار كفر و بغض خودرا در اين مقام ننمود بلكه ابو جهل و ساير
مشركين ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالاسريه خذلهم الله آن بود كه موارد كلام
را نفهميده خلط مبحثين مينمايند چه شد شما را كه مقام حجيت و آيتيت قرآن را با آنكه
او را ميني و حافظى لازم است امتياز نميدهيد اين مقام فأتوا بسورة من مثله او اشاره
من علم من قبله ميباشد آن مقام لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم انما انت منذر
و لكل قوم هاد است خلاصه طول كلام منمر نمرى نيست ان الله يهدي من يشاء الى صراط
مستقيم . . . و از كلمات مسطرات حزن و كدورت اعتبارت آنكه بعد از سؤال و جواب
يا رب الارباب مظهر لطف و احسان ملك و هاب در مقام آنكه ترا از ظلمات خيالات و

بیرت به خدا و بر او زده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت
تبار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را
فهمیده و حق میدانم و بعضی را نمیفهمم اینکلام شما و انکارت از بابت افتؤمنون بیغض
الکتاب و تکفرون بیغض میباشد باید آنچه را فهمیده محکم قرار دهی و اقرار نمائی
و آنچه بر تو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگر
آنکه میشود که حق سبحانه و حق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را بیلعم
بن باعور عطا فرمود که با عیسی در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز
گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید جواب خود را خود گفته
که بیلعم با عیسی در افتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم
ربک مگر در غیر این مقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر
ظاهر و عاری از شوائب غیریت میخواهد و نصب او برخداوند است تا کسی را بر پروردگار
حجت نباشد تعالی الله عن ذلك که حق را در غیر محل قرار دهد علواً کبیراً بلکه حق را
بمحلش قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا
تمنی القی الشیطان فی امنية صورتی از آن حق بی معنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس
میکردند و اما الذین فی قلوبهم زینغ فیتقونه فیمنح الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته
بیلعم بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که
مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش
عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت
بیلعم بود و تابع شیطان خلاصه اینکلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان
ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سوال
مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود
وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال میباشد که نضج مواد داده و بر ازلت های بسیار و زحمتهای
بیشمار اولیا و صالحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدالات محکم نمودند همه
و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف ببلب و لاند جناب گردیدند حال پروردگار

آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید
سبحانه سبحانه قائلت اليهود یدان الله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من
اختها و انه کلمه بدیمه لبس کمثله شیء چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در او آخر میفرمودند
که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما
را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از
آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد با سیدی
حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه اینکلام و اعلى السعیری
آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که برسیدند بلب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی
که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت
صغری بودند استدرک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر
سوال نمودند فرمود و الله نمیرسد بمعرفت او کسی که بقدر نوره از حب دنیا
در قلبش باشد من طلبه و جده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بآنواع
و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب
فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل
از تفسیر مبارک مرحیابک بسیار خوب اولاً تو میبایست معنی مثلیت را بفهمی آنوقت
در مقام اظهار خدائی بر آئی معنی مثلیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشت گانه
میباشد که صورتی از آن بر داشته در مقام نقش و ارتسام بر آئی بلکه مثلیت وقتی درست
آید که در جمیع عوالم بآنطور و آنصنع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری
که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت
السموات و الارض بوجودک و انت سر المستر فی قلب النبی و السطر المظهر فی صدر الولی
الالهی و ان من توقف فی امرک اقل من لمحة العین حبسه الله علی الصراط سجمه و
خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیلورده اگر داری ثابت بفرما لله
الله آه آه آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی و الله
الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرمت را در این میدان بچل تو مطلق العنان

نموده ای والله که نمود آه ثم آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق
 نشستی و باب فیوضات نامتناهیہ را بر روی خود بستی والله الذی لا اله الا هو که خانه
 خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب
 از لمح العین از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هکذا الظن بک والله الذی لا اله الا هو که
 ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان این مقام عظیم را با آیه واحده از تفسیر
 مبارک مستغنی از جمیع استدلالات است خودت مطلع می باشی که در اول ظهور امر این
 بزرگوار بنده در قزوین بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر
 مبارک و صحیفه مکتونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که بنظر خلی از اغییر بحول
 وقوة پروردگار نگرستم که این امر عظیم البته مظهر و محلی می خواهد بعد از آنکه
 پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قرینه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب
 خود کشیده و از سماه علو و رفعت رزق ایشان را برانیده پس بدلیل حکمت بر او جل
 شانہ واجب است که ایشانرا بنخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان
 را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً
 کور در ترقی است و ماکان لفیضه تعظیلاً الحمد لله و المنه و الشکر که امر الان کماکان
 است که حجة الله اعظم که وصفی از شینیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از
 غیریت در مقام شناسایش معلوم نه . . . ای آنکه چشم حق بینیت را بعبار خود بینی
 چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار بر آمدی و
 هیچ متألم و متأثر اصلاً ابدأ نگر دیدی واحرة عليك ثم واحرة که استحوذ عليك
 الشیطان فانساك ذکر الله در باب نفس خود را که والله المظیم القادر القاهر که اهلك هالکین
 و اخر خاسرین الانرا گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس کیست و در
 محضر رب الارباب بانکار عنزت چیست اللهم الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سبیش
 آنکه مافوق رتبه عبیدن تو که باین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود میفرماید
 مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتو رسیده که فوق مرتبه
 ایشان رتبه نیست و ایشان مستقلاند و حکم ایشانرا تفسیر و تبدیلی نیست مگر آیه

ولو شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک و نأت بخلق جدید را تشنیدی و منتهب یهود را
 فهمیدی اگر بگویی که بدلیل حکمت میخواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم
 بیان فرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل
 حکمت شما را دلالت نعایم البته او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف فرموده شما را
 الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یکلف الله نفساً الا ما لیها میفرماید
 رب قادر قاهر و استبدلت الذی هو خیر بالذی هو ادنی و قلت مقالة قوم موسی لن نصبر
 علی آیه واحدة ادع لنا ربک ینخرج من ارض عاداتنا بدعوات انياتنا حقیقة القتل و من
 الخیالات الباردة السیالة و حقیقة القوم من الاوهام التي زرغنا فی ارض عاداتنا الکاسدة
 الباطلة و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم میباشد ای مسکین به مان نظری که
 بتفسیر نگریسته قرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر
 کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامربوط بهم میباشد آخر قوم بهمین نظر سرکار
 نگریستند که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمال و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت
 از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریسته و گرنه کلام امام در نهایت ربط و نظام است
 همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده
 بودند چونکه قرآن بایضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الا رجل مقتر را بلند
 مینمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیا که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود
 برایشان میخوانند صدای آن هذا الا اسطیر الاولین بر گوش خلائق میرسانیدند و از
 آنجمله است کلام عثمان علیه اللمة والنیران ان فی القرآن لحفا صحفته السنة العرب
 وهو قوله ان هذان لسحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجّت از نقطه دائره
 ایجاد (ص) خواسته بودی عطا فرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه
 مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نموی والله که بارتکاب
 خیال یکی ازین معاصی جلیاء عظیمه اگر دابه بر روی زمین نیماند سزاوار بود والله
 سزاوار بود والله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب والشهود انه لعلی خلق عظیم
 سلم الله علیه و روحی له الفداء ان الله لا یظلم الناس شیئاً ولكن الناس انفسهم یظلمون

وسکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک
تذکر او بخشی آن خیل است که شیطان در عالم شیطنت در ذمت جولان میدهد و
آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب معین در نزد اهل یقین نقص نیست بمحو الله
میشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و اینها متشابهات است نباید متشبهت گردید چنانچه
گردیدی و خاک تیره و منلت بر سر عالم ریختی اوصاف بنده که آیا صاحب عقل و شعور
چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهمل و
متشابه میگذارد و بمحو اثبات خطوط متشبهت میگردد در مقامی که باران بداء از سحاب
امضا باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لمح عین
در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان
نمود و ما کانت یده مغلوله و لا لقیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت
صحیفة مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد
چنان است که احدی از پیشینیان این حجت ها را نگرفتند که شما گرفتید هو الذی
ارسل الیکم رسولا ليعلمکم الکتاب والحکمة فاطیموه حتی تکونوا من المفلحین ای
بندگان خدا اليوم حجت الی تفسیر عظیم و صحیفة مکنونه میباشد پروردگار اجل
از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد انبیرا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع
وادعوه خوفا و طمعا حتی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید و اینکه شخص قواعد سوریه
بمعنی چندی را معنی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریه مستعجه که مفتاح کنوز غیبیه و
سبب فیض الهیه میباشد تکاهل و رزد این از مصادد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه
سالکان و حقیقت منهب صوفیه ملاحظه است ام من هو قانت آند اللیل یحذر الاخرة
و یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنوبس با
لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه
میشود عبد ذلیل نخطب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از
آنکه باغشایه غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محجوب در نهایت
عجبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی بر آمده و تمام عالم را بخروشی آورده و مادر

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان کان هنا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او امتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تأویل آیه شریفه لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو یؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترک علی ظہرها من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی مافوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبتان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه باشما بود چه اساس بای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عملها در نقطه امکان تنها مستحق وجه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله بر آید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال ردیه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعالی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخیل خود نشستید والله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربه تکلیف در گردنت بیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دست و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کلاوت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شقاقتن بسوی او پیاد دست ظاهر به نیست و حجیت آیات حجت الله در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بیحال

و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حق نما تا برای العین بینی که قدم قدم
پیشینان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه
میخواهد و گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً
و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب
بشوی چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه میفرماید اللهم و اتباع الرسل
و مصدقوهم من اهل الغیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتباه الى المرسلین
بحقائق الایمان فی کل دهر و زمان ابتقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان
است نه بدین ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق و الله المطلق که در نهایت
ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده
شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور مزید قنرة الله العلی الغفور که حاکی
از مقامات اربعه آن سر مستور بود الویل تم الویل تم الویل لك که چنین امر را تنك
گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخلد گردیدی و فتنای رحمت بی انتهای حق را بر عالمین
تنك کردی چه نویسم که نوشتیم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی
که چشم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نمود؛ میافتد و نظر به مخاطب و مخاطب
میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شمارا که چنان یکدفعه
ربقه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق
تأویل آیه شریفه ان الانسان اکثر شیء جدلاً گردید و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات
کلمات سرالاسرار صلی الله علیه فی آناه اللیل و اطراف النهار حال استغفار مینمایم زیرا که
کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه
از طمع رشع بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمیشود سبحانه
سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعین تسبیحاً علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب
علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده
بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در نردک آنها بجز آنها کسی حرکت نیست
میخواستم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

اگر بر این مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط
 و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و
 بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و راه و حیران در ارض بشیمانی دیدن
 و بکوی محبوب رسیدن بجا و شمعاً عطا فرماید که امر عظیم و خطب جمیم است الویل
 ثم الویل یاریه ادر کتا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جذب الجناب و باب
 الالباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر المصباح النور فی اللیل
 الدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المطهر عن کل شیء و المصلی بقبلتین جناب
 مولانا علاء الدین سلمه الله و عاقه و جعلنی من کل مکروه فداء مطور نسوده بودی اشهد
 الله و اولیائه بانى مؤمن به و بما انزل فی حقه و انه وجه معرفة المعبود و سلم للمعبود و
 اول مؤمن فی ذرا الایجاد و ثانی مظهر فی لوح القواد و حقه عظیم و شهادت میدهم
 و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و باری السموات و داحی الدحوات را که او مؤید
 بروح میباشد من عند الله و نطق نمینماید الا باذن الله و اورا بمفترض الطاعة میدانم و
 منصوص از قبل ولی متصرف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافش آتش سرکش
 جمیم را بر خود خروشان می بینم نمود بالله و تسجیر به من الالحاد فی عظمته و الشک
 فی سلطنته اولاً بجهت آنکه الیه یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمه مما یشاء لا یسئل عما
 یفعل و هم یسألون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الاشدیه و
 الالباب جناب سید اکبر و النور الانور روحی فداء جهان را از غیاب نفس شریف تیره و
 در حجاب نمودند و سحاب ظلمات آیات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید
 و سرکار شماها و ما در برده های غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم
 بمثل حیوانات محظوظ و تلج القواد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از
 حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفروح فرموده من طلبه
 و حده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداء فرموده بودند و این بزرگوار بلبالباب
 (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت
 فرموده بودند که من شاهان این خیر و وحشت اثر را شنیده احوالش زبوش و مزاج

شریفش دگرگونت و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی
 بجنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت بباله المقدم در کل عروق و اعصابش
 ساری و جاری گردید تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشاید بانواع ریاضات و گریه و
 مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه
 عالم السرائر و مجیب الدعوات نداه باسوز و گدازش را شنید. و لسان حال و مقالش را موافق
 و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده از راه بساحت قرب خود کشاید
 و پرده از جمال باکمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت
 میدهم که آنجناب طالب بود حقیقةً و صدقاً حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر
 کسی که او را خالق فرموده و باب باب قیوضات نامتناهی خود قرار داده همین آیه بجهت
 اولی الالباب در وصف او نقل حجاب مرتفع مینماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید
 یا ایها الباب خذ هنا و املاً نفسك من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديدة
 المحماة بالنار القديمة صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت میدهم در حق سابقین که
 ایشان مقرب عندالله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه
 ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور النور علی الظور و عالم را روشن نمودند و
 ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و جمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور
 آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت اینان آیا چه بلاها در ظهور حق
 بجان نخریدند و چه مصیبت ها که ندیدند در حالتیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول
 باغیار بودیم اصلاً ابدأ بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب
 باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق
 در طاق نسیان گذارده بودیم و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله یمدی من اناب الی الله
 الا ان یجری الاشیاء الا باسبابها یا من باب مفتوح للراغبین و نیله مباح للسائلین یا من
 اذا سئله عبد اعطاه و إذا امل ما عنده بلقه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و
 مرغوب بدون راعب در جلوه نمیآید و پرده از جمال نمیکند چنین بوده سنت الهی و ما
 را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه

میگفتی که امر الهی عظیم است دیدنی بفتنه بیکی وحی نازل فرمود که نوعی بن مریم
 هستی مفری بجز تسلیم نیست . . . والحاصل حال کلام خودت بنخودت حجت گردیده
 وشهادت میدهم که مودت ومحبت واطاعت سابقین بر لاحقین لازم وواجب است بتأویل
 قوله تعالى قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى و مراد قرب باطنی است نه
 صوری وایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق بجهت اینکه ترانی شخص بقواد
 است وتحقق وظهور بقواد منوط بتمدیق این مقام پس آنهایش از خلق ومع الخلق هستند . . .

والحمد لله الذی الهمنى حکمه و لم يجعلنى من الخاسرين والساوة والسلام

على محمد وآله الطاهرين و شيعتهم الانجيين و اسئله ان يثبتنا

بالقول الثابت مع اهل اليقين وجعلنا لبطشه من المتقنين

ولذولة اوليائه من المترقين و اسئله بحق نفسه

القوى الميين ان يحفظنا من شر الشياطين

لعنة الله عليهم اجمعين ابدا لا بدين

و دهر الداهرين

رسالة ديگر

کے لیز در کربلا سال ۱۳۶۴ هـ . قی در جراب و حل ردود و شکوک
حاجی محمد کریم خان کرمانی و اثبات حجت حضرت باب نوشتہ شد

بسم الله الرحمن الرحيم و هو العلي العظيم الحمد لله الذي شهد لنفسه ان لا اله الا هو وتنزه عن مجاسة عباده بقدمه ان لا اله الا هو و تعزز عن حقارة آثره بوصفه ولمس ان لا اله الا هو و تكبر عن مماثلة امثاله بآيونه ذاته و لبيته ان لا اله الا هو ظاهراً بجلال كينونته وغائباً بلطيف اينونته منجلباً بكمال كيقوفيته و باطناً بسرينونته انشاء المخترعات لامن مثال قبلها و اوجد المبتدعات لامن مادة فوقها و احدث الموجودات من غير شيء امدتها و اقضى المصنوعات من دون خلق اعدتها (الى قوله)
اما بعد فيقول الساكن في الظل الظليل و الفانز من غمر ربه المقييل الشارب من رشحات السيد النيل باب الله المقدم القليل بن الكربلائي تراب اقدام المؤمنين السابقين و التابعين اللاحقين من المجيبين لدعوة الداعي الفصبح والمبين لنداء المنادي من حول الضريح اني قد كنت بعد وفات السيد القمام و غيبة ظاهرية الامام سيد الشيعه و احدى السبعة من اصحاب الكهف و الرقيم في باطن الباطن او تاويل تاويل كهف الانام و ابي الايتام ابنام آل محمد (ص) المأمون من الزوال و المؤمن من النبل القرية الظاهرة للسير الى القرى المباركة في التأويل و الباطن و القرية المباركة في ابدان البواطن المنزهة عن مقارنة ابنه الجنس و المقدس عن تشاكل افراد الانس مولانا و سولي الافاخر و الاعاظم و لاشرف الاديان خير ناظم السيد كاظم الرشتي انار الله برهانه و اعلى مقامه على الارض المقدسة ذات ائمة الحمراء و مدفن سيد الشهداء صلى الله عليه ملادم جده اشرف الانبياء و ابيه زين الاصفيه ما ادرى الى اين الى الجبرية ام الى القدرية او بالاسرية المفوضة الدهرية الى ان مضت من الزمان برهة و من الدهر هنيئة بقدر اربعة اشهر و ايام قليلة نادى مناد من السماء على اسم قائم من بياض الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب و مهوى الاقنعة و الالباب موطن فاتح الابواب و هـ سقط رأس اشرف الاصحاب سامان المحمدي صلى الله عليه و كفى

لهذه للأرض الطيبة فخرأ قول رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الحق في التراب لنا ولله
 أيدي وجل من الفارس قلته بالمعنى وقول الامام عليه السلام في ولادة جده (ص) ككشف
 النحلة من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأته قصور الشام وبيض الفارس التبع وجاه
 بكتف جديد وقلب كأنه زبر حديد وصحيفة مكتونة ورسائل مشهونة من ام البطالب
 واجمل المآرب طسعت اذن ولا رأته عين وظالمت منها اوراقاً وتصفت ارقاماً طرلي
 وتضير قلبي من بيان تلك المعاملات العالية والمراتب الساعية ظهر عندي ظهوراً كأنه اناني
 بكل معجزة من معجز الانبياء فالتزمت بالقبول والاذعان والاقرار بما جاء به من عند مولاه
 صاحب الزمان عليه سلام الله الملك الديان وشرعت اروج امره ونبيه واظهر في الناس
 اسمه ووصفه ولكن لانعلم الشخص على التبيين الا بالحدس والتخمين حتى اخذوا رسوله
 العالم العلي صاحب النور للبي وانكر بعض العلماء وتردد بعض سيما بعد نزول امر البداه
 من بقية الخلفه ووقوع المصيبة العظمى والبلى الكبرى مصيبة ما صدرت من احد كما ولا
 وقع في الاسلام بمثلا على النجباء الازكياء والصلحاء الاتقياء علامه محمد صادق الخراساني و
 اصحابه فسابقى من المقربين التابعين الا شردمة قليلة واستخاس بعدودة اقل من كبريت
 الاحمر والاكسير الاعظم فاذن حصل في القلب فتور وللنفس قصر ادور اسئل من العلماء
 والطالين وما اسمع منهم الا الطرد والسمع وذكر بعض شيء لا يحسن للعاقل ان يتقوه به
 وقررة اراجع كتبه وخطوطه وبياناته بشوقني اليه مع انه مقرر درساً يمكن الاتيان بمثل
 مصدره بهذا المقدار من التحصيل لكن اقوى شبهتي من توقف العنقه بل امراضهم من
 هذا الامر العظيم والخطب الجسيم والاعصار المثل الى عنان السماء والفتنة التي حاسمت
 بمثلها بعد خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله الاصفياء الي ان لاقيت كتاباً ظاهرها منظومة و
 باطنها عشوره صورتها معجبة وداخلها منتنة كسراب بقيمة يحسبها الظمان ماء حتى اذا
 جاء به لم يجد شيئاً كعجل السامري اخذ من حلي القوم عبارات مسروقة وبيانات واهية
 صنفا العلم الكرماني والتارك لرئاسة الغاني حاجي محمد كريم خان ابن ابراهيم خان ساحة
 الامير متوراة ملكة الكسروية بتر الله اديارهم واذهب آفلاهم وقفه سار قلبي كالمه الجرد على
 الامانة في شدة الهجر ورمضاء المرور اطمانت اطمينان القلب في صدره والظير في

وكره لما فيها من الاباطيل المبعولة والدلائل المفتولة أهون من بيت العنكبوت وان او هن
اليوت لبيت العنكبوت سيما من اقترائه على السيد المظلوم والطاهر المعصوم قد كان عندي
متيقنا خلافه بل خلاف مذهب السيدالباب الذي ملأ كتيبه و رسائله منه وليس ادعائه الا
ما كتب وزير فعلمت ان فهمي ماخان بي وما اخطأت في جهادي وان الناس اغلبيهم طالبوا
الرياسة والماشين من غير نور الهداية من اهل بيت النبوة والولاية فحتمت على نفسي ان
اذكر بعض ماصدر من قلم بيانه ليت لم يجبر قلمه ولم ينطق لسانه قلت في كثيره طول
بلاطائل واين فساد مقال بمحكمت من القرآن والاحاديث وقطعيات من بيانات الشيخ
والسيدالبابين(ص) و ضروريات مذهبهما التي هي اس المقاصد واصل المطالب ليكون لطلب
الحق انتباه من مكافئه وادكار من مغايله وشأنى في هذا الامر مثل شأن السيدالباب(ص)
واتلى الله مقامه حيث قل نحن ما نتكلم الا بلفظ الحديث او معنى الحديث و شرطى على
ان لا اقول الا ما ذكر مع كلمات الشيخ والسيد البابين رحمهما الله بلفاظها و عباراتها و
معانيها وافوض امرى الى الله وهو حسبي ونعم الوكيل قل الاخوان بعد خطبته و اظهار نكته
يقول العبد الاثيم والقانى الرميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه في اول كلامه
حيث وصف نفسه بالرميم الذى هو الميت المشرف على الانعام والاضمحلال بعد الاثيم
الهاماً من الله العلى العظيم لان الاسماء تنزل من السماء على ما نص عليه الاوصياء من خاتم
الانبياء اما الاثيم فهو البالغ فى الانم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيئة واحاطت
به خطيئة ولذا ملوصف سبحانه بهذا الوصف الا الذى غلبت قطرة سوداء على نقطة بيضاء
وانقلب عقله بالشيطنة والنكراء وتحمل لجميع ظهورات الشكر والفحشاء مثل الفرعون
وامثاله قل سبحانه ولا تطع كل حلاف مهين همار مشاء بنعيم مناع للخير معتد ائيم
عقل بعد ذلك زيم ان كان ذاملاً وبنين انظر ايها العاقل فى معانى تلك الكلمات المباركات
ومطابقتها للمقصود وقل الذين يكذبون بيوم الدين ومايكذب بها الا كل معتد ائيم و قل
تعالى كل كفار ائيم وقل سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلى فى البطون
كغلى الحميم خذوه فلفظوه الى سواء البصية ثم صبوا فوقه راسه من عذاب الحميم ذق
انك انت العزيز الكريم الطعام فى التأويل هو العلم كما قل عليه السلام فلينظر الانسان الى

طعمه انى الى علمه عن يأخذ فان شجرة الزقوم التى تخرج فى اصل الجحيم طعمها كانه
 رؤس الشياطين طعام للاليم و النعان العزيز الكريم انظر فى صراحة الاية الشريفة سيما
 على تفسير ظاهر الظاهر فى الكريم فلنسه الاشياء الى ذلك الطعام الاخرى الباطنى فى الدنيا
 هو الفيلان والدخان المخترع لكل نفس تنوى و الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل
 بخلافه وهناك بوقته فيا ايها العاقل المنصف مع قطع النظر عن الاحاديث المكرره و هى
 اثنى عشر تدبر فى هذه الاية الشريفة بصراحتها فى المطلوب اليس شجرته مرأ زقوماً اما
 يغلى فى بطنه اليس طعمه وهو رأسه كراس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه
 كل من يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاداً لا يجوز تبقية المرتكب لهذا القبح
 الكبير فى كل يوم و ليلة مرات عديدة و كرات متعددة والاصفاء اليه والاخذ منه مع ادعائه
 مقام الاعناء والاوليه هذا وصفه بالاليم فهذا المعنى الرميم ليس المراد منه ما يفهمه
 العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من يحيى العظام و هى رميم و ليس ايضاً مراده مراعات
 السجع والوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف الظاهر
 فلمقصود من هذا الوصف اما الجهل اوسلب الايمان والكفر كما فى القرآن والاحاديث
 وكلمات العارفين كموله تعالى ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة اى ليجعل
 الجاهل عن بصيرة و ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله ليند المؤمنين على ما انتم بليه حتى يميز
 الخيت من الطيب اقمى كان ميتاً اى جاهلاً وجعلنا له نوراً اى علماً يعشى بين الناس كمن
 مثله فى الظلمات من الجهالات ليس بخارج منها ولا اظن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً
 الموت له اطلاق على الظاهر موت هو الخير والنور وهو ملاقات الرب سبحانه و اندك
 جبل الانية وقطع العلائق و كشف الحقايق فالحياة المقابل لهذا المعنى هو الادبار والبعد
 من الجبار والتعجب عن تجلياته والاشارة الى هذا المعنى من الموت فى قوله تعالى غير مرة
 فتمنوا الموت ان كنتم سادقين وبهذا المعنى من الحياة فى التأويل ولتجدنهم احرم الناس
 على حياة ولنا اى سبحانه بالتكثير وموت هو الظلمة والاعراض عن المبدء الحق كما اشرفنا
 اليه و الجهل و الانكار وكل ما يحصل من الادبار فالريم لا يطلق الا فى هذا المعنى
 من الموت ولنا قلوب الانسان مبدء الانكار من يحيى العظام و هى رميم فانا اغويتهم واتبعونى

وأسموا ذكر الله قل سبحانه قل يحييها الذي أنشأها أول مرة إذا شاء إن الله قادر على كل شيء كما فيما بعد هذه الآية أوليس الذي خلق السموات والأرض بقادر أن يخلق مثلهم وإنما قلت على الظاهر لأن الموت له اطلاقات آخر ليس هنا محل استيفائه لكن يجمعها هذان الصمتان اللذان ذكرتهما وهما الأدب والاقبال مثل الليل فإنه مرة يطلق ويراد به الفناء المحض وانطفاء الحواس والخروج عن العمران حتى من قرية عبادان محوالموهوم وكشف المعلوم والعمل المطلق والهواء المنبسط ومرة يراد به الأدب والأعراض غلبة الآية واستيلاء الماهية على المعنى الأول قوله تعالى أنا أنزلناه في ليلة القدر وإنما خير من الغشور من المراتب وقوله تعالى فسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم أحد بالمشارك الغيبة والشهودية أسرى بعينه ليلا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى وعلى المعنى الثاني قوله تعالى والليل إذا يغشى أنامهم امرنا ليلاً سبع ليال وثمانية أيام سيروا فيها ليالي و أيام آمنين وهكذا هذه الآيات تعرف كل في المعنى الآخر لكن المقصود الإشارة إلى نوع المسئلة ليأخذ أهل الحكمة نصيبه ولا يشتبه عليه موارد الاستعمال فالريم لا يستعمل إلا في هذا المعنى الأخير كما قال تعالى في مقام اظهار النكاح والبطش وبنى عباد أدارسلنا عليهم الريح العظيم مانذر من شيء أنت عليه الاجفائه كالريم فإنه سبحانه أجرى على لسان العنان لما قلنا ان الاسماء تنزل والاسم صفة الشيء ربما يقال لا بأس في استعمال هذه وأمثالها في مقام الانكسار والانفعال من المبالغة في أتم منكر بقرينة قوله أقيم والامر فيه سهل قلنا الخان ان الباعث على تحرير هذه الرقوم المسطرات إلى قوله ورفع عائلة قوم من المبتدعين الذين ظهروا في إحدى وستين من الثالثة عشر من المائتين من هجرة خاتم النبيين الخ أقول اعلم ان السيد الباب صلى الله عليه اما ان نشيد اركان الايمان وأنها بواضحات البيان بحيث ما بقى لاحد عنز من العوام والخواص وسائر افراد الانسان (إلى قوله) فقد وصف السيد الباب صلى الله عليه على ما لقي عليه من امامه لا يسبق له القول وهو بامر يحصل هنا الرسل باوصاف المؤمن الذي ذكرها الامام علي بن ابي طالب عليه السلام له في قوله تعالى وجمعها بكلمات مختصرة يفهما كل احد من العوام والخواص قال (ص ٤٤) صفات الباب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب وسلالة الانجلب حتى لا يقول احد لو لم يكن نحل هذا النسب

لكن احسن وأولى وان لا يكون في اعضائه زيادة لان الزيادة نقص ولا نقصاً نقل المعنى ولا
 العرج والاشل ولا الكوسج وغيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنية لانها من دنائة
 الفطرة وتغيير الخلقة وان لا يكون قصيراً ولا طويلاً مفزولاً ولا قبيح المنظر ولا يعترف
 بسنور المنصية من الصغيرة والكبيرة وان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً
 ولا يتكلم بمسئلة الا دله دليل من الافاق والانفس والكتب والسنة والعقل السليم وان
 يكون عكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة وعمدوحاً في الاخير مثل البحرين
 وحجر الاحساء قل العمار لو ضربونا حتى يردونا الى سعفات الحجر لعلمنا انا على الحق
 وهم على البطل وان يكون هوائه معتدلاً ينشئ في ارضه عقل وامر ولا يكون مائه قلبلاً
 ولا كثيراً لو كان مائه فتاة كان احسن هذا جمال ما اوردت والتفصيل يدالب من الطلاب
 حيث استوفوها في تهريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولى المولى جناب الملا على
 التبريزي واشترط ان لا يكون اولهم سيداً ولا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام
 عليه السلام وهكذا كان شأنه في بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص والعوام
 في مدة عشرين سنة بل يزيد لكن بعدم التصريح بالاسم والشخص بل بالاشارة والتلويح
 سيما في شهر الصيام شهر رمضان المبارك الى السنة الثامنة من الخمسين بعد المائتين والالف
 من الهجرة المتقدمة على مهاجرها آلاف الثناء والتحية قدصرح بالاسم وكشف عن الرسم
 وعين الشخص بعد تزويه عن العيب والنقص بان اسمه اسم السلوى قال رسول الله (ص)
 اسمي في السماء احمد وفي الارض محمد وختم ذلك الشهر بوصف كمالاته وذكر حسن
 سماته وصفاته صلى الله عليهما وبعد هذا بقليل وقع وقعة الكربلا وصدر من اهل الخلاف
 ما صدر على المنتسبين بالشيعة وهناك الحرمة للاكل وشيعتهم عليهم السلام حتى حضر موسم
 الصيام وشهر الله الحرام التمسوا من جناب النبي صلى الله عليه ان يذكرهم عن صفات
 بالشيعة والركن الرابع قل صلى الله عليه وروحي فضله انا في العام الاول ذكرت وعيت و
 وايمتت هويت حصار لاصحابنا انتعاش ولا لمخالفينا تصديق واقبل حتى وقع عليهم من السيف
 من وقع وصدرت عليهم تلك الشدة المهولة والمصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فلا تترك
 واكثر ذكركم لاني يا ترى منكم اشخاصاً متأهلين لذلك ولا مستعدين لما هنالك فلتترك

اولى و تغير الاسلوب اخرى وسافر بمثل شهر المبارك الى زيارة مواليه وائمة سادات
 الامة ومصاييح الظلمة وكان عنده من اصحابه من الركبان ملاحسن گوهر وميرزا محيط
 الكرمانى وسيدعلى كرماني وسيدجفر كرماني ووليدان حاجي ملا عبدالوهاب القزويني
 وسيدحسين يزدي وحاجي سعيد هندي وغيرهم ومن الرجال العالم العامل والتقيد العادل
 العارف الهروي جناب ملا محمدتقي نزل ارض اصفهان و جنب العالم الوفي الملا على
 البسطامي وملا عبدالجليل و آخوند ملا محمدعلى مازندراني و ملاعلى بيارجمندي و
 ملاعلى بجنوردي وغيرهم من المؤمنين الصالحين والتابعين المخلصين وكان يظهر منه
 صلى الله عليه في كل منزل من المنازل ما ينبت عن غيبته وارتعاله سيما من نجوعه على صلحي
 اتباعه واتباله بالخصوص نقل الرويا من صاحب الغم والراعي حيث صدقه وقل امالرضون
 ان اموت ويظهر امر امامكم والطيف الذي نقل السيد البلب(ص) بان واحداً من الذين
 اعتمد عليه رأى في الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم آخره
 بلول جمادى الاولى وكان يقول لملاحسن والمحيط لا تختلفوا بعدي ولا تفرقوا اني ما
 حملتكم في هذا السفر الا لهذا وسأل واحد منه من لنا بعدك ياسيدي قال يا مولاي هذه
 الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم عن المسائل اذا اجاب احد بليراهيم والادلة و
 وجدت الصفات المذكورة فتمسكوا به وقال ذات يوم في بيت شيخ محمد شبلي في بغداد
 وكان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفي وشيخ راضي قصير وهما الان تابعان
 لملاحسن گوهر واشخاص كبير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر وغيرهم حيث
 ذكر عنده السيف وضرب بيده على الارض فقال روي فداء والله ان السيف اقرب من
 ما تتخيلون ثلاثاً ومن هذا توهم بعض من القامرين ان الاسباب الظاهري موجود عند
 فلان في الجمله وما لوا وحاسوا حبيصة ثم التفتوا الى القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة وجعوا
 واستقروا على خط الاستواء من النقطة البيضاء و سئل جناب العالم النبي ملا محمدتقي
 الهروي عند دجلة متعبده في محضر من الناس قريبا الزوال من القامم بالامر بعهد قل(ص)
 لله امرهم بالله واستدرك في العند وقال لكن امرنا ليس مثل امر الأبواب فيشر بان
 يظهر عن قريب وصرح بالامر وصاحبه بالاسم في بلد الكاظم سلم الله عليه في بيان الققرة التي

في شرح القصيدة اى ديلجته ثالث الاصل و اربعة الفرع اشار بالاول لى العلى و الثانية
 الى محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصرة يتقنوا ان مراده صلى الله عليه من
 تلك العبارة فى ذلك المقام كان هنا لاغير والحاصل ان اظهار ذهابه من بين الناس واتصال
 ظهور الامر بغيته كان اكثر من ان تحصي وازيد من ان يستقصى سيما فى اهل بيته
 الطاهرات سلم الله عليهم ولذا لما سمعنا هذا الامر صدقنا واعتقدنا و نقل منه ان السيد
 الباب اوصى لمن بان يكن مع ملا حسن گوهر بزمان قليل حتى يظهر امرنا و كان
 صاحب الطيف الماضى اى ثلثين اسبوعاً واحدة منهن و الان كل ما صدر من قلم الباب
 صلى الله عليه موجود فى البيت الشريف يقرؤن الكتب ويتلون الفرقان ويعملون بالسلوك
 ثم رجع سلم الله عليه من سفره بايام مضيئة من شهر ذىحجة الحرام و وصل الى المدفن
 المقدسة ليلة عرفة واجاب دعوة ربه ليلة الحادى عشر من تلك الليلة ايلة الوقعة من العام
 الاول بتلث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل ومضى من اناس بعض ليطلعوه
 للفصل والتلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم وهو معروف
 و كان مقدمهم و بعده سيد مصطفى وآخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتى
 وصلت بباب بيت النبى قبض فيه السيد الباب فاننى بسيد شاب واقف على الباب نهرنى
 وضرب بظهر يده على صدرى وقال ما كنت حتى تدخل فى بيت السيد وناؤه مكففات الرأس
 قال الرجل انتعش بدنى وضعف قلبى وما قدرت ان اقوم حتى قعدت و اتكيت الى الحائط
 ثم بعد زمان اجتمعت النساء والبس على المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب
 بسم الله تقدموا قدمنا واخرجنا سيدنا من البيت قال الرجل وانا بخيلت ذلك سيد على
 الكرمانى واذا سئلت منه قال ما كنت انا وما لى خبر من هذا واذا ظهر هذا الامر وتبين
 المدعى فلم ان ذلك كان هنا وكذا سليمان ميرزا شهزاده ادعى ان السيد الباب اوصانى
 باوصاف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعى و قال يوماً انا مع عشرين نفساً من
 اتباعى كنا مستمدين ومتظرين للظهور واذا وصل لكم خبر فى كربلا فاخبرونى حتى
 نغدو بانفسنا ومات رحمه الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعه من السيد الباب وكان سكنه
 غالباً فى جوار الكاظمين سلم الله عليهما واما ما نقل المصدقون من القران والاشارة فكثير

جداً لم اذكرها لطول الكلام ولعدم النفع في السقام و بعد دفنه سلم الله عليه في الرواق
 المبارك في اقرب الاماكن بالقبر الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا المله من السراب
 الى ابن يعشون وبمن يتمسكون حتى جاءوا عند الملاحسن گوهر مدعى الوصاية وميرزا
 محيط مدعى النظارة وسألوا منهما بانكما كنتما اقرب الناس الى الباب وادناهم للجناب
 ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلى الله عليه في الخلف منه اما الاول فقال ما سمعت شيئاً
 واما الثاني فقال عندي شيء لكن ما قوله الان و واجب عليكم ان لا تفرقوا من كربلا و
 اشهر في بين الناس من قيل رمية من غير رام ان السيد الباب قل ان الامر يظهر بعدى
 بسنة ولذا تأمل الطالبون وتوقف السالكون مدة اربعة شهر تقريباً توهموا منهم وبما يكون
 المحيط صادقاً في دعواه لان الكذب قد يصدق حتى اذا استياسوا منه وظهرت منها
 افعال اشمازت منها القلوب وهانت لها الخطوب تفرقوا كاياتى السبا الى الصحارى و
 القنار والبوادي والبرار ولاذوا بالمشاهد والمقابر والمساجد والمنابر وكان جناب العلى
 من الالقاب وقائد اولى الالباب بلب الباب وحامل فضل الخطاب مشرف الاذن والعين
 مولانا بلامين آخوند ملاحسين مع بعض من الاصحاب ومنهم جناب العالم الوفى الملا
 على البطامى فى ذلك الايام طامناً حول القبر فى العزى ومعتكفاً فى مسجد الولى سلم الله
 عليه حتى ضاق عليه الخناق وسافر بعد زيارة المولود منو كلاً على الله الودود فى البلوغ
 الى المقصود ويخدمه اخوه و ابن خاله و بقى الباقون فى شدة الحيرة وكمال الغضبة
 لا يجدون حيلة ولا يبتدون سبيلاً لان جناب الباب كان سناداً لقلبيهم وعماداً لصدرهم وكانوا
 على هذه الشدة الى خامس عشر من شهر ربيع الثانى وهاجروا بسائق من القضا و راند
 من الامضاء وسافروا على طريقة اولهم من طريق البحر حتى وردوا بلداً امن شيراز لازال
 محفراً عن الحدثن واختلاف الجديدان سمائم الكشوية الملا على البطامى وملا
 عبد الجليل وميرزا محمد على الفزوينى وملاحسن جستانى وملاحمد مياى وملاحمد
 مراغى وملاحمد خوى عدد ايام الاسبوع والنجوم الزهر حتى تشرفوا بخدمة جناب
 الباب واظهر لهم بعد سؤال وجواب بانى قد فزت بالوصول الى المقصود وعرفت القائم
 مقام المحمود بعناية من الله وفضل من المعبود وامرنى ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعيين

شخص ولا ذكر اسم تقبلوا مني وارجعوا الي مساكنكم حتى يظهر لكم الشخص في كربلاء
 مدفون الشهداء ومرجع الصلحاء وامتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل وبرهان ولا مستند
 من سنة قائمة ومعكم القرآن فهو لآء جدوا في الطلب وكثرة السؤال وهو في الكتمان
 للمرآة والجدال حتى انعم الله عليهم وكرمهم وفضلهم على كثير من الناس وعصمهم واتم لهم
 الايمان بمعرفة بابه والورود الي جنبه اسم التكبير وصفة التفهيم وذلك الظهور من العشر
 الاول من شهر جيم الاول الي عشرين من الجيم الثاني من سنة ستين بعد الالف واما تين وذلك
 كان مختصاً لذلك الاطياب من الانجاب وسائر الناس احدي وستين ورجعوا بامر من الله
 من لسانه الناطق عنه الي الارض المقدسة بالنبي المرام وبارد القلب ساكني الادم ورافع
 السغب ووصلوا الي مشهد مولاهم المتقوى على عرش ربه يوم السادس والعشرين من
 شهر الله الحرام شهر رجب وكان الناس مجتمعين من ارض بغداد وحلة والكربلاء وسائر
 القبائل لزيارة المبعث سبع وعشرين من ذلك الشهر ولما سمعوا ان الخبر المتفقين قد
 رجعوا اجتمعوا عليهم وسئلوا منهم الخبر وكيفية الوصول الي المطالب وانظروا والسائلين
 مما عندهم مقدار ما كانوا عاذونين لابراره واخفوا ما شاهدوا عند تجلي مولاهم من
 الانوار وعابوا من الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاختيار والتهاب فتنة الاشرار وامثالها
 لامر الائمة الاطهار لا تتكلم بما تسارع العقول الي انكاره وان كان عندك اعتذاره وقولهم
 عليهم السلام ما كما يعلم يقال ولا كلما يقال حنان وقته ولا كلما حنان وقته حضر اهله مع
 انهم كتتموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل وما رأوا من الايات والفضائل افتروا
 عليهم باقتراءات ما افتروا بها شر الاولين لخيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان
 ملا عبد الجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل ومقامات الباب الاعظم وثبت المعجزات له
 وقالوا له ان كل ما تذكر وقع وظهر منه قال في جوابهم ان كل هذه المطالب والفضائل
 التي يثبتون للائمة عليهم السلام كلها حاصرت وقعت منهم بل لا بد ان يقال هكذا لهداية
 الناس ودفع شبهات الخناس الوسواس فوائده العلي العظيم هذه افتراء محض وتهمة زور
 لمن الله مفتره اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد المعجل لعنه الله وليس بعجيب عند
 خذله الله وهذا من جملة عارهم الحق والصدق بانهم تركوا الملمات عندهم وتسمكوا

بالاقتراء وتشبثوا بلببتان والمرآء مثل بالاسرية خذ لهم الله. حيث ما قدروا ان ينكروا
 البراهين الواضحات والحجج اللاتحجج وارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص
 ليكونوا رؤساء لهم والادلاء عليهم افتروا على الشيخ والسيء البابين صلى الله عليهما حيث
 قلوا بان اعتقادهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التي قدخلت من قبل ولن تجدل سنة الله
 تحويلا ولن تجدل سنة الله تبديلا والحاصل ان امر الامام عليه السلام قدظهر في شهر رجب
 واشتهر بحيث ما بفي احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا وقد سمع وعرف و
 اعترف المؤمنون وانكر المنافقون في القلب دون الظاهر لعنم الدعوى اليه في ذلك الوقت
 وقل كل من رأى الباب قبل هذا لو كان المدعى فلانا فانا من المسلمين حتى بالاسرية
 والمستضعفين في التشيع من اهل الكاظمين وكذا خدام المشاهد المشرفة و كل من كان
 مجالسته معه ازيد حتى اذا جائهم ما عرفوا كفروا به واكد لهم في التبليغ عند نزول
 الكتب والفرقان ليلة الثالثة والعشرين من شهر رمضان المبارك في المشهد النجف و بعد
 الفطر بكر بلا عرش سيد الشهداء عليه وآله من الله آلاف التحية والثناء بلا تعيين شخص
 ولا تشخيص عين لانهم اذا سلموا الامر وخضعوا للكتاب وانا بوا الى فصل الخطاب لاسيما
 الى احد اصحاب الشيخ الباب صلى الله عليه يظهر لهم الامر ويكشف عنهم السر ليطلب عليهم
 السر في احدى وستين بعد الالف والمائتين من هجرة خاتم النبيين ولما خالفوا امر مولاهم
 و فرقوا الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجالي من رسل الباب (ص) غضب الله
 عليهم ولعنهم ورفع عنهم عنايته واهلى لهم خمس سنين ليزدادوا اتما وليكمل التبليغ
 عليهم ويتلى عليهم الكتاب ونسرى لهم الرسل حتى يقر كل منكر في الورد الى النار
 وسنوال خزنتها يلى قدجاننا نذير وقلنا ما نزل الله من شوء ان اتم الا في ضلال كبير هذا
 اجمل ما شاهدت من الوقايح وبعض ما عانيت من الحوادث ان اقتريته فعلى اجرامى و انا
 بريى مما تجرمون . . . فله صلى الله عليه ظهورات وبيبات و آتار من امته وعلامات
 وانه مصداق جميع الايات القرآنية وكل الاخبار النبوية والولوية والالام يكن له باطن
 او باطن باطن فان منكرى الولاية قد اهلكوا انفسهم وابتجوا عن الباطن لانكارهم
 الولي الجامع والشبعة الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا حرموا انفسهم و يسؤوا من باطن

الباطن لا ديارهم عن الباب والركن الرابع و اما سنته في الستين عنهم عليهم السلام فان استنطاقه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها ليس في الحروف شيء يطابق زبره على بيناته سوى هذه الحرف المباركة و هو اسم ظاهرة رسول الله (ص) في مقام الجسد يس والقرآن الحكيم فزعم الشيخ الباب والسيد (ص) من اول المائة من الدورة الثانية الى ذلك الوقت كان جسدا لهذا الجسم وجسماً لتلك الروح و ظاهراً لتلك الباطن وباطناً لباطن الباطن وان كان بالنسبة الى ما قبله اصلاً و باطناً وروحاً و جسماً فانهم والا فاسلم تسلم واما الدليل النقلى فتقول الصادق عليه السلام له فضل بن عمر رواه الشيخ الباب (ص) في كتاب الرجعة قال المفضل يا مولاي فكيف في ظهوره فقال عليه السلام يظهر في سنة الستين امره و يعلو ذكره وينادي باسمه وكنيته و نسه و يكثر ذلك في افواه المعجبين والمبطلين والواقفين لتعرفهم الحجة بمعرفتهم به على انا قصصنا ذلك و دللنا عليه ونسبناه وسميتاه وكنينا و قلنا سمى جده رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته لتلا يقول الناس ما عرفنا اسماً ولا كنية ولا نسباً فوالله لتتحقيق الافصاح به وباسمه وكنيته على الستين حتى ليسميه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجة لهم الخ فبا ايها الناظر لتلك الكلمات انصف ربك و التقي سمعك وودق بصرك هل سمعت من اول الغيبة الى الان شيئاً يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دورة الباطن حتى يسمعه كل احد و يكثر ذلك في افواه جميع المعجبين والمبطلين حتى النصارى واليهود و اهل الخلاف و المجوس واليهود وسائر الملل والاديان سيما الا فرنج بطوائفهم المختلفة واهنافهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره في رجب فلان له سنة من القائم عليه السلام (الى قوله) واما الاحدى وستون ففيه سنة من الحسين عليه السلام لان خروجه ٤ بعد تمام آلمص كما في الحديث المشهور غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون والسين هو الستين لله الامر من قبل ومن بعد فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون بالبينات والزبر وهو الطالب لتاره والمدرك لاوتاره والطلب يناسب بمطابقة زمان اخذ الدية مع زمان القتل ولذا ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم الجمعة وعشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام وقل العالم العليم والعارف الحكيم الفارق بين النصل والوصل والظاهر والمظاهر جناب الحاج

ملا جعفر، كرمنا شاهاني قد سئلوا وطلبوا من الشيخ الباب في بلد الكاظم ٤ وانا حاضر في
الايام التي استعد للخروج الى زيارة بيت الله بعد نبه و اولياته ٤ وتوفى في ذلك السفر
شيئا من علامات الفرج لاهل الحق عجل الله فرجهم ليستبشروا به قال (ص) وروحي فداء احدي
وستين وسئلوا منه البيان قال روحي فداء ولتعلمن نياه بعد حين ثم سئلوا عن البيان قال
الحسين عدده كم اليس بثمان وستين هـ نقل هذا الخبر قبل وفات السيد الباب وبعده
بلافاصلة قبل ظهور امر الباب وبعده والآن هو حاضر ومنتظر لامر مولاه وقال آخر من
السادات يعرفه جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروي في حرم امير المؤمنين عليه السلام
اني تشرفت على حضور السيد الجليل والباب النبيل لاسئل منه من المسائل الغامضة و
توجه الى بعد اداء التعارف وقال سئل مسألك في الوقت الفلاني قلت ممن قال (ص) من
غيري في كربلاء والسيد جاء في احدي وستين الي كربلاء اعتماداً لما وعده السيد الباب
وتيقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا الخبر عند ملا محمد تقى الهروي و انا
ذكرت بعضاً منه ونقل الاخرون من الازكيا بان السيد الباب امر في بعض تدرساته بان
لا تخرجوا من كربلاء ونقل ايضا من غير واحد بانه قال روحي فداء كاني برؤس اصحابي
تتهادي كرؤس الترك و الديلم وقد اشار الى مصداق الصحيفة التي نقلها الشيخ في شرح
الجامعة في تفسير قوله ٤ واوصياء رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواء جابر بن
عبدالله الانصاري بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه
ونوره وسنيره الى قوله تعالى واخرج منه الداعي الى سبيلي والمخازن لعلمي الحسن و
اكمل ذلك بانه م ح م د عليه كمال موسى وبهاء عيسى و صبر ايوب فتدل اولياتي في
زمانه وتتهادي رؤسهم كما تتهادي رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون
خائفين وجاين تصبغ الارض من دماهم ويفشوا الوبل والرنة في نسايتهم اولئك اولياتي حقاً
بهم ادفع كل فتنة عمياء حنيس وبهم اكشف الزلازل وارفع الاصار والاعلال اولئك عليهم
صلوات من ربهم ورحمة اولئك هم المهتدون انتهى والى قول الصادق ٤ قد كان قبلكم
قوم يحرقون ويقتلون وينشرون بالمنشير ويقرضون بالمقاريض فما يردهم ملهم فيه عما
هم عليه من غيرزة في تروا لمن فعل ذلك بهم ولا ما تقوموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز

فاطلبوا من الله درجاتهم حتى تدركوا سعيهم انتهى (الى قوله) هل سمعتم اورأيتم دعه
 بهذه المضامين العالية والكلمات السامية مالكم لا تتفكرون ولكم الويل ما تفترون مع
 انه روحى فداء لا يروى ولا يهيم ولا يفكر فى شىء حتى يألف مثل اصحاب التركيبات
 المسخوطة الخان وامثاله هل لك ان تنسب شيئاً عما تفترون على الله على الرسول والائمة
 عليهم السلام لانه لافرق بينه وبينهم الا انه عبدهم ولسانهم الناطق عنهم والظاهر لا تبالون
 من الافتراء عليهم ان كان فيه صلاح دولتكم ونظم رياستكم فوحق الذى يبيد ملكوت كل
 شىء لا اله الا هو ما سمعت امرأ حقاً مثل ما ظهر فى احدى وستين اعرف واظهر فى الحقيقة
 واكثر منكر او اشد فى المجهولية الانصب الخليفة فى يوم القدير بل هذا اظهر منه بكثير
 لان ظهور ذلك انما بين المسلمين فقط واما هذا فبين المسلمين وسائر العالم من النصارى
 والافرنج بفرقهم والصائب والمجوس واليهود حتى ان كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا
 الامر اولاً لقول اليهود بان عانتظره شهر ربيع الاول من احدى وستين والصوفية سيما
 اتباع شاه نعمة الله كانوا مفطوراً بهذا حتى سرى عنهم لسائر الشيعة وكانوا يقرمون اشعار
 المرشد المزبور ويستبشرون بها كانوا من اخبار ائمتهم سلام الله عليهم والحقير سمعت
 هذه المضامين ووقوعها فى احدى وستين قبل هذا بخمسة وعشرين سنة وعاشوا الابه
 المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلى الكاذب لعنة الله ولعنة اللاعنين وكذا المفترى
 المعاند المنمض عن الحق المبين وقد اخبر سبحانه فى كتابه الكريم عنهم ان اعمالهم - -
 يقول افكلما جائكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففرقاً كذبتم ان فريقاً تقتلون
 وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم قليلاً ما يؤمنون ولما جائهم كتاب من عند الله
 مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا
 به فلعنة الله على الكافرين وقال واذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قلوا نؤمن بما انزل علينا و
 يكفرون بما ورائه وهو الحق مصدقاً لما معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور
 الظاهر والعلم الباهر من مذهبه وعلى تصديق ما هو عليه من الدين والمذهب فالصوابه كانوا متوهمين
 انه منهم وبالاسرية القسرية يظنون انه لهم والزيدية والاسماعيلية واقفية وسائر
 طوائف الشيعة وكذا من طائفة السنة اتباع محبى الدين الاعرابى ومن اهل الكتاب والاديان

كل كانوا يدعون الله على هذا و يذكرون للعلامات في القران الحالية و المقالية من
 مذهبهم و كتبهم و اخبار رؤسائهم و نسبوا الى محيي الدين وقد سمعت من احد النصاب
 انه اذا بلغت المدة الى الالف و المائتين و السنين تطوى المجلس و تندرس المدارس و يبطل
 الدرس و يستغنى عن البحث و ان الائمة اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً
 بعد الفطحية كانوا يتوقعون وقوع ذلك من ارادة شاء خليل الله وقد رايت منهم واحداً
 في النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالم حكيم عارفاً مجرباً قليل النظر في
 مقامه كان ينقل بعض الاثار و العلام على قرب انقلاب دولة السلطان الى آقاخان او خلفه
 بقليل من زمان حتى مال اليه سيد حسين خوي و كان لا يفارقه بالليل و النهار و شافه
 جناب العالم بلامين آخوند ملاحسين كنجة و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد
 علي نهرى و اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء بيتنا في كربلا و سكنه في اقصى بلاد
 الهند و سئلت عنه دينه و ائمة فين لي و سماهم واحداً بعد واحد الى الامام المعتز عليه
 السلام و جعل الله فرجه و سئلت عن الامام الثاني عشر و كيفية امره فتره و غاب قلت اتدرون
 متى ظهوره فان هنا ظهر واحد و يدعى انه من مقدمت الظهور قال الهندي ان المعروف في
 بلدتنا و المتقول من آباينا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام في الملة الثالثة عشر انتهى انشدك
 بالله يا ايها الناظر الى تلك الكلمات هل المبدع هنا القمر الازهر و النور الانور الذي
 كلت البصائر عن ادراك كماله و عي المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد ولا راى
 بعد الائمة احداً في زهده و تقواه و عبادته و بهاء و توجهها الى مولاه فوالله العظيم ما سمعت
 احداً من المخالف و المؤلف و القريب و البعيد يثبت عليه عيباً و يدعى له
 ذنباً بل و مكروهاً او المبدع هو الذي انكر القرآن و الاحاديث و خالف الائمة الاثني عشر
 (صراً) و الشيخ و السيد الباين ٤ و خالف مذهب الشيعة و المسلمين بل ساير فرق المسلمين
 يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره ولو كره الكافرون (الى قوله)
 فلذا تقرر هذا انصفوني يا ايها الملاء هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و قصير
 القامة و العمول بطنه من دخان و النابت على الدوحة لاهوية و المشتغل الى خمسة عشر
 سنة بخلاف ما عليه شريعة النبوية يصلح ان يكون قائماً مقام السيد علي و ان يكون

آية للامام الذي هو آية النبي الذي هو آية الله الجامع لجميع الصفات العنالية وآية الابهة
آية فيكون آية الله سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علواً
كبيراً كما اشار الى مدعاء في قوله و اشار احياناً بما اشار النخ و كتب مراسيل بمعرفة
السيد الباب الى اهل الكاظمين وميرزا محيط وملاحسن گوهر ومراسلة لسليمان ميرزا
شهزاده و ادعى في كلها انا القائم بالامر بعد الغائب عن الناس والمحتجب عن لمن الناس
هذا نسبة وحسبه وصفاته وسعته وذلك علمه وادعائه واما صفاته واحواله واول امره في
صغره الى كبره فمعلوم عند اكثر الخلق وانه كبر تحت يد المحيط الكرمانى ثم استكبر
عليه واما علمه فاشير بحول الله الى بعض مفاصد ما كتب في كتابه مع انسابه الى الشيخية
والشيخ والسيد البابين ومن ارسلها بريثون منه ومن اتبعه الا لعنة الله على القوم الظالمين
ثم انصفوني بعشر انصافكم هل النى يذكر الله والنبي والائمة صلى الله عليهم رؤيته و
معاشرته كما قل عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته ويصلح للباية والخلافة بعد الخلفاء
ام الذى يذكر رؤيته بنى امية وبنى سفيان واتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه و محبيه
اما اعدائه الله الذين هم اولياء الله فيشاهدون صفات اعداء الله واخلاقه وخدمه كلها فيه
بلا شك ولا ريب واما اتباعه ومواليه الذين هم اولياء الشيطان فيقولون حين يذكرونه
ويمدحونه بان فلانا من اولاد فلان وفي اول الامر كان قسى القلب وقبيح العمل والان
صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة والاقوال الحسنة وهكنا والحاصل كل من رآه
من المؤمن المنكر له و المناقق الموافق له يذكر اعداء آل محمد صلى الله عليه وآله و
قتلة الحسين فالمؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكر آياته و المناقق يسر لخبث طباعه قال
الشاعر عاشر اخائفة تخطى بصحبته والنفس مكنسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما
تمر به تتأ من التن او طيباً من الطيب فالمؤمن الصافى والشيعة الخالص هو الذى اذا رآه
احد ولا يحفظ ظاهره و باطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم
الاعظم لا انه اذا لاحظ وجهه يتذكر معاوية لان الذى خبث لا يخرج الا نكدا وراى شرب
دخانه يتذكر الجحيم وتمرانته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الرقوم طعام الاثيم يطفى
في البطون كغلي الحميم وقد قل السيد الباب في بعض ايام افلاذته صلى الله عليه وروحي

فداء وقد كنت حاضراً والمجلس مملو من أهلها بطعن على الصوفية والرواية يدعى اني
مرشد ورئيس وهو بشرب الدخان وذكر أيضاً عنده اسم الغيلان في بعض الايام قرء روجي
فداء قوله تعالى فارتقب يوم يأتي السماء بدخان مبين الخ و في بعض الايام كان قصداً
على الدكة وعنده من الناس المخالف والمؤلف وشيخ حنيف الله بحراني في اقرب الاعاكن
اليه كانه ادعى بانه بصفى على ظاهر ما يقول السيد البد، قال مولانا السيد امرك لشرب
الدخان قال الشيخ ما كنت اظن ان تكلفني بهذا التكليف وقال السيد روجي فداء ما كنت
اظن ان ترد مقالتى فبعد هذا اعرض عنه من القلب وانزل الاقبال اليه بالنسبة الى القبل
فلان هل يجوز لاحد ان يدعى مقام الامناء مع الصفه هذه الصفات والاحوال كما اشار
اليه السجدا عليه السلام من رب العباد في الصحيفة الكاملة و قال امير المؤمنين عليه السلام
لشريح قاضي ياترريح جلست مجلساً لا يحقد فيها الا النبي ووصي النبي او النبي نقلت
بالمضى ومنشأ اشتباهه في دعواه ان السيد على الكرمانى لما اعرض من ملاحسن گوهر
لساعة من مال السيد (س) كان عند السيد المزبور فاي ان يعطي الي الرضا و هو امر في
اخذته حتى وقع في الين تناكر وتخالف شديد وكان اسيد علي من جملة شهود الوصاية
واراد ان يفسد امر ملاحسن كتب كتابة افتراء على السيد الباب بن السيد روجي فداء
كتب هذا لفلان وما عندي صورة ذلك والمكتوب فيها هذه قال علي عليه السلام كلما
في العالم في القرآن وكلماني القرآن في الحمد وكلماني الحمد في البسمة وكلماني في
البسمة في النقطة وانا النقطة تحت الباء وانت واقف عليه وينقطة علم برخوردة وبسر
مطلب رسيده والباقي من هذا القليل وقرء هذه النسخة عند الطلاب المتظرين الطالبين
للحق اليقين ووقع بذلك الاختلاف والتشتت بين الاصحاب وهذا من جملة البواعث على
حركة الاشخاص المشين الي غير از بقصد كرمان فانه وان لم يكن الكرمانى اهلاً
لهذا الامر لكن ربما يكون له على الحامل اطلاع واستعلام لوقوفه على نقطة العلم بنص
من السيد الباب سيما من نص الكرمانى في تلك الايام وبسبب مختصرة على هجم كراسين
على خدمة السيد الباب روجي فداء وفيها اعتقاداته وبعض المسائل انشاء لله نكتب من
بعض معتقداته اذا اقتضى المقام ومن جملة المسائل انه سئل يا سيدي عن الذي بعدك

فما اجابه السيد روجي فداء خلقاً منهم ان السيد ما كان من شأنه رد المسائل خصوصاً مثل
 العالم الكرماني وقد قاله بقيناً وكتب السيد على هذه الكلمات الى الكرماني مع شيء يزيد
 بل السيد الباب (س) في المكان الفلاني قال ان فلانا اطلع على نقطة العلم و ان فلان
 روحانية و عند فلان قل فلان احق بالاتباع و يجوز الاخذ منه و عبارات آخر من هنا
 القليل يطول بذكره الكلام ولا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار في المرام هنا قصده
 من قوله و اشار احياناً (الخ) ولما رجع الماشين بالشيء من مقصدهم و اظهر و الامر الخلف
 القام مقام الامناء تبهم سيد علي كرماني وجاء يوماً عند ملا عبد الجليل و استغفر و تاب
 عما صدر منه و اقر بتقصيره باني فعلت كل ذلك لا فساد امر ملاحسن و الا انا ما اعتقد
 علي الفلاني ابدأ و الان اتوب الى الله من كل ما فعلت و قد كان قرب علي الا يلبس ائتمنه ملا
 عبد الجليل و قوي قلبه و كان هذا حاله الى ان ارادوا ان ياخذوا الصدقين لذلك الامر
 هرب خوفاً من الاعداء و تشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القمود مع النير الاعظم
 و الجلوس في طرف السحلو و رجع ثانياً الى كرملاء و هذا السيد علي كرماني كان محرر
 السيد الباب روجي فداء و قد بعث اليه هديته جنب الخان و احواله في ذلك الوقت كان
 معروفاً عند كل احد اقل ما يصفه يفترى علي باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روجي
 فداء استأنس مع سيد مصطفى اسفهانى وهو معروف ليزمعه الى السيد ابراهيم القزوينى
 و ياخذ له فلوساً من مال الهند فتح وقع بينهما نزاع و شقاق و افتراقاً بعد ابتلاف و افتراق
 و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المنكر قبيح الله وجه ثلثهما و طرده بعد هذا من عنده
 كل مخالف و مؤالف حتى صار من امره ما صار و لا شيء مما ذكرته خنياً لاحد من
 البجاورين فاذا انصفونى ايها الملا هل يجوز لاحد ان يطمئن بكلام شخص واحد هذا
 حاله و يجترى على اعداء مقام لا يقعد فيها الاوصى او شقى مع الانصاف بتلك الصفات
 المكروهة التي ذكرناها من كونه مشابهاً للمعاوية من حيث اللحية و لا يلبس من حيث العمى
 و ليشر عدن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة
 الوجه و قصر القامة و خبائة المولد و النسب و لا يكون هذا الامن من جهالة التامة بحيث
 لا يكون للجهل الكلي مظهر في هذا المقام مثله او من السفاهة و احتجاب المشاعر بكندورة

الفخام وزهدهم من زخارف الدنيا الدنية وزبرجتها في الجملة فاعلم ان جناب باب الباب
 اعنى اخوند ملاحسين سلمه الله تعالى قد كان في اول امره في مشهد مولانا الرضا سلم الله
 عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه
 بعض الاحكام والفتاوى و قد سمعت مدح جناب الملاحسين بلذنى هذا من لسان
 ابن العالم القصير و كان معنا في السيفة بين الحرمين و كان يحتمل قضية هذا الامر مع
 انكاره للشيخ الباب (ص) بمحض تصديق جناب باب الباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض
 اصفهان لحرصه في طلب العلم ومقامات البرقان و اشتغل على تحصيل الفروع والاصول
 واشتهر امره عند العلماء والفحول سيما حاجي سيد محمد باقر و شيخ محمد تقى و غيرهما
 من رؤساء سائر القنون و بعد بلوغه الى هناك و تصفح العلوم بيناه و اراد زيارة المدفون
 بارض الفرات على مشرفها ازكى السلام و ابى الصلوات خرج من اصفهان الى مسقط
 رأسه الشريف و محنته المنيف ليستأذن ممن يجب له طاعة و من كرام ذى قرابته و سمع
 هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الاخوند كما هي منعه من مسافرته
 شوقاً لخدمته و مصالحته و طلباً منه لخطبة ابنته و مصاهرته كلما اصبر جناب الاخوند
 في السعى الى مقصده اشتد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معاهدة حتى التجأ جناب الاخوند
 بالرضا لامر التزويج و شرط الارجاء بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلى الله
 عليهم في آناه الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من يده و المجاورة للقبر
 الشريف و الحضور على مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الى جنابه و شدة ميله
 لايفاء خطابه حتى منعه ذلك عن كل تعلقات الدنيوية واللذات البدية وورد القران بلشق
 الاحوال و كان وسيح الهال مع قدرته بالسير من هنا الحال لكن بتصغير الوجه للجبال
 و نشرق بالدة النية بعد زيارة لمولاه القديم و استقلاله من اشرائك اللوامع الحسينية
 بعد معرفة السيد الكريم و الباب العظيم ببرهة من الزمان بما لا يطيقه الانسان و تميز من
 بين الطلاب و التلامذة كان يرجع اليه كل من كان عنده شبهة و اشكال و يحل معضله
 بالحكمة و الاستدلال و صار ميزاناً لهم امثاله و اقاربه و مروجاً لامر سيده بيناه و بيانه
 و من الذين يعومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرؤن معروفهم لديه و يعرضون

مفهومه عليه جناب ميرزا عبدالصمد همداني و جناب العالم بلايين ملاحسين جوانب
 تبريزي و سيد ابراهيم دزفولي و جناب العالم للقي ملامحمد تقي الهروي كان يقر عنده
 بعد وفات السيد الهاب من كتاب شرح الفوائد و كان متمداً من حيث الفهم و الادراك
 عند الكل سيما جناب شيخ احمد شكور النجفي و السيد علي السيدعلي شير و جناب ملا
 عبدالغالي المليم و جناب العالم ملاشخصلي محولاني و العالم الدقيق ميرزا احمد ازغندي
 و جناب العالم الفطن الاطهر حاجي ملاجعفر كرمناشاهي و الشيخ الالمعي بلانظير الشيخ
 يشر النجفي وغيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالى اذ هم فهاً و
 اهلهم علماً و اتقنهم قبحاً و ازهدهم في الدنيا و اصبرهم على البلاء و كان لا يشكو عند احد
 من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاكر الامر بولاه و مخالفاً لهواه فهؤلاء الذين
 ذكرت اسمائهم و اشرفت اليهم استلوا من كل واحد واحد فان بعضاً منهم مصدق له في
 مقاله و البعض متوقف في رسالته و البعض متردد و الاخر متحير و كان السيد الهاب روي
 قدها يحول عليه من بعض اجوبة المسائل و ينهي اليه من جواب المراسيل و كتب كتابين
 في مدة كونه في المحصور غير الاجوبة و المسائل الجزئية احديها في تفسير سورة المباركة
 الكوثر و عرضها على الباب العالي الرفيع و السيد الشريف المنيع و قل في مدحه سلمه
 الله كلمتاً و عباراتاً ما لم ينطق لاحد سواه و هو صلى الله عليه على المنبر حتى توهم بعض
 الطلاب من اصرار السيد الهاب روي قدها في توصيفه و بيان مرتبته و مقامه انه القائم
 بالامر بعده (ص) كما اظهروه بعد وفاته و هو سلمه الله رفع شبهتهم و اقام بينتهم و بين
 صفات الباية العظمى و ابلن عدم اهليته لذلك المقام و قد جامعته لصفات الكرام منها عدم
 صدور الصغرة و الكيرة و الترك الاولى بلا داع و موجب و هو قد شرب الغليان في بعض
 الاحيان من الازمان و ارسله الي دعوة حجة الاسلام و اقامه مقامه في الاداء و فعل في دار
 السلطنة اصغين من اظهار امر الشيخ و السيد البابين سيما في حضور السيد العالم سيد محمد
 يقر الرشتي ما لا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحيرت العقول في ادراك
 صفاته الكمالية من التمكن و الوقار و الشجاعة و قوة القلب كانه زبرجد يدب على اشد لكنه
 رقيقه على اصحابه يتزعزع القلوب المشيدة من ذكرك اجوال ذلك المجلس الممهدة

من القلوب القلبية وخبث مسندة واقرلر حجة الاسلام بالهي ولشبهة الامر له في ملاه
من الناس وهو ظاهراً من المعاللات وتحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله في الخلوة التي
ثلاثة ايام ثم امره بالصعود الى المنبر واظهار امر الشيخ ورفع شبهة الخلق وقرائه نسخة
طويل المتحيرين لهم وموعده العظيمة والهدية لجنابه وعدم قبوله وخروجه من اسفهان
بغير اطلاع منه وطلب الرجوع الى اسفهان من الوعيد وكفى ضرراً وعرفاً لجنابه ما
كتبه السيد الباب على الله عليه وروحي له الفداء بعد وقوع هذا الفتح المبين وكرر
سولة اللعين الى ان قال صولت باطل شكستى جزاكم الله خيراً اين قول تو مقابل همه
اعمال مردم است كن ثابت الجاني ولا خائف ولا خاشي كلن الله معك ومن كان الله معه
فالمبادى العلية معه الا ان اولئذ الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون جدا بلك از موج بحر
آنرا كه باشد نوح كشتى بلن چه نم ديوار است را كه دارد جوان تو پشتمى بلك
الى آخر كلامه روجى فداء والنخط الشريف موجود الان مرسوم بالدهر المنيف فداً هل
الذى قال في شأنه السيد الباب هذه الفقرات اولى بالتصديق والتبعية از مثل الخان الذى
سمعت في ما قبل ما ذكرت في وصفه بادعاء بعض العبارات بشبهة للسيد على المكرهاتى
وهو قد اقر بلسانه بحضور جماعة منهم جناب الملاحسين كنجة في كربلاء بانى مع كوى
شارب الخمر والملاطى وارثكالم المعصية من الكبار احسن و اشرف من البلاسية لانهم
انكروا الولاية وفضائل الائمة الى آخر كلامه لعنه الله وما اظن ان ينكرها الان فيايبها الناس
انصفوا ربكم هل اهل مذهب الشيعة الى السنة والجماعة ام ارتفع التكليف وبقى الخلق
سدى مهملين يختار كل اجد ما يشاء ليس ابوبكر وعمر من عبدة اللات والعزى ثم
اسلما وادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الى الان بلن الذى صدرت
منه الكبيرة التي توجب الحدود لا يصلح للرياسة في دين الله المعبود اليس جواب اهل
السنة بانها تابا واتبعوا رسول الله صلى الله عليه وآله والاسلام يجب ما قبله كيف وقد
الفرتم بمقالة المخالفين و اعرضتم عما عليه شيعة امير المؤمنين عليه سلام الله
ابد الابد من و ادعيتم الهوية الحكبى والوساطة المعظمى لملالبة الاغنياء
و تبيحة للظلم على امة المشومة والسرورته للمعونة لئهم لفة و ايضاً صلوم هذا

احد مواقفه سلمه الله تعالى وله مقامات مشهورة وآيات معبودة وظلال معدودة ليس هنا
 مقام ذكر جميعها لطول الكلام وله خوارق عادات وكرامات قد شاهدوها في اوائل امره
 الى ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليسل من اهل بشروية و اقربائه و قد
 ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسمعيل سبزواري بانى قد سمعت من جناب الملاحسين
 قبل وفات السيد البلب (ص) قال كانى ارى نفسى وبعض من اصحاب السيد فى عسكر الامام
 عليه السلام ومن جملة الانصار وقال سئلت من منشأ هذا القول وماخذة امتنع عن الابرار
 ولكنى ادري من اين صدر هذا وما موجبه وقد وصل لى منه سلمه الله بواسطة واحدة
 والحاصل ان فضائله اكثر من ان يحصى كلها ويستقصى باسرها ويكفى فى شأنه ودكانه
 وفطنته ان كل من رأى كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة و سائر الكتب التى يعجز
 الخلائق من الاتيان بآية او ورقة بمثلها نسبها الى جناب باب الباب اولاما المحققون
 فقد صدقوه فى قوله بانه من الغير وليس من شأنى اتيان مثلها واحاطة كتبها واما المبطلون
 فيلقون فى اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الى الان مدة سنتين و ازيد ما اتى احد
 بمثله ولا يقدر ان يأتى من بعد ابداً وكل من تكلم ببعض الهذيان فهو يعلم انه ليس مثله
 لانه ليس كمثلته شىء لانه كلام الامام ووصفه والامام آية الله ودليله و حجة الله وسيله
 وان اليه ليس كمثلته شىء وهو السميع البصير وكذا آياته وعلاماته ومقاماته التى لا تعطيل
 لها فى كل مكان يعرفه بها من عرفه وبها علاه سمائه وارضه حتى ظهر ان لا اله الا هو و
 كذا جناب مولانا العلى آخوند ملاعلى البسطامى كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب
 باب الباب واشبه الناس لابي ذر فى زمانه قال رسول الله صلى الله فى حقه ما اظلت الخضراء
 وما حملت الغبراء اصدق من ابي ذر وكان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان
 يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره و كان وفياً حليماً حليماً ولياً كريماً سخياً و
 الدنيا اردل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم والدينار مع الحصى عنده سواء و كان
 اكله جشبا ولبسه خشنا سخياً فى الطبع وجواداً فى السجيه زاهداً ناسكاً وقد كان فى اول
 تحصيله فى جوار مولاه ناعم الائمة من آل الله صلى الله عليهم و كان معروفاً بالزهد والورع
 ومتميزاً فى بين الامثال والاكتفاء والورود على مشهد الامام عليه السلام حتى تخلص من تحصيل

العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة التي الله في قلبه طلب مقام و علم غير ما في يد الناس لان الله اجل من ان يخلق الخلق وينزله من الف الف عالم الى عالمنا هذا الغاية ما هو المعروف الان من العلماء القشربين من العلم الظاهر القمتر و معرفة العوام الصرفة الى ان الجاه المتفكر في هذا الى السير في العلماء والورود على المنمنين بالعلم والطلب من كل واحد بعد واحد الى ان تشرف بخدمة جناب العالم الكامل حاجي ملا جعفر كره انشاهاني واظهر له ما في قلبه وطلب دفع ما في صدره وبين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الظاهر الطهور وذكر اوصافها وما عليه شأنها من مقامات المعرفة والمراتب السبعة اشتاق اليها اشتياق الصبي الى امه والطير الى وكره و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب السيد صلى الله عليه حتى غلب عليه حب لقاء السيد الباب و روى فداءه جبر من المشهد المقدس الرضوي الى الارض المقدسة الحسيني العاوي بعد الاستيذان من والديه ودعوتها على ما هو عليه من الاعتقاد والمذهب الصحيح وتشرف على مجلس الحضور بعد التراب من شجرة الطور والتعبير المحبور وكان يستفيد من رشات الباب الاعظم وطمحات العباد الاقوم صلى الله عليه وسلم وعرف من المقامات والمراتب العليات من اسرار العلوم الهديعة في قوسى الصعود والنزول سيما علم الاخلاق والطريقة وحسن الاخلاق وطيب الاشراف في مدة لا يمكن لغيره في ازمئة كثيرة و كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الاقبالا من النسخ المفقودة الاصل وكان ملازماً لخدمة السيد وطالبا لصحبته ما كان مجلس درس او محل بحث و كلام ووعظ في اوقاته المخصوصة الا وقد كان حاضراً حافظاً ومنقلاً للاشارات و ملتقياً للتلويحات والحاصل انه كان جامعاً للعلم والعمل والزهد والتقوى وطريقة السلوك العلمية والعملية معاً وبقي في الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريباً المحض تحصيل المعرفة والعبادة وله اهل واولاد في وطنه ما كان يصبر على مفارقة السيد الباب حتى جاء ابوه وعمه لينجبا به ولم يقدر لمخالفتها واستأذن من مولاه واعطاه السيد روى فداء حرزاً واذن له بالمشي وبقي عند اهله بسنتين او اقل او ازيد بايام وضايق له الخناق وما قدر ان يصبر على الافتراق اكثر من هذا ثم عزم ثانياً الرجوع الى الارض الطيبة والساحة المقدسة كان فيها الى ان توفي مولاه صلى الله عليه واسدل عليه ثوب رضاه وفي السنة التي قبل عام الوفاة عزم

سامه الله لطواف بيت الله بعد زيارة اوليائه وكان في قلبه وبناء الحمى راجلاً حتى قرب الموسم
واراد الحركة بدون اطلاع احد من الاصحاب طلبه السيد الباب روي فداء ليلامن الليالي
وقال تريد مكة قال نعم قال روي فداء لآتمش هذه السنة بقاؤك عندنا احسن قبله
وسلم امره حتى وقع ما وقع وكان سلمه الله يحلف بالله بانى ما اظهرت مضر قلبي
لاحد حتى لرفيقه الذي كان يخدمه ليلا ونهاراً وكان يعد هذا من جملة الكرامات
للسيد الباب صلى الله عليه والحاصل ان صفاته المحنة و احواله الحسنة و اخلاقه
المستحسنة اجلبى من ان يوفى و اجل من ان يعد ويعرف من لم يره لم يدرك وكان من
العاشين بالرجل حول النخلة في آخر سفر السيد امس) وقل روي فداء في خان الخنازاد
تصيراً لاهل الدنيا من اصحابه لارجاء لى الا من هؤلاء العاشين والساعين حول الهودج و
امامكم ففى الاكل والشرب و اما جنب العلاء حسن البجستانى فرجل صادق و مؤمن
صافى حربه سلم و غضبه صلح و غاضه ضحك طيب الذات حسن الفطرة متأثر من الخطرات
ومتألم من المرجوحات ذاكر ربه مقل غلبه و مكتر ذنبه يشكر لفعل الطاعات و يستر
لدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يناوئ للمكروهات حلجم و دود رحيم رتوف لين
لعريكة و طيب الرجية ينسى من اساء له و يذكر من احسن اليه يحب الحق و يبغض
الباطل يظنه يعرف من ظاهره و ظاهره يحكى عن باطنه افيهم الناس فى دينه و اشرفهم
ار دور لا تنكح الاما بام ولا يسئل عما لا يعلم و العباد كل من جلس معه مجلساً
او محاسبين بام كما ما قول صدقاً و يعرف كل ما كتمت خلفاً و كان جناب مولانا الولي
هيرزا محمد علي ابو العالم المعروف ايده الله بعد في اساءة تهم البصرة و حسن السيرة
كامل الصفات و بالغ اسماءات حواد صبور و قور شكراً و شجاعة في الشكل رتوي في القلب
ثبات الجاش غير خائف ولا خاش متبصر في امور الدنيا و الاخرى من ايمانته كالجبل لا تحركه
الموصف لا تزياه التواصف كفه فخراً و سرفاً بول بقية له صلى الله عليه و آله في شأنه النفسى
المربى لتزويى و قد صبر على بلية اوصبت على لجبال المنك و على ذا نور الرجال لتفتك
لا يبالي للحق عن المهالك ولا يتزلزل اذا اظلمت المسالك برفق لآخيه وان ظلم ويوصل
لصاحبه وان انعم بآبدال عارف عادل يطاع على الاشارات وينقل الى التلويحات زاهد

من سادته في مقامه من عن الدنيا زاعاً للصبي وان متاع الدنيا عده اذنى لشيء
 فوالله لست سمعته رأيت ان يمشي على رؤس الناس الى ان يمشي على رؤسهم طائفاً بالمراتب انما هي
 السامية مع حفاة السن ويدوا شيبا ره في اللبس وزحوا الصدر وان شئت صدق مغلفي
 انظر الى ابنته نامة العصر ورده من كتابه نيس التي مقابل الدر الثمين فما هو ابن
 حجة الاسلام كان رؤساً في نور الانوار وما سبباً لاهانة ابيه من السلطان وكذا ابن
 العالم الكلباسي فان قوله في ان رؤساً في نور الانوار في طروق من لا داع وكذا ابن
 شيخ محمد حسن النجفي قد احدث في بين العرب كما نزل له تسمع اذ هم ولم يكنسب
 بينهم واذا ابن شيخ محمد حسن النجفي نازل كرهه قد كان مداناً. السيد مصطفى
 اصفهاني عدوت يده وعند كل يوم مذكر العيش في حفظه وهكذا زيد وعمه ابوشنت
 ان تقول بلفظ الكل لما اخوانت ورجت احوالهم وانشعت عليهم وما اهم اكثر منهم
 واما ما سمعت بغير مصاحبة وعراضة مني فبنوا امام كل اليزيد الا قليل سيما علماء الطهران
 واتقوا من فان قلت هذا الدعاء محض وابتره صرف اقول ذهب اني اقول الصبح ليل ابحي
 الذخرون عن الغياض وهكذا جناب ملا عبد الجليل وسائر السابقين الواردين للماء المعين
 بعد غور الماء في سنة الستين اذا لاحظت احوالهم تراهم ازهد الخلق واعبدهم واندهم
 ذكراً للموت وحباً للقاء الرب تعالى وعليك موازنة الكل مع اهل مرتبته وان حسنت
 الابرار سيئات المقربين فان سائر السابقين لا يقاس مع جناب الملا علي المحجوب في
 سجن الظالم وجنبه لا يقاس مع جناب باب الباب وهو لا يقاس مع الابواب العظام وهم مع خاتم
 الابواب فخاتم الابواب اكرم واكمل مانحته والابواب العظام اكمل مانحتهم وجنب باب الباب
 آخوند ملا حسين افضل واكمل مانحته من اهل الابدان وجنب الملا علي اشرف السابقين والسابقين
 اشرف اللاحقين فكل سائل بالنسبة الى ما فوقه ناقص واما بالنسبة الى مانحته فاكمل واكمل
 ومن هذا اشبه منادى السفين الكرماني خوار الولياني ومدته على الضعفة والعساكين
 بان الملا حسين ما كان باباً لانه لو كان باباً ليلزم ان يكون ميمناً على كل كمال وعالماً
 بكل علم وقابلاً لكل نوال وعارفاً بكل رسوم ولا يكون فقداً لشيء من السن والمنفوعات
 ولا مصدراً للظهور المرجوحات حتى شرب الغليان وترك النوافل في بعض الاحيان وكذا

السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلى الله عليه وعجل فرجه وقد خبط خبط عشواء
والتجده خرط القتاد بيد جزاء ضل واصل كثيراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او
الثمانية على قول قال عليه السلام لجابر اتدري ما المعرفة البيان اولا والمعاني ثانياً والابواب
ثالثاً والامام رابعاً والاركان خامساً والنعبة سادساً والنجباء سابعاً هـ و عدد البعض الصلحاء
مرتبة اخرى وكذا الفقهاء فان مرتبة المعاني عند رتبة البيان نقص محض بل عدم صرف
لانه مقام ليس كمثل شئ، والمعاني رتبة معاني المصادر والابواب نقص بالنسبة الى المعاني
والامامة بالنسبة الى الابواب و الاركان بالنسبة الى الامام والنعبة بالنسبة الى الاركان
والنجباء بالنسبة الى النعبة والفقهاء بالنسبة الى النجباء والصلحاء الرعية بالنسبة الى الفقهاء
نقص محض وجهل بات فان النعبة لاشك انهم مرتبة الابواب العظام والنجابة رتبة الابواب الجزئية
حملة العلوم الحقة من النعبة فان جناب الباب اعني العلاء حسين سلمه الله لو فرض كونه
من النجباء انما هو حاو للكمالات التي في رتبته وكامل بالنسبة الى الفقهاء والصلحاء واما
بالنسبة الى النعبة فنامس البتة وكذا السابقون لو فرض كونهم من الفقهاء ولو لانقر من كل
فرقة ليتفقهوا في الدين فكاملهم بالنسبة الى الصلحاء الرعية لان النجباء الكرام فلكل رتبة منها
صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لا غير فغلط الذي خالط المبحث و مشى في ارض
العلوم بغير هدى من الله ولا كتاب منير ثاني عطفه ليدل عن سبيل الله ويريد ان يطفىء
نور الله بافواه المبطلين والله متم نوره ولو كره المشركون فالابواب اكمل ما تحتمهم و باب
الباب اكمل ما تحته و السابقون المهاجرون اكمل ما تحتمهم و من ارتاب في ما قلت
فليختبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك آباي نجشني بمثلهم اذا جمعنا يا
جرير المجامع وان اشبه الامر في تميز صفات المراتب و معرفة احوال الاشخاص فعليك
بكتب الشيخ والسيد الباين صلى الله عليهما وقد استوفى الشيخ الباب بيان مراتب الاربع
من البيان و المعاني و الابواب والامام في اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيد الباب (ص)
بيان مراتب النعبة والنجباء في كتاب شرح القصيدة فقد ترندق عن ام يحفظ المراتب و
تقدم من اغمض عن الحق في المطالب المبلوغ الى الآمال و المآرب فانه ح من المماندين الفجار
و مصداق لقوله تعالى قل تمتع بكفرك قليلا فانك من اصحاب النار فهذه صفات السابقين

الواردين بدارالا من شيراز في الجملة فان التفصيل يوجب التطويل ناشدكم بالله لو كان
اشخاصا هذا احوالهم وصفاتهم وسماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال
و العرتبة مع ان كل واحد منها ذوشان و رفعة في وطنه انصفوا بينكم و بين الله لو ان
جذاب بابالباب يقعد في احد المشاهد و يظهر العلم و يشتغل بالدرس والبحث اما كان مثل
احد من الرؤساء الفشرين و كذا سائر السابقين بالنسبة الى مقامهم و مرتبتهم ربما يخطر
بالبال بل يظهر في لسان المقال فان كل ما ذكر من الاوصاف والكلم الاجحاف بهت زور
و كلام كزاف واقول كل من يدعى مالمس فيه كذبه شواهد الامتحان فاني بالله العظيم
ما كتبت شيئا خافيا عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهرا خوفاً من الخناس
الوسواس و ان تكذبني من شارك في نطقه الشيطان لكني مصدق بحمد الله عند اولياء
الرحمن اهل البصائر من الانس و الجان ولو اطلع احد بكيفية وصول هؤلاء الرجال الى معرفة
ذكر الله المتعال لما وقع في قابه شبهة ولا في صدره ريبة لكن الله رفع بنيانه و سدّد تبيانه ليهلك
من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة (الى قوله بعد تفصيل طويل) وربما يخطر ببعض
الاذهان بانه قد اخذ من السيد باب الله المقدم و تعلم هذه العلوم منه قلذ ان الذكر الاكبر
صلى الله عليه و روي فداء قد تشرف بارض المقدسة و بقي في كل المشاهد احدى عشر
شهرأ ثمانية اشهر في جوار الحسين ٤ و ثلاثة اشهر في خدمة سائر الائمة ٤ وفي عدة بقائه في
كربلا كان يحضر على مجالس الدرس كل يومين او ثلاثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره
و مع هذا ما سمعنا من السيد الباب ان يتكلم في تلك الاوقات من هذه العلوم التي ذكرت
اسمائها فوالله ما لذت مني درس ولا هوعظة منذ عشر سنين الى يوم وفاته (ع) و ما سمعته منه
ابدا عام التقارب ولا التباعد ولا من غيره و على فرض ذلك انصف بينك و بين الله هل يمكن
لاحد ان يتحصل في هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة و يتصرف فيها و يصف فيها كتاباً
و يتصدى سؤالاً و جواباً لاهل العلم و الطلاب المستنيرة بنور باب الله المقدم و تربوا عنده
واما عمله فكعلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الاقازحل و العبودية جوهره
كنها الربوبية فاينما وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لانها جناحان للسالك السائر
كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح و احد كذا العارف المدف في ارض العلوم و هو

المعرفة لا يتغير ان يصل الى المقامات و يحيط بالدرجات العليات بالعلم وحده فكل من ادعى العلم وهو متهاون في العمل فكاذب وكذلك العكس ففي هذا المقام اذا ثبت العلم فعلم ان العمل مقرون معه (الى قوله بعد شرح وتفصيل) فعلى هذا بطل كلام الخان عليه اللعنة والسير ان من الله الملك الديان واولياء الرحمن صلى الله عليهم اجمعين والف بهم كتابا داسور وقابل به كتاب الله المجيد وفرقاه الحميد وقال انه اوحى اليه كتاب جديد والف لهم صحيفة عارض بها زبور آل الرسول الامين عليهم صلوات الله ابد الابدين والف خطبا قابل بها امير المؤمنين عليه صلوات المصابين الى آخر كلامه لعنه الله كانه قد غفل عن قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ان تقوا الله يجعل لكم فرقا نأ ويكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم والله ذو الفضل العظيم وعن قوله سبحانه ان كنتم امنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدير يوم الجمعة اذا طلق يراد بها اولاد بالذات يوم القيمة و على غيره نائبا و بالعرض من باب حقيقة بعد حقيقة او الا شراك ان قلنا بحقيقة و القيمة على قسمين قيمة صغرى و قيمة كبرى الكبرى معلومة و اما الصغرى يوم القائم (ص) عجل الله فرجه ومشهد الركن الرابع لانه الصادع لتبليغ هذا الركن فيومه يوم الجمعة كما هو يوم عاشورا ويوم النيروز ولا يلزم اجتماعها كما صرح به الشيخ الباب ٤ ويوم الفرق ايضا لان فرق الفريقين فريق في الجنة وفريق في السعير وما اظن ان جناب الخان ينكر كون مشهد الشيعة يوم الجمعة ومحل جمع الجوامع ومحل ظهور العلامات و بروز آيات فالفرقان النازل في يوم الجمعة هو الفرقان النازل لامر الشيعة و الركن الرابع و اطلاقه على القرآن المعروف لاشتماله عليه في التأويل والباطن وعن قوله تعالى نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس وانزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد اقتربت بربك وانزلت كلامه عن الفصاحة والبلاغة للقول بالتكرار من غير وجه وان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب واما قول الصادق (ع) الكتاب هو المجمع منه و الفرقان هو المنصل بالنسبة الى ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً وبالنسبة الى حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص ذوجالات نزل الاول انه متشابه كل كما قال تعالى انه نزل احسن الحديث كتاباً متشابها مثاني تقشع

منه جاود الذين يخشون ربهم الخ هنا بالنسبة الى الذين انكروا الولاية واعرضوا عن
الآخرة كما اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق واذا قرئت لقرآن جعلنا
بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و
في آذانهم وقرا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً ولا باطناً الثانية بعضه متشابه و بعضه مفصلة
محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات وهذا بالنسبة
الى الذين خمدوا وانجمدوا واقتصروا على الظاهر والنشر كما اشار اليهم سبحانه في قوله
مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً كلما اضاءت ما حولهم مشوا فيه واذا اظلم عليهم قاموا الخ
الثالثة محكم كله ومفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت
آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعني جميع آياته لشأن افادة الجمع المضاف العموم و
قوله تعالى كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الى الاشخاص الذين
رقوا الاحجاب وخرقوا الاسباب ووصلوا بمقام فصل الخطاب وميزوا البيت من الباب ودخلوا
اليوت من ابوابها كما قال تعالى ليس البر ان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى
واتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم وارباب الفرس مواقع النور و بيت الظهور افمن
جعلنا له نوراً يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ع
بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى ولا الثالثة لان في الحالة الاولى كله مجمل وفي الحالة
الثالثة كله محكم مفصل فلا معنى للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين
الكاملين و البالغين الواصلين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا وورد
ما ذكرنا من التكرار والعبث والزيادة و نقصان في الفصاحة والبلاغة الا ان يقول اني عرام
قشري فلا كلام معه وغفل عن قوله ع كما في آخر ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون
على الناس او العلماء في تعليم القرآن الجديد لانه يخالف فيه التأليف والترديد مني
وعن قوله ع كما في ينبوع والبصائر والاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ
الباب (ص) وغيرهما يأتي القائم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء
جديد على العرب شديد ه اطلاق القائم على غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)

كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائمها بجبلان و في قوله (ع) على المر
شديد يعنى لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب على
خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم - قد فهم
من كان ذاقهم شديد و التقى السمع و هو شهيد سبحانه الله
عما يصفون و سلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين .

قد تم القسم الثالث و يليه القسم الرابع

از قرار یک در روزنامه قزوین نوشته بودند حاجی مصطفی
 از اهل قزوین که در حدود اقصای پایتخت خود را سه خلیل ازین
 طایفه صالحان سبب است و از قرار مذکور اول سبب است
 غیبی است و در وقت بود است و در دعوی بابی در آن وقت
 هم بود است چون شخص خود درین باب معروف است
 بوده است بعد از ظهر نور چتر است این فرزند صالح است
 حسرت خان و اولی مشار را بعد از قزوین حکم کرده است که
 در آن روز آنجا هم رسیده است
 جمیعاً ۲۹ بکره الحرام سبب است درین

از قرار یک در روزنامه اصحابان نوشته بودند سبب
 قزوین اهل جوشقان را قریب سه روز پیش از یکشنبه است
 حضور و با آنها برخورد و در آن وقت شتر از آنها که خنده در
 شتر داد و بغیر از آنکه آمد و اولی آنجا را نیز دو سبب
 طوف و مشایخ که در آنجا بوده و در آن وقت رسیده است
 و در آن زمان را نقاب نموده با آنها سبب نوشته است
 حسرت و اندامین چون در آن وقت رسیده است و در آن وقت
 و در آن شتر را می که رسیده و فراموش نموده اند
 مستحق است شتر را با اصحابان نیزه ها بجای جان جان
 برده اند و جانها را شتر را سبب است از سبب است

از قرار یک در روزنامه فارس نوشته شده بود که
 در سبب چهارم راه ذمی خود در لودی منزله شده است
 که سبب سبب است که یکسبب است تمام شخص مثل یک
 و آنکه شتر هم آمده و یکسبب است و دیگری که نام و

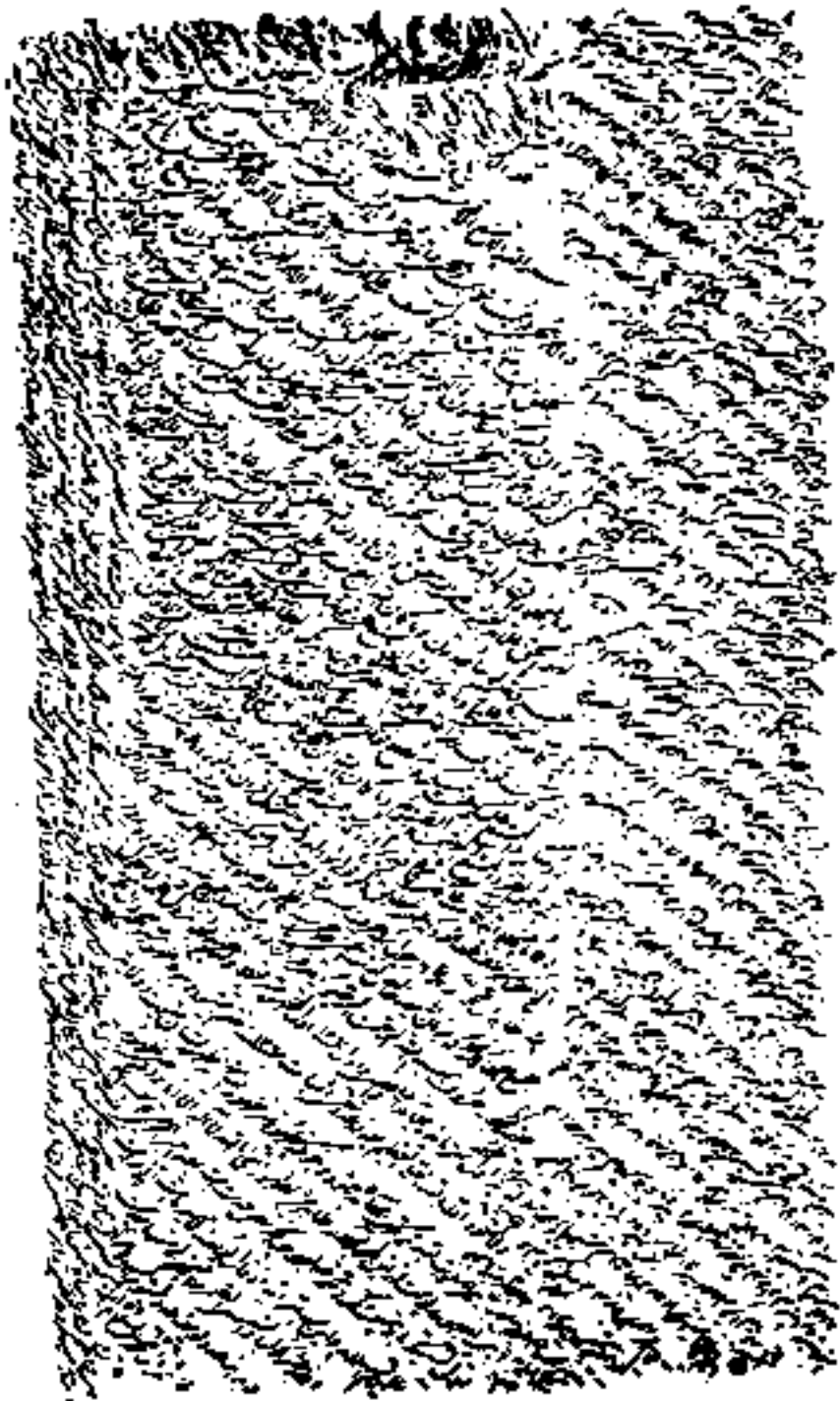
استخراج

از روزنامه دولتی
 (شماره ۱۹۰) آن زمان
 راجع مگرفتاری حاجی
 مصطفی قزوینی
 مربوط به صفحه
 ۳۸۰

Handwritten text in a dense, cursive script, likely a manuscript or a collection of letters. The text is written in black ink on a light-colored background. The script is highly stylized and difficult to read without specialized knowledge of the language and dialect. The text is arranged in several columns, with some lines being longer than others, creating a somewhat irregular layout. The overall appearance is that of an old, handwritten document.

مکتوب جناب طاهره بمویش

مریوطا صفحه ۳۶۵





شبه جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای
صبغة طهران مربوط بمفحة ۲۲۵

مربوط بصفحة ۲۰۶

عبد شاه قاجار



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

مربوط بصفحة ۲۰۶



مربوط بصفتہ ۱۸۸



آقا سید محمد رضای شہمیرزائی
مربوط بصفتہ ۱۹۰



سرای سنگی زنجان مربوط به صفحه ۱۸۲



سرای حاجی میرزا معصوم در زنجان
مربوط به صفحه ۱۸۲



میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه خراسانی مسزواردی

مربوط به صفحه ۱۷۴

الخفاوى وكذا جميع ما ظهر من التحقيق في المؤلفات والمنشآت والزمان
 واجود المنازل وما سيطر افشاره نظما ولبر وابتداء انتهى واستحق
 ذكر وسطر ما شاء، واجب لمن شاء واجب واصفا للايضاح في مواضعها
 ولكل من في محله عاملا بما اعتبره اهل الذلابة في الرواية الكافية
 الاحتياط البخور بالجملة والهداية بازلاما مقصدا لهداية من العلم لا بل
 صلاحها للاخلاص في طلبه بذله وان لا ينشأ من اللذات الطامع في خلوة
 واعقاب صلواته عليه عتبت على نفعه من نفعات زكيات دعواته
 قريب ولاحول ولا قوة الا بالله العظيم وصلواته على محمد وآله الطاهرين
 والجميع الذي انصاف كالحج رطاحا حسنة اوتيا كذا ما
 فيها وكريما احبا يواظب على رده مع السلام



جواز اجتهاد جناب الامام صادق ع. مقدس خراساني از جناب
 حاج سيد كاظم رشتي - ذيل اين صفحه عين خط و مهر
 جناب حاج سيد كاظم و حواشي دو صفحه قبل
 عين خط جناب مقدس است



بيت دايمة مشرد
مربوطاً بصفحة ١٢٢



فایز کبیر سید علیا کلاس نجف دولت جوان دفتر فرهنگ نشر اسلام

سعد جز نجات بسیار ملاحظ فرموده اند که این امر که پیش از این در کتاب

از آن برای شما هم ملاحظ فرموده اند که روانه ای بود که در گذشته باقی و در

نیز خود در آنجا درود هم جدا شده است که در گذشته بود که این امر که

بهر او دست مسموم شده است که به هر چه گفته اند که در گذشته باقی و در

فلسفه و تفسیر آن در ملاحظ فرموده اند که این امر که در گذشته باقی و در

خود شکر و در آنجا در ملاحظ فرموده اند که این امر که در گذشته باقی و در

خود که در آنجا در ملاحظ فرموده اند که این امر که در گذشته باقی و در

خود که در آنجا در ملاحظ فرموده اند که این امر که در گذشته باقی و در

خود که در آنجا در ملاحظ فرموده اند که این امر که در گذشته باقی و در

خود که در آنجا در ملاحظ فرموده اند که این امر که در گذشته باقی و در

مکتوبی است که حکایت از شهادت جناب ملا علی بسطامی میکند



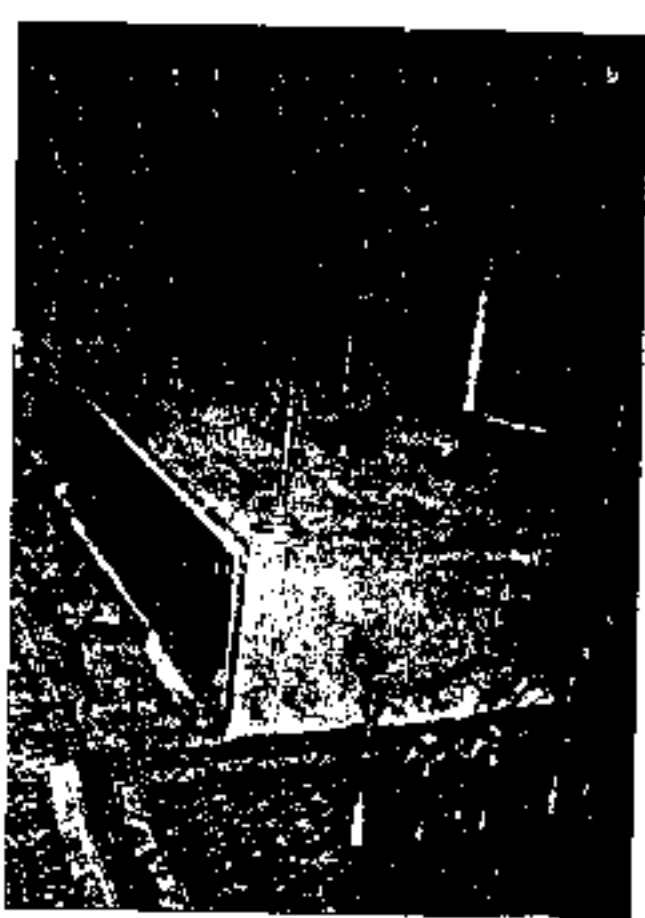
منوچهر خان معتمدالدوله
مربوط بصفحة ٩٤



میر محمد حسین امام جمعة اصفهان
مربوط بصفحة ٩٦



مقبرة منوچهر خان
مربوط بصنعة ٩٤



مقبرة منوچهرخان معتمدآرزو
مربوط بصنعة ٩٤



میرزا محمد امام جمعة اصفهان
مربوط صفحه ۹۴

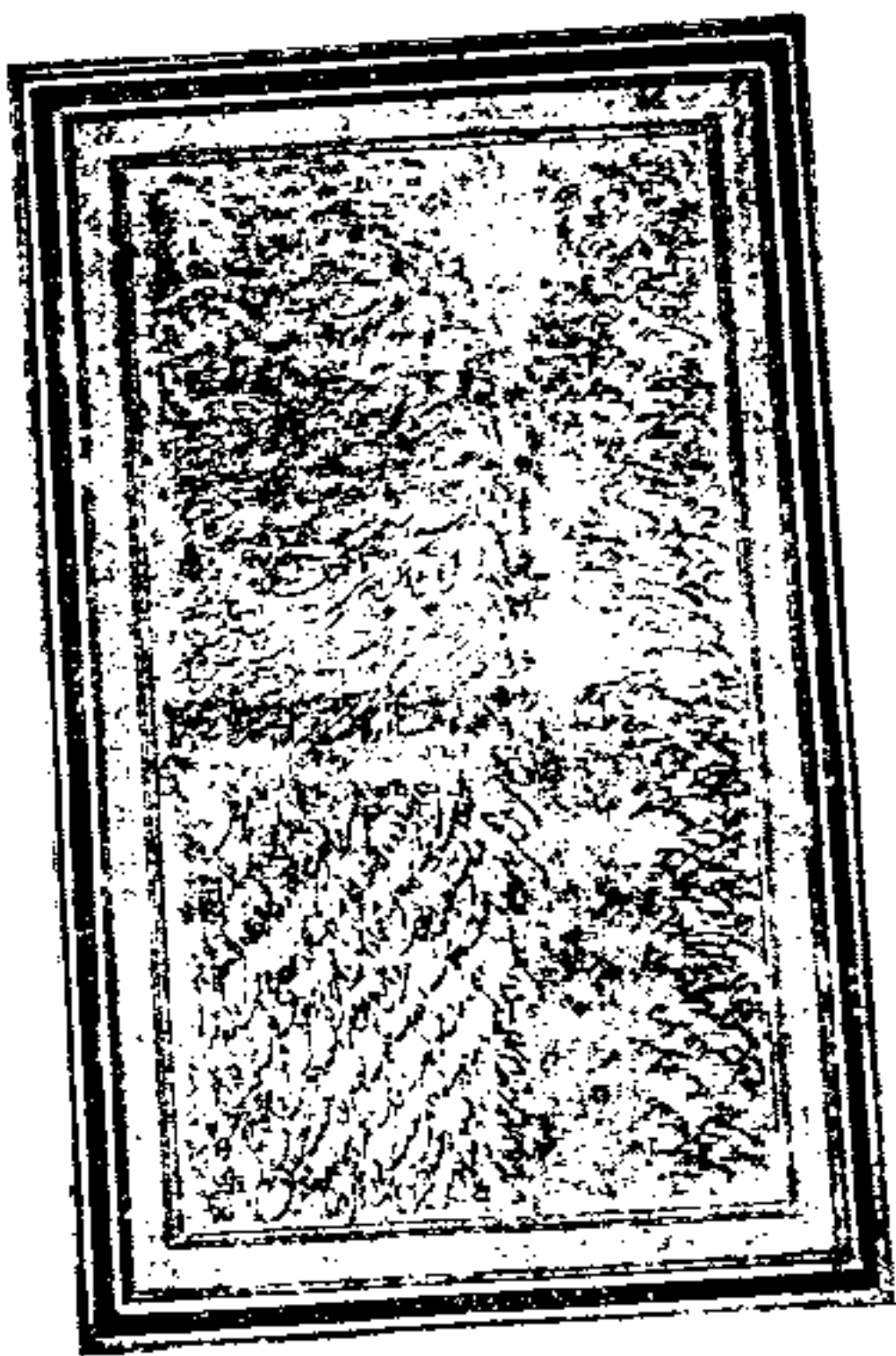


آقا میرزا حیدر علی اردستانی
مربوط صفحه ۹۴



حاجی میرزا آفاسی

مربوط به صفحہ ۷۶





صف جلو از راست بچپ - حاجی محمد تبریزی - حاج علی عسکری تبریزی - آقا محمد علی خراسانی - محمد رضا ذبیح
صف عقب از راست بچپ - آقا ورج آقا تبریزی - آقا سید عبدالهادی قزوینی - میرزا غلامعلی ذبیح

سایر ولایات

از در باسجان از قرار نو سنجای که در بین در
 از خبر زاده ناخوشی و با که چند وقت پیش ازین در
 بود که کرده بود و بعد بواسطه شده و در وقت بارید و نا
 از خبر تحقیق هم رسانه درین روز لایان شدت
 بعد بر یک روزی چهار نفر از خدمت فریبیده از طلب
 فقه در روزنامه دولتی که از انجا می آید نوشته
 اخبار مکانی و گفتگوی خلق است و اینست که است
 با چندی است بوده باشد

باز

از فقه که در روزنامه دولتی و غیره نوشته شده است
 میباشند که یکی درین اوقات سبب و باز در نظر
 اهلان از اخبار قبل از ناخوشی و با در بین ناخوشی
 نیکو دیده است که یکی خوب شده و با که کس درین
 محل اهل خود است و در آن عاید نموده است از خود
 سیرت هم می مستوفی و در آن یکی طنز خود اهل بود
 و دخل از عرض آید و گذشته است

بیکر گرفته است و در کسب نیست و با سنی که به حال
 همین در وقت حاصل است از اوضاع مختلف اهل
 و شده اینها سس از سالهای دیگر که آنتر است و مردم
 و از معیاد و نیزه از غیر طاعت کرده و کوی دولت
 میباشند ۱۲۶

عاجی ها با ذکر کانی که از خود طایر از است چون نیست
 با و داده بود که از ظاهر ضلالت با به است که از سیرت مردم
 سردار نور بکران خود است که در باب این چنین است

استخراج

از روزنامه دولتی

(نمره ۱۴۶) آذرمان

راجع باحضر و حرکت چند

حاجی ملا باقر اردکانی بکرمان

مربوط بصفحه

مع كونه عليه السلام عليه السلام من خصاء اصل الجهار فكيف انبثت
 هذه الصدقة عبرة في هذا السراج الوهاج والبهج الا بهاج
 لائل هذه الامهار سلام الله عليهم في آفة الليل والظلمة
 مع ان سلام الله عليه قد ولد بين الامة من ودي بينهم وكان
 ايمان من شأن تلك الامور مع هذه الخيرة الكبرى ان شاء الله
 في اثار الولاية التي هي الشجاعت والغلب والبراهات والادب
 يظن ويكتب بلا شك ولا يكون قلب من سنة ساعات عفة الف
 بيت بحسب له حيفه احد من اهل الاقطار ولا من اهلها
 اول الانصار والقد ظهر في هذا بعد تلك الامور
 حيث يخرج من قلب تلك المدة القليلة تصاير متفردة
 صدقة ورسائل مطوية وكتب مطوية ما شئت عن احد
 من ابي بل كان الازد يخرج منه الجواب في حجة بعد ذلك
 ومن انكره او جهده او رفته امره بعد ظهور تلك الآثار
 كانت الاقوال من سباب البينة في داخل تحت العت الذي يراهن
 وهو الغنص على ارض عليه الرجح قال وهو له الحق مما طال
 فيجهد باهلي لا يفتن الا بين ذنبا الوان حبيضة او من طعن في
 جهات الصدقة والظلمة مع بعض من في تلك الامور والحق قد

بارئ من الجوارح
 نال من الله

بارئ من الجوارح
 نال من الله

من العلم والقدرة اما العلم كما صحت واما القدرة فهي ان شاء
 سلام الله عليه من دون فكري ولا يكون علم مثل هذا الكفا
 الطيات والناجيات والنجيات والفتيات والوفيات والاك
 الباهرات في جنة اعظم من هذا فخره في ان هذا
 اعظم عند الله السبر من خلق السموات والارض ومع
 جسد سلام الله عليه هذين الكائين اللذين ليس هو فيهما كما
 في الاكوان عند خلق الانسان المرؤطينين وتلقب بأول
 ابداره الطاهر من سلام الله عليهم ابد الابدين ودهر
 انقضى احواله والولوه واحلافه وحركاته وسكناته وسقا
 واعماله لئلا يزدى جنة بارية منه لو كانت الوان الناس في
 والقدرة في صاحبه والارض في حله ما امرى ما القول في
 هذا هو النور الذي قد شابه موسى الكليم هذا هو النور الذي
 يحييه عظم المريم فقد نكحها من نذاه منه بالعلم والعمل
 من لا عرض والفرس والاساخ من خلق العالم الا كبرية باجم
 مراده وسبابه لتواضعه لوجهه صلى الله عليه وسلم من جهة
 الى كل مخلوق قدوة ويوصل كل نية الى مقامه حتى ان الله سبحانه
 من المالك والشراب بلغة العالم كاله لان هذا هو شأن

تم

هو صفحة از اسد دلالة جناب آقا سيد يحيى وحيد بخط خودش در انبثت امر بدوع